



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

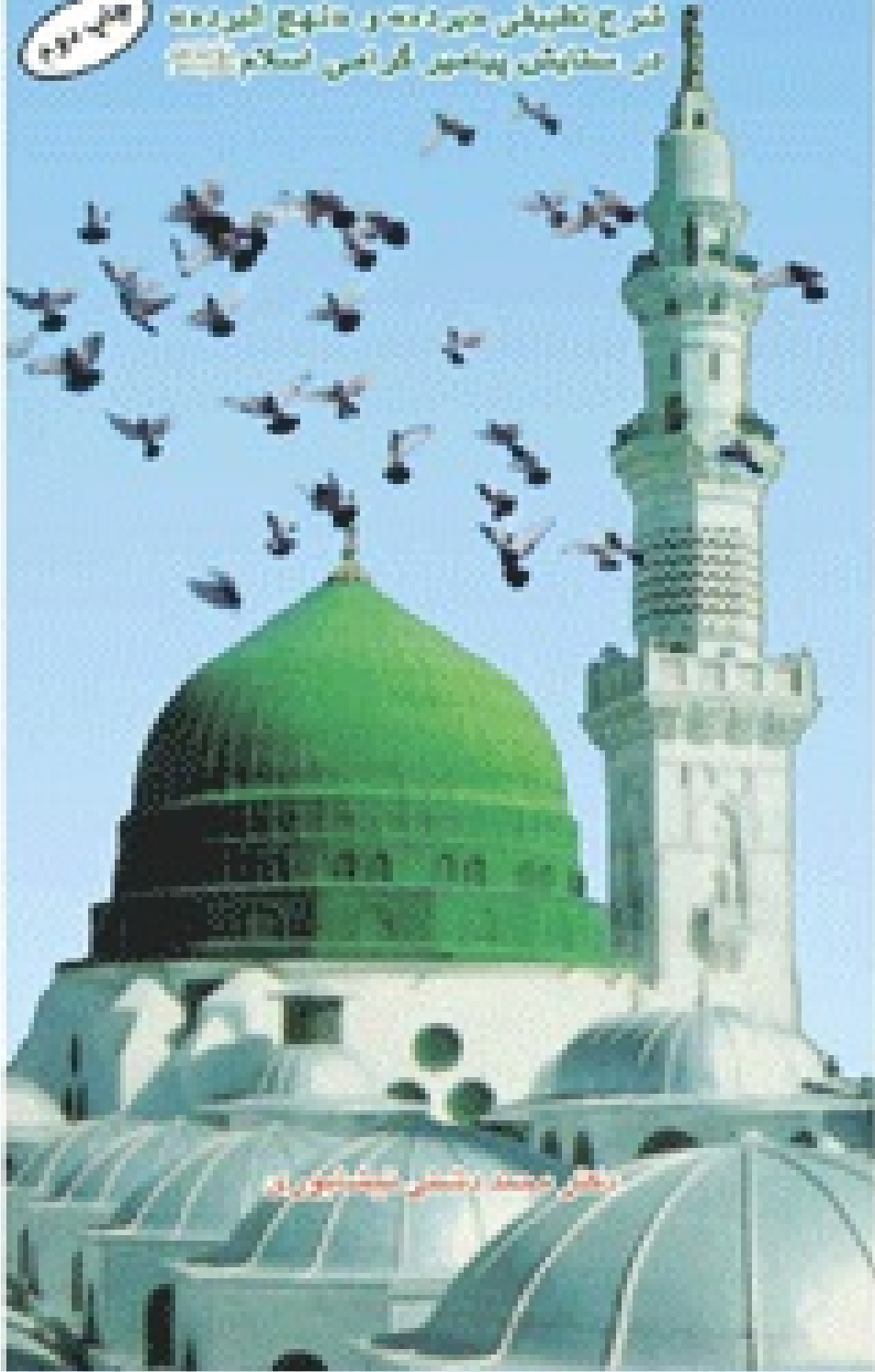


سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

آسمان مدینه

۲۰۰ صفحه

شرح تفسیری سوره فتح و مخرج القدره
در سوره بقره، سوره آل عمران، سوره المائد



محقق: محمد رضا شمس الدین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آسمان مدینه، شرح تطبیقی برده و نهج البرده از شاعران شهیر مصری بوصیری و شوقی در ستایش پیامبر گرامی
اسلام

نویسنده:

محمد دشتی نیشابوری

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	آسمان مدینه، شرح تطبیقی برده و نهج البرده از شاعران شهیر مصری بوصیری و شوقی در ستایش پیامبر گرامی اسلام
۱۱	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۸	فهرست مطالب
۲۴	ای نام تو بهترین سرآغاز
۲۸	مقدمه
۳۸	فصل اول: پرتوی از مدایح نبوی
۳۸	سیری کوتاه در زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله
۴۰	مدایح نبوی
۴۱	مشهورترین مدایح نبوی عربی
۴۳	رابطه بدیعیات و مدایح نبوی
۴۵	گذری بر تاریخچه مدایح نبوی
۴۸	نگاهی به مدایح نبوی در ادبیات فارسی
۵۱	فصل دوم: بوصیری و برده
۵۱	نگاهی به تاریخ مصر
۵۲	نگاهی به پیش از حکومت ممالیک
۵۴	علل سقوط ابوبیان
۵۴	ظهور ممالیک
۵۵	حکومت و جامعه در عصر مملوکی
۵۷	وضعیت فرهنگی در دوره ممالیک
۵۷	بوصیری
۵۹	ویژگی های سبک بوصیری
۶۲	مدایح نبوی بوصیری

۶۵	البرده
۶۶	قصیده برده
۶۷	انگیزه سرودن برده
۶۸	شهرت برده
۶۹	شرح های عربی برده
۷۰	شرح های فارسی برده
۷۱	ترجمه های فارسی برده
۷۳	برده در عرصه هنر
۷۵	ترجمه برده به دیگر زبان ها
۷۶	مخالفان برده
۷۶	تأثر برده از آثار پیش از خود
۷۸	تاثیر برده بر آثار پس از خود
۷۹	بررسی سه اثر چایی مربوط به برده
۸۰	برده الشاعر البوصیری نص قصیده البرده
۸۰	(۱) «فِي التَّسْبِيبِ التَّبَوُّيِّ»
۸۱	(۲) «فِي التَّحْذِيرِ مِنْ هَوَى النَّفْسِ»
۸۱	(۳) «فِي مَدْحِ الرَّسُولِ الْكَرِيمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»
۸۵	(۴) «فِي التَّحَدُّثِ عَنْ مَوْلِدِهِ»
۸۵	(۵) «فِي التَّحَدُّثِ عَنْ مُعْجَزَاتِهِ»
۸۷	(۶) «فِي التَّحَدُّثِ عَنِ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ»
۸۹	(۷) «فِي التَّحَدُّثِ عَنِ الْأَشْرَاءِ وَالْمُعْرَاجِ»
۸۹	(۸) «فِي التَّحَدُّثِ عَنْ جِهَادِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَغَرَائِظِهِ»
۹۱	(۹) «فِي التَّوَسُّلِ وَالتَّسْفِيعِ»
۹۳	(۱۰) «فِي الْمُنَاجَاةِ وَالتَّضَرُّعِ»
۹۳	ترجمه ابیات برده بوصیری
۹۵	غزل

- ۹۶ در بیم دادن از هوای نفس
- ۹۷ در ستایش رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله
- ۱۰۰ درباره تولد آن حضرت صلی الله علیه و آله
- ۱۰۱ در بیان معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۰۲ در سخن از قرآن کریم
- ۱۰۴ در بیان معراج پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله
- ۱۰۵ در سخن از جنگها و مجاهدات رسول اکرم صلی الله علیه و آله
- ۱۰۷ در توسل و شفاعت خواهی
- ۱۰۸ در مناجات
- ۱۰۸ شرح ابیات برده بوضیری
- ۱۰۹ غزل
- ۱۱۲ در بیم دادن از هوای نفس
- ۱۱۷ در ستایش رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله
- ۱۲۶ درباره تولد آن حضرت صلی الله علیه و آله
- ۱۳۳ در بیان معجزات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله
- ۱۴۲ در سخن از قرآن کریم
- ۱۵۱ در بیان معراج پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله
- ۱۵۷ در سخن از جنگها و مجاهدات رسول اکرم صلی الله علیه و آله
- ۱۶۳ در توسل و شفاعت خواهی
- ۱۶۶ در مناجات
- ۱۷۱ فصل سوم : شوقی و نهج البرده
- ۱۷۱ اشاره
- ۱۷۱ الف - عوامل سیاسی:
- ۱۷۲ ب - عوامل فرهنگی:
- ۱۷۴ احمد شوقی
- ۱۷۶ احوال و افکار شوقی

۱۷۶	آثار شوقی
۱۷۷	ویژگیهای سبک شوقی
۱۸۰	مدایح نبوی شوقی
۱۸۱	انگیزه سرودن نهج البرده
۱۸۱	نص نهج البرده
۱۹۶	ترجمه «نَهْجُ الْبُرْدَةِ» از شوقی
۲۱۱	شرح نهج البرده
۲۶۲	فصل چهارم : تطبیق تحلیلی قصاید «برده» و «نهج البرده»
۲۶۲	نگاهی بر برده
۲۶۷	نگاهی بر نَهْجُ الْبُرْدَةِ
۲۷۰	«تطبیق قصیده «برده» و قصیده «نَهْجُ الْبُرْدَةِ»
۲۷۰	بررسی افکار و مضامین قصاید:
۲۷۰	اشاره
۲۷۰	بررسی بخش اول: غزل آغازین قصاید:
۲۷۳	بخش دوم: تحذیر از هوای نفس (بیت ۱۳-۲۸):
۲۷۵	بخش سوم: مدح رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ، (بیت ۲۹-۵۸)
۲۷۹	بخش چهارم: سخن از میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله ، (بیت ۵۹-۷۱)
۲۷۹	اشاره
۲۸۳	نهج البرده، بیت ۷۵-۸۲ :
۲۸۵	بخش پنجم: سخن از معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله (بیت ۷۲-۸۷)
۲۹۱	بخش ششم: درباره قرآن (بیت ۸۸-۱۰۴)
۲۹۵	بخش هفتم: در بیان معراج (بیت ۱۰۵-۱۱۷)
۲۹۹	بخش هشتم : سخن از مجاهدات رسول اکرم صلی الله علیه و آله (بیت ۱۱۸-۱۳۹)
۳۰۶	بخش نهم: توسل و طلب شفاعت از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله (۱۴۰-۱۵۱)
۳۱۰	بخش دهم: مناجات وتضرع (۱۵۲-۱۶۱)
۳۱۲	تطبیق تحلیلی بُرْدَه و نَهْجُ الْبُرْدَةِ از نظر اسلوب

۳۱۲	تقلید از پیشینیان:
۳۱۳	بررسی تطبیقی الفاظ و ترکیبهای دو قصیده:
۳۱۴	تأثیر قرآن و حدیث بر قصاید:
۳۱۷	وزن و قافیه قصاید:
۳۱۷	موسیقی قصاید:
۳۱۸	مقایسه وجوه بلاغی و صنایع ادبی به کار رفته در دو قصیده:
۳۲۱	مراعات نظیر:
۳۲۱	صور بدیعی در قصاید:
۳۲۱	اشاره:
۳۲۱	الف - طباق:
۳۲۲	ب - جناس:
۳۲۲	ج - تصدیر:
۳۲۲	اشاره:
۳۲۳	بُرده:
۳۲۶	و - استطراد:
۳۲۸	بررسی نقش خیال در قصاید:
۳۳۰	بررسی خیال در نهج البرده:
۳۳۲	بررسی نقش عاطفه در قصاید:
۳۳۳	وحدت فنی قصاید:
۳۳۴	ارزیابی کلی قصاید:
۳۳۵	ویژگی ها و امتیازهای بُرده:
۳۳۸	عیوب برده:
۳۳۸	ویژگی ها و امتیازهای نهج البرده:
۳۴۲	عیبهای نهج البرده:
۳۵۱	نتیجه:
۳۵۲	منابع:

۳۶۱ ----- Abstract

۳۶۲ ----- درباره مرکز

آسمان مدینه، شرح تطبیقی برده و نهج البرده از شاعران شهیر مصری بوصیری و شوقی در ستایش پیامبر گرامی اسلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: دشتی نیشابوری، محمد، 1344 -، شارح

عنوان و نام پدیدآور: آسمان مدینه، شرح تطبیقی برده و نهج البرده از شاعران شهیر مصری بوصیری و شوقی در ستایش پیامبر گرامی اسلام / محمد دشتی نیشابوری

مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، 1379.

شابک: 9-320-444-964

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: این کتاب تحت عنوان "الکواکب الدریه فی مدح خیرالبریه (قصیده برده)" نیز معروف است

یادداشت: فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

عنوان دیگر: قصیده برده. شرح

عنوان دیگر: الکواکب الدریه فی مدح خیرالبریه (قصیده برده)

عنوان دیگر: نهج البرده. شرح

موضوع: بوصیری، محمدبن سعید، 696 - 608ق. -- قصیده برده -- نقد و تفسیر

شوقی، احمد، 1868 - 1932 -- Shawqi, Ahmad -- نهج البرده -- نقد و تفسیر

محمد(ص)، پیامبر اسلام، 53 قبل از هجرت - 11ق. -- میلاد -- شعر

شعر مذهبی عربی -- قرن 7 ق

شناسه افزوده: بوصیری، محمدبن سعید، 696 - 608ق. قصیده برده. شرح

شناسه افزوده: شوقی، احمد، 1868 - 1932، Shawqi, Ahmad، نهج البرده. شرح

شناسه افزوده: بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره: PJA4377/کی 9084

رده بندی دیویی: 892/7134

شماره کتابشناسی ملی: م 79-7085

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 3

بَلِّغِ الْعُلَى بِكَمَالِهِ * كَشَفِ الدَّجَى بِجَمَالِهِ

حَسُنْتَ جَمِيعُ خِصَالِهِ * صَلُّوا عَلَيْهِ وَآلِهِ

« سعدی »

تقدیم به آسمان مدینه

كَيْفَ تَرْقَى رُؤْيَاكَ الْأَنْبِيَاءُ * يَا سَمَاءَ مَا طَاوَلَتْهَا سَمَاءُ

« بوصیری »

پس از حمد خداوند متعال و صلوات بر روح تابناک پیامبر نور و روشنائی، از درگاه مقدس پروردگار برای هر آن کس که در راه تربیت و تعلیم من گامی برداشته است بویژه پدر ارجمند مرتضی دشتی و مادر بزرگووارم، رحمت و رضوان خداوند را در هر دو سرای طلب می کنم و از سیده مکرّمه، همسر ارجمندم، که در راه انجام وظایفم با شکیبایی و مهربانی، بیشترین رنج را متحمل شدند، بسی سپاسگزارم.

ص: 5

سرآغاز... 11

مقدمه... 15

تصویر نسخه های خطی...

فصل اول: پرتوی از مدایح نبوی... 25

سیری کوتاه در زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله ... 25

مدایح نبوی... 27

مشهورترین مدایح نبوی عربی... 28

رابطه بدیعیات و مدایح نبوی... 29

گذری بر تاریخچه مدایح نبوی... 31

نگاهی به مدایح نبوی در ادبیات فارسی... 34

فصل دوم: بوصیری و بُرده... 37

نگاهی به تاریخ مصر... 37

نگاهی به پیش از حکومت ممالیک... 38

علل سقوط ایوبیان... 40

ظهور ممالیک... 40

حکومت و جامعه در عصر مملوکی... 41

وضعیت فرهنگی در دوره ممالیک... 43

بوصیری... 43

ویژگی های سبک بوصیری... 45

مدايح نبوی بوصیری ... 48

«الْبُرْدَه»... 51

قصیده بُرده... 52

انگیزه سرودن بُرده... 53

شهرت بُرده... 54

شرح های عربی بُرده... 55

شرح های فارسی بُرده... 56

ترجمه های فارسی بُرده... 57

بُرده در عرصه هنر... 60

ترجمه بُرده به دیگر زبانها... 60

مخالفان بُرده... 61

تأثر بُرده از آثار پیش از خود... 61

تأثیر بُرده بر آثار پس از خود... 63

بررسی سه اثر چاپی مربوط به بُرده... 64

نَصُّ « قَصِيدَه الْبُرْدَه »... 65

ترجمه آیات بُرده بوصیری... 73

شرح آیات برده بوصیری... 87

فصل سوم: شوقی و نَهْجُ الْبُرْدَه... 147

نگاهی به وضعیت مصر و جهان عرب در قرن 19 و آغاز قرن 20... 147

احمد شوقی... 150

احوال و افکار شوقی... 152

آثار شوقی ... 152

ویژگیهای سبک شوقی... 153

مدایح نبوی شوقی ... 156

انگیزه سرودن نَهْجُ الْبُرْدَةِ... 157

ص: 8

نَصُّ قَصِيدِهِ «نَهْجُ الْبُرْدَةِ»... 157

ترجمه نَهْجُ الْبُرْدَةِ از شوقی ... 165

شرح نَهْجُ الْبُرْدَةِ... 180

فصل چهارم: شرح تطبیقی قصاید بُرْدَه و نَهْجُ الْبُرْدَةِ... 227

نگاهی بر بُرْدَه... 227

نگاهی بر نهج البرده... 232

تطبیق قصیده «بُرْدَه» و قصیده «نَهْجُ الْبُرْدَةِ»... 235

بررسی بخش اول، غزل آغازین قصاید... 235

بخش دوم: در بیم دادن از هوای نفس... 238

بخش سوم: مدح رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ... 240

بخش چهارم: سخن از میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله ... 244

بخش پنجم: سخن از معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله ... 249

بخش ششم: درباره قرآن... 254

بخش هفتم: در بیان معراج... 257

بخش هشتم: سخن از مجاهدات رسول اکرم صلی الله علیه و آله ... 260

بخش نهم: توسل و طلب شفاعت از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ... 267

بخش دهم: مناجات و تضرع... 270

تطبیق تحلیلی بُرْدَه و نهج البرده از نظر اسلوب... 272

بررسی تطبیقی الفاظ و ترکیبهای دو قصیده... 273

تأثیر قرآن و حدیث بر قصاید... 274

بررسی نقش خیال در قصاید... 284

بررسی خیال در نهج البرده... 286

بررسی نقش عاطفه در قصاید... 288

ویژگی‌ها و امتیازهای بُرده... 291

عیوب بُرده... 294

ص: 9

ویژگی‌ها و امتیازهای نَهْجُ الْبُرْدَةِ... 294

عیبهای نَهْجُ الْبُرْدَةِ... 299

نتیجه... 307

منابع... 309

ص: 10

حمد و سپاس خدایی را سزاست، که انسان را آفرید و پیامبران را فرمود: تا چراغ تقوا و دانش و ادب و هنر را در سراسر جهان هستی برافروزند و کام جان آدمیان را به شهد شیرین معرفت بنوازند و اندیشه و قلب آنان را از گرمی عشق و محبت به آفریدگار انسان و جهان سرشار سازند. هزاران درود بر روح تابناک سیّد و سالار پیام آوران، که دادار عالم و آدم در مدحش فرمود: «لَوْ لَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَعْفَاكَ» و او را حبیب خود خواند. آن حبیبی که آتش عشق، پرتوی از محبت اوست و آب معرفت، جرعه ای از دریای بیکران عرفان او. بزرگمردی که شکوه جوانمردی اش همه تیزبینان را انگشت حیرت به دهان نشانده و جلال و جبروت آسمان گونش راه پرواز تیز پروازان وادی اندیشه را بسی دراز و پایان ناپذیر ساخته است. آن کهکشانش رحمت و جمال که همگان در راه ستودنش حیران و سرگردان از حرکت بازمانده اند و توان خویش را در وصف یکی از هزاران هزار فضیلت او از دست داده اند و سرانجام لبها از سخن فرو بسته، قلمها شکسته و به کنجی نشسته اند و بر ذات پاکش صدها هزار درود و آفرین گفته اند.

چه نعت پسندیده گویم تو را * علیک السّلام ای نبیّ الوری

درد مَلک بر روان تو باد * بر اصحاب و بر پیروان تو باد

خدایا به حقّ بنی فاطمه * که بر قولم ایمان کنم خاتمه

اگر دعوتم رد کنی و قبول * من و دست و دامان آل رسول

خدایت ثنا گفتم و تبجیل کرد * زمین بوس قدر تو جبریل کرد

بلند آسمان پیش قدرت خجل * تو مخلوق و آدم هنوز آب و گل

تو اصل وجود آمدی از نخست * دگر هر چه موجود شد فرع تو است

ندانم کدامین سخن گویمت * که والاتری ز آنچه من گویمت

تورا عزّ لولاک تمکین بس است * ثنای تو طه و یاسین بس است

چه وصف کند سعدی ناتمام * علیک السلام ای نبی و السلام

برای تبرک بخشیدن به آغاز شرح تطبیقی برده و نهج البرده، کلام را با صلوات امام علی بن ابی طالب علیه السلام بر روح تابان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در خطبه 72 نهج البلاغه شروع می کنیم:

اللَّهُمَّ دَاحِيَ الْمَذْحُوتِ. وَ دَاعِمَ الْمَسِّ مُوَكَّاتِ. وَ جَابِلَ الْقُلُوبِ عَلَي فِطْرَتِهَا شَقِيَّهَا وَ سَعِيدِهَا. إِجْعَلْ شَرَائِفَ صَلَوَاتِكَ وَ نَوَامِي بَرَكَاتِكَ عَلَي مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ الْخَاتِمِ لِمَا سَبَقَ. وَ الْفَاتِحِ لِمَا انْعَلَقَ. وَ الْمُعْلِنِ الْحَقِّ بِالْحَقِّ وَ الدَّافِعِ جَيْشَاتِ الْأَبْطِيلِ. وَ الدَّامِعِ صَوْلَاتِ الْأَعْضَالِيلِ. كَمَا حُمِّلَ فَاضَهُ طَلَعَ قَائِمًا بِأَمْرِكَ مُسْتَوْفِرًا فِي مَرْضَاتِكَ غَيْرَ نَاكِيلٍ عَن قُدْمِ. وَ لَا وَاةٍ فِي عَزْمِ. وَاعْبَا لِيُوحِيكَ حَافِظًا لِعَهْدِكَ. مَا ضِيًّا عَلَي نَفَاذِ أَمْرِكَ. حَتَّى أَوْزَى قَبَسَ الْقَابِسِ وَ أَضَاءَ الطَّرِيقَ لِلْحَابِطِ وَ هَدَيْتَ بِهِ الْقُلُوبَ بَعْدَ خَوْضَاتِ الْفِتَنِ. وَ أَقَامَ مُوَضِّعَاتِ الْأَعْلَامِ وَ نِيَّاتِ الْأَعْحَاكِمِ. فَهُوَ أَمِينُكَ الْمَأْمُونِ وَ خَازِنُ عِلْمِكَ الْمَخْزُونِ وَ شَهِيدُكَ يَوْمَ الدِّينِ وَ بَعِيثُكَ بِالْحَقِّ. وَ رَسُولُكَ إِلَى الْخَلْقِ. اللَّهُمَّ افْسَحْ لَهُ مَفْسَحًا فِي ظِلِّكَ وَ اجْزِهِ مَضَاعِفَاتِ الْخَيْرِ مِنْ فَضْلِكَ. اللَّهُمَّ أَعْلِ عَلَي بِنَاءِ الْبَانِينَ بِنَاءَهُ، وَ أَكْرِمْ لَدَيْكَ مَنَزَلَتَهُ، وَ أَتَمِّمْ لَهُ نُورَهُ، وَ اجْزِهِ مِنْ ابْتِعَاثِكَ لَهُ مَقْبُولَ الشَّهَادَةِ وَ مَرْضِيَّ الْمَقَالَةِ ذَا مَنْطِقٍ عَدْلٍ. وَ خُطِّهِ فَضْلًا. اللَّهُمَّ اجْمَعْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ فِي بَرْدِ الْعَيْشِ وَ قَرَارِ النِّعَمِ، وَ مَنَى الشَّهَوَاتِ. وَ أَهْوَاءِ اللَّذَاتِ وَ رِخَاءِ الدَّعَةِ. وَ مُنْتَهَى الطَّمَأْنِينَةِ. وَ تُحْفِ الْكَرَامَةِ. «بارخدايا، ای گستراننده هر گسترده، و ای برافرازننده آسمانهای بالا برده؛ ای آفریننده دلها بر وفق

سرنوشت، بدبخت یا نیکو بخت! بهترین درودها و پربرترین برکت ها را خاصّ بنده و پیامبر خود گردان، که خاتم پیغمبران پیشین است، و گشاینده درهای بسته رحمت بر مردم زمین، آشکار کننده حق با برهان، فروشناننده طغیان و درهم کوبنده شوکت گمراهان. چنان که او بار رسالت را نیرومندانه برداشت، و حق آن را چنان که باید گذاشت، در انجام فرمانت برپا، و در طلب خشنودی ات پویا، نه از اقدامی رویگردان و نه در عزمی سست و ناتوان. وحی تو را به گوش جان شنوا و عهد تو را نگهبان، و در راه اجرای فرمان تو روان. چندان که چراغ جویندگان حق را فروغ بخشید، و بر سر راه گمراهان چون خورشیدی بدرخشید، و دل های فرورفته در موجهای شبهت، به راهنمایی او رخت به کنار کشید. نشانه های روشن را برپا داشت. و احکام را - چون موکلانی - بر مردمان گماشت. او تو را امانتداری است درستکار، و گنجینه علم تو را پاسدار. گواه تو است در روز قیامت، و برانگیخته تو به رسالت، و فرستاده تو بر آفریدگان و امت.

خدایا! سایه - عنایت - خود را بر او بگستران؛ و به فضل خویش پاداش او را فراوان گردان. بنیاد - شریعتی را - که نهاد از دیگر بناها بالاتر بر و مرتبت او را نزد خویش گرامی تر و نور شریعت او را در سراسر گیتی بگستر، و پاداش پیامبری او را گفتار پسندیده قرار ده، و شهادت پذیرفته. - چنان که گفته او - میزان عدل باشد و فرموده او قول فصل.

بارخدایا! ما و او را فراهم آور در زندگانی خوشگوار، و نعمت پایدار و آرزوهای دلنشین، و لذت های با خواهش دل قرین، و زندگانی فراخ و پر نعمت، و اطمینان خاطر و برخورداری از تحفه های کرامت.»

هدف اساسی این پژوهش تطبیق قصاید برده و نهج البرده است. مقایسه دو اثر ادبی، در صورتی که یکی یا هر دو در زمره شاهکارهای ادبی باشد، موجب هویدا شدن زوایا و ابعاد مختلف درونی و برونی آنها می‌گردد. تطبیق بدون تحقیق ممکن نیست. بنای مطابقت باید بر استدلال‌ها، آراء و نظریه‌ها، داوری‌ها و آمار و اطلاعات مستند و منطقی و قابل دفاع استوار باشد.

دو مدیحه بلند نبوی، «برده بوصیری» (شامل 161 بیت)، و «نهج البرده شوقی» (شامل 190 بیت)، در موضوع ستایش پیامبر گرامی اسلام، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله سروده شده است.

برای مقایسه و تعیین وجوه مشترک و وجوه تمایز دو قصیده و بررسی برتری یا نقصان هر یک در ابعاد مختلف، باید کارهای فراوانی را به انجام رسانید. اکنون نظر می‌افکنیم بر تلاش‌هایی که پیش از ورود در حوزه تطبیق انجام شده است.

بررسی تاریخچه و زمینه تحقیق: اگر چه در زمینه مقایسه این دو قصیده، در فارسی کاری صورت نگرفته اما پیرامون قصیده برده، در هر دو حوزه ادبیات عربی و فارسی کارهای فراوانی به انجام رسیده. قصیده برده 92 بار به عربی تخمیس و 21 بار شرح شده است. براساس گفته دایره المعارف فارسی، این قصیده بیش از 70 بار به عربی و ترکی و فارسی شرح گردیده است.

در میان شرح‌های فارسی، شش شرح خطی و دو ترجمه و شرح چاپی شهرت بیشتری دارد. ترجمه و شرح‌های چاپی فارسی که در واقع ترجمه‌های ناقص و همراه با

1 - «قصیده مبارکه بُرْدَه» اثر محمد شیخ الاسلام کردستانی، که در سال 1361 در 104 صفحه به چاپ رسیده.

2 - «شرح قصیده بُرْدَه» از فردی ناشناس در سده نهم، که علی محدث آن را تصحیح و در سال 1361 در 142 صفحه به چاپ رسانده است.

3 - همچنین ترجمه ای بسیار معیوب را در سال 1371، قیس آل قیس و محمدرضا عادل به چاپ رسانیده اند که چندان ارزش علمی ندارد.

از میان انبوه آثار خطی مربوط به برده، در این جا به سه نمونه مهم، که هر یک ویژگی هایی را در بردارند اشاره می کنیم. این کتابها همگی در مخزن خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی وجود دارد.

1 - کتاب شماره 4389 که اثری است بسیار زیبا و هنرمندانه از برده بوسیری. این کتاب شامل متن برده است، که در قطع رحلی و با آب طلا، به خط ثلث نوشته شده. سال کتابت آن 881 ه. ق و کاتب محیی هروی است، که تصویر دو برگ از آن در پی خواهد آمد. (تصویر شماره 1 و 2)

2 - نسخه خطی کتاب شماره 8188، مربوط به ترجمه منظوم قصیده برده به فارسی است، که محیی الدین محمدآن را در سال 779 ه. ق، یعنی هشتاد و پنج سال پس از وفات بوسیری ترجمه کرده است. و به دست کاتبی به نام میرجان عراقی در سال 905 نوشته شده. تصویر دو صفحه از این اثر نیز پس از مقدمه خواهد آمد. (تصویر شماره 3 و 4)

3 - آخرین اثر خطی کتاب شماره 7332 می باشد با عنوان شرح احمد بن محمد بن ابی بکر، به عربی، که در سال 797 ه. ق، شرح و به خط شکسته نستعلیق نوشته شده است. (تصویر شماره 5)

شاید این سؤال به ذهن خوانندگان گرامی خطور کند که چرا ما در آغاز سخن، بیشتر به توضیح پیرامون برده بوسیری می پردازیم؟

در حقیقت برده بوسیری، درخت تناوری است که نهج البرده را می توان یکی از

شاخه های آن به شمار آورد. اگر «برده بوصیری» نبود، بدیهی است که آثاری همانند «نهج البرده احمد شوقی» نیز پدید نمی آمد. شهرت، شکوهمندی و جهانگیری برده موجب پدید آمدن آثار گوناگون فراوان پیرامون آن شده است. اما درباره نهج البرده که حدود نود سال پیش سروده شده (1227 ه. ق/ 1909 م.)، تا جایی که اطلاع یافتیم، چندان کاری به جز شرح شیخ سلیم البشیری صورت نگرفته است. البته دکتر زکی مبارک در «الْمُوَاَزَنَةُ بَيْنَ الشُّعْرَاءِ» و در «الْمَدَائِحُ النَّبَوِيَّةُ»، مطالبی را درباره این قصیده ارائه کرده است.

مهمترین محدودیت بنده در انجام شرح قصاید و بررسی تطبیقی آنها، عدم دسترسی به شرح های مشهور عربی این دو قصیده و کتابهای نوشته شده پیرامون آنها بود، لذا ممکن است در سایر شرح هایی که دستیابی به آنها برای من مقدور نبوده است، مطالب و آگاهی های بیشتری وجود داشته باشد.

چنان که اشاره شد بخش اساسی این نوشتار «تطبیق دو قصیده» را تشکیل می دهد. این کار نیاز به تحقیقات گسترده دیگری داشت که اکنون به ذکر آنها می پردازیم:

1 - سیری در مدایح نبوی و تاریخچه آن در زبان عربی و بیان فرق بین مدایح نبوی و بدیعیات، که به عنوان یک جریان ادبی، همزمان با سرایش برده، در حوزه ادبیات دوره انحطاط پدید آمد.

2 - نگاهی گذرا به چند نمونه مشهور از سروده های شاعران نکته پرداز پارسی زبان، پیرامون فضایل و تاریخ زندگی و سیره اخلاقی پیامبر اسلام.

3 - نگاهی به اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی مصر در قرن هفتم (دوره حیات بوصیری)، و نیمه دوم قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم (دوره زندگی شوقی) به منظور شناخت زمینه های پدید آمدن قصاید «برده» و «نهج البرده».

4 - گذری بر تاریخچه زندگی، افکار، آثار و اسلوب هر یک از سراینندگان دو قصیده.

5 - نگاهی به دیگر مدایح نبوی بوصیری و شوقی، و در پی آن معرفی کامل برده و نهج البرده.

6 - تحقیقات مفصلی پیرامون برده بوصیری، و بررسی آثار مختلف پدید آمده

7- ترجمه و شرح مبسوط برده.

8- ترجمه و شرح مفصل نهج البرده.

در دو بخش اخیر سعی شده است، نخست مفردات بیت ها به طور دقیق ریشه یابی و شرح گردد. (1) سپس به ترجمه روان ابیات پرداخته شده و در این کار تلاش بر آن بوده که از ترجمه آزاد پرهیز شود و ضمن رعایت شیوایی زبان فارسی، پیوند ترجمه با بیت های عربی نیز حفظ گردد.

آن گاه پس از ذکر نکات نحوی و ادبی برجسته، به شرح و توضیح پیرامون مضامین و اقتباس های موجود در آنها پرداخته ام. در این زمینه کلیه تلمیحات و مضامین اقتباس شده از قرآن، روایات و تاریخ مربوط به سیره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، با استفاده از منابع مهم اسلامی، ریشه یابی گردیده و کلیه منابع مورد استفاده به دو صورت زیرنویس و فهرستگان پایانی، به شیوه علمی معرفی شده است.

پس از شرح کامل قصاید وارد حوزه اصلی و نهایی تحقیق شده و کار تطبیق قصاید را با تکیه بر همه تلاش های پیشین انجام داده ام.

در بخش تطبیق، دو قصیده از چهار جهت فکر، تعبیر، تخیل و عاطفه، بررسی و مقایسه شده است. قالب کار، در قسمت بررسی تطبیقی افکار و مضامین طرح شده در دو قصیده، بر اساس نظم و ترتیب بخش های ده گانه برده بوصیری می باشد. در قسمت مقایسه تعبیر و بررسی الفاظ و ترکیبات و موسیقی و وجوه زیبا شناختی صوری و صنایع مختلف ادبی به کار رفته در دو قصیده، روش آماری در تطبیق کمی، و روش تحلیلی در مقایسه و بررسی کیفی، ملاک عمل بوده است. سپس بررسی تطبیقی دو عنصر دیگر، یعنی تخیل و عاطفه مورد توجه قرار گرفته و پس از آن وحدت فنی دو قصیده با هم مقایسه شده، و سپس در پایان، امتیازها و عیبهای هر یک از دو قصیده شمارش گردیده است.

ص: 18

1- فرهنگهای لغت مورد استفاده در شرح مفردات به ترتیب کاربرد عبارتند از: (1) المنجد، عربی - فارسی، ترجمه: محمد بندریگی، چاپ 1374 - (2) فرهنگ لاروس، عربی به فارسی (3) منتهی الارب، عربی به فارسی (4) فرهنگ معین، فارسی و (5) لسان العرب، عربی.

نتیجه تحقیق و تطبیق، شدت تقلید شوقی از بوصیری را در همه ابعاد اسلوبی، لفظی و معنوی نشان می دهد و ما را به این نظریه می رساند که: برده بوصیری همچنان درخشانترین شاهکار در حوزه ادب دینی و مدایح نبوی در زبان و ادبیات عربی است و هنوز هم این اثر شکوهمند، فیض بخش جان عاشقان و پیروان رسول الله است و شعله ای است فروزان بر فراز قله رفیع ادبیات اسلامی در دامنه مدایح نبوی صلی الله علیه و آله .

ص: 19

فصل اول: پرتوی از مدایح نبوی

سیری کوتاه در زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله

سیری کوتاه در زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله (1)

محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم، از طایفه قریش از قبیله عدنان، از آحفاد اسماعیل، فرزند ابراهیم خلیل علیه السلام، پیامبر عربی، بنیانگذار جامعه اسلامی و فرهنگ نوین آن، متحد کننده قوم عرب و احیاگر حیات سیاسی و قانونی آنان، مکتبی به ابوالقاسم صلی الله علیه و آله، در مکه زاده و در یتیمی بزرگ شد.

مادرش، آمنه بنت وهب او را پرورش داد. دایه اش، حلیمه بنت ابی ذؤیب، از قبیله بنی سعد بود. در شش سالگی، مادرش درگذشت و جدش عبدالمطلب کفیلش گردید. در هشت سالگی، عبدالمطلب هم در گذشت و عمویش ابوطالب عهده دار سرپرستی اش شد.

محمد، دلیر، بلند همت، راستگو، نیکخو، بزرگ منش و خردمند بود. قومه او را امین نامیده بودند. در بیست و پنج سالگی، عمویش بین او و خدیجه که پانزده سال از او بزرگتر و از زنان ثروتمند (و هم قبیله او از طایفه قریش) بود، پیوند ازدواج برقرار ساخت. او هر سال یک ماه را به خلوت و عبادت و مراقبه [= تَحَنُّث] در غار حرا، در نزدیکی مکه می گذراند.

ص: 25

1- قرآن کریم، ترجمه و تفسیر بهاءالدین خرمشاهی، نیلوفر، تهران، ص 507، 1374 ش.

چون به چهل سالگی (یا اندکی پس از آن) رسید، در رمضان 13 پیش از هجرت [برابر 610 میلادی] خداوند، توسط جبرئیل، با فرو فرستادن نخستین سوره قرآن، به سوی او وحی فرستاد و از آن به بعد او را به پیامبری مبعوث کرد. ابتدا دعوتش را پنهانی آغاز نمود. خدیجه، پسر عموی علی بن ابی طالب، فرزند خوانده اش زید بن حارثه، و گروهی دیگر از جمله ابوبکر، نخستین ایمان آورندگان به صدق رسالت او بودند. پس از مدتی دعوتش را آشکار کرد. و مردم را به توحید و ترک بت پرستی و ترک خرافات جاهلی، فرا خواند. قریش در برابر او به گردنکشی و مبارزه برخاستند و از هیچ آزار و شکنجه ای فروگذار ننمودند. اما او شکیبایی و پایداری و نستوهی پیشه کرد. عمویش ابوطالب تا زنده بود [سال دهم بعثت] از او حمایت کرد. رفته رفته اسلام از مکه به مدینه [= یثرب] گسترش یافت. جمعی از نو مسلمانان مدینه به نزد حضرت صلی الله علیه و آله آمدند و او را به شهر خود دعوت کردند و قول همه گونه حمایت دادند. به بعضی از یارانش دستور هجرت داد و خود نیز پنهانی، با ابوبکر، از مکه به مدینه هجرت کرد. در آن جا مسجدی بنا نهاد و دعوتش را آشکار نمود. هجرت او در سال 622 میلادی مبدأ تاریخ اسلام است. مشرکان قریش نیز مخالفت و مبارزه خود را با او و جلوگیری از گسترش اسلام افزایش دادند، سپس آیات «جهاد»

نازل شد. نخستین نبرد بین مسلمانان و مشرکان مکه، یعنی غزوه بدر، در نزدیکی مدینه، در رمضان سال دوم هجری رخ داد. به دنبال آن بر اثر پیمان شکنی قبیله یهودی بنی قینقاع، غزوه ای به همین نام رخ داد. در سال سوم هجری «غزوه احد»، در کوهپایه ای به همین نام، در نزدیکی مدینه در گرفت، در سال چهارم غزوه «ذات الرقاع» و «بدر صغری» در سال پنجم غزوه «خندق» و «بنی قریظه» و در سال ششم غزوه «ذی قرا» و «بنی المصطلق» رخ داد. و در همان سال حضرت صلی الله علیه و آله پیکهایی به سوی خسرو پرویز ساسانی در ایران، قیصر روم، نجاشی در حبشه، مقوقس پادشاه مصر، حارث غسانی امیر شام، و بعضی دیگر فرستاد و ایشان را به اسلام دعوت کرد. در سال هفتم غزوه «خیبر» در گرفت در سال هشتم غزوه «موتّه» و «حنین». در همان سال قبل از غزوه حنین مسلمانان مکه را فتح کردند و مشرکان همگی مزه بزرگترین و آخرین شکست را چشیدند. در سال نهم غزوه «تبوک» پیش آمد و در همه این جنگها، به جز

در سال دهم وفود عرب گروه گروه، با قبول اسلام از در تسلیم درآمدند. در سال دهم حَجَّه الْوِدَاع [آخرین حج پیامبر که در آن جانشین خود را تعیین کردند] انجام شد. و حضرت صلی الله علیه و آله در سال یازدهم هجری [= 633 م.] در مدینه به رحمت بیکران آفریدگار جهان پیوست.

مدایح نبوی

«در زبانهای رایج بین مسلمانان، بویژه عربی و فارسی، قصاید، قطعه ها و آثار بسیاری در ثنای پیامبر اکرم سروده شده است. مدایح نبوی از مقوله شعر متعهد است نه هنر مجرد. چون در این گونه آثار شاعران حَقَّانِیت پیامبر اسلام و سیره و مسیر تابناک او را، به فرهنگ جامعه و افکار عمومی منتقل می کنند. این آثار از جهات مختلف ارزشمند است. که در رأس آنها نکات اخلاقی و تربیتی است. زیرا در آنها ذکر فضایل، اخلاق، خصلتها، آداب و رفتار آن بزرگوار، آزادگی ها، فداکاری ها و مجاهدتهای خستگی ناپذیر او در راه سعادت انسانیت بیان گردیده است. صرف نظر از برخی اشعار سست مذهبی که در این اواخر سروده شده است و هر کس به خود اجازه داده است تا در این کار دخالت ورزد، علی الاصول اشعار مذهبی در سطحی بس بلند جای دارد. و اگر آثار و قصایدی را که در زبان های اسلامی بویژه فارسی و عربی، در مدح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سروده شده جمع آوری کنند، دهها مجلد کتاب ارزشمند خواهد شد. یکی از آثار ارزشمند زبان عربی در زمینه مدایح نبوی، «المجموعه النبویه فی المدائح النبویه» تألیف شیخ یوسف نبهانی بیروتی است. این کتاب از سوی انتشارات «داؤالمعرفه» برای بار دوم در سال 1394 ه. ق به چاپ رسیده است.»⁽¹⁾

ص: 27

1- حکیمی، محمد رضا، ادبیات و تعهد در اسلام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ص 234، 1364 ش.

مشهورترین مدایح نبوی عربی

مشهورترین مدایح نبوی عربی (1)

در ادبیات عربی دهها شاعر توانمند، ذوق خویش را در ستایش حضرت محمد صلی الله علیه و آله، به کار گرفته اند. مشهورترین این آثار عبارت است از:

- 1 - قصیده لامیه کعب بن زُهير بن ابي سلمی، مشهور به بُرده کعب (26 ه. ق)
- 2 - قصاید حسان بن ثابت انصاری (54 ه. ق)
- 3 - قصیده رائیه نابغه جُعدی (64 ه. ق)
- 4 - قصیده همزیه شرف الدین بوسیری (694 ه. ق)
- 5 - قصیده لامیه شرف الدین بوسیری، که در معارضه با بُرده کعب بن زهیر سروده شده و دارای 202 بیت می باشد.
- 6 - قصیده میمیه بوسیری مشهور به «برده بوسیری».
- 7 - قصیده قرآنیه نبویه (هائیه) ابن جابر اندلسی.
- 8 - قصیده قرآنیه نبویه (قافیه) قَلقَشندی (756 - 821 ه. ق).
- 9 - قصاید و تریات مجد الدین محمد بن ابی بکر و تری بغدادی (2).
- 10 - قصیده نوبیه شیخ صَفی الدین حَلّی (676 - 750 ه. ق).
- 11 - قصیده «الذّرّ النّظیم» عبدالقادر ادهمی طرابلسی.
- 12 - قصیده میمیه شیخ حسین بن عبدالصّمدِ عاملی (پدر شیخ بهائی).
- 13 - قصیده بائیه شیبب بک الوائلی.
- 14 - قصیده محمد بن علی غرناطی.
- 15 - قصیده بائیه شیخ محمد سکونی.
- 16 - قصیده نجم الدین بغدادی.
- 17 - قصیده ادکاوی مصری.

-
- 1- ادبیات و تعهد در اسلام، ص 237 - 238.
 - 2- وی در مدح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله 29 قصیده سروده است که هر یک 21 بیت است و در هر یک از آن قصاید یکی از حروف الفبا را زوئی قرار داده است. (ادبیات و تعهد در اسلام، محمد رضا حکیمی، پاورقی صفحه 235).

18 - قصیده میمیه محمود سامی البارودی (1904 م).

19 - قصیده میمیه شیخ قاسم حلاق.

20 - قصیده نوبیه علامه سمنانی.

21 - «قصیده میمیه احمد شوقی بک مصری» مشهور به «نَهجُ البُرْدَه» که در ادامه این گفتار شرح کامل آن خواهد آمد.

رابطه بدیعیات و مدایح نبوی

«قصیده بدیعیّه قصیده ای است که، هر بیت (یا دو بیت) (1) آن، حداقل دارای یکی از صنایع بدیعی باشد و بنای بیت بر آن صنعت باشد و همه یا عمده صنایع بدیعی در آن قصیده به نظم آمده باشد و بیتی بدون صنعت در آن یافت نشود. این قصاید طوری ساخته می شوند که آوردن صنایع بدیعی در ابیات، از رونق و فصاحت و انسجام کلام نگاهد و معانی ابیات را مشوّش نسازد. بدین دلیل ساختن چنین اشعاری بسیار مشکل است و مایه و ذوقی سرشار و قدرتی خلاق می طلبد. براساس این تعریف تعریفی که در المنجد آمده غلط است.

در صفحه 58 جلد اول المنجد عربی به فارسی ترجمه بندرریگی، در تعریف بدیعیات می گوید: «قصیده هایی که در علم بدیع سروده شده» ملاحظه می شود که این تعریف بر منظومه ها و ارجوزه های بدیعی (2) صدق می کند نه بر قصاید بدیعیّه. به نظر آقای محمدرضا حکیمی بدیعیات: «نامی است که اطلاق می شود بر قصایدی که برای به کارگیری وسیع صنایع بدیعی سروده شده است، خواه در هر بیت به نام نوع صنعت

ص: 29

1- این که در تعریف گفته شد دو بیت، برای آن است که گاه برخی از بزرگان اصحاب بدیعیات یک صنعت را در دو بیت آورده اند مانند لف و نشر، یا قَسَم که جواب آن در بیت بعد آمده است. در عین حالی که در این دو بیت صنعتی مستقل هم وجود دارد.

2- ارجوزه های بدیعی منظومه هایی است که مانند الفیه ابن مالک در قواعد نحو و صرف، در مبادی و قواعد و تعریف صنایع بدیعی ساخته شده است. یکی از این ارجوزه ها الفیه سیوطی است در معانی و بیان و بدیع که آغازش در بدیع «الفن الثالث» چنین است: عِلْمُ الْبَدِيعِ مَا بِهِ قَدْ عُرِفَا * وَجُوهٌ تَحْسِينِ الْكَلَامِ اِنْ وَفَى مُطَابِقًا وَ قَصْدُهُ جَلِيٌّ * فَمِنْهُ لَفْظِيٌّ وَ مَعْنَوِيٌّ

موضوع اکثر قصاید بدیعی «مدایح نبوی» است، در بحر بسیط و روی میم، بر وزن برده بوصیری.

مؤلف کتاب «تاریخ الادب العربی» دکتر عمر فروخ، در این کتاب، همواره قصیده بدیعیّه را به معنای قصیده مدیحیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، و شعری که در ثنای رسول الله صلی الله علیه و آله سروده شده، گرفته است. با این که چنین نیست. درست است که قصاید بدیعیّه به جز اندکی، همه در مدایح نبوی سروده شده است و در ادبیات اسلامی این خودبایی است عمده. اما آن همه قصاید بلند که از صدر اسلام به بعد، در ثنا گستری پیامبر اکرم و عرض ادب به پیشگاه رسول گرامی اسلام سروده اند، همه و همه بدیعیّه نیست. و اصولاً این رایج نیست که همه مدایح نبوی را «بدیعیّه» نام گذاریم.

اگر به زبان اهل منطق بگوئیم بین قصاید بدیعیّه و دیگر قصاید مدایح نبوی عموم و خصوص من وجه جاری است. ماده اشتراک، قصاید بدیعیّه ای خواهد بود که در مدح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سروده شده است. و بیشتر قصاید بدیعیّه اصطلاحی چنین است. اما دو فرق اساسی بین مدایح نبوی و بدیعیّات وجود دارد: یکی صدها قصیده مدیحیه نبوی که بدیعیّه اصطلاحی نیست و دیگر چند قصیده بدیعیّه که مدیح نبوی نیست.

با عنایت به آنچه ذکر شد این عبارت نویسنده مذکور درباره «مدایح نبوی بوصیری» که در پی می آید درست نیست:

«وَبَلَّغَتِ الْبَدِيعِيَّاتُ (الْقَصَائِدُ الْمَقُولَةُ فِي مَدِيحِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ذِرْوَةَ الْبِرَاعَةِ فِي شِعْرِ الْبُوصِيرِيِّ.»(2)

قصیده بوصیری اگر چه بدیعیّه نیست، اما در گزینش بحر و روی و در انتخاب مضمون (مدایح نبوی)، تأثیر شایانی در بدیعیّه سرایان داشته است. (مقدمه خزانه الادب، ابن حجه الحموی).

درباره مبتکر سرایش بدیعیّات در ادبیات عربی بحث است که آیا «أَمِينُ الدِّينِ اِرْبَلِيُّ»

ص: 30

1- ادبیات و تعهد در اسلام، ص 131، (با اندکی تصرف).

2- فروخ، عمر، تاریخ الادب العربی، ج 3، دارالعلم للملایین، بیروت، ص 821. 1982 م.

صاحب انوار الربیع (در مقدمه این کتاب) و صاحب الغدیر (ج 6، ص 44) معتقدند که اصل این ابتکار از امین اربلی است نه صفی الدین حلّی و چنین هم هست، زیرا اربلی حدود 60 سال پیش از صفی الدین قصیده خویش را ساخته است. (1) اما دیگر بدیعیّه سرایان پیرو این دو ادیب شهیر هستند.

اگر چه ابتکار سرایش قصاید بدیعیّه از صفی الدین نیست، اما انتخاب بحر بسیط و رَوِیِّ میم - که موجب پیشبرد بسیار کار بدیعیات شد - از صفی الدین است، زیرا که او قصیده خود را چنین ساخت و سپس دیگر بدیعیّه سرایان از او پیروی کردند. پس باید صفی الدین را مبتکر این موضوع دانست که بدیعیّات را - از نظر مضمون که مدیح نبوی است - و از نظر وزن و رَوِیِّ میم در مسیر قصیده «بُرْدَه» انداخت.

آغاز قصیده حلّی چنین است:

إِنْ جِئْتَ سَلْعًا فَسَلِّ عَنْ

جِوَرِ الْعَلَمِ

وَ اقْرَأْ سَلَامًا عَلَى عُزْبٍ

بِذِي سَلَمٍ

«اگر به وادی سلع آمده ای پس از همسایگان و ادیّ عَلَمِ پُرس و بر عربانِ سرزمین ذی سلم سلام ده. که دارای 145 بیت است و مشتمل بر 151 نوع صنعت بدیعی. چنان که گفته شد یکی از علل مهم رشد و توسعه بدیعیات، پس از صفی الدین همین وزن و روی و مضمون برده بوضیری بوده است.» (2)

گذری بر تاریخچه مدایح نبوی

یکی از فنون شعری که در صدر اسلام متولد شد شعر مذهبی بود، که عمده آن شامل ستایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دین اسلام می باشد. مدح و منقبت و نعت و ستایش و وصف و ثنای بزرگواری ها، عظمتها، منش های والا و مواهب خدایی و تعالیم والای پیامبر اسلام، خلاصه موجودات، خواجه کائنات، مهتر آدمیان و سرور جهانیان، زنده

ص: 31

1- بیت مطلع قصیده اربلی چنین است: «بَعْضُ هَذَا الدَّلَالِ وَالْإِدْلَالِ * حَالٌ بِالْهَجْرِ وَ التَّجَنُّبِ حَالِي»

2- ادبیّات و تعهد در اسلام، ص 142 - 152. (با تلخیص).

کننده توحید و عدالت و بت شکن یگانه و منجی انسانیت، حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله، از نخستین سال های طلوع خورشید نبوت، به نظم و نثر، در حد وسیعی آغاز گردید و تا امروز که 14 قرن از آن زمان می گذرد بیش از پیش ادامه دارد. نخستین کسانی که پیامبر را ستوده اند با توجه به تقدّم خداوند و فرشتگان در این امر (1)، عبارت اند از:

1 - ابوطالب بن عبدالمطلب (ع) (2) (85 ه. ق - 3 ه. ق)

2 - علی بن ابی طالب (ع) (23 ه. ق - 40 ه. ق)

3 - عباس بن عبدالمطلب (51 ه. ق - 32 ه. ق)

4 - کعب بن مالک انصاری

5 - حسان بن ثابت انصاری (54 ه. ق)

6 - عباس بن مرداس السلمی، فرزند خنسای شاعر (18 ه. ق)

7 - ورقه بن نوفل، پسر عموی حضرت خدیجه علیها السلام

8 - لبید بن ربیعہ (- 41 ه. ق)

9 - أعشى قیس (- 7 ه. ق)

10 - عبدالله بن الزّبیری (که تا زمان زمامداری عمّر زنده بود)

11 - التّابعه الجعدیّ (80 ه. ق)

12 - کعب بن زهیر (- 26 ه. ق)

یادآور می شود که نام 48 تن از این شاعران همراه نمونه ای از مدایح آنان در ستایش از پیامبر صلی الله علیه و آله، در کتاب «الحماسه المغربیه» در بخش «مدح النّبیّ» آمده است. (3)

«درباره نخستین مدحیه پیامبر اختلاف است، اما هیچ کدام به مقام قصیده مشهور

ص: 32

1- إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (احزاب، آیه 56)

2- مهمترین مدیحہ آن حضرت دارای 110 بیت است با این مطلع: خَلِيلِيَّ مَا أُذْنِي لِأَوَّلِ عَاذِلٍ - بِصَدِّ غَوَاءٍ فِي حَقِّ وَلَا عِنْدَ بَاطِلٍ (دیوان، ص 49).

3- أَلْجَرَاوِي التَّادِلِي، ابوالعباس احمد بن عبد السلام، الحماسه المغربيه، دارالفكر، بيروت، ج1، ص 41-115، 1411 ه. ق.

کعب ابن زهیر نمی رسد. کعب بن زهیر از شاعران **مُخَضَّرَم** (1) است. او که در پی توهین به مقدّسات اسلام مهدورالدم شده بود، روزی به صورت مردی ناشناس وارد مسجد پیامبر شد و از ایشان طلب عفو و بخشش نمود. آن گاه نقاب از رخ برکشید و در مقابل بخشنده خود قصیده ای زیبا در 58 بیت انشاد کرد و پیامبر اکرم و مسلمانان را ستود. آغاز قصیده چنین است:

بَأَنْتَ سَعَادٌ فَقَلْبِي الْيَوْمَ مَتَّبُولٌ * مُتَيِّمٌ إِثْرَهَا، لَمْ يُفِدْ، مَكْبُولٌ

«سعاد جدا شد پس امروز قلب من رنجور و نزار است [قلبی که] شیدای او و زنجیری عشق اوست».

گویند وقتی که کعب به این بیت رسید:

إِنَّ الرَّسُولَ لَنُورٌ يُسْتَضَاءُ بِهِ * مُهَنْدٌ مِنْ سُيُوفِ اللَّهِ مَسْلُورٌ

«همانا رسول کانون نوری است که از او نور گیرند، او شمشیری است برکشیده از شمشیرهای خداوند».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بُرْدَه خویش را بر او پوشاندند و به او خلعت دادند. از این‌روی این قصیده «بُرْدَه» نام گرفت.

این قصیده مورد توجه ادیبان و عموم دوستداران رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله قرار گرفت و بسیاری آن را شرح کردند و تعدادی به تخمیس آن پرداختند و برخی شاعران در مقام معارضه با آن قصایدی سرودند، که در این میان بوصیری گوی سبقت را از دیگران ربود. بوصیری 14 قصیده مدحیه در ثنای پیامبر صلی الله علیه و آله دارد که یکی از آنها لامیه اوست، که «ذُخْرُ الْمَعَادِ فِي مُعَارَضَةِ بَأَنْتَ سَعَادٌ» (2) نام دارد و دارای 204 بیت می باشد. سرآغاز آن

ص: 33

1- **مُخَضَّرَم**، به فتح راء، به کسانی گویند که دو عهد و دوره را درک کرده باشند و اصطلاحاً به شاعرانی اطلاق می شود که در جاهلیت زیسته اند و سپس اسلام را درک کرده اند. مشهورترین مخضرمین عبارتند از: لبید، حُطَيْيَه، حَسَّان، نابغه جُعدی و کعب بن زهیر. ابن منظور گفته «رَجُلٌ مُخَضَّرَمٌ»: إِذَا كَانَ نِصْفُ عُمُرِهِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَنِصْفُهُ فِي الْإِسْلَامِ.

2- در برخی کتابها نام قصیده چنین است: «ذُخْرُ الْمَعَادِ فِي وَزَنِ بَأَنْتَ سَعَادٌ» (تاریخ الادب العربی، العصر المملوکی، عمر موسی پاشا، ص 187) - حنا فاخوری در کتاب «الجامع فی تاریخ الادب العربی، ج 1، ص 403، به خطا نام این قصیده بوصیری را «برده» نامیده است و سپس توضیحات مربوط به «برده» را در ذیل این قصیده نوشته است.

چنین است:

إِلَى مَتَى أَنْتَ بِاللَّذَاتِ مَشْغُولٌ * وَأَنْتَ عَنْ كُلِّ مَا قَدَّمْتَ

مَسْئُولٌ فِي كُلِّ يَوْمٍ تُرْجَى أَنْ تُتُوبَ غَدًا * وَعَقْدُ عَزْمِكَ بِالتَّسْوِيفِ مَحْلُولٌ (1)

نگاهی به مدایح نبوی در ادبیات فارسی

نگاهی به مدایح نبوی در ادبیات فارسی (2)

دیوانهای شاعران پارسی زبان، از دورترین روزگاران، آکنده است از شعر مذهبی، از جمله مدایح غزای نبوی. از شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی که با ذکر توحید و مدح پیامبر و آل او آغاز می شود، تا سنایی و ناصر خسرو و خاقانی و ... و ملک الشعرا بهار تا امروز. ما در این جا به دلیل مجال اندک از خرمن بزرگ چامه ها و اشعار گوناگون فارسی در ستایش بزرگترین پیغامبر آسمانی، فقط به معرفی چند نمونه مشهور بسنده می کنیم و رد می شویم:

1 - ترکیب بند جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی (م - 588 ه. ق) قصیده سرای بزرگ قرن ششم، در سبک عراقی، که شامل 11 بند، هر بند 9 بیت است، اینک یک بند آن:

ای از بر سیدره شاهراحت * وی قُبّه عرش تکیه گاهت

ای طاق نهم رواق بالا * بشکسته زگوشه کلاهت

هم عقل دویده در رکابت * هم شرع خزیده در پناهت

ای چرخ کبود ژنده دلقی * در گردن پیر خانقاهت

مه طاسکِ گردن سمندت * شب طُرّه پرچم سیاهت

جبریل مقیم آستانت * افلاک حریم بارگاهت

چرخ ارچه رفیع، خاک پایت * عقل ار چه بزرگ، طفل راهت

خورده است خدا ز روی تعظیم * سوگند به روی همچو ماهت

ص: 34

1- فاخوری، حدّثا، الجامع فی تاریخ الادب العربی، دارالجیل، بیروت، ج1، ص 402 - 403، 1995، با اندکی تصرف و اضافات.
توضیح: این ابیات در صفحات آینده ترجمه شده است.
2- ادبیات و تعهد در اسلام، ص 252 - 273.

ایزد که رقیب جان خرد کرد * نام توردیف نام خود کرد. (1)

2 - نظامی گنجوی، (م - 614 ه. ق.)، حکیم نظامی که در داستان سرایی و خیالپردازی های شاعرانه و بسیار دلپسند، استادی بی همانند است. معمولاً آغاز مثنوی هایش به توحیدیه هایی مزین است. که پس از آن به ستایش پیامبر اکرم نیز پرداخته است. او در مخزن الاسرار که مهمترین مثنوی اوست در ثنای پیامبر اکرم قصیده ای با 217 بیت سروده که برگزیده ای چند از ابیات او در پی می آید:

شمسه نه مسند هفت اختران * ختم رُسل خاتم پیغمبران

احمد مرسل که خرد خاک اوست * هر دو جهان بسته فتراک اوست

ای تن تو پاکتر از جان پاک * روح تو پرورده روحی فداک

خاک تو خود روضه جان من است * روضه تو جان جهان من است

خاک تو در چشم نظامی کشم * غاشیه بر دوش غلامی کشم

بر سر آن روضه چون جان پاک * خیزم چون با دو نشینم چو خاک

3 - مسقط ادیب الممالک فراهانی (1277 - 1336 ه. ق.) که 38 بند است و هر بند 7 مصراع که جمعا 266 مصراع می شود. هر فرازی از این قصیده بخشی از زندگی یا سیره پیامبر را در بر دارد. فراز میلاد آن چنین آغاز می شود:

برخیز شتر بانا بر بند کجاوه * کز چرخ همی گشت عیان رایت کاوه

در شاخ شجر برخاست آوای چکاوه * وز طول سفر حسرت من گشت علاوه

بگذر به شتاب اندر از رود سماوه * در دیده من بنگر دریاچه ساوه

وز سینه ام آتشکده پارس نمودار

4 - قصیده پیام، از شاعر معاصر نعمت میرزازاده (م. آرم) که چندین بار چاپ شده است. این قصیده مانند برده بوصیری است که در چند بخش تنظیم یافته و مجموع ابیات آن 273 بیت می شود. پیام از نمونه های والای قصاید فارسی و از مفاخر ادبیات مذهبی به شمار می رود. لطایف شعری و احساس ژرف و تابلوهای زیبا و علو مفاهیم در آن

ص: 35

1- این ترکیب بند دارای شرحی است به این مشخصات: شرح بر ترکیب بند جمال الدین محمدبن عبدالرزاق در ستایش پیامبر، تألیف دکتر سید محمد دامادی، انتشارات دانشگاه تهران، سال 1369 ش، در 392 صفحه.

5 - قصیده مرحوم مهرداد اوستا در 72 بیت بدین مطلع:

نه جلوه بود و نه رنگ این رواق الوان را

نه پر ستاره برآورده چرخ دامان را

کوتاه سخن آن که در حوزه ادب فارسی صدها تن از شاعران نامدار و گمنام، به طور مستقل یا در ضمن دیگر اشعار خود، به ستایش از گوهر نبوت پرداخته اند. که برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به دو کتاب زیر:

1 - مدایح محمدی در شعر فارسی، احمد احمدی بیرجندی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، 1372، 164 ص.

2 - سیمای محمد در آینه شعر فارسی، محمود شاهرخی و مشفق کاشانی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1372، 255 ص.

پایان بخش این گفتار شعر زیبایی است از شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمه.

ماه فروماند از جمال محمد * سرو نباشد به اعتدال محمد

قدر فلک را کمال و منزلتی نیست * در نظر قدر با کمال محمد

وعده دیدار هر کسی به قیامت * ليله أسری شب وصال محمد

آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی * آمده مجموع در ظلال محمد

عرصه گیتی مجال همت او نیست * روز قیامت نگر مجال محمد

وان همه پیرایه بسته جنت فردوس * بو که قبولش کند بلال محمد

همچو زمین خواهد آسمان که بیفتد * تا بدهد بوسه بر نعال محمد

شمس و قمر در زمین حشر نتابد * نور نتابد مگر جمال محمد

شاید اگر آفتاب و ماه نتابند * پیش دو ابروی چون هلال محمد

چشم مرا تا به خواب دید جمالش * خواب نمی گیرد از خیال محمد

سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی * عشق محمد بس است و آل محمد

از روزگاران کهن، مصر یکی از مهمترین مراکز فرهنگ و تمدن جهان و از نقاط استراتژیک جغرافیای کشورهای اسلامی بوده است. این کشور کهنسال از صدر اسلام، بویژه از دوره خلفا به بعد، فراز و نشیب های فراوانی را از سر گذرانده است. آن دوره از تاریخ مصر که مربوط به پژوهش ما است دوره ممالیک خوانده می شود، که از سال 648 هـ. آغاز و به سال 922 هـ. با ظهور امپراتوری عثمانی پایان یافت.

برای درک درستِ موقعیت ممالیک، ناگزیریم اندکی پیش از آن دوره را نیز به اختصار بررسی کنیم. از قرن سوم به بعد سلسله هایی به ترتیب بر مصر حکومت کرده اند که عبارتند از: بنی طولون، شامل پنج امیر، از سال 254 هـ. تا 293 هـ. اخشیدیان، شامل پنج امیر، از 323 هـ. تا 358 هـ. فاطمیان، دارای 12 امیر، از سال 362 تا 567 هـ. ایوبیان، دارای 8 امیر، از 562 هـ. تا 648 هـ. ممالیک بحری، شامل 27 امیر، از سال 648 هـ. تا 784 هـ. و ممالیک چرکس، از 784 هـ. تا 922 هـ.

ص: 37

1- منابع مورد استفاد در این قسمت عبارت است از: - ناصری طاهری، عبدالله، مقدمه ای بر تاریخ سیاسی اجتماعی شمال آفریقا از آغاز تا ظهور عثمانی ها، وزارت ارشاد، تهران، ص 128 - 192، 1375 ش. - عطوی، علی نجیب، البوصیری شاعر المدائح النبویة و علمها، دارالکتب العلمیة، بیروت، ص 9 - 78، 1995 م.

بوصیری در زمان چهارمین امیر ایوبی، سیف الدین ابوبکر بن ایوب، در سال 608 هـ به دنیا آمد. 40 سال عمر او در دوره سلطه ایوبیان گذشت. و از 40 سالگی تا 87 سالگی که بخش اصلی فعالیت های ادبی اش را تشکیل می دهد، همزمان با حکومت 9 تن از ممالیک بحری، سپری شد. و سرانجام در زمان چهارمین زمامدار مملوکی از خاندان قلاوون، یعنی زین الدین کتبوغا در سال 694 هـ یا اندکی پس از آن در گذشت.

نگاهی به پیش از حکومت ممالیک

صلاح الدین ایوبی (532 - 589 هـ / 1138 - 1193 م) یک نظامی کُرد از اهالی تکریت عراق بود. او پس از سالها تلاش توانست سرانجام در سال 564 هـ. نظام فاطمیان را در مصر براندازد. پس از تثبیت اوضاع سیاسی کوشید تا با سیاست های جدید فرهنگی آثار فاطمیان و مذهب آنان، شیعه اسماعیلی را از صحنه مصر از میان ببرد و مذاهب اهل سنت را ترویج نماید. او برای ترویج مذهب شافعی و محو میراث فکری فاطمیان، مدارس متعددی در قاهره و سایر شهرهای مصر احداث کرد، که این مدارس معروفتر بود: مدرسه صلاحیه، مدرسه فاضلیه، دارالحدیث کامل. او به دیگر مذاهب نظیر حنفی و حنبلی نیز کم و بیش توجه نمود.

یکی دیگر از کارهای فرهنگی صلاح الدین گسترش تصوف در مصر بود. او اولین خانقاه صوفیه را در این کشور بنا کرد و موقوفاتی را برای آنان در نظر گرفت. شاید در بیان علت سیاست او در جذب و توسعه تصوف با استناد به شواهد و قراین موجود بتوان گفت: در دوره فاطمیان به تقویت و گسترش تشیع در مصر بسی توجه شد و فرهنگ و محبت اهل بیت در افکار و قلبهای مردم نفوذ کرد - که آثارش البته هنوز هم در جامعه مصر باقی است - لذا ایوبی ها در گسترش مبانی عقیدتی و پیشبرد اهداف سیاسی خود، به چند کار مهم دست زدند. که عبارتند از:

1 - گسترش و جایگزینی تصوف به جای تشیع (1). گرایش به تصوف در قرن هفتم زیاد

ص: 38

1- نخستین خانقاه مصر مربوط به قرن ششم است. کار خانقاه سازی در مصر، در قرن هشتم به اوج خود رسید. مقریزی در قرن نهم از 23 خانقاه اصلی، 12 رباط و 46 زاویه نام می برد که قاعدتا اینها مراکز اصلی صوفیان بوده است. او نوشته: صلاح الدین ایوبی، نخستین خانقاه مصر را در سال 596 هـ. ق بنیاد کرد و نیز درباره خانقاه بزرگ رکن الدین بیبرس که در سال 709 هـ. ق بنا شده و یکی از خانقاههای بزرگ و وسیع مصر بوده توضیحاتی داده است (تاریخ خانقاه در ایران، محسن کیانی، کتابخانه طهوری، ص 172 - 174، 1369 ش)

بود و امام تصوّف یعنی محی الدّین بن عربی (دمشق، 638هـ.) در همین عصر می زیست.

2 - اعزام علمای عامّه به مراکز مهم شیعه، نظیر شهر آسنا در ناحیه دلتای مصر برای زدودن یا تضعیف فرهنگ تشیّع.

3 - توسعه مدارس علمیّه مذاهب اربعه.

4 - به آتش کشیدن کتابخانه بزرگ شیعیان اسماعیلی در قاهره.

5 - ممنوع کردن عزاداری سیدالشّهدا در روز عاشورا و به قول مقریزی آن را روز شادی قرار دادن.

6 - تشویق نویسندگان برای حمله به تشیّع. برای نمونه به تشویق حکومت، قاضی بهاءالدّین هبه الله بن عبدالله قفطی (600 - 697 هـ) کتابی در این زمینه به نام فضائح المُفترَضَه فی الرّدّ علی الرّفصَه تالیف کرد.

ایوبیان علاوه بر عزم نابودی تشیّع دو هدف مهمّ دیگر را نیز دنبال می کردند:

1 - وحدت بخشیدن به مصر و شام.

2 - جنگ با صلیبی ها(1) و آزادی بیت المقدّس.

پس از مرگ صلاح الدّین در سال 598 هـ، بازماندگانش بر سر قدرت با هم درگیر شدند و هر یک می کوشید تا سیادت و ریاست سلسله ایوبی را از آن خود کند. حکومت ایوبیان یک حکومت نظامی و مبتنی بر قدرت بود. آنان اگر دست به اصلاحات یا سازندگی هایی هم می زدند، در جهت تحکیم پایه های قدرتشان بود نه چیز دیگر. جامعه مصر در آن زمان متشکّل بود از بربرها، ترکان، کردها، عربها، و اسلاوها؛ که این گوناگونی به ارتش نیز سرایت کرده بود.

ص: 39

1- جنگهای صلیبی از سال 582 ه بدین صورت آغاز شد که حاکم مسیحی «ارناط» یا «کرک» به یک کاروان مسلمان حمله کرد و صلاح الدین هم تصمیم به انتقام گرفت و با توجه به وجود زمینه های مناسب و ریشه دار بین مسلمانان و مسیحیان بتدریج آتش جنگ شعله ورتر شد و با دخالت پادشاهان کشورهای آلمان، انگلیس و فرانسه از یک سو و تحریک حمیت و غیرت مسلمانان از سوی دیگر، تا سال 647 ه هشت جنگ بزرگ بین مسیحیان و مسلمانان در گرفت که مجموعه آنها بخش عمده جنگهای صلیبی را دربر می گیرد.

علل سقوط ایوبیان

- 1 - جنگ دایمی با دشمنان خارجی بویژه صلیبی ها و متحدان اروپایی آنان.
- 2 - درگیری های داخلی بین امیران ایوبی.
- 3 - زیاد شدن انبوه نظامیان مملوکی در بین سپاهیان.
- 4 - بی توجهی ایوبیان به خواسته های مردم و زورگویی به آنان.
- 5 - بدی اوضاع اقتصادی ناشی از مخارج جنگها و نظامی گری و پرورش سپاهیان فراوان.
- 6 - گسترش فقر و جهل و ناامنی و شیوع بیماری های مهلک نظیر وبا و طاعون.
- 7 - شورش عربهای بومی مصر و قیام های پراکنده شیعیان که با همین شورش ها پیوند خورده بود.

ظهور ممالیک

سرانجام ممالیک که بیشتر ترک بودند در سال 648 ه بر سلطنت مصر چیره شدند. آنان در آغاز حکومتشان در چهار جبهه جنگ داشتند.

- 1 - خاندان ایوبی در شام.
- 2 - سپاهیان مغول که پس از اشغال بغداد و به آخر رساندن خلافت پانصد ساله عباسی، شام را نیز به علت ضعف و سستی حاکمان ایوبی تصاحب کردند و پس از آن هلاکو قصد مصر کرد. اما در منطقه «عین جالوت» شکست سختی از سیف الدین قُدّوز خورد. این واقعه در سال 657 رخ داد.
- 3 - تفرقه و درگیری های داخلی بین دو دسته از ممالیک به نامهای بحری و برجی.
- 4 - عربهای مقیم مصر که بیشتر کشاورز بودند به سبب این که امیران مملوکی نظام مالیاتی سختی را وضع و زندگی را بر آنان سخت کرده بودند، زمینه شورش این طبقه ضعیف نیز فراهم شده بود.

از پنجاه سالگی تا 68 سالگی بوصیری مقارن بود با حکومت بیبرس بُندُقُداری، چهارمین امیر مملوکی که در میان ممالیک از همه قدرتمندتر بود. او علاوه بر سرکوبی حرکت‌های مذهبی و مردمی مصر، به منظور تحکیم موقعیت سیاسی خود بر آن شد تا بازماندگان آخرین خلیفه عبّاسی را به مصر فراخواند. در زمان او هنوز مرزهای مسلمانان در شام و مصر از سوی مغولان و صلیبی ها تهدید می شد. اما بیبرس تا زنده بود با وضع تدابیری، نگذاشت شعله جنگی افروخته گردد.

دو دهه آخر زندگی بوصیری مصادف بود با ظهور منصور قلاوون، هفتمین امیر سلسله مملوکی و سر سلسله خاندان قلاوون. او توانست در دوره حکومتش (از 678 ه تا 689 ه) مغولان را که دوباره به شام حمله ور شده بودند در حمص به سختی شکست دهد. و نیز صفحات شرق مدیترانه را از لوٹ صلیبیان پاکسازی کند. این امیر قدرتمند همان کسی است که «بیمارستان منصور» قاهره را بنا کرد. بوصیری در ستایش از این عمل نیک قصیده ای به این مطلع سرود:

عَمَّرْتَ مَدْرَسَةً وَ مَارِسْتَانَا

لِتُصَحِّحَ الْأَدْيَانَ وَ الْأَبْدَانَا

سرانجام بوصیری، در زمان زین الدّین کتبوغا (از 694 - 696 ه) دهمین امیر مملوکی از ممالیک بحری در بیمارستان منصور قاهره درگذشت.

حکومت و جامعه در عصر مملوکی

ساختار حکومت ممالیک، همانند عصر ایوبی، بر نظام اقطاعی مبتنی بود و بر اساس آن سلطان مملوکی منطقه ای را به امیری می سپرد، تا ضمن حمایت و حراست آن منطقه و جمع آوری مالیاتهای متنوع که براساس فرمانها و منشورهای دیوان مرکزی مقرر می شد، حکومت را پشتیبانی کرده و در موقع هجوم خارجیان نیروهای جنگی را نیز تامین کند. جامعه مصر در عصر مملوکی هفت طبقه بودند: 1 - اهل دولت 2

- بازرگانان 3 - فروشندگان جزء 4 - کشاورزان 5 - صنعتکاران و پیشه وران 6 - فقیهان و طالبان علم 7 - درماندگان و مساکین که دو گروه اخیر گرفتار فقر و مشقت بیشتری بودند. بوصیری وضع معیشتی اش شبیه این دو گروه بود و در زندگی اش همیشه با فقر دست به گریبان بود.

قدرت ممالیک بر دو پایه استوار بود: سپاهیان و عقاید دینی مردم. این غلامان ترک در حفظ ظواهر اسلامی می کوشیدند و تعدادی از عالمان و فقیهان را به خود نزدیک ساخته بودند و به بنای مساجد و مدارس علوم دینی تا حدی توجه می کردند. البته در شرایطی که دشمنان خونخواری چون صلیبی ها و مغولان در کمین مال و ناموس و خاک و دین امت اسلامی بودند، مردم ناگزیر باید زورگویی ها و فشارهای امرای خویش را به جان می خریدند و دم بر نمی آوردند.

امیران مملوکی در زندگی شخصی خود تجمل پرست، شهوتران، خوشگذران و فاسد بودند و از هیچ ظلمی به مردم فروگذار نمی کردند. خوبی و بدی حال هرکس در این دوران بستگی به میزان وابستگی اش به حکومت مرکزی داشت. لذا در هر طبقه ای به فراخور مقدار و شدت داد و ستد با حکومت، معدودی افراد مرفه و بسیاری از افراد زحمتکش و بی پناه وجود داشتند. فساد اخلاقی و مالی در بین مردم فراگیر شده بود. شرب خمر، دزدی، روابط نامشروع، آدمکشی، ناامنی، اعتیاد به مواد مخدر و بی توجهی به احکام شرعی در سراسر جامعه به چشم می خورد.

عوامل فراوانی زندگی را بر مردم سخت کرده بود که به مهمترین آنها اشاره می شود:

1 - جنگ با صلیبی ها.

2 - جنگ با مغولان.

3 - بحرانهای سیاسی داخلی و درگیری و کشمکش بر سر قدرت بین ممالیک بحری و بُرجی.

4 - فشارهای مالی ناشی از سیاستهای مالیاتی سنگین دولت بر مردم.

5 - فساد و بی رحمی گسترده در بین حاکمان و ماموران دولتی که غالباً نظامی بودند.

6 - فروکش کردن آب نیل و بروز قحطسالی در مزارع کشاورزی. اولین قحطسالی در سال 662 ه رخ داد، که در آن مردم وادار به گیاهخواری شدند و یکی از شدیدترین گرانی ها و قحطی ها، بحران سال 695 یا 696 ه (سال مرگ بوصیری) است که مردم به جسد خواری انسان ها و حیوانات روی آوردند.

7 - شیوع وبا و مرگهای دسته جمعی مردم.

بررسی اوضاع اجتماعی مصر در دوره ممالیک بیانگر این موضوع است که: بجز در مواردی معدود، به طور کلی بحران های اجتماعی دامنه دار، امنیت کم، آشوب فراوان، فقر و فلاکت فراگیر و ستم بر مردم آشکارا دیده می شود. بازرگانی، صنعت و کشاورزی به کساد گراییده، گرانی و گرسنگی مردم را از پای در آورده است.

فرجام امیران بحری موید بی ثباتی سیاسی نیز هست. زیرا از میان 25 تن سلطان مملوکی بحری هفت نفر به گاه سلطنت کشته شدند. چهار نفر پس از عزل و فرار از قاهره به قتل رسیدند. هفت نفر عزل شدند و دو نفر گریختند و فقط پنج نفر به وقت سلطنت، به مرگ طبیعی مردند.

وضعیت فرهنگی در دوره ممالیک

بسیاری از دانشمندان و ادیبان بزرگ، به سبب حملات وحشیانه مغولان، از دیگر بلاد اسلامی به شام و مصر پناهنده شدند. از طرفی، ممالیک که ترویج مذاهب چهارگانه اهل سنت را مایه تقویت بنیانهای حکومت خود می پنداشتند، کوشیدند بر تعداد مدارس و کتابخانه های شهرهای بزرگ، خصوصا قاهره، دمشق، حلب و حمّاه بیفزایند. در این دوره، حرکت فکری برجسته ای پیرامون تألیف کتابهای وزین و جامع در فنون مختلف صورت پذیرفت، که آثار فراوانی از آنها در موضوع های لغت، نحو، ادبیات، فقه، تاریخ و جغرافی، نویسندگی، تراجم و سیر، مجموعه ها، دایره المعارف ها، طبقات و رجال حدیث هم اکنون در دست است. البته این رشد شگفت انگیز را نه به حکومت ها، بلکه باید به تلاش عاشقانه اهل علم وابسته دانست که از نظر معیشتی، از پایین ترین طبقات اجتماعی بودند. چنان که زندگی آن بزرگان بهترین گواه این مدعا است.

بوصیری

«امام شرف الدین محمد بن سعید بن حمّاد الصّنهاجی البوصیری الدّلاصی المصری، منسوب به «صنهاجه» یکی از قبایل بزرگ مغرب (وطن یکی از اجدادش) و منسوب به

بوصیر، شهرکی واقع در بین فیوم و بنی سُویف، در مصر علیا، (وطن پدرش) و یا منسوب به دولاص (وطن مادرش) است. لذا به او بوصیری یا دولاصی یا صنهاجی هم گفته اند.

او در اوّل شَوّال سال 608 ه. ق برابر با 6/3/1212م. در ناحیه دولاص یا در «بهشیم» که هر دو از توابع «بهنسا» بوده به دنیا آمد و در سال 694 ه برابر با 1295 م. یا کمی پس از آن در بیمارستان منصورى قاهره در گذشت و در شهر اسکندریه به خاک سپرده شد. گویا او از اوان نوجوانی به اندیشه ها و منش های صوفیان علاقه مند بوده. نوشته اند: او چندی از محضر ابوالعباس مرسی (686 ه) جانشین ابوالحسن شاذلی (656 ه) بهره مند شده است. اما احوال و آثارش شباهت زیادی به اهل تصوف ندارد. بلکه نمایانگر عشق بی کرانه او به وجود بی همتای رسول الله صلی الله علیه و آله است.

بروکلمان ذکر کرده که بوصیری ده سال را در قدس گذرانده سپس به مدینه رفت و بعد از آن 13 سال از زندگی اش را در جوار کعبه، در مکه سپری کرد و در آنجا به تدریس قرآن کریم اشتغال داشت. زمانی که به مصر برگشت (در حدود 659 ه) به استخدام دولت درآمد و نزدیک چهار سال در بلیس شرقی به عنوان مباشر (کاتب) کار می کرد. پس از آن روانه قاهره شد و تا چندی می کوشید از راه شعر ارتزاق کند اما موفق نشد. پس تا آخر عمر در همان جا زیست و به تعلیم قرآن مشغول بود.⁽¹⁾ بیشتر اشعار او در قالب غزل، و در مضامین مدح، هجو، وصف و مدایح نبوی است.

«بوصیری» به مطالعه تورات و انجیل و تعدادی از کتابهای یهود و نصاری انس بسیار داشت و آنچه را در آن کتابها یافت که با عقاید اسلامی مخالف بود، در قصاید خود، و نیز در تعلیقات بر آن قصائد⁽²⁾ رد نمود. بوصیری شاعری نکته بین و حسّاس و نقّاد بود و در قصاید خود تصویری از اوضاع اجتماعی دورانش را جلوه گر ساخته است. او از دزدی ماموران دولت، رشوه خواری کاتبان و خیانت قاضیان شکایت می کند و مذاهب و ملیت های مختلف مصر را در سده هفتم هجری یاد می نماید و سپس پرده از دشمنی

ص: 44

1- تاریخ الادب العربی، فروخ، ج 3، ص 673

2- مانند تعلیقاتش بر قصیده خودش به نام «المُخرج و المردود علی النصاری و الیهود».

فرقه ای و مذهبی آنان با یکدیگر برمی دارد. این نوع قصاید او، اگر چه از جهت ادبی در درجه عالی نیستند، اما به دلیل آن که بیانگر اوضاع و احوال مردم مصر در آن روزگار هستند، از حیث تاریخی و اجتماعی مهم تلقی می شوند. (1)

ویژگی های سبک بوصیری

ویژگی های سبک بوصیری (2)

- تکیه گاه اصلی بوصیری در اشعارش طبع سلیم است. لذا آثار او از تصنع و تکلف های رنگارنگی که آثار شاعران معاصرش بدان دچار بود عاری است.

- دو ویژگی مهم در شعر بوصیری وجود دارد، یکی سادگی که ویژه همه اشعار اوست. و دیگری جزالت که به مدایح نبوی اش تعلق دارد. در مورد سهولت، شاعر بر گزینش الفاظ واضح و وزنهای آسان تمهّد ورزیده و علاقه شدیدی نشان داده است. زیرا مقتضای وصف و طبیعت به تصویر کشیدن حیات اجتماعی که بخش مهمی از اشعار اوست، این است که شاعر در حد فهم عموم مردم شعر بسراید تا تاثیرش فراگیر باشد. نسبت به جزالت و استواری کلام، بوصیری در مدایح نبوی اش الفاظ مناسب با طبیعت دینی شعر را برگزیده. الفاظی که بار معنوی قصه های نبوی و اسلامی و معجزه ها و معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به خوبی و سرشاری بیان می دارد. و او را در مناجاتها و توسل ها و شفاعت خواهی هایش از درگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله، یاری می رساند.

بوصیری خود در یکی از نبویّاتش به مهمترین ویژگی های فنی مدایح نبوی اش چنین اشاره می کند:

ص: 45

1- [یکی از دانشمندان سده نهم]، شرح قصیده برده، با تصحیح و مقدمه: علی محدّث، چاپ اوّل، علمی و فرهنگی، تهران، ص 6، 1361 ش. برای آگاهی کامل از شرح حال بوصیری به کتابهای زیر مراجعه کنید: - تاریخ الادب العربی العصر المملوکی، عمر موسی پاشا، دارالفکر المعاصر، ص 168 - 200. - البوصیری، شاعر المدائح النبویه و علمها، علی نجیب عطوی، دارالکتب العلمیه، 205 ص. - تاریخ الادب العربی، عمر فروخ، ج 3، دارالعلم للملانی، 1982، ص 673 - 680.

2- پاشا، عمر موسی، تاریخ الادب العربی العصر المملوکی، دارالفکر المعاصر، بیروت، ص 195 - 199، 1409 ق.

مَدْحُ النَّبِيِّ أَمَانُ الْخَائِفِ الْوَجِلِ * فَأَمَدَحَهُ مُرْتَجِلاً أَوْ غَيْرَ مُرْتَجِلٍ

وَلَا تُشَبِّبُ بِأَوْطَانٍ وَلَا دِمْنٍ * وَلَا تُعْرِجُ عَلَيَّ رَبِيعٌ وَلَا طَلَلٌ

وَصِفَ جَمَالَ حَبِيبِ اللَّهِ مُنْفَرِداً * بَوَصَفِهِ فَهُوَ خَيْرُ الْوَصْفِ وَالْغَزَلِ

رِيحَانَتَاهُ عَلَى زَهْرِ الرَّبِيِّ زَهْتَا * فَمَا لِقَلْبِي وَذِكْرِ الْبَانِ وَالْأَثَلِ؟

رِيحَانَتَاهُ مِنَ الزَّهْرَاءِ فَاطِمَةَ * خَيْرِ النِّسَاءِ وَمِنْ صِنْوِ الْإِمَامِ عَلِيِّ

«مدح پیامبر پناه هر بلا دیده و ترسانی است پس او را بی مقدمه یا با مقدمه بستای

- و در یاد کرد غزل و جوانی، به ذکر منزل ها و آثار باقی مانده آنها مپرداز و بر خانه و اثر نمایان بجای مانده از آن درنگ مکن.

- فقط و فقط جمال حبیب خدا را وصف کن که آن بهترین وصف و غزل است.

- [آن عزیزی که] دو دسته گل او [حسن و حسین] بر گلهای نوشکوفای تپه ها [در جمال و آراستگی] فخر فروختند. [حال که چنین

است] دل مرا چه، به یاد کرد درخت بان و نهال گز بیابان؟

- دو دسته گل او از دخترش فاطمه زهرا علیها السلام بهترین بانوان جهان و از برادرش علی [امیر مومنان]»

همچنین در ابیات دیگری می گوید:

إِذَا امْتَدَحْتُ نَسِيباً (1) مِنْ سُلَالَتِهِ * فَهُوَ النَّسِيبُ لِمَدْحِي، سَيِّدَ الرُّسُلِ

وَنَزَّهُ الْفِكْرَ فِي رَوْضَاتِ فِكْرَتِهَا * وَاجْنِ الْبَلَاغَةَ مِنْ أَغْصَانِهَا الدُّلِّلِ

«هرگاه من خویشاوندی از تبار او را ستودم پس خود آن حضرت صلی الله علیه و آله، غزل مدح من است. اندیشه را در باغهای اندیشه او

به گردش در آور و از شاخسارهای فروافتاده و آویزانش میوه شیرین شیوایی بچین.»

در این اشعار نکاتی وجود دارد که بیانگر اسلوب بوصیری هستند از جمله:

1- در شعر او هم ارتجال وجود دارد و هم عدم ارتجال.

2- او چندان اعتقادی به شیوه شاعران جاهلیت در وقوف بر دمن و گریه بر اطلال، در آغاز غزلیات و قصاید ندارد.

ص: 46

1- نسیب: اصل و نسب دار، داماد را نیز نسیب گویند.

3 - او حتی از تشبیب به ذکر اوطان هم اعراض کرده، زیرا بر این باور است که هر غزل یا تشبیب یا سوز و آهی باید که نظر به معانی متعالی نبوی داشته باشد. لذا اطلال و دمن او کعبه و مدینه است.

شعر بوصیری از غرابت لفظی یا تعقید در صنایع بلاغی خالی است. لذا اسلوب او در مواردی نظیر اشعار اجتماعی اش، چنان سهل است که گویی الفاظ و ترکیب هایش را از زبان گفتاری مردم کوچه و بازار برگرفته است. به همین سبب است که اشعار او به سرعت در بین عموم مردم رواج یافت. چون این شعر بیانگر احساسات و عواطف و خواسته های آنان در حالات و مناسبت های مختلف بود.

ابن شاکر الکتبی گوید: «شعر او در نهایت حسن و لطافت و برخوردار از شیرینی الفاظ و انسجام و هماهنگی ترکیب هاست.» (1) یکی از ویژگی های لفظی مشهود در بیان بوصیری، که شعر او را از رقت و انسجام و موسیقی ویژه ای برخوردار کرده است، کثرت موزون تکرار، ندا و به کارگیری متعادل اسم های استفهام است.

مثلاً در قصیده همزیه اش تکرار ندا هشت بار، «یا نبی الهدی»، «یا شفیعاً»، «یا رحیماً»، «یا ألقاسم»، «رب»، «صاح»، «یا لاءمر» و تکرار استفهام ده بار، لفظ «سلام» چهار بار و «أم» هشت بار است. این ویژگی ها در دیگر قصاید نبوی او نیز به چشم می خورد. مثلاً در قصیده نبویه (محمديه) او که 16 بیت دارد، نام مقدس «محمد» در اول همه مصرعها وجود دارد. یعنی 32 بار تکرار شده است.

مُحَمَّدٌ أَشْرَفُ الْأَعْرَابِ وَالْعَجَمِ

مُحَمَّدٌ خَيْرٌ مَنْ يَمْشِي عَلَى قَدَمِ

مُحَمَّدٌ ثَابِتُ الْمِيثَاقِ حَافِظُهُ

مُحَمَّدٌ طَيِّبُ الْأَخْلَاقِ وَالسُّيَمِ

یا پدیده «ندا»، که در قصیده مربوط به امامزاده «سیده نفیسه»، پانزده بار تکرار شده است. خلاصه سخن آن که بوصیری توانست با قدرت بیان و طبع سلیم و ذوق سرشار و عشق خالصانه خود به روح مطهر و تابناک حبیب یگانه خدای بی همتا، مدایح نبوی را به بالاترین نقطه، نسبت به دیگر اغراض شعری عصر خود برساند.

ص: 47

1- الکتبی، محمد بن شاکر، فوات الوفيات، ج 2، دار صادر، بیروت، ص 256 - 261، 1973 م.

درخشانترین فصل اشعار بوصیری مدایح نبوی اوست. مجموعه این قصاید چهارده قصیده است که می توان گفت در سه مرحله از زندگی شاعر سروده شده است.

مرحله اول: پیش از سفر به حجاز.

مرحله دوم: قبل از بازگشت از حجاز.

مرحله سوم: پس از بازگشتن از سرزمین وحی به مصر.

از جمله حوادثی که موجب شد بوصیری و برخی از دیگر شاعران نظیر سیف الدین علی بن خزعل، در آن زمان به ستایش پیامبر صلی الله علیه و آله و دفاع از مقدّسات اسلام پردازند، دو آتش سوزی بزرگ و با فاصله ای اندک از هم، در مدینه و در مسجد پیامبر سلام الله علیه بود. این حوادث موجب شد که دشمنان اسلام و بویژه صلیبی هایی که با مسلمانان در ستیز بودند، سوء استفاده تبلیغاتی کنند و به تحقیر عظیمترین مقدّسات اسلام، یعنی ساحت مقدّس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پردازند. لذا در جبهه اسلام، شاعران غیوری چون بوصیری قیام کردند و ضمن تقویت حالت هجومی مسلمانان، به دفاع از خورشید رحمت و دژ استوار عشق پرداختند. بوصیری در این زمینه دو قصیده گفت که نام یکی: «تَقْدِيسُ الْحَرَمِ مِنْ تَدْنِيسِ الضَّرْمِ» بود در صد بیت، که چنین شروع می شود:

إِلَهِي عَلَى كُلِّ الْأُمُورِ لَكَ الْحَمْدُ * فَلَيْسَ لِمَا أَوْلَيْتَ مِنْ نِعَمٍ حَدٌّ

«خدایا بر همه کارها تو را سپاس و ستایش بیکران، زیرا برای نعمتی که بخشیده ای حدّ و اندازه ای نیست». بوصیری در این قصیده پس از پاسخگویی به دشمنان که آن آتش را به آتش دوزخ تشبیه کرده بودند، لب به ستایش پیامبر صلی الله علیه و آله می گشاید و از سیره و معجزاتش سخن می گوید، و در پایان از آن حضرت عذر می خواهد که گمراهان چنین کلماتی بر زبان رانده اند و آن گاه پرده از شوق دیدار خود بر می دارد و عرضه می کند که:

فَهَبْ لِي رَسُولَ اللَّهِ قُرْبَ مَوَدَّةٍ * تَقَرُّبِهِ عَيْنٍ وَ تُرْوِي بِهِ كَبْدُ

وَ لَوْلَا وَثُوقِي مِنْكَ بِالْفَوْزِ فِي غَدٍ * لَمَا لَدَّلْتَنِي يَوْمًا شَرَابٌ وَلَا بَرْدُ

ص: 48

«ای رسول خدا مرا به چنان قرب و دوستی بنواز که چشم بدان روشن گردد و جگر سوخته به آن سیراب؛ و چنانچه اطمینان من به رستگاری به وسیله تو، در فردای قیامت نباشد، هرگز نه شاهد شربت‌تی به کامم خوش می آید و نه لذت هیچ خُنکایی.»

پس از آن بوصیری به راه روشن خویش ادامه داد و قصاید نبوی دیگری سرود، از جمله قصیده ای به مطلع:

أَمْدَائِحُ لِي فَيَكُ أَمْ تَسْبِيحُ * لَوْلَاكَ مَا غَفَرَ الذُّنُوبَ مَدِيحُ

حَدَّثَتْ أَنْ مَدَائِحِي فِي الْمُصْطَفَى * كَفَّارَةٌ لِي وَالْحَدِيثُ صَحِيحُ

«آیا اینها مدایح من درباره تو است یا تسبیح خداست، اگر تو نبودی هیچ ستایشی گناهان را نمی آمرزید. تو گفستی که مدایح من در حق مصطفی صلی الله علیه و آله کفاره گناهان من است و این سخنی روا است.»

او در این قصیده نیز به وصف سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله می پردازد و با شوق دیدار به پایانش می برد:

شَوْقًا إِلَى حَرَمِ بَطِينَةٍ آمِنٍ * طَابَتْ بِذَلِكَ رَوْضَةٌ وَ صَرِيحُ

إِنِّي لِأَرْجُو أَنْ تَقَرَّ بِقُرْبِهِ * عَيْنِي وَ يُوسَى قَلْبِي الْمَجْرُوحُ

«چه شوقی است مرا به حرمی امن در مدینه طیبه، که روضه و ضریحی بدان حرم طیب و طاهر گشته است. همانا من امیدوارم که به قرب او دیده ام روشن گردد و قلب مجروح درمان شود.»

سومین قصیده ای که بوصیری در دوران پیش از سفر به حجاز، در ستایش پیامبر صلی الله علیه و آله سرود «ذُخْرُ الْمَعَادِ فِي وَزْنِ بَانَتْ سَعَادِ» نام دارد. او در این قصیده دویست و چهار بیت، به معارضه با قصیده معروف «کعب بن زهیر» پرداخته است. مطلع قصیده این است:

إِلَى مَتَى أَنْتَ بِاللَّذَاتِ مَشْغُولُ * وَأَنْتَ عَنْ كُلِّ مَا قَدَّمْتَ مَسْئُولُ

فِي كُلِّ يَوْمٍ تُرَجِّي أَنْ تَتُوبَ غَدًا * وَعَقْدُ عَزْمِكَ بِالتَّسْوِيفِ مَحْلُولُ

«تا کی توبه لذتها مشغولی، و تو از هر چه پیش فرستی سوال خواهی شد. در هر روز به خود امید می دهی که فردا توبه کنی، حال آن که رشته عزم توبه امروز و فردا کردن از هم می گسلد.»

این قصیده از مشهورترین قصاید بوصیری است که سیمایی ناصحانه دارد و آثار تفکر صوفیانه در آن بارز است.

چهارمین قصیده نبوی، که در آن به نقد و بررسی عقاید اهل کتاب درباره نبوت می پردازد. «الْمُخْرَجُ وَالْمَرْدُودُ عَلَى النَّصَارَى وَالْيَهُودِ» نام دارد، و در آن مانند دیگر قصایدی که ذکر شد، پرده از اشتیاق خود به زیارت عتبات مقدسه برمی دارد. بر این قصیده به وسیله شاعر با نثری روان، تعلیقاتی نوشته شده که اکنون موجود است.

چنان که ملاحظه شد هیچ یک از قصاید با غزل مرسوم در آغاز قصاید عربی، شروع نشده اند. شاید این امر برخاسته از یک بینش اعتقادی بوده است که شاعر نخواست بر مدح سبیل عشق، مقدمه ای عاشقانه، بدان گونه که دیگر شاعران سروده اند، بیفزاید. بوصیری در همین مرحله پرده از محبت شدید خود نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام نیز برداشته و قصیده ای درباره سیده نفیسه، دختر حسن بن زید بن علی بن الحسین، که به سال 208 ه در مصر در گذشته و حرمش در قاهره است، سروده است. این قصیده که هشتاد بیت دارد چنین شروع می شود:

جَنَابُكَ مِنْهُ تُسْتَفَادُ الْفَوَائِدُ * وَلِلنَّاسِ بِالْإِحْسَانِ مِنْكَ عَوَائِدُ

ترجمه: «از حضور تو فواید فراوان نصیب می گردد و مردم از ناحیه احسان تو بهره ها می برند.

در این قصیده از مظلومیت امام حسین علیه السلام و خاندان پاک او نیز یاد شده است.».

مطلع یکی دیگر از نبویات او چنین است:

يَا رَبِّ صَلِّ عَلَى الْمُخْتَارِ مِنْ مُضَرٍّ * وَالْأَنْبِيَاءِ جَمِيعِ الرُّسُلِ مَا ذُكِرُوا

«بار خدایا، بر (پیامبر) برگزیده مُضَر و بر همه پیامبران و فرستادگان درود فرست.»

در مرحله دوم یعنی سال های اقامتش در حجاز از کام ذوق سرشار بوصیری چهار قصیده دیگر جوشید. یکی از این قصاید، که از صد و هفت بیت تشکیل شده، که ابیاتی از آن در پی می آید:

بِمَدْحِ الْمُصْطَفَى تَحْيَى الْقُلُوبِ * وَتُغْتَفَرُ الْخَطَايَا وَالذُّنُوبُ

نَبِيٌّ كَامِلٌ الْأَوْصَافِ تَمَّتْ * مَحَاسِنُهُ فَقِيلَ لَهُ الْحَبِيبُ...

مَدَانِحُهُ تَزِيدُ الْقَلْبَ شَوْقًا * إِلَيْهِ كَأَنَّهَا حَلِيٌّ وَ طَيْبٌ

وَ صَفَتْ شَمَائِلًا مِنْهُ حِسَانًا * فَمَا أَدْرَى أَمْدَحُ أَمْ نَسِيبُ

بَدَتْ لِلنَّاسِ مِنْهُ شُمُوسٌ عِلْمٍ * طَوَالِجُ مَا تَزُولُ وَ لَا تَغِيبُ

وَ آدَابُ النَّبُوَّةِ مُعْجَزَاتٌ * فَكَيْفَ يَنَالُهَا الرَّجُلُ الْأَدِيبُ

«به ستایش مصطفی صلی الله علیه و آله قلبها زنده می گردد و گناهان آمرزیده می شود. آن پیامبر کاملی که اوصاف نیکویش تمام شد و سپس به او «حبيب» گفته شد. مدایحش بر شوق قلب نسبت به او می افزاید. گویی که آن مدایح زیوراند و بوی مُشک. من شمایل نیکوی او را به وصف کشیدم پس نمی دانم آیا اینها مدح اند یا غزل.

از سوی او خورشیدهای دانش بر مردمان آشکار شد. طلوع کنندگانی که هرگز غروب نکنند. آداب پیامبری همه معجزه است، پس مرد ادیب چگونه به (درک و وصف) آنها نایل شود.»؟

بوصیری پس از مدت مدیدی که از حجاز به مصر برگشت، با خود عشقی متعالی و شعله ور نسبت به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به ارمغان آورد. عشقی که سرانجام در دامن خویش شاهکارهای نبوی را پرورد.

در مرحله سوم، نخست قصیده مشهور همزیه او در 458 بیت سروده شد. آغاز آن چنین است:

كَيْفَ تَرَقَى رُقِيَّكَ الْأَنْبِيَاءُ * يَا سَمَاءَ مَا طَاوَلَتْهَا سَمَاءُ

چسان پیامبران بسان تو بالا و بالا روند، ای آسمانی که آسمان نتواند با او رقابت ورزد. این قصیده طولانی شباهت فراوانی با دیگر قصاید او دارد و آنچه درباره آن قابل ملاحظه است آن است که شاعران و ادیبان بدان توجه خاصی مبذول داشته اند و به شرح و حفظ و معارضه آن پرداخته اند. اما آنچه نام بوصیری را جهانگیر کرد قصیده اوست به نام «الْكَوَاكِبُ الدَّرِّيَّةُ فِي مَدْحِ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ» مشهور به «بُرْدَه» یا «بُرَاه».

الْبُرْدَه

«بُرْدَه»، که در عربی با تایی وحدت (ه) بُرْدَه گفته می شود به معنای نوعی پارچه کتانی

راه راه است. بُردِ یمانی، پارچه کتانی منسوب به یمن است. و نیز بُرد، نوعی لباس گشاد بوده که بالای دیگر جامه ها می پوشیده اند.»(1)

«در صدر اسلام و پیش از آن، عربها پشمینه ای بر روی دیگر لباس ها، نظیر عبا، می پوشیده اند که بعضا روانداز شیشان نیز همان بوده است. این بالا پوش را بُردَه می گفته اند [مشهور است که پیامبر اکرم بُردَه ای داشته اند که در شب هجرت، آن را به امام علی علیه السلام دادند تا دشمنان گمان کنند پیغمبر خود در بستر خفته است.]

بُردَه پیامبر پس از رحلت ایشان به دست خلفا رسید. همچنین پیامبر در زمان حیات، بُردَه ای را به کعب بن زهیر در قبال قصیده مدحیه اش عطا فرمودند، که سالها بعد معاویه آن را از کعب خرید و سرانجام این عبا مقدس در گرماگرم غارتگری های هلاکو سوخت و از بین رفت»(2)

قصیده برده

«قصیده برده از مدایح درخشان نبوی است و از قصاید جاویدان (خالده) ادبیات عربی اسلام. و در واقع، از بهترین اشعار اسلامی عرب، به تعبیر ادیبان عرب: «الشدَّع الدَّهَبِ» است. این قصیده همراه موکب صبا جهان را گشته و به همه اقالیم ادب رسیده است. از نظر ترکیب و بافت سخن، بسیار رشیق و محکم و فنی است، و از نظر بلاغت در اوج است، و از لحاظ معانی و تعبیرات، بسیار نغز و بلند و لطیف؛ و سرشار است از مضامین زیبا در تغزل و عشق و حکمت و آداب نفس؛ و هم فضایل و سیرت و خصایل نبوی. ابیاتی از آن چندان معروف است که بر منابر می خوانند و در جراید نقل می کنند.

نام اصیل قصیده «الکواکب الدَّرِّيَّةُ فِي مَدْحِ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ» است. و دارای 161 بیت می باشد. این قصیده به جهت اسلوب و مضمون، اهمیت ویژه ای یافته است. تا جایی که برخی برای خواندن آن شروط و آدابی قرار داده اند.(3) و از باب حرمت گذاری به

ص: 52

1- ادبیات و تعهد در اسلام، ص 238.

2- التونجی، محمد، المعجم المفصل فی الادب، ج 1، دارالکتب العلمیه، بیروت، صفحه 182، 1413 ه. ق.

3- این آداب عبارتند از: وضو داشتن، رو به قبله بودن، دقت در درست خواندن الفاظ و اعراب و آگاه بودن قاری از معانی اش، به منظور تقویت حضور قلب. (البوصیری شاعر المدائح النبویة و علمها، علی نجیب عطوی، ص 128)

جایگاه والای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، این قصیده را سخت حرمت هشته اند(1)».

«این حجر هیشمی گوید: هر گاه گفته بوصیری منحصر به همین قصیده برده بود، در شرف و تقدّم رتبه وی کفایت می نمود. چون این قصیده در شهرت به مقامی رسیده است که در مسجد و خانه ها مثل قرآنش درس می خوانند.

نوشته اند: از جمله خصایص این قصیده آن است که بعد از آن، دعا مستجاب می شود. و آثار آن به اندازه ای تکرار شده که مستغنی از اظهار است.»(2) «که از جمله می توان به شفایابی بیماران، گشایش گره مشکلات و برآورده شدن حاجات اشاره کرد.»(3)

«این قصیده بلیغ و شیوا از همان اوان سروده شدن مورد توجه و اقبال فراوان مسلمین قرار گرفت و چنان شهرت یافت که نسخه های آن رادر همه اقطار اسلامی، چون کاغذ زر می بردند. با آن که قصیده ای طولانی است ولی مردم آن را با رغبت حفظ می کردند و می خواندند. بسیاری آن را همچون دُعایا مناجاتنامه برای تقرب به خدا و پیامبر قرائت می نمودند و هنوز هم صوفیان مصر این قصیده را دسته جمعی با صدای بلند و با آهنگ مخصوصی در برخی از مراسم خود می خوانند.»(4)

انگیزه سرودن برده

علی نجیب عطوی، در کتاب «البوصیری» صفحه 127، نوشته که بوصیری از باب تبرک دوست داشته مشهورترین مدیحه نبوی اش، همانم مشهورترین مدیحه نبوی تا قرن هفتم یعنی «برده کعب بن زهیر»(5) باشد.

ص: 53

1- ادبیات و تعهد در اسلام، ص 238 - 239.

2- مدرس تبریزی، محمد علی، ریحانه الادب، جلد 1، چاپ چهارم، کتابفروشی خیام، تبریز، ص 286، 1374 ش.

3- البوصیری شاعر المدائح النبویّه و علمها، ص 128.

4- [یکی از دانشمندان سده 9]، شرح قصیده برده، تصحیح و مقدمه: علی محدث، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ص 6، 1361.

5- برده واقعی که منعت و مسّای آن را عموماً به طور بسیار جدّی غالباً قصیده بوصیری خیال می کنند در حقیقت همین قصیده کعب است. و قصیده برده بوصیری تا مدتها پس از نظم دارای چنین اسم بخصوصی نبوده، بنابراین اطلاق «برده» بر قصیده بوصیری صرفاً از باب توسّع است. به همین جهت است که بعضی از فضلا نظیر سیّد علیخان مدنی در انوار الرّیبع (باب انسجام) و زرکلی در اعلام (ذیل محمدبن سعید) برده را فقط بر قصیده کعب اطلاق نموده اند لاغیر. (رجوع شود به فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، جلد 12، غلامعلی عرفانیان، ص، 502، 1370 ش).

اما غالباً درباره انگیزه سرایش قصیده «الکواکب الدرّیه» مشهور به «بُرده»، به نقل از خود بوصیری چنین نوشته اند که او خود می گوید: «من به بیماری فلج دچار شدم و نیمی از بدنم از کار افتاد. پس از یأس از بهبود، به نظرم رسید که با سرودن قصیده ای در مدح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او متوسل شوم و شفایم را از او بخواهم. لذا چنین کردم و پیوسته می خواندم و زار زار می گریستم و شفایم را می طلبیدم تا آن که شبی پس از انجام این کار به خواب رفتم. پیامبر را به خواب دیدم که با مهربانی پیش آمدند و بر بخش فلج شده بدنم دست سودند و سپس بُرده خویش را بر رویم انداختند. پس از آن از خواب پریدم و در پیکر خویش اثری از بیماری ندیدم و سراسیمه از خانه به کوچه دویدم.»⁽¹⁾ به همین جهت این قصیده «بُرده» یا «بُرّاه» (یعنی بهبودی یافتن) نام گرفته است. «این قول مشهور، گفته بروکلیمان را که نوشته: «بُرده» در مکه سروده شده، رد می کند.»⁽²⁾

شهرت برده

«قصیده بُرده، اندکی پس از سروده شدن، شهرت یافت. و شرق و غرب عالم را در نوردید. مردم آن را حفظ می کردند و در میلادها و مناسبت های مهم می خواندند. و صوفیان به عنوان ذکر، در حلقه ها، آن را تلاوت می کردند.»⁽³⁾ «شهرت برده به جایی رسیده است که 92 بار تخمیس و 21 بار به عربی شرح گردیده است.»⁽⁴⁾ و به نوشته دایره المعارف فارسی، این قصیده بیش از 70 شرح به عربی و فارسی و ترکی دارد.⁽⁵⁾

ص: 54

-
- 1- تاریخ الادب العربی، جلد 3، ص 678.
 - 2- همان، ج 5، ص 81.
 - 3- البوصیری شاعر المدائح النبویه و علمها، ص 128.
 - 4- همان، ص 120.
 - 5- مصاحب، غلامحسین، دائرة المعارف فارسی، جلد اول، فرانکلین، تهران، ص 404، 1356 ش.

به گفته زکی مبارک: «أهمّیت و رواج این قصیده را از آنجا می توان دریافت که بجز چاپهای گوناگونی که در کشورهای مختلف جهان از آن شده، فقط در قاهره، تا زمان تألیف کتاب «المدائح النبویه» در سال 1350 ه. ق، حدود پنجاه بار به چاپ رسیده بود.»⁽¹⁾ این امر را عمر موسی پاشا در صفحه 194، تاریخ الادب العربی العصر المملوکی، نیز تأیید کرده است. حتّا الفاخوری نوشته که تاکنون بیش از 90 بار به زبانهای عربی و فارسی و ترکی و بربری شرح شده است⁽²⁾.

شرح های عربی برده

«بر این قصیده شرح های فراوانی نوشته شده که نام تعدادی از آنها را در پی می آوریم:

1 - شرح بسطامی شاهرودی (875 ه. ق)

2 - شرح بدرالدین العزّی (984 ه. ق)

3 - شرح شیخ زاده (951 ه. ق)

4 - شرح ابن الصائغ (776 ه. ق)⁽³⁾

5 - حاشیه شیخ ابراهیم باجوری بر متن برده بوصیری، که به آن شرح باجوری هم می گویند.

6 - شرح احمد بن محمد بن ابی بکر، تاریخ شرح: 797 ه. ق، خط شکسته نستعلیق محمد علی، بی تا. این شرح هم اکنون در مخزن خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی به شماره 7332 نگهداری می شود (عکس شماره 5، پس از مقدمه)⁽³⁾

ص: 55

1- مبارک، زکی، المدائح النبویه فی الادب العربی، قاهره، ص 197، 1354 ه. ق.

2- الجامع فی تاریخ الادب العربی، ج 1، ص 1074.

3- برای ملاحظه چاپهای مختلف برده و شروح و دیگر کارهایی که بر آن شده رجوع شود به: (کشف الظنون چلبی، زیر عنوان «قصیده البرده»). - المدائح النبویه، زکی مبارک، ص 196 - 208 - تاریخ الادب العربی، عمر فروخ، ج 3، ص 673 - 680. - مقدمه شرح قصیده برده، به تصحیح علی محدث - پرده نشین جلال، اکبر بهداروند، ص 69 - 71.

پژوهشگران ایران نیز از قدیم به این قصیده عنایت داشته و ترجمه ها و شرح های فراوانی بر آن نگاشته اند و یا آن را به نظم پارسی برگردانده اند، که برخی از این شرحها مانند شرح قصیده برده، تالیف یکی از دانشمندان سده نهم، که به تصحیح و مقدمه علی محدث به چاپ رسیده است مختصر و بعضی دیگر مانند شرح شرف الدین علی یزدی مفصل است.

«در میان شروح فارسی آن چند شرح مشهورتر و نسخ خطی آن غالباً موجود است، مانند:

1 - شرح شرف الدین علی یزدی، به نام سلطان محمد بهادر

2 - شرح خبیصی کرمانی مشهور به شمس امام(1)

3 - شرح ملایوسف دشت بیاضی به نثر و نظم

4 - شرح منسوب به عبدالرحمن جامی

5 - شرح محمد افضل، فرزند روزبهان، مدعو به خواجه مولانا اصفهانی، که در سال 921 ه. ق کتابت شده.

6 - شرحی به نظم، به دو زبان پنجابی و فارسی، که ابیات تازی آن 166 بیت، فارسی 164 بیت و پنجابی 160 بیت است: «آغازش»: «به نام خدای بخشاینده، امن تدگر جیران...»

جان چت اون میری تامین ساتھی ذی سلم...

ای زیاد صحبت یاران * اشک چشم آمیخته با خون روان»(2)

ص: 56

1- نسخه ای از این کتاب به شماره 4356 که به خط نستعلیق نوشته شده، در مخزن خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی وجود دارد.

2- همایی، جلال الدین، همایی نامه، انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی، تهران، ص 194 - 199، 1355 ش. برای آگاهی بیشتر از ترجمه ها، شرح ها و تخمیس های برده رک: (1) فهرست الفبایی کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، محمد آصف فکرت، 1369، - (2) - فهرست نسخه های خطی فارسی، احمد منزوی، جلد 4 و 5 (3) فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی، عبدالله انوار، جلد های 4 و 5 و 6، 1358 ش.

شرح های چاپی قصیده برده به فارسی که اکنون در دسترس است، سه کتاب است به نام های:

1 - قصیده مبارکه برده، شارح و مترجم: حاج سید محمد شیخ الاسلام کردستانی، نشر سروش، سال 1361 ش، در 104 صفحه.

2 - شرح قصیده برده، نوشته یکی از دانشمندان ناشناس قرن 9، با تصحیح و مقدمه علی محدث، انتشارات علمی و فرهنگی، 1361 ش، در 142 صفحه.

3- کتاب العده فی شرح قصیده برده، تألیف محسن آذرشهری، تبریز، 1343 ش، 416ص.

ترجمه های فارسی برده

«1 - ترجمه محمد حافظ شرف، که در سال 810 ه. ق انجام شده. آغازش چنین است:

ای زیاد صحبت یارانت اندر ذی سلم

اشک چشم آمیختی با خون روان گشته به هم

نکته جالب این است که بسیاری از ترجمه های شعری، که شاعران گمنام و ناشناخته دارد، بیت آغازش همین است. (ک فهرست نسخه های خطی، تألیف احمد منزوی، ج 4، ص 724).

ترجمه های مشابهی نیز در کتابخانه گنج دانش پاکستان و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است که با توجه به شباهت بین نسخه های مختلف، می توان حدس زد که گوینده یکی باشد، اما در نقل اشعار اندک تغییری رخ داده یا آن که هر گوینده از دیگری تأثیر پذیرفته است.

2 - ترجمه منسوب به ابوالقاسم جنید شیرازی.

3 - ترجمه منظوم برده به فارسی، از محیی الدین محمد، که در سال 779 سروده شده و بر ترجمه شعری محمد حافظ شرف که ذکر شد سی و یک سال مقدم است. نسخه ای خطی از این کتاب، که به دست کاتبی به نام میرجان عراقی در سال 905 ه. ق نوشته شده، به شماره 8188 در مخزن خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس نگهداری می شود.

ص: 57

اشعار فارسی محیی الدین محمد، با آن که در قید ترجمه عربی مانده، و مانند سایر ترجمه های شعری این قصیده غالباً از قوافی عربی چون «مُضْطَرِم»، «صَمَم»، «تَهَم»، «هَرَم»، «كَتَم»، «لُجَم»، «دَسَم»، و «شَمَم» و نظایر آن استفاده کرده، نسبتاً اشعار روان هم دارد که در مقایسه با ترجمه های شعری دیگر سلیس تر و تاحدی دلنشین تر به نظر می رسد.

از ویژگی های لفظی این ترجمه به کار بردن یای شرطی و استمراری و تمنی در مواردی چند است که در ترجمه های دیگر کمتر وجود دارد مثلاً در ترجمه بیت:

مَحَضَّتِي النَّصْحَ لَكِنْ لَسْتُ أَسْمَعَهُ

إِنَّ الْمُحِبَّ عَنِ الْعُدَالِ فِي صَمَمٍ

ناصرم، کردی ملامت لیک من نشیدمی

زانکه عاشق در ملامت هست در حکم صمم

تو نصیحت می کنی دایم ولی من نشنوم

عاشقان باشند دایم از ملامت در صمم

نکته قابل ذکر در ترجمه قصیده برده به فارسی این است که قصیده در بحر مُجْتَثٌ محذوف «مَفَاعِلُنْ فَعَلَاتُنْ مَفَاعِلُنْ فَعَلُنْ» سروده شده، اما ترجمه های آن عموماً در بحر «رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَحْذُوفٌ»: «فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن» گفته شده. و اگر فرض ما پذیرفته آید که ترجمه محیی الدین محمد نخستین و قدیمترین ترجمه قصیده برده به زبان فارسی باشد، چون او قصیده خود را به این وزن گفته، ظاهراً بسیاری از کسان دیگر از او تبعیت کرده و در همین بحر قصیده را به شعر فارسی برگردانده اند.»⁽¹⁾

در میان کتب چاپی، در لابلای کتاب «پرده نشین جلال»، ترجمه قصیده برده به نظم فارسی نیز به چشم می خورد، که به درستی روشن نیست ناظم آن کیست اما به دلیل آشنایی با آن، بخشی از ابیات غزل آورده می شود.

ص: 58

«آیا زیاد مهر عزیزان به ذی سَلَم

جاری است اشک از مژه خونین بسانِ دَم؟

یا از نسیم مهر و محبّت ز کاظمه

در تیره شب فروغ بتابید از اِضَم؟

اشک از محبّت است و یا از فراق دوست

ریزان چنین به دامن و من فارغ از اَلَم

باران اشک در جریان از دو دیدگان

در حیرتی چنان نتوان گفت جُزِ بَهِم

سوزی است سوز عشق نماند نهان به دل

دردی است درد عشق که زانروست در تَبَم

گر عشق او نبود نبودی سرشک خون

بیخواب کی همی شدم از بان و از عَلَم

انکار عشق بعد شهادت مفید نیست

بیمار دوست را چه غم از صِحّت و سَقَم

بیماری و سرشک دو شاهد به ماجرا

زرد است و سرخ چهره، چو پاییز، گه عَنَم»⁽¹⁾

یکی از ترجمه های فارسی که در سالهای اخیر به چاپ رسیده و اکنون در دسترس است این است:

«قصیده مبارکه برده، ترجمه قیس آل قیس و محمدرضا عادل، نشر صدوق، چاپ اول، 1371، 227 صفحه».

بُرْدَه در عرصه هنر

1 - نسخه های بسیاری از قصیده برده را هنرمندان، مانند قرآن به خط زیبا نوشته و

1- بهداروند، اکبر، پرده نشین جلال، ترجمه: نصرت الله فروهر، برگ، تهران، ص 93، 1370 ش.

تذهیب کاری کرده اند.

یکی از زیباترین این آثار که اکنون در مخزن خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی به شماره 4389 وجود دارد. به خط ثلث و با آب طلا- نوشته شده است، محقق و رقّاع این اثر بسیار نفیس که در سال 881 ه. ق کتابت شده، محیی هروی است که جهت آشنایی خوانندگان صفحات اول و آخر این کتاب بسیار زیبا و دیدنی پس از مقدمه (ک تصویر شماره 1 و 2) ضمیمه گردیده است.

2- در موزه تبریز یک اثر دیدنی مربوط به برده بوضیری وجود دارد به نام «سنگ بسم الله».

این تخته سنگ در 1270 ه. ق در شهر قاهره، به دست استاد سنگلاخ قوچانی تراشیده شد. طول آن 70/3 و عرض آن 30/1 متر است. از 5 قطعه درست شده که 4 قطعه آن قاب و یک قطعه اش متن است. در وسط، لفظ جلاله «بسم الله الرحمن الرحيم» به خط نستعلیق نوشته شده است. در حاشیه اشعاری در مدح حضرت رسول صلی الله علیه و آله و القاب او به زبان فارسی نوشته شده. همچنین دارای متن ترکی است به عنوان: تقدیم به حرم مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله. (1)

چنان که ملاحظه شد کتاب آسمان مدینه با تصویری از همین تابلو آغاز گردید.

ترجمه برده به دیگر زبان ها

دکتر عمر موسی پاشا می نویسد: هیچ قصیده ای در ادبیات عرب، از دوره جاهلی گرفته تا عصر حاضر، به اندازه برده بوضیری معروف و جهانگیر نشده است.

«مستشرقان به چندین زبان آن را ترجمه کرده اند. متن آن در اروپا نیز به چاپ رسیده. چاپ پاکیزه ای از آن به وسیله «رنه باسه» در سال 1894، انجام گرفته است.» (2)

ص: 60

1- صیامی، خانعلی، آذربایجان شرقی، سروش، تهران، صفحه 77، 1375، (عکس شماره 57) [توضیح: این کتاب در قطع رحلی و به صورت عکس می باشد که در 340 صفحه به چاپ رسیده است]

2- ادبیات و تعهد در اسلام، ص 238.

همچنین این قصیده به زبانهای آلمانی، انگلیسی، بوسنیایی، آلبانیایی(1) و اردو ترجمه شده است.

ترک زبانان نیز بارها آن را ترجمه و شرح کرده اند.

مخالفان برده

مهمترین کسی که به مبارزه با برده بوصیری برخاسته است «ابن تیمیّه (661 - 728 ه. ق) است.

این فقیه حنبلی که داعیه احیای تفکر توحیدی را داشت، بسیاری از معتقدات و مقدسات مسلمانان را به شرک منسوب و رد کرد. از جمله او این آیات برده را با توحید در تضاد دیده است:

دَعُ مَا دَعَّاهُ النَّصَارَى فِي نَبِيِّهِمْ * وَ احْكُم بِمَا شِئْتَ مَدْحَا فِيهِ وَ احْتَكِم

فَإِنَّ فَضْلَ رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَ لَهُ * حَدٌّ فَيَعْرَبُ عَنْهُ نَاطِقٌ بِفَمٍ

وَ انْسُبْ إِلَى ذَاتِهِ مَا شِئْتَ مِنْ شَرَفٍ * وَ انْسُبْ إِلَى قَدْرِهِ مَا شِئْتَ مِنْ عِظَمٍ

لَوْ نَاسَبَتْ قَدْرُهُ آيَاتُهُ عِظَمًا * أَحْيَا اسْمُهُ حِينَ يُدْعَى دَارِسَ الرَّمَمِ

پس از او محمد بن عبدالوهاب نجدی (1111 - 1207 ه. ق)، مؤسس فرقه ضالّه و هابیت که بزرگترین بدعت گذار در دین مبین اسلام در سده های اخیر بوده، به مخالفت با برده بوصیری پرداخته و آن را در زمره اشعار مشرکانه تلقی کرده است(2)

تأثر برده از آثار پیش از خود

چنان که گفته شد مدح پیامبر از صدر اسلام رواج داشت و در صدر مدایح از «برده» کعب بن زهیر نام بردیم که بوصیری در برده خود، فضایی را مجسم نموده که مشابه همان فضای روحانی است که برده کعب در آن سروده گردید. و تقریباً در همه موارد بیانش از

ص: 61

1- این ترجمه به وسیله شاعر شهیر و مسلمان آلبانیایی، محمد چامی (1784 - 1844) انجام گرفته است.

2- البوصیری شاعر المدائح النبویه و علمها، ص 129 و 168.

بیان کعب بهتر پرورده شده است. انتخاب بحر بسیط و رَوِی میم و برخی از الفاظ و مضامین بخشی از «برده» بوصیری، از یکی از غزل های ابن فارض (576 - 632 ه) به نام «نازِ لیلی» (1) اثر پذیرفته است. سه بیت آغازین غزل چنین است.

هَلْ نَازُ لَيْلَى بَدَتْ لَيْلًا «بَدَى سَلَمٍ» * أَمْ بَارِقٌ لَاحَ فِي «الرَّوْرَاءِ» فَالْعَلَمِ

أَرْوَاحَ «نَعْمَانَ» هَلَّا نَسَمَهُ سَحْرًا * وَ مَاءَ «وَجْرَةَ» هَلَّا نَهَلَهُ بِقَمِ

يَا سَائِقَ الظَّنِّ يَطْوِي البِيدَ مُعْتَسِفًا * طَيَّ السَّجِلِّ، بِذَاتِ الشَّيْخِ مِنْ إِضْمِ

«آیا آتش لیلی یک شبی در وادی ذی سلم آشکار شد، یا ابری آذرخش آفرین در [آسمانِ] وادی زوراء و سپس در وادی عَلم پدیدار گردید؟ - ای بادهای «سرزمین نعمان» آیا نسیم سحری نخواهد وزید و ای آب وجره آیا جرعه ای به دهان نخواهد رسید؟ های ساریبان خسته که بیابانها را بشتاب بسان پیمایش (گرد آمدن) طومار، در ناحیه ذات الشَّیخ از وادی إِضْمِ در می نوردی.

بیت 9 غزل برده چنین است:

يَا لَائِمِي فِي الْهَوَى الْعُدْرِيَّ * مَعْدِرَةَ * مَتَى إِلَيْكَ وَ لَوْ أَنْصَفْتَ لَمْ تَلْمِ

و بیت 10 غزل ابن فارض این:

يَا لَائِمَا لَأَمَنِي فِي حُبِّهِمْ، سَفَهَا * كُفَّ الْمَلَامَ، فَلَوْ أَحْبَبْتَ لَمْ تَلْمِ

«ای سرزنشگری که مرا در عشق آنان، به نادانی نکوهیدی، بس کن، اگر تو عاشق می بودی ملامت نمی کردی.

پیش از این بیان شد که بوصیری با آثار عارفان و اهل تصوف، ارتباط طولانی و عمیقی داشت.

«یکی دیگر از آثاری که در ظهور برده بوصیری، مدنظر سراینده آن بوده است قصیده مدحیه ای است از شقراطیسی، (2) در مدح پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، که به «لامیه الشَّقْرَاطِيسِي» معروف است. این قصیده 133 بیت دارد. او در ضمن این قصیده

ص: 62

1- ابن الفارض، عمر بن علی، دیوان ابن الفارض، شرحه و قدّم له: محمدمهدی ناصرالدین، دارالکتب العلمیّه، بیروت، ص 185، 1410 ق.

2- ابو عبد الله بن یحیی بن علی بن زکریا التّوزری الشَّقْرَاطِيسِي التّونسی (466 ه. . ق) از فقیهان و قاضیان و ادیبان شهر توزر تونس، که در نثر و نظم آثاری دارد.

فرازهایی از سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و رخدادها و معجزات و غزوات ایشان را به رشته نظم کشیده است. اگرچه این قصیده به دلیل کثرت کاربرد صنایع لفظی (جناس و طباق) و غموض معانی و پیچیدگی الفاظ، قصیده ای ضعیف است اما بوصیری در سرایش بُرده بدن نظر داشته است، ابیاتی از آن چنین است:

صَاءَتْ بِمَوْلِدِهِ الْأَفَاقُ وَاتَّصَلَتْ * بُشْرَى الْهَوَائِفِ فِي الْإِشْرَاقِ وَالطَّفَلِ

وَ صَرَحُ كَسْرَى تَدَاعَى مِنْ قَوَاعِدِهِ * وَ انْقَصَّ مُنْكَسِرِ الْأَرْجَاءِ ذَا مَيْلِ

وَ نَارُ فَارِسَ لَمْ تُوقَدْ، وَ مَا خَمَدَتْ * مُذْ أَلْفِ عَامٍ، وَ نَهْرُ الْقَوْمِ لَمْ يَسِلْ

خَرَّتْ لِمَبْعَثِهِ الْأَوْثَانُ وَ انْبَعَثَتْ * ثَوَاقِبُ الشُّهْبِ تَرْمِي الْجِنَّ بِالشُّعْلِ (1)

«کران تا کران به میلادش نورافشان گشت و مژده سروشهای آسمانی در شب و روز به هم پیوست.

و کاخ کسری از پایه ها ترک برداشت و فروریخت و درهم شکست و واژگون شد.

و آتش آتشکده پارس که از هزار سال پیش خاموش نشده بود، دیگر شعله نکشید و زود قوم پارس از جریان ایستاد. از بعثت او بت ها بر زمین افتاد و شهابهای نافذ آسمانی به حرکت درآمد، تا آتش به جان شیطان در اندازد.»

این ابیات با ابیات 59 تا 69 بُرده اشتراک مضمونی دارد.

تأثیر برده بر آثار پس از خود

در کتاب ادبیات و تعهد در اسلام نوشته محمدرضا حکیمی، فصل هفتم، به معرفی بیش از پنجاه قصیده بدیعیّه، از پنجاه شاعر برجسته پرداخته شده که همگی در بحر بسیط و رَوّی میم، بر وزن برده بوصیری و به شیوه بدیعیّه سرایان، در مدح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سروده شده است. شایسته است تشنگان دانش برای بسط دانایی خویش در این زمینه بدان جا مراجعه فرمایند. آن گاه تاثیر شگفت انگیز بُرده را بر شاعران مسلمان در طول تاریخ دریابند.

ص: 63

در عصر حاضر نیز افرادی به معارضه یا پیروی از بوصیری پرداخته اند که از جمله آنان می توان بارودی، و احمد شوقی بک مصری را نام برد. اما آنچه روشن است هیچ قصیده ای از شاعران معاصر به پای «نهج البرده» احمد شوقی نمی رسد. لذا ما در ادامه گفتار هدف اصلی مان، مقایسه کامل این قصیده با «بُرْدَه» می باشد. که ان شاء الله در پی خواهد آمد.

بررسی سه اثر چاپی مربوط به بُرْدَه

پس از انقلاب اسلامی تاکنون پیرامون ترجمه و شرح برده بوصیری سه کتاب با عنوان هایی که ذکر می گردد، به زبان فارسی، به چاپ رسیده است.

1 - قصیده مبارکه برده، ترجمه: قیس آل قیس و محمدرضا عادل، همراه با ترکیب ابیات، نشر صدوق، 1371 ش، 225 ص.

2 - قصیده مبارکه برده، ترجمه و شرح محمّد شیخ الاسلام کردستانی، نشر سروش، 1361، 104 ص.

3 - شرح قصیده بُرْدَه، یکی از دانشمندان سده نهم، تصحیح و مقدمه: علی محدّث، انتشارات علمی و فرهنگی، 1361 ش، 145 ص.

اثر نخست که ترجمه و ترکیب است، دارای غلط های فراوانی در هر دو زمینه می باشد.

در اثر دوّم نیز نقص ها و اشکال های زیادی وجود دارد که به آنها اشاره می شود: فقدان توضیح مفردات، عدم شیوایی کافی در ترجمه ابیات، مستند نبودن مطالب فراوانی که در ذیل بیت ها به عنوان شرح آورده شده است نظیر بیت 96. استفاده بی جا از قرآن در توضیح برخی از بیت ها مانند بیت 84، افزودن بیش از 350 بیت شعر از جامی و محی الدین محمّد و دیگران که نه تنها به بهتر فهمیدن قصیده چندان یاری نرسانده بلکه موجب بروز آفتی فراگیر در تمام اثر شده و آن را حجیم و خواندش را بر خواننده مشکل ساخته است. زیرا این اشعار سرشار از کلمات و قافیه های عربی برگرفته از اصل بُرْدَه است، که نه تنها گره گشا نیست بلکه کار را بر خواننده سخت تر می کند.

کتاب سؤم منسوب به «فخرالدین احمد بن محمد بن ابی بکر شیرازی» است، گرچه از سایر کتابها بهتر می نماید اما کامل نیست. مفردات را ترجمه و شرح نکرده، در ترجمه بیت ها بر سیاق کهن و ترجمه لفظ به لفظ عمل کرده و از کلمات و ساختار قدیمی استفاده نموده که از شیوایی کلام کاسته است.

مترجم در این اثر اقتباس های قرآنی و روایی و داستانها و حکایات دینی و تاریخی را به طور ناقص و بدون استناد آورده. خلاصه آن که بهتر است بگوییم هر سه اثر ترجمه هایی از قصیده برده هستند که بر هریک به گونه ای توضیحاتی چند افزوده شده. و نمی توان بر هیچ یک نام «شرح برده» اطلاق کرد.

برده الشاعر البوصیری نص قصیده البرده

(1) «فی النسب النبوی»

1 - أَمِنْ تَذَكُّرٍ حَيْرَانٍ بِذِي سَلَمٍ * مَزَجْتَ دَمْعًا جَرَى مِنْ مُقْلَةٍ بِدَمٍ

أَمْ هَبَّتِ الرِّيحُ مِنْ تِلْقَاءِ كَاطِمِهِ * وَ أَوْمَضَ الْبُرْقُ فِي الظُّلْمَاءِ مِنْ إِضْمٍ

فَمَا لِعَيْنَيْكَ إِنْ قُلْتَ أَكْفَأَ هَمَّتَا * وَ مَا لِقَلْبِكَ إِنْ قُلْتَ اسْتَيْقُ بِهِمْ

أَيَحْسَبُ الصَّبُّ أَنَّ الحُبَّ مُنْكَتِمٌ * مَا بَيْنَ مُنْسَجِمٍ مِنْهُ وَ مُضْطَرِمٍ

لَوْلَا الهَوَى لَمْ تُرْفُ دَمْعًا عَلَى طَلَلٍ * وَ لَا أَرِفْتَ لِذِكْرِ البَانِ وَ العَلَمِ

فَكَيْفَ تُتَكِرُّ حُبًّا بَعْدَ مَا شَهِدْتَ * بِهِ عَلَيْكَ عُدُولُ الدَّمْعِ وَ السَّقَمِ

وَ أَثَبَّتَ الوَجْدُ خَطِيءَ عِبْرِهِ وَ ضَنِيءٌ * مِثْلَ البَهَارِ عَلَى خَدَّيْكَ وَ العَنَمِ

نَعَمْ سَرَى طَيْفٌ مِنْ أهْوَى فَأَزَقَنِي * وَ الحُبُّ يَعْتَرِضُ اللَّذَاتِ بِالأَلَمِ

يَا لَأَيْمَى فِي الهَوَى العُدْرِيَّ مَعْدِرَةً * مِني إِلَيْكَ وَ لَوْ أَنْصَفْتَ لَمْ تَلِمِ

10 - عَدَّتْكَ حَالِي لِاسْرِي بِمُسْتَتِرٍ * عَنِ الوِشَاهِ وَ لَا دَائِي بِمُنْحَسِمِ

مَحْضَتْنِي التُّصَحَّحَ لَكِنْ لَسْتُ أَسْمَعُهُ * إِنَّ المُجِيبَ عَنِ العُدَالِ فِي صَمَمِ

إِنِّي أَتَهَمْتُ نَصِيحَ الشَّيْبِ فِي عَدْلِي * وَ الشَّيْبُ أَبْعَدُ فِي نُصْحٍ عَنِ التُّهْمِ

(2) « فِي التَّحْذِيرِ مِنْ هَوَى النَّفْسِ »

فَإِنَّ أَمَّارَتِي بِالسُّوءِ مَا اتَّعَطْتُ * مِنْ جَهْلِهَا بِنَذِيرِ الشَّيْبِ وَالْهَرَمِ

وَلَا أَعَدَّتْ مِنَ الْفِعْلِ الْجَمِيلِ قَرِي * ضَيْفِ الْمَمِّ بِرَأْسِي غَيْرَ مُحْتَشِمِ

لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَنِّي مَا أَوْقَرُهُ * كَتَمْتُ سِرًّا بَدَأَ لِي مِنْهُ بِالْكَتْمِ

مَنْ لِي بِرِدِّ جِمَاحٍ مِنْ غَوَايَيْهَا * كَمَا يَرُدُّ جِمَاحُ الْخَيْلِ بِاللُّجْمِ

فَلَا تَرَمُ بِالْمَعَاصِي كَسَرَ شَهْوَتِهَا * إِنَّ الطَّعَامَ يُقْوِي شَهْوَةَ النَّهْمِ

وَ النَّفْسُ كَالطُّفْلِ إِنْ تَهَمَلَهُ شَبَّ عَلَى * حُبِّ الرِّضَاعِ وَإِنْ تَقَطَّمَهُ يَنْفَطِمِ

فَاصْرِفْ هَوَاهَا وَ حَازِرْ أَنْ تُؤَلِّيَهُ * إِنْ الْهَوَى مَا تَوَلَّى يُصِمُّ أَوْ يَصِمِ

20 - وَرَاعِيهَا وَ هِيَ فِي الْأَعْمَالِ سَائِمَةٌ * وَ إِنْ هِيَ اسْتَحَلَّتِ الْمَرْعَى فَلَا تُسِمِ

كَمْ حَسَنَتْ لَذَّةَ لِلْمَرْءِ قَاتِلَهُ * مِنْ حَيْثُ لَمْ يَدْرِ أَنَّ السُّمَّ فِي الدَّسَمِ

وَاحْشَ الدَّسَائِسَ مِنْ جُوعٍ وَ مِنْ شَبَعٍ * قَرَبَ مَحْمَصِهِ سُرٌّ مِنَ التُّخَمِ

وَاسْتَفْرِغِ الدَّمَاعَ مِنْ عَيْنٍ قَدْ امْتَلَأَتْ * مِنَ الْمَحَارِمِ وَالزَّمِّ حَمِيَةَ النَّدَمِ

وَ خَالَفِ النَّفْسَ وَالشَّيْطَانَ وَاعْصِمَهُمَا * وَ إِنْ هُمَا مَحْضَاكِ النَّصْحِ فَاتَّهِمِ

وَ لَا تَطْعُ مِنْهُمَا خَصْمًا وَ لَا حَكْمًا * فَآتَتْ تَعْرِفُ كَيْدَ الْخَصْمِ وَ الْحَكْمِ

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْ قَوْلٍ بِلا عَمَلٍ * لَقَدْ نَسَبْتُ بِهِ نَسْلًا لِذِي عَقْمِ

أَمْرُتَكَ الْخَيْرَ لَكِنْ مَا انْتَمَرْتُ بِهِ * وَ مَا اسْتَقَمْتُ فَمَا قَوْلِي لَكَ اسْتَقِمِ

وَ لَا تَرَوِّدْتُ قَبْلَ الْمَوْتِ نَافِلَةً * وَ لَمْ أَصِلْ سِوَى فَرَضٍ وَ لَمْ أَصِمِ

(3) « فِي مَدْحِ الرَّسُولِ الْكَرِيمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ »

ظَلَمْتُ سُنَّةَ مَنْ أَحْيَا الظَّلَامَ إِلَى * أَنْ اسْتَكْتَفَدَمَاهُ الضَّرَّ مِنْ وَرَمِ

30 - وَ شَدَّ مِنْ سَعْبٍ أَحْشَاءَهُ وَ طَوَى * تَحْتَ الْحِجَارِهِ كَشْحًا مُثْرَفَ الْأَدَمِ

وَرَاوَدَتْهُ الْجِبَالُ الشَّامُ مِنْ ذَهَبٍ * عَنْ نَفْسِهَا فَأَرَاهَا أَيَّمَا شَمَمٍ

ص: 66

وَ أَكَّدَتْ زُهْدَهُ فِيهَا صَرُورَتُهُ * إِنَّ الصَّرُورَةَ لَا تَعْدُو عَلَى الْعِصَمِ

وَ كَيْفَ تَدْعُو إِلَى الدُّنْيَا صَرُورُهُ مَنْ * لَوْلَاهُ لَمْ تَخْرُجِ الدُّنْيَا مِنَ الْعَدَمِ

مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الكَوْنَيْنِ وَالثَّقَلَيْنِ * -نِ وَالفَرِيقَيْنِ مِنْ عَرَبٍ وَ مِنْ عَجَمِ

نَبِيْنَا الْآمِرِ النَّاهِي فَالَا أَحَدٌ * أَبْرَفِي فِي قَوْلِ (لَا) مِنْهُ وَ لَا (نَعَم)

هُوَ الْحَبِيبُ الَّذِي تُرْجَى شَفَاعَتُهُ * لِكُلِّ هَوْلٍ مِنَ الْأَهْوَالِ مُنْتَجِمِ

دَعَا إِلَى اللَّهِ فَالْمُسْتَمْسِكُونَ بِهِ * مُسْتَمْسِكُونَ بِحَبْلِ غَيْرِ مُنْقَصِمِ

فَأَقِ النَّبِيِّنَ فِي خَلْقٍ وَ فِي خُلُقٍ * وَ لَمْ يُدَانُوهُ فِي عِلْمٍ وَ لَا كَرَمِ

وَ كُلُّهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ مُلْتَمَسٌ * غَرْفًا مِنَ الْبَحْرِ أَوْ رَشْفًا مِنَ الدَّيَمِ

40 - وَ وَاقِفُونَ لَدَيْهِ عِنْدَ حَدِّهِمْ * مِنْ نَقْطَةِ الْعِلْمِ أَوْ مِنْ شَكْلِهِ الْحِكْمِ

فَهُوَ الَّذِي تَمَّ مَعْنَاهُ وَ صَوْرَتُهُ * ثُمَّ اصْطَفَاهُ حَبِيبًا بَارِيءَ النَّسَمِ

مُنَزَّةً عَنِ شَرِيكِ فِي مَحَاسِنِهِ * فَجَوْهَرُ الْحُسْنِ فِيهِ غَيْرُ مُنْقَسِمِ

دَعَا مَا ادَّعَتْهُ النَّصَارَى فِي نَبِيِّهِمْ * وَ أَحْكَمَ بِمَا شِئْتَ مَدْحًا فِيهِ وَ احْتِكَمِ

وَ انْسُبْ إِلَى ذَاتِهِ مَا شِئْتَ مِنْ شَرَفٍ * وَ انْسُبْ إِلَى قَدْرِهِ مَا شِئْتَ مِنْ عَظَمِ

فَإِنَّ فَضْلَ رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَ لَهُ * حَدٌّ فَيَعْرَبُ عَنْهُ نَاطِقٌ بِفَمِ

لَوْ نَاسَبَتْ قَدْرَهُ آيَاتُهُ عِظْمًا * أَحْيَا اسْمُهُ حِينَ يُدْعَى دَارِسَ الرَّمَمِ

لَمْ يَمْتَحِنًا بِمَا نَعِيَ الْعُقُولُ بِهِ * حِرْصًا عَلَيْنَا فَلَمْ نَرْتَبْ وَ لَمْ نَهَمِ

أَعْيَا الْوَرَى فَهَمُّ مَعْنَاهُ فَلَيْسَ يُرَى * لِلْقُرْبِ وَ الْبُعْدِ فِيهِ غَيْرُ مُنْفَحِمِ

كَالشَّمْسِ تَطْهَرُ لِلْعَيْنَيْنِ مِنْ بُعْدٍ * صَغِيرَةً وَ تُكَلِّ الطَّرْفَ مِنْ أَمَمِ

50 - وَ كَيْفَ يُدْرِكُ فِي الدُّنْيَا حَقِيقَتَهُ * قَوْمٌ نِيَامٌ تَسَلَّوْا عَنْهُ بِالْحُلْمِ

فَمَبْلُغُ الْعِلْمِ فِيهِ أَنَّهُ بَشَرٌ * وَ أَنَّهُ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ كُلِّهِمْ

وَ كُلُّ آيٍ أَتَى الرُّسُلَ الْكِرَامَ بِهَا * فَإِنَّمَا اتَّصَلَتْ مِنْ نُورِهِ بِهِمْ

فَإِنَّهُ شَمْسُ فَضْلِ هُمْ كَوَاكِبُهَا * يُظْهِرْنَ أَنْوَارَهَا لِلنَّاسِ فِي الظُّلَمِ

أَكْرَمُ بِخَلْقِ نَبِيِّ زَانَهُ خُلُقُ * بِالْحُسْنِ مُشْتَمِلٍ بِالْبَشْرِ مُتَّسِمِ

كَالزَّهْرِ فِي تَرْفٍ وَالبَدْرِ فِي شَرْفٍ * وَالبَحْرِ فِي كَرَمٍ وَالدَّهْرِ فِي هِمَمِ

كَأَنَّهُ وَهُوَ فَرْدٌ مِنْ جَلَالَتِهِ * فِي عَسْكَرٍ حِينَ تَلْقَاهُ وَفِي حَشَمِ

ص: 67

كَانَمَا اللَّوْؤُ الْمَكُونُونَ فِي صَدْفٍ * مِنْ مَعْدِنِي مَنْطِقٍ مِنْهُ وَ مُتَّسِمٍ

لَا طَيْبَ يَعْدِلُ تَرْبَا ضَمَّ أَعْظَمَهُ * طُوبَى لِمُنْتَشِقٍ مِنْهُ وَ مُلْتَمِسٍ

(4) « فِي التَّحَدُّثِ عَنِ مَوْلِدِهِ »

أَبَانَ مَوْلِدُهُ عَنِ طَيْبِ عُنْصُرِهِ * يَا طَيْبَ مُبْتَدَأٍ مِنْهُ وَ مُخْتَمِّمٍ

60 - يَوْمَ تَفْرَسُ فِيهِ الْفَرَسُ أَنَّهُمْ * قَدْ أَنْزَرُوا بِحُلُولِ الْبُؤْسِ وَ النَّقَمِ

وَ بَاتَ إِيوَانُ كِسْرَى وَهُوَ مُنْصَدِّعٌ * كَشَمَلِ أَصْحَابِ كِسْرَى غَيْرِ مُلْتَمِسِ

وَ النَّارُ خَامِدَةٌ الْأَنْفَاسِ مِنْ أَسْفِ * عَلَيْهِ وَ النَّهْرُ سَاهِي الْعَيْنِ مِنْ سَدَمِ

وَ سَاءَ سَاوَةٌ أَنْ غَاضَتْ بِحَيْرَتِهَا * وَرُدَّ وَارِدُهَا بِالْغَيْظِ حِينَ ظَمَى

كَأَنَّ بِالنَّارِ مَا بِالْمَاءِ مِنْ بَلَلٍ * حُزْنًا وَ بِالْمَاءِ مَا بِالنَّارِ مِنْ ضَرَمِ

وَ الْجِنُّ تَهْتَفُ وَ الْأَنْوَارُ سَاطِعَةٌ * وَ الْحَقُّ يَظْهَرُ مِنْ مَعْنَى وَ مِنْ كَلِمِ

عَمُوا وَ صَمُّوا فَأِعْلَانُ الْبَشَائِرِ لَمْ * تُسْمَعْ وَ بَارِقَةٌ الْإِنْدَارِ لَمْ تُسْمِعِ

مِنْ بَعْدِ مَا أَخْبَرَ الْأَقْوَامَ كَاهِنُهُمْ * بَانَ دِينَهُمُ الْمُعْوجَّ لَمْ يَقُمْ

وَ بَعْدَ مَا عَايَنُوا فِي الْأَفْقِ مِنْ شُهْبٍ * مُنْقَضَةٍ وَفَقَ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ صَنَمِ

حَتَّى غَدَا عَنْ طَرِيقِ الْوَحْيِ مُنْهَزِمٌ * مِنَ الشَّيَاطِينِ يَفْغُوا إِثْرَ مُنْهَزِمِ

70 - كَانَتْهُمْ هَرَبًا أَبْطَالُ أْبْرَهَةَ * أَوْ عَسْكَرٌ بِالْحَصَى مِنْ رَاحَتِيهِ رُمِي

نَبْدًا بِهِ بَعْدَ تَسْبِيحِ بَيْطِنَهُمَا * نَبْدَ الْمُسْبِحِ مِنْ أَحْشَاءِ مُلْتَمِسِ

(5) « فِي التَّحَدُّثِ عَنِ مُعْجَزَاتِهِ »

جَاءَتْ لِدَعْوَتِهِ الْأَعْشَجَارُ سَاجِدَةٌ * تَمْشِي إِلَيْهِ عَلَى سَاقٍ بِلَا قَدَمِ

كَانَمَا سَطَّرَتْ سَطْرًا لِمَا كَتَبَتْ * فُرُوعُهَا مِنْ بَدِيعِ الْخَطِّ فِي اللَّقَمِ

مِثْلُ الْغَمَامَةِ أَتَى سَارَ سَائِرَةً * تَقِيهِ حَرَّ وَ طَيْسٍ لِلْهَجِيرِ حَمَى

أَقْسَمْتُ بِالْقَمَرِ الْمُنْتَشِقِ إِنَّ لَهُ * مِنْ قَلْبِهِ نَسْبَةً مَبْرُورَةَ الْقَسَمِ

وَمَا حَوَى الْغَارُ مِنْ خَيْرٍ وَمِنْ كَرِيمٍ * وَكُلَّ طَرَفٍ مِنَ الْكُفَّارِ عَنْهُ عَمِي

ص: 68

فَالصِّدْقُ فِي الْغَارِ وَالصِّدِّيقُ لَمْ يَرِ مَا * وَهُمْ يَقُولُونَ مَا بِالْغَارِ مِنْ أَرِمٍ

ظَنُّوا الْحَمَامَ وَظَنُّوا الْعَنْكَبُوتَ عَلَى * خَيْرِ الْبَرِيَّةِ لَمْ تَسْجُحْ وَلَمْ تَحْمِ

وَقَايَهُ اللَّهُ أَغْنَتْ عَنْ مُضَاعَفِهِ * مِنَ الدُّرُوعِ وَعَنْ عَالٍ مِنَ الْأُطْمِ

80 - مَا سَامَنِي الدَّهْرُ ضَيْمًا وَاسْتَجَرْتُ بِهِ * إِلَّا وَنَلْتُ جَوَارًا مِنْهُ لَمْ يُضْمِ

وَ لَا التَّمَسْتُ عَنَى الدَّارَيْنِ مِنْ يَدِهِ * إِلَّا اسْتَلَمْتُ النَّدى مِنْ خَيْرِ مُسْتَلَمِ

لَا تُنْكَرِ الْوَحْيَ مِنْ رُؤْيَاهُ إِنَّ لَهُ * قَلْبًا إِذَا نَامَتِ الْعَيْنَانِ لَمْ يَنْمِ

وَ ذَاكَ حِينَ بُلُوغٍ مِنْ بُبُوَّتِهِ * فَلَيْسَ يُنْكَرُ فِيهِ حَالٌ مُحْتَلِمِ

تَبَارَكَ اللَّهُ مَا وَحَى بِمُكْتَسَبٍ * وَ لَا نَبِيٌّ عَلَى غَيْبٍ بِمَنْتَمِ

كَمْ أَبْرَأْتُ وَصِيبًا بِاللَّمْسِ رَاحَتُهُ * وَ أَطْلَقْتُ أَرْبَا مِنْ رَبِّهِ اللَّمَمِ

وَ أَحْيَيْتِ السَّنَةَ الشَّهْبَاءَ دَعْوَتُهُ * حَتَّى حَكَّتْ غُرَّةً فِي الْأَعْصُرِ الدُّهْمِ

بِعَارِضٍ جَادٍ أَوْ خَلَّتِ الْبِطَاحَ بِهَا * سَيْبٌ مِنَ الْيَمِّ أَوْ سَيْلٌ مِنَ الْعَرَمِ

(6) « فِي التَّحَدُّثِ عَنِ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ »

دَعْنِي وَ وَصِفِي آيَاتٍ لَهُ ظَهَرَتْ * ظُهُورَ نَارِ الْقِرَى لَيْلًا عَلَى عَلَمِ

فَالدُّرُّ يَزِدَادُ حُسْنًا وَهُوَ مُنْتَضِمٌ * وَ لَيْسَ يَنْقُصُ قَدْرًا غَيْرَ مُنْتَضِمِ

90 - فَمَا تَطَاوَلُ آمَالُ الْمَدِيحِ إِلَى * مَا فِيهِ مِنْ كَرَمِ الْأَخْلَاقِ وَالسَّيِّمِ

آيَاتُ حَقٍّ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثَةٌ * قَدِيمَةٌ صِفَةُ الْمَوْصُوفِ بِالْقَدَمِ

لَمْ تَقْتَرِنْ بِزَمَانٍ وَهِيَ تُخْبِرُنَا * عَنِ الْمَعَادِ وَعَنْ عَادٍ وَعَنْ إِرَمِ

دَامَتْ لَدَيْنَا فَنَاقَتْ كُلَّ مُعْجَزِهِ * مِنَ النَّبِيِّينَ إِذْ جَاءَتْ وَ لَمْ تَدْمِ

مُحَكَّمَاتٌ فَمَا يُبَيِّنُ مِنْ شُبِّهِ * لِذِي شِقَاقٍ وَ مَا يَبْغِيغِينَ مِنْ حَكَمِ

مَا حُورِبَتْ قَطُّ إِلَّا عَادَ مِنْ حَرْبٍ * أَعْدَى الْأَعْدَى إِلَيْهَا مُلْقَى السَّلَمِ

رَدَّتْ بِلَاغَتُهَا دَعْوَى مُعَارِضِهَا * رَدَّ الْغَيُْورِ يَدَ الْجَانِي عَنِ الْحَرَمِ

لَهَا مَعَانٍ كَمَوْجِ الْبَحْرِ فِي مَدَدٍ * وَفَوْقَ جَوْهَرِهِ فِي الْحُسْنِ وَالْقِيَمِ

فَلَا تُعَدُّ وَلَا تُحْصَى عَجَائِبُهَا * وَلَا تُسَامُ عَلَى الْأَكْثَارِ بِالسَّامِ

قَرَّتْ بِهَا عَيْنُ قَارِيهَا فَقُلْتُ لَهُ * لَقَدْ ظَفَرَتْ بِحَبْلِ اللَّهِ فَاعْتَصِمِ

ص: 69

100 - إِنَّ تَنَاهَا حَيْفَهُ مِنْ حَرِّ نَارٍ لَطَى * أَطْفَأَتْ حَرَّ لَطَى مِنْ وَرِيدِهَا الشَّيْبِ

كَأَنَّهَا الْحَوْضُ تَبَيَّضُ الْوُجُوهُ بِهِ * مِنَ الْعَصَاهِ وَقَدْ جَاءُوهُ كَالْحَمَمِ

وَكَالصَّرَاطِ وَكَالْمِيزَانِ مَعْدِلَهُ * فَالْقِسْطُ مِنْ غَيْرِهَا فِي النَّاسِ لَمْ يَمِّمْ

لَا تَعَجَبَنَّ لِحَسُودٍ رَاحَ يُنْكِرُهَا * تَجَاهِلًا وَهُوَ عَيْنُ الْحَاقِقِ الْفَهْمِ

قَدْ تُنْكِرُ الْعَيْنُ ضَوْءَ الشَّمْسِ مِنْ رَمَدٍ * وَيُنْكِرُ الْفَمُّ طَعْمَ الْمَاءِ مِنْ سَقَمِ

(7) « فِي التَّحَدُّثِ عَنِ الْأَعْرَاءِ وَالْمِعْرَاجِ »

يَا خَيْرَ مَنْ يَمَّمُ الْعَافُونَ سَاحَتَهُ * سَعْيًا وَفَوْقَ مُتُونِ الْأَعْيُنِ الرُّسْمِ

وَمَنْ هُوَ الْآيَةُ الْكُبْرَى لِمُعْتَبِرٍ * وَ مَنْ هُوَ النَّعْمَةُ الْعُظْمَى لِمُعْتَمِرِ

سَرَيْتَ مِنْ حَرَمٍ لَيْلًا إِلَى حَرَمٍ * كَمَا سَرَى الْبَدْرُ فِي دَاجٍ مِنَ الظُّلَمِ

وَبِتَّ تَرْقَى إِلَى أَنْ نِلْتَ مَنْزِلَهُ * مِنْ قَابِ قَوْسَيْنِ لَمْ تُدْرِكْ وَ لَمْ تُرْمِ

وَ قَدْ مَنَّكَ جَمِيعُ الْأَنْبِيَاءِ بِهَا * وَ الرُّسُلِ تَقْدِيمَ مَخْدُومٍ عَلَى خَدَمِ

110 - وَأَنْتَ تَحْتَرِقُ السَّبْعَ الطَّبَاقَ بِهِمْ * فِي مَوْكِبٍ كُنْتَ فِيهِ صَاحِبَ الْعِلْمِ

حَتَّى إِذَا لَمْ تَدْعُ شَاوَا لِمُسْتَبِقٍ * مِنَ الدُّنْوِ وَلَا مَرْقَى لِمُسْتَمِمْ

خَفَضْتَ كُلَّ مَقَامٍ بِالْأَضَافَةِ إِذْ * نُودِيَتْ بِالرَّفْعِ مِثْلَ الْمُفْرَدِ الْعِلْمِ

كَيْمَا تَقُورَ بِوَصْلِ أَيِّ مُسْتَبِرٍ * عَنِ الْعَيْونِ وَ سِرِّ أَيِّ مُكْتَمِمْ

فَحَزَّتْ كُلَّ فَخَارٍ غَيْرَ مُشْتَرِكٍ * وَ جَزَّتْ كُلَّ مَقَامٍ غَيْرَ مُزْدَحَمِ

وَ جَلَّ مِقْدَارُ مَا وُلِّيتَ مِنْ رُتَبٍ * وَ عَزَّ إِدْرَاكُ مَا أُولِيَتْ مِنْ نِعَمِ

بُشْرَى لَنَا مَعْشَرَ الْأَسْلَامِ إِنَّ لَنَا * مِنَ الْعِنَايَةِ رُكْنًا غَيْرَ مُنْهَدِمِ

لَمَّا دَعَا اللَّهُ دَاعِينَا لِطَاعَتِهِ * بِأَكْرَمِ الرُّسُلِ كُنَّا أَكْرَمَ الْأُمَمِ

(8) « فِي التَّحَدُّثِ عَنِ جِهَادِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَزْرَاتِهِ »

رَاعَتْ قُلُوبَ الْعِدَا أَنْبَاءَ بَعْثَتِهِ * كُنْبَاهُ أَجْفَلَتْ غُفْلًا مِنَ الْغَنَمِ

مَا زَالَ يَلْقَاهُمْ فِي كُلِّ مُعْتَرِكٍ * حَتَّىٰ حَكَّوْا بِالْقِنَا لِحِمَا عَلَىٰ وَضَمِّ

ص: 70

120 - وَدُّوا الْفِرَارَ فَكَادُوا يَغِيْبُونَ بِهِ * أَشْلَاءَ شَالَتْ مَعَ الْعُقْبَانِ وَالرَّحِمِ

تَمَضَى اللَّيَالِي وَلَا يَذْرُونَ عِدَّتَهَا * مَا لَمْ تَكُنْ مِنْ لَيَالِي الْأَشْهُرِ الْحُرْمِ

كَانَمَا الدِّينُ ضَيْفٌ حَلَّ سَاحَتَهُمْ * بِكُلِّ قَرْمٍ إِلَى لَحْمِ الْعِدَا قَرِمِ

يَجْرُ بِحَرَ خَمِيسٍ فَوْقَ سَابِحِهِ * يَرْمِي بِمَوْجٍ مِنَ الْأَبْطَالِ مُلْتَطِمِ

مِنْ كُلِّ مُنْتَدِبٍ لِلَّهِ مُحْتَسِبٍ * يَسْطُو بِمُسْتَأْصِلٍ لِلْكَفْرِ مُصْطَلِمِ

حَتَّى عَدَتْ مِلَّةَ الْأَعْسَلَامِ وَهِيَ بِهِمْ * مِنْ بَعْدِ غُرْبَتِهَا مَوْصُولَةَ الرَّحِمِ

مَكْفُؤَلَةٌ أَبَدًا مِنْهُمْ بِخَيْرِ أَبِي * وَخَيْرِ بَعْلِ فَلَمْ تَيْتَمِمْ وَ لَمْ تَيْتَمِ

هُمُ الْجِبَالُ فَسَلَّ عَنْهُمْ مُصَادِمَهُمْ * مَاذَا رَأَى مِنْهُمْ فِي كُلِّ مُصْطَدَمِ

وَسَلَّ حَيْنًا وَسَلَّ بَدْرًا وَسَلَّ أَحَدًا * فَصَوْلَ حَنْفٍ لَهُمْ أَدَهَى مِنَ الْوَحْمِ

الْمُصْدِرِي الْبَيْضِ حُمْرًا بَعْدَمَا وَرَدَتْ * مِنْ الْعِدَا كُلِّ مُسَوِّدٍ مِنَ اللَّمَمِ

130 - وَالْكَاتِبِينَ بِسْمِرِ الْخَطِّ مَا تَرَكْتُ * أَفْلَامُهُمْ حَرَفَ جِسْمٍ غَيْرِ مُنْعَجِمِ

شَاكِي السَّلَاحِ لَهُمْ سَيْمًا تُمَيِّزُهُمْ * وَالْوَرْدُ يَمْتَازُ بِالسَّيْمَا عَنِ السَّلَمِ

تُهْدِي إِلَيْكَ رِيَاحَ النَّصْرِ نَشْرَهُمْ * فَتَحَسَبُ الزَّهْرَ فِي الْأَكْمَامِ كُلِّ كَمِي

كَانَتْهُمْ فِي ظُهُورِ الْخَيْلِ نَبْتُ رُبَا * مِنْ شِدَّةِ الْحَزْمِ لَا مِنْ شِدَّةِ الْحُزْمِ

طَارَتْ قُلُوبُ الْعِدَا مِنْ بَأْسِهِمْ فَرَقًا * فَمَا تَفَرَّقُ بَيْنَ الْبُهْمِ وَالْبُهْمِ

وَ مَنْ تَكُنْ بِرَسُولِ اللَّهِ نُصْرَتُهُ * إِنْ تَلَقَّه الْأُسْدُ فِي آجَامِهَا تَجِمِ

وَلَنْ تَرَى مِنْ وَلِيِّ غَيْرِ مُنْتَصِرٍ * بِهِ وَلَا مِنْ عَدُوٍّ غَيْرِ مُنْقَصِمِ

أَحَلَّ أُمَّتَهُ فِي حِرْزِ مِلَّتِهِ * كَاللَّيْثِ حَلَّ مَعَ الْأَشْبَالِ فِي أَجَمِ

كَمْ جَدَلَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ مِنْ جَدَلٍ * فِيهِ وَ كَمْ خَصَمَ الْبُرْهَانَ مِنْ خَصِمِ

كَفَاكَ بِالْعِلْمِ فِي الْأُمَّمِ مُعْجَزَةٌ * فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَالتَّأْدِيبِ فِي الْيُومِ

140 - خَدَمْتُهُ بِمَدِيحِ اسْتَقْبِيلِ بِهِ * ذُنُوبَ عُمْرٍ مَضَى فِي الشَّعْرِ وَالْخِدَمِ

إِذْ قَلَّدَانِي مَا تُخْشَى عَوَاقِبُهُ * كَأَنِّي بِهِمَا هَدَى مِنَ النَّعَمِ

أَطَعْتُ غَيَّ الصَّبَا فِي الْحَالَتَيْنِ وَمَا * حَصَلْتُ إِلَّا عَلَى الْأَثَامِ وَالنَّدَمِ

ص: 71

فِيَا خَسَارَةَ نَفْسٍ فِي تِجَارَتِهَا * لَمْ تَشْتَرِ الدِّينَ بِالدُّنْيَا وَلَمْ تَسْمِ

وَ مَنْ يَبِيعُ آجِلًا مِنْهُ بِعَاجِلِهِ * يَبِينُ لَهُ الْغَبْنُ فِي بَيْعٍ وَ فِي سَلَمٍ

إِنْ آتٍ ذَنْبًا فَمَا عَهْدِي بِمُنْتَقِضٍ * مِنَ النَّبِيِّ وَ لَا حَبْلِي بِمُنْصَرِمٍ

فَإِنَّ لِي ذِمَّةً مِنْهُ بِسَمِيَّتِي * مُحَمَّدًا وَهُوَ أَوْفَى الْخَلْقِ بِالذَّمِّ

إِنْ لَمْ تَكُنْ فِي مَعَادِي آخِذَا بِيَدِي * فَضْلًا وَ إِلَّا فَقُلْ يَا زَلَّةَ الْقَدَمِ

حَاشَا أَنْ يَحْرِمَ الرَّاجِي مَكَارِمَهُ * أَوْ يَرْجِعَ الْجَارُ مِنْهُ غَيْرَ مُحْتَرَمٍ

وَ مُنْذُ الزُّمْتُ أَفْكَارِي مَدَائِحَهُ * وَ جَدُّهُ لِحَلَاصِي خَيْرَ مُلْتَرِمٍ

150 - وَ لَنْ يَفُوتَ الْغِنَى مِنْهُ يَدَا تَرَبَّتْ * إِنَّ الْحَيَا يُنْبِتُ الْأَزْهَارَ فِي الْأَكْمِ

وَ لَمْ أُرِدْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا الَّتِي افْتَطَفْتُ * يَدَا زُهَيْرٍ بِمَا أَتَيْتُ عَلَى هَرَمٍ

(10) « فِي الْمُنَاجَاةِ وَ التَّضَرُّعِ »

يَا أَكْرَمَ الْخَلْقِ مَا لِي مِنْ أَلُوذٍ بِهِ * سِوَاكَ عِنْدَ حُلُولِ الْحَادِثِ الْعَمَمِ

وَ لَنْ يَضِيْقَ رَسُولَ اللَّهِ جَاهُكَ بِي * إِذَا الْكَرِيمُ تَجَلَّى بِاسْمِ مُنْتَقِمِ

فَإِنَّ مِنْ جُودِكَ الدُّنْيَا وَضَرَّتْهَا * وَ مِنْ عُلُومِكَ عِلْمَ اللَّوْحِ وَ الْقَلَمِ

يَا نَفْسُ لَا تَقْنَطِي مِنْ زَلَّةٍ * عَظُمَتْ إِنَّ الْكِبَائِرَ فِي الْغُفْرَانِ كَاللَّحْمِ

لَعَلَّ رَحْمَةَ رَبِّي حِينَ يُسَمِّئُهَا * تَأْتِي عَلَى حَسَبِ الْعِصْيَانِ فِي الْقِسَمِ

يَا رَبِّ وَاجْعَلْ رَجَائِي غَيْرَ مُنْعَكِسٍ * لَدَيْكَ وَاجْعَلْ حِسَابِي غَيْرَ مُنْخَرِمٍ

وَاطْفُفْ بِعَبْدِكَ فِي الدَّارَيْنِ إِنَّ لَهُ * صَبْرًا مَتَى تَدْعُهُ الْأَهْوَالُ يَنْهَزِمُ

وَإِذْنُ لِسُحْبِ صَلَاةٍ مِنْكَ دَائِمِهِ * عَلَى النَّبِيِّ بِمُنْهَلٍّ وَ مُسَجِّمِ

160 - وَ الْآلِ وَالصَّحْبِ ثُمَّ التَّابِعِينَ لَهُمْ * أَهْلِ التَّقَى وَالتَّقَى وَ الْجِلْمِ وَ الْكَرَمِ

مَا رَنَّتْ عَذَابَاتِ الْبَانِ رِيحُ صَبَا * وَاطْرَبَ الْعَيْسَ حَادِي الْعَيْسِ بِالنَّعَمِ

- 1 - آیا از یاد کرد یاران هم‌جوار سرزمین ذی سلم، اشک روان چشمان را به خون آمیخته ای؟
- 2 - یا که بادی از سوی سرزمین کاظمه وزید و آذرخشی در تاریکی شب از سوی اضم درخشید، [که چنین زار و گریانی؟]
- 3 - چه بر سر چشمانت آمده است که تا می گویی بس کنید، اشک می ریزند و چرا دلت این گونه است که تا می گویی بهوش آی [و آرام و قرارگیر] باز شیدایی پیشه می کند؟
- 4 - آیا عاشق می پندارد که [راز] عشق، در میان اشک روان و آه سوزانش پوشیده می ماند؟
- 5 - اگر عشق نبود، تو نه بر نشان بجای مانده از منزلی اشک می باریدی و نه از یادِ درخت بان و کوه [کوی دوست]، خوابزده و بی قرار می شدی.
- 6 - پس چسان انکار عشق می کنی، پس از آن که گواهان عادل بیسان اشک و بیماری، به وجود او، و علیه تو، شهادت داده اند؟
- 7 - و [پس از آن که] شور عشق خط سرخی از اشک خونین به رنگ میوه گلنار و خط زردی از بیماری و رنجوری به رنگ گل زرد بهار، بر گونه هایت بر جای نهاده است؟
- 8 - آری، چنین است، شبانه خیال دوست به خوابم آمد و بی خواب و قرارم کرد و این عشق است که دردهایش جلو لذتها را می گیرد.
- 9 - ای نکوهشگر من در عشق پاک، عذرم را بپذیر، اگر انصاف می داشتی، ملامتم نمی کردی.
- 10 - خدا تو را به درد من گرفتار کند، من نه رازم از سخن چینان نهفته است و نه درد دلم پایان می پذیرد [پس چرا سرزنشم می کنی؟]
- 11 - تو مرا از سر اخلاص و دلسوزی اندرز دادی، اما من آن را ننیوشیدم، زیرا که عاشق، ناشنوی نکوهش ملامتگران است.
- 12 - [چنان شیدایم که] پندآموز پیری را در ملامت خود، نسبتهای ناروا دادم. هر چند پیر در مقام اندرزگویی از تهمت ها برکنار است [چون صادق و بی غرض است].

- 13 - پس برآستی نفس اماره ام که همواره به بدی فرمان می دهد، به سبب نادانی اش، از هشدار پیری سپید موی و کهنسال پند نپذیرفت.
- 14 - و [نفس اماره من] برای پذیرایی از میهمانی که ناخواسته بر سرم فرود آمده است، از کارهای شایسته چیزی فراهم نیاورده و او را گرامی نداشته است.
- 15 - اگر می دانستم که پیری را بزرگ و محترم نخواهم داشت، [و پندش را نخواهم نیوشید، پیش از این [رازی را که از او فاش شده است، با رنگ گیاه وسمه پنهان می کردم.
- 16 - یاور من کیست تا که نفسی سرکش را از گمراهی اش بازگرداند، چنان که اسبان چموش با لگام برگردانده می شوند؟
- 17 - پس قصد مکن که با گناهان شهوت نفس را درهم شکنی، چون خوراک، اشتهای پرخواره را تقویت می کند.
- 18 - نفس مانند کودک شیرخواره است، اگر او را به حال خود رها کنی بر دوستی و عادت شیرخوارگی جوان می گردد. و اگر از شیر خوردن بازش داری، دست از آن برمی دارد.
- 19 - هوس های نفس را کنار بزن، و برحذر باش که سرپرست خویشش نسازی، زیرا وقتی که هوس متولی امور شود یا نابود می کند، یا معیوب می سازد.
- 20 - در حالتی که نفس تو در کارهای نیکو می چرد مراعاتش کن و اگر از علف و چراگاه خوشش آمد دیگر او را مچران.
- 21 - چه بسا نفس، لذتی را برای انسان نیکو جلوه دهد که کشنده اوست. چون نمی داند که زهر در غذایی چرب آمیخته شده.
- 22 - از نیرنگهای پنهان گرسنگی و سیری برحذر باش. زیرا چه بسا گرسنگی که زیانبارتر از پرخوری است.
- 23 - اشک بیفشان از چشمی که پر از گناه شده است و در پناه پشیمانی نشین. [و توبه کن]

24 - با نفس و شیطان مخالفت کن و فرمانشان مبر و اگر [بظاهر] دلسوزانه اندرزت دادند، [باز هم به دشمنی] متهمشان کن.

25 - از آن دو پیروی مکن، خواه دشمن باشند و خواه میانجی، زیرا تو نیت پلید خصم و داور را خوب می شناسی.

26 - من از درگاه خداوند متعال به سبب گفتار بی کردار آمرزش می طلبم، گویا بدین سان نسلی را به شخصی عقیم نسبت داده ام.

27 - تو را به کار نیک فرمان دادم اما خود بدان عمل نکردم، من که چندان ثابت قدم نبوده ام، چگونه از تو بخواهم که : در راستی و درستی پایدار باش؟

28 - [و افسوس که] پیش از مرگ، توشه ای از امور مستحبی برای خویش نیندوختم، و نماز و روزه ای بجز واجبات به جا نیاوردم.

در ستایش رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله

29 - من بر آیین بزرگواری ستم کردم که شبها را تا بدان جا زنده می داشت که پاهای آزرده اش از رنج آماس شکوه سر می دادند.

30 - [آن عزیزی که] از شدت گرسنگی شکمش را محکم می بست و پوست نرم و نازک پهلوهایش را به زیر سنگ محکم در می پیچید.

31 - و [همان که] کوههای افراشته زرّین، دلش را به سوی خود فراخواندند و او بدانها توجهی ننمود [و علوّ همت خویش را به رخشان کشاند].

32 - نیازمندی او زهدش را محکمتر و استوارتر نمود. آری فقر و حاجت نمی تواند به ساحت عصمت تجاوز نماید.

33 - چسان نیاز مادی، می تواند آن بزرگواری را به دنیا بگرواند که اگر او نبود، جهان پدید نیامده بود.

34 - محمد صلی الله علیه و آله سیّد و سالار دو جهان، سرور آدمیان و پریان و مهتر عربان و دیگر مردمان است.

35 - پیامبر ما، خداوند آمر و خداوند نهی، آن که هیچ کس دیگر، در گفتار خوش یا

ناخوش، راستگوتر از او نیست.

36 - او حبیب خداوند است، همان که [به وقت بروز] هر نوع حادثه وحشتناکی که آدمیان بناگهان در آن می افتند، امید دستگیری و شفاعتش می رود.

37 - او [جهانیان را] به سوی [شناخت و بندگی] خداوند فراخواند. پس آنان که چنگ در دامان وی زده اند [در حقیقت] به رشته ای محکم و ناگسستی درآویخته اند.

38 - محمد صلی الله علیه و آله در سرشت و در فضایل اخلاقی بر همه پیامبران برتری یافت و آنان در دانش و بخشش و بزرگواری به مقام او نزدیک نشدند.

39 - و تمام پیامبران، به التماس خواهان مشتی آب از دریای [علم] و یا جرعه ای از باران پیوسته و ریزان [کرم] او هستند.

40 - آنان جملگی در پیشگاه او، در مقام خویش ایستاده اند، با علمی بسان نقطه ای در برابر علم تمام، یا همسان حرکتی و اعرابی در مقابل کتاب حکمت.

41 - او همان [شریفی] است که سیرت و صورت وی به حدّ کمال رسید و سپس آفریدگار خلاق او را به دوستی خویش برگزید.

42 - برتر از آن است که کسی در خوبی ها و زیبایی ها، انبازش گردد. چون گوهر والای حُسن و خوبی ذاتی او تقسیم ناپذیر است.

43 - آنچه را مسیحیان درباره پیامبرشان ادّعا می کنند واگذار، و [از آن پس] به دلخواه خود، هرگونه که می پسندی او را بستای و درباره اش داوری کن.

44 - هر شرف و بزرگواری که خواهی به ذات او نسبت ده و هر عظمت و بزرگی را به شأن والای آن ارجمند منسوب دار.

45 - پس همانا فضیلت و برتری فرستاده خدا را کرانه ای نیست، تا گوینده ای بتواند با نیروی بیان [نهایت کمال] آن را بازگو نماید.

46 - اگر قرار بود معجزه ها و کرامتهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، جمله به تناسب شأن والای او باشد، نام «محمد صلی الله علیه و آله» را چون بر استخوانهای پوسیده مردگان دیرین می خواندی، همه زنده می شدند و جان می گرفتند.

47 - او [در دین و احکام آسمانی خویش] ما را با چیزهایی که توان خردها را

بفرساید، نیازمود، زیرا حریرصانه خواهان سعادت ما بود، لذا [در این راه] ما نه به شک در افتادیم و نه سرگردان شدیم.

48 - شناخت حقیقت ذات او مردمان [تیز هوش و ژرفنگر] را از پا انداخت. از این رو نزدیکان به او و دوران از او [همگی در برابر خصایل و فضایلش] لب فرو بسته ماندند.

49 - مانند خورشید، که از دور بسان جرمی کوچک بنماید و از نزدیک چشم را خیره می سازد.

50 - چگونه مردمان می توانستند «حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله» را در این جهان دریابند، خفتگانی که درباره اش، تنها به دیدن رؤیایی، دل خوش کرده بودند.

51 - آخرین درجه دانش و آگاهی ما، درباره او این است که: محمد صلی الله علیه و آله بشر بود و بهترین همه خلق خدا.

52 - همه آیات و معجزاتی که پیامبران بزرگوار آوردند، از فروغ معنویت و نور ازلی «محمد صلی الله علیه و آله» به آنان رسید.

53 - «محمد مصطفی صلی الله علیه و آله» خورشید تابان فضیلت و شرف بود و دیگر رسولان ستارگانی که پرتوهای درخشان او را در تاریکی ها برای مردمان منعکس می ساختند.

54 - عجب ارجمند و گرانمایه است سرشت پاک پیامبری که زینت و زیورش خوی خوش اوست، صورتی همه زیبایی، به نشان خوشرویی و خندانی.

55 - چونان شکوفه نوشکفته در لطافت، بسان ماه شب چهارده در تابندگی و شرافت، نظیر دریا در بخشندگی و کرامت و همانند روزگار در بلند نظری و علو همت.

56 - زمانی که او را تنها دیدار کنی، از شدت شکوه و عظمت، پنداری آن حضرت در میان لشکریان و خدمتگزاران خویش قرار گرفته است.

57 - گویی دندانهای مبارکش به گاه سخن گفتن و تبسم نمودن، مرواریدهای نهفته در صدف اند.

58 - هیچ عطر و مشکى در خوشبویى، به پای [شمیم] خاکی که استخوانهای مقدس او را در آغوش گرفته است نمی رسد.

خوش به حال بوینده آن خاک و خنکا بوسه زننده بر آن تربت پاک.

- 59 - اوان ولادتش، پرده از پاک نهادی اش برداشت. ای [انسانها بنگرید بر] پاکی آغاز او و پاکی فرجام او.
- 60 - [روز میلاد آن بزرگوار] روزی بود که [سران مشرک و ستمگر] پارسیان، با فراست دریافتند که نسبت به فرا رسیدن دوران سخت تنگدستی و بلا دیدگی، بیم داده شده اند.
- 61 - [شب میلاد آن حضرت] بارگاه کسری شکاف برداشت، شکافی بسان پراکندگی یاران انوشیروان که دیگر به هم نپیوستند.
- 62 - و آتش [آتشکده پارس] از غصه ترک برداشتن ایوان، خموش گشت و سرچشمه رود خروشان آن سامان از شدت حزن فرو خشکید.
- 63 - فرو رفتن آب دریاچه ساوه، مردم آن ناحیه را اندوهگین ساخت و هرکس که در پی آب به آن دریاچه وارد شد، با خشم و تشنگی بازگشت.
- 64 - گویی از شدت اندوه، آتش مرطوب و آب شعله ور شده بود.
- 65 - [به هنگام تولدش]، شیطان نعره می کشید و پرتوهای [ملکوتی] می درخشید و نور حق از باطن و ظاهر جهان نمایان بود.
- 66 - [گمراهان و سیه دلان] کور و کر شدند، پس خبرهای مسرت بخش [ظهور رسالت از سوی آنان] شنیده نشد و آذرخش تهدید [ستمکاران و کژروان] رؤیت نگردید.
- 67 - [این حالت انکار کفار حتی] پس از آن ادامه یافت که پیشگویانشان خبر داده بودند که آیین کژ و ناراستشان برپا نخواهد ماند.
- 68 - و از آن پس که در کرانه آسمان شهابهایی را دیدند که به سوی زمین سقوط می کرد، به همان سان که بتهایشان بر خاک افتاده بود.
- 69 - تا آن که [از ترس شهابها] گروههایی شکست خورده از شیاطین، در پی هم، از راه نزول وحی [آسمان] می گریختند.

70 - گویی شیطانهای فراری، پهلوانان سپاه ابرهه بودند و یا همچو لشکری که با پرتاب سنگریزه ها از دست پیامبر رانده شدند.

71 - [همان سنگریزه هایی که] پس از تسبیح گفتن در دستان پیامبر [به سوی دشمن] افکنده شدند. چنان که یونس تسبیحگو از شکم ماهی برون افتاده شد.

در بیان معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله

72 - به سبب دعوتش، درختان سجده کنان به سویش آمدند. [شگفت آن که] آنها بر ساق پای بدون قدم ره می سپردند.

73 - پنداری که آن درختان [به گاه حرکت] سطری مستقیم بر صفحه زمین کشیده بودند تا شاخه هایشان به خط نو و بی نظیری بر میانه راه چیزی بنویسند.

74 - [آن معجزه پیشین] مانند معجزه ابری است که هرکجا [پیامبر] می رفت او نیز می رفت تا حضرتش را از گزند گرمای بس شدید ظهر تابستان حفاظت کند.

75 - سوگند می خورم، سوگندی صادقانه، به ماه دو نیم شده [به اشاره آن حضرت] که آن ماه را با دل او نسبتی بود [و از تابناکی اش نصیبی داشت].

76 - سوگند می خورم به آنچه از خوبی و بزرگواری، که غار ثور در برگرفته بود و تمام دیدگان کافران از دیدن آن کور و مهجور بود.

77 - پیامبر راستی و ابوبکر صدیق در غار بودند و آن را ترک نکرده بودند، اما کافران می گفتند که هیچ کس در غار نیست.

78 - کافران گمان بردند که کبوتر بر گرد وجود بهترین خلاق نگردیده و عنکبوت برای او تار نتنیده است.

79 - پاسداری خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله را از زره های دو جداره و از دژهای بلند و استوار بی نیاز کرد.

80 - زمانه بر من ستمی نورزید مگر آن که پس از پناهندگی به حضرتش به جوار امنی نایل شدم.

81 - و هرگز نشد که از دارایی ها و توانایی های دنیوی و اخروی، چیزی از او بخواهم

و باران نعمت را از متبرک ترین بوسه گاه دریافت نکنم.

82 - توحی را در خواب پیامبر انکار مکن زیرا حضرتش را دلی بود که هرگاه چشمان سر می خفتند، او نمی خفت.

83 - و آن [نزول وحی در خواب] در سرآغاز نبوت حضرتش بود [بنابراین] در دوران کمال عقل و علم او، این امر انکار نشدنی است.

84 - خداوند پاک و منزّه است، وحی پدیده ای اکتسابی نیست. و هیچ پیغمبری بر غیبگویی متهم نمی باشد.

85 - ای بسا، کف دست مبارکش بیماری را شفا بخشید و چه بسا خردمندی را که از بند جنون آزاد گردانید.

86 - و چه بسا سال خشک و سفیدی را که دعای آن حضرت زنده و سرسبز گردانید [سالی آنقدر خشک [به حدّی که خشکی اش بسان سپیدی آشکاری بر پیشانی سالهای تیره و خرم هویدا بود].

87 - [دعا آن سال را زنده کرد] به ابری پر باران، چنان که پنداری در بستر سیل ها، جریانی عظیم از دریا یا سیلی سهمناک و شتابان جاری بود.

در سخن از قرآن کریم

88 - بگذار تا آیات و معجزاتی را به رشته وصف کشم که چونان آتش فروزان در شب، بر فراز کوهی بلند، نمایان و درخشان گردیده است.

89 - پس مروارید اگر به رشته نظم درآید حُسن و جمالش فزونی گیرد، هر چند پراکنده و نامرتب باشد از ارزشش کاسته نخواهد شد.

90 - آرزوهای مدیح نبوی هرگز نمی تواند به همه مکارم اخلاقی و ویژگی های نهاد نیکوی آن حضرت دسترسی یابد و از آنها درگذرد.

91 - [قرآن] نشانه های حقیقت از سوی خداوند بخشایشگر است که نزولش حادث و معانی اش قدیم است زیرا صفت خدا است.

92 - آیات قرآن وابسته به هیچ زمانی نیست و ما را از روز قیامت و از قوم هود پیامبر

و مجموعه کاخهای شکوهمند فرمانروای آنان آگاه می کند.

- 93 - معجزه قرآن در نزد ما مسلمانان جاوید ماند، پس بر همه معجزاتی که از سوی دیگر پیامبران پدیدار شد و دوام نیافت، فایق آمد.
- 94 - [آیات قرآن، چنان] استوارند که برای دشمنان جای هیچ شک و شبهه ای باقی نمی نهند و هیچ داوری رابه قضاوت نمی طلبند.
- 95 - هرگز معارضه ای با آیات قرآن در نگرفت مگر آن که حتی سرسخت ترین دشمنان دست از مخالفت برداشته و تسلیم آن شدند.
- 96 - زبان آوری و شیوا سخنی آیات قرآن دست رد بر [سینه] مخالف آن زد، چنان که جوانمردی غیرتمند دست متجاوز را از اهل و خانمان بدور سازد.
- 97 - معانی آیات، در فزاینده‌گی، همسان موج خروشان دریا، و در زیبایی و ارزش، فراتر از گوهر پربهای آنند.
- 98 - پس شگفتی های آیات حق نه شمار شوند و نه به حساب آمار درآیند [و به همین سبب] هرگز زیاد خواندن آنها، خستگی و ملال نمی آورد.
- 99 - چشم قرآن خوان به خواندن آن روشن گردید، پس گفتمش [سرانجام] به ریسمان خدا دست یافتی، اینک محکم بگیر [ورهایش مکن].
- 100 - تو اگر آیات قرآن را از بیم داغی آتش دوزخ بر زبان می رانی [در حقیقت] لهیب سوزان آن را با آب سرد قرآن فرو نشانده ای.
- 101 - گویا قرآن حوض کوثر است، که گهنگاران سیه فام چون بدان وارد شوند، روهایشان سپید و درخشان می گردد.
- 102 - و قرآن چونان راه راست و روشن است و بسان ترازو در سنجش عادلانه، پس [بدان که] قسط و عدل ناشی از غیر قرآن، در میان آدمیان، دوام نیافته است.
- 103 - از حسودی که خود را به نادانی می زند و آیات رحمان را آگاهانه انکار می کند تعجب مکن.
- 104 - [زیرا] گاهی چشم به سبب دردمندی و آزدگی، نور خورشید را، و یا دهان به سبب بیماری، مزه آب را انکار می کند.

105 - ای بهترین کسی که جویندگان روزی و احسان، پیاده و سواره شتابان قصد آستان او کرده اند.

106 - و ای آن که برای پند پذیر، بزرگترین نشان هدایتی، و برای غنیمت جو بزرگترین نعمت.

107 - شبانه از حر می به سوی حر می دیگر ره سپردی، چنان که ماه کامل در تاریکی سیاه شب، شبروی کرد.

108 - تو آن شب در آسمان تا مرتبه دوکمانی خداوند پیش رفتی، مقامی که پای هیچ فهم و قصدی را بدان راه نبود و نیست.

109 - همه پیامبران و فرستادگان در آن مرتبت تو را پیش فرستادند، بسان پیش فرستادن مهتری از سوی نوکران.

110 - تو همپای پیامبران سینه هفت آسمان را شکافتی، در جمع همراهانی که خود سالار و پرچمدارشان بودی.

111 - [ای عزیز تو در آسمان تقرب بالا رفتی] تا جایی که نه برای هیچ سبقت جویی، جای پیشروی گذاشتی و نه برای هیچ اوج گیرنده ای جای عروج.

112 - تو آن زمان که از سوی خداوند، بسان شخصیتی شهیر و بی نظیر، به عروج فرا خوان شدی، هر مقام [بلندی] را نسبت به مقام خویش پایین آوردی.

113 - تا به وصالی نایل شوی که از دیدگان چه پنهان است و به رازی [آگاه گردی که از دیگران] چه در پرده کتمان!

114 - پس تو هر فضل و عظمتی را بی شریک دریافتی و هر مقامی را بی زحمت و ازدحام درنوردیدی.

115 - اندازه درجاتی که به تو داده شده بس عظیم است و ادراک نعمتهایی که به تو بخشیده شده سخت دشوار.

116 - ای امت مسلمان، ما را مژده باد که پایه ای ویران نشدنی از عنایت و لطف الهی

نصیب ما است.

117 - از آن زمان که خداوند دعوت کننده ما را به بندگی خویش، «ارجمندترین رسولان» نامید، ما نیز «گرانمایه ترین مردمان» بوده ایم.

در سخن از جنگها و مجاهدات رسول اکرم صلی الله علیه و آله

118 - اخبار بعثت، دل های دشمنان را به وحشت انداخت، بسان صدایی که ترس به دل رمگان می اندازد.

119 - پیامبر اسلام، پیوسته با دشمنان در آوردگاه می جنگید، تا آنجا که پیکرهای آنان بر سر نیزه مسلمانان، بسان گوشت روی گنده قصابان شد.

120 - آرزو داشتند بگریزند، تا جایی که به حال پاره گوشت هایی که با عقابها و لاشخورها [از پیکر کشتگان میدان رزم] ر بوده و بلند شده بود غبطه می خوردند.

121 - شبها می گذشت و دشمنان [از شدت ترس] شمار آنها را نمی دانستند. مگر شبهای ماههای حرام [که مسلمانان شمشیرها را در نیام می کردند].

122 - گویا دین اسلام میهمانی است که با همه بهادران مشتاق به کشتن دشمنان، به منزلگاه ایشان فرود آمده است.

123 - [پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله] دریای سپاه مسلمانان را بر بالای اسبان شتابان [به پیش] می کشید و موجی خروشان از پهلوانان را [به جان سپاه دشمن] می افکند.

124 - [دلیرانی] همه پذیرای دعوت حق و جویندگان خشنودی خدا، که برای ریشه کنی و نابودی کفر یورش می بردند.

125 - تا آن که دین اسلام به مجاهدت مسلمانان، پس از غربت و بی کسی، ارجمند و پرتوان گشت.

126 - آیین اسلام، برای همیشه، از شر دشمنان، در پناه بهترین پدر و برترین سرپرست حمایت شده است. بنابراین هیچ گاه یتیم و بی سرپرست نخواهد شد.

127 - مبارزان مسلمان بسان کوههایند، پس از دشمنان هم نبردشان بپرس که در هر آوردگاهی از اینان چه ها دیده اند؟

- 128 - [چگونگی] انواع مرگهای کافران را که دهشتناکتر از وِبا و طاعون بود از [دلاوران] جنگهای حُنین و بدر و اُحد پیرس.
- 129 - آنان که شمشیرهای سپید را پس از فرو کردن در سرهای پر از موهای سیاه و تا بناگوش رسیده دشمنان، سرخ و خونین بیرون می کشیدند.
- 130 - و نویسندگانِ با نِزه های خَطّی که قلم هایشان کناره هیچ پیکری را بی نقطه رها نکرد.
- 131 - مردانی سرتا پا مسلح که رخساره و نور جبین، آنان را مشخص می ساخت، آری گل سرخ با چهره اش از درخت خارکیکر ممتاز می شود.
- 132 - بادهای پیروزی بوی خوش آنان را به سویت هدیه می فرستد. پس تو پنداری، دلاوران مسلح، شکوفه های درون غلافها [غنچه هایند].
- 133 - گویی آنان بر پشت اسبان، درختان بالای تپه هایند [و استحکامشان ناشی] از قدرت استوار کاری است نه از محکمی تنگهای اسبان.
- 134 - دل های دشمنان، از بیم دلاوری مسلمانان [از سینه ها برون] پرید، پس [از شدت هول و هراس چنان شدند که] بین چارپایان و پهلوانان فرقی نمی نهادند.
- 135 - و اگر شیران در بیشه های خود با کسی که یاری اش با رسول الله است رویا روی شوند، از شدت رعب، در جایشان ساکت و آرام خواهند ماند.
- 136 - و تو هرگز هیچ دوستی [از دوستان پیامبر] را ظفر نایافته نبینی و هیچ دشمنی [از دشمنانش] را شکست نخورده نیایی.
- 137 - [حضرت محمد صلی الله علیه و آله] اَمّت خویش را در پناه دینش درآورد، بدان سان که شیر با بچّه هایش در کنام جا و پناه گرفته اند.
- 138 - چه بسا که قرآن، ستیزه جویان را بر خاک [ذَلّت] افکنده و بر دشمنان سرسخت چیره شده است.
- 139 - معجزه [دریای بیکران] دانش او در [بستر] نانویسندگی، و در دوره جاهلیّت، و تربیت [با شکوه] او در دوره یتیمی، تو را بسنده است.

- 140 - من با مدیحه سرایی پیامبر را خدمت گزاردم و بدین وسیله از خداوند می خواهم که گناهان عمری را که در شعر سرایی و خدمت گری [دنیا پرستان] گذشت ببخشاید.
- 141 - زیرا آن دو کار، فلاّده ای بدفرجام به گردنم انداختند، انگار که من شتر قربانی آنهایم.
- 142 - من در هر دو حال از هوس های کودکانه فرمان بردم و به چیزی جز گناه و پشیمانی دست نیافتم.
- 143 - پس وای بر نفس، در تجارتش چه زیانمند شد که آخرت را با دنیای دون نخرید و خواستار خریداری هم نگردید.
- 144 - و هر آن کس که فردای آخرت را به امروز دنیایش بفروشد، زیانمندی اش [در همه معاملات] در بیع و در سلّم آشکار خواهد شد.
- 145 - من اگر بار گناه آورده ام، نه پیمانم با پیامبر شکسته و نه رشته پیوندم گسسته.
- 146 - همانا، مرا با پیامبر، به سبب نام «محمد» عهدی است، و او وفادارترین مردم است به پیمان ها.
- 147 - اگر او در روز جزایم، از سرفضل و از در پیمان دستگیرم نباشد پس به من بگو، ای لغزیده قدم [بر صراط].
- 148 - از کرم او بدور است که امیدوار را از فضل خویش محروم کند یا همجوارش را تکریم ناشده بازگرداند.
- 149 - و از وقتی که افکارم را وادار به بیان نیکی ها و فضایلش کرده ام، آن حضرت را بهترین ضامن رهایی خویش یافته ام.
- 150 - جود و عطای او هرگز از دست هیچ تهیدستی در نمی گذرد، براستی که باران، گلها و شکوفه ها را [حتّی] در تپه ها می رویاند.
- 151 - و من از درگاه او شکوفه دنیا را نخواسته ام، همان شکوفه ای که دستان زهیر به سبب مدح و ثنای هرم بن سنان چید و قاپید.

152 - ای گرانمایه ترین مردم، من جز تو کسی را ندارم که هنگام رسیدن حادثه فراگیر [قیامت] به او پناهنده شوم.

153 - ای رسول خدا، در روز قیامت، هرگز از جاه و مقام والای تو، به خاطر [شفاعت] من کاسته نمی گردد.

154 - همانا دنیا و آخرت از آثار عطای تو اند و علم لوح و قلم جزئی از علوم تو است.

155 - ای نفس، از گناه بزرگ [نیز] نومید مباش، زیرا در مقام آمرزش، گناهان بزرگ مانند گناهان کوچک است.

156 - امید است، پروردگارم، رحمت و غفرانش را در زمان قسمت کردن، به میزان [خُردی و دُرشتی] نافرمانی فرو فرستد.

157 - بار خدایا، در نزد مقدّس خویش، امیدم را ناامید مدار، و رشته دلبستگی ام را به رحمت نابریده بدار.

158 - و به بنده ات در هر دو سرای مهربانی و رزق، زیرا او را قلبی است که وقتی سختی ها فرایش می خوانند، گریزان می شود.

159 - و به ابرهای رحمت جاودان خودت، فرمان فرمای، تا بر حضرت پیامبر بسی ریزان گردند.

160 - [همچنین] باران رحمت را بر اهل بیت پیامبر و اصحاب و تابعین او، که در زمره پرهیزگاران، پاکان و ارباب حلم و کرامت بوده اند، سرازیر کن.

161 - تا آن زمان که باد صبا شاخه های نرم درخت خوشبوی بان را بجنباند و تا روزی که ساریان به آواز خوش، شتران سپیدموی را در طرب اندازد.

شرح ابیات برده بوصیری

1 - مفردات: جیران: جمع جار، همسایه - سَلَم: نوعی گیاه، درخت کرت که برگش در دَبّاعی به کار می رود - ذی سَلَم: جایی است بین مکه و مدینه؛ نام درّه ای است مشرف بر منطقه ذَناب بین مکه و مدینه، (1) سرزمین سلم زار - مُقَلّه: پیه چشم، سیاهی و سپیدی چشم، چشم.

شرح عبارت: جیران پیدی سَلَم: شاید مقصود کسانی از اهل حجاز باشند که در دوره نزول شاعر در آن جا با آنان مأنوس و همجوار بوده است. (2) یا به کنایه شاید مرادش اشاره به وجود مقدس رسول گرامی اسلام و اولیای پاک الهی آرمیده در آن خاک پاک باشد.

نکته ادبی: شعر با صنعت تجرید شروع شده، بدین معنی که شاعر، شخصی را از وجود خویش انتزاع کرده و او را مورد خطاب قرار داده.

2 - مفردات: تِلْقَاء: جانب - کاظمه: ناحیه ای پر آب و آبادان بر کرانه دریا در راه بحرین به بصره که فاصله اش تا بصره دو ایستگاه بوده است، در حدود نزدیک کویت امروزی؛ شاعران این نام را در اشعارشان زیاد به کار برده اند. (3) ...أَوْمَصَ الْبَرْقُ: آذرخش اندکی درخشید. - إِضْم: نام وادی است در کوههای تهامه میان یمامه و ضریه؛ سرزمینی که مدینه در آن واقع گردیده است. (4)

نکته ادبی: بین «ریح» و «برق» و بین «کاظمه» و «إِضْم» مراعات نظیر وجود دارد.

3 - مفردات: أُكْفُفُ: بس کن، بازایست - هَمَتِ الْعَيْنُ: چشم اشک ریخت - إِسْدُ تَفَاقٍ مِنْ نَوْمِهِ أَوْغَفَلَتْه: از خواب بیدار شد یا از غفلت خودآگاه و هشیار گردید - يَهَيِّمُ: شیدا می شود، سرگردان می شود.

4 - مفردات: الصَّبِّ: عاشق، شیدا - مُنَكِّمٌ: پنهان، پوشیده، راز نمان - مُنَسِّجِمٌ: روان، مقصود اشک روان است - مُصَدِّ طَرِمٌ: افروخته، مقصود قلب سوخته عاشق است.

«عاشقی پیدا است از زاری دل * نیست بیماری چو بیماری دل

ص: 87

1- الحموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، جلد سوم، دار صادر، بیروت، صفحه 240، 1410 ه. ق.

2- تاریخ الادب العربی، فروخ، ج 3، ص 676.

3- معجم البلدان، جلد چهارم، صفحه 431.

4- همان، جلد اول، صفحه 214.

5 - مفردات: أَرَقَّ الماء: آب را ریخت - طَلَّل: جای بلند و مرتفع، اثر برپا مانده و نمایان از یک بنا - أَرَقَّ: خواب از سرش پرید - البان: «درختی خوشبو، نوعی درخت که برگهایی شبیه آقایی دارد با گل‌های قرمز یا سفید به شکل خوشه در انتهای ساقه آن.» (1)

«درختی از تیره بان‌ها که در مناطق استوایی رشد می‌کند و بسیار دراز و بلند می‌شود، این درخت مانند درخت گز نرم و انعطاف پذیر است. و همیشه قامت بلند و زیبا را به آن تشبیه می‌کنند. برگهای آن همانند برگ آقایی و چوب آن نرم است. میوه‌ای نظیر لوبیا دارد که از دانه‌هایش روغن خوشبو گرفته می‌شود. مفردش «بان» است. از نام‌های دیگر آن «یُسر»، «یسار»، «شُوع» و «سیاغ» است (2). برخی گفته‌اند مقصود از بان «نام موضعی است در حجاز» (3) [توضیح: در بعضی فرهنگها «بان» را به معنای بیدمشک آورده‌اند که صحیح نیست]

العَلَم: کوه، «نام کوهی یگانه در ناحیه شرقی جاجر که دره‌اش دارای چشمه‌سارها و نخلستانهای فراوان بوده است.» (4)

نکته ادبی: بین «تُرِق» و «أَرِقَّت» جناس شبه اشتقاق وجود دارد.

6 - مفردات: عُدول: جمع عادل، شاهدها، گواهان.

توضیح: در این بیت دو شاهد برای عشق شدید عاشق بیان گردیده است، اول: اشک روان، دوم: بیماری و بدحالی.

7 - مفردات: الوَجَد: شور عشق، حزن و اندوه ناشی از عشق - عَبْرَه: اشک - ضَنَبی: نزاری، بیماری و رنجوری - البَهَار: گلی است زرد رنگ، مفردش «بهاره» است - العَنَم: درختی است که میوه‌های سرخ رنگ دارد و انگشتان حنایی بدان تشبیه می‌شود، گلنار.

نکته ادبی: در بیت «لف و نشر نامرتب» وجود دارد.

8 - مفردات: سَدْرَى: شب روی کرد، شبانه راه پیمود - طَیْف: چیزی که در خواب انسان می‌آید، خیال - أَرَقْنی: بی خوابم کرد، خواب از سرم پراند، خواب زده ام کرد -

ص: 88

1- معین، محمد، فرهنگ فارسی، جلد اول، چاپ هفتم، امیرکبیر، تهران، صفحه 469، 1364 ش.

2- فرهنگ لاروس عربی به فارسی، جلد اول، ذیل کلمه «البان»

3- معجم البلدان، جلد اول، صفحه 332.

4- معجم البلدان، جلد چهارم، صفحه 147.

اعتراض: مانع شد.

نکته ادبی: بین «لذات» و «الم» طباق وجود دارد.

توضیح: عاشق سرانجام دست از کتمان و انکار عشق خویش برداشته و بدان اعتراف کرده است.

9 - مفردات: الهوى العذرى: عشق عقیفانه، عشق پاک؛ برخی العذری را منسوب به قبیله «بنی عذره» در یمن دانسته اند که جوانانش در شدت عشق عقیف و مکتوم نگهداشتن آن تا سرحد مرگ شهره بوده اند. (1)

نکات ادبی:

1 - بین «العذری» و «معذره» جناس شبه اشتقاق وجود دارد. 2 - بین «لائم» و «لم تلّم» تصدیر یا ردّ العجز علی الصدر است.

مکن به نامه سیاهی ملامت من مست

که آگهست که تقدیر بر سرش چه نوشت؟

«حافظ»

10 - مفردات: عدتک حالی: خدا به درد من گرفتارت کند، جمله دعایی است - الوشاه: جمع واشی، سخن چینان - منحصم: قطع و بریده شده، ریشه کن شده.

11 - مفردات: محضتی النصح: مرا خالصانه نصیحت کردی - العذال: جمع عاذل، سرزنش کنندگان - صمم: ناشنایی.

حدیث نبوی: حُبُّكَ الشَّيْءَ يُعِمِّي وَيُصِمُّ. (2) «: محبت تو نسبت به چیزی کور و کرت می کند.»

12 - مفردات: نصیح: پند دهنده، اندرزگو، در معنی اسم فاعل - عدل: ملامت، سرزنش - الشیب: موی سفید پیری - التهم: جمع التهمه: نسبت‌های ناروا.

نکات ادبی: 1 - جناس اشتقاق بین «إتَّهَمْتُ» و «التَّهَمُّ» 2 - تصدیر بین «إِنِّي اتَّهَمْتُ» و «عَنِ التَّهَمِّ» 3 - بین «نصیح» و «نصح» جناس اشتقاق وجود دارد.

ص: 89

1- السمعاني، عبدالکریم بن محمد، الأنساب، چاپ سنگی، دائرة المعارف العثمانیه، حیدرآباد دکن، صفحه 386.

2- السیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، جلد اول، دارالفکر، بیروت، صفحه 568، 1410 ه. ق.

13 - مفردات: أَمَارَتِي بِالسُّوءِ: کنایه از نفس، چون پیوسته به بدی فرمان می دهد - اِنْعَظْ: پند گرفت، به نصیحت عمل کرد - نَذِير: هشدار دهنده - الِهَرَم: به نهایت پیری رسیدن، فوت شدن.

توضیح: این بیت علت بیت پیشین است.

سخنی از امام خمینی: «ای عزیز بدان که خواهش و تمنای نفس منتهی نشود به جایی و به آخر نرسد اشتباهی آن. اگر انسان یک قدم دنبال آن بردارد، مجبور شود پس از آن چند قدم بردارد. و اگر با یکی از هواهای آن همراهی کند، ناچار شود با چندین تمنای آن همراهی کند. اگر یک در به روی خواهش نفس باز کنی، لابدی که درهای بسیاری به روی آن باز کنی، یک وقت به واسطه یک متابعت نفس به چندین مفاسد و از آن به هزاران مهالک مبتلا شوی، تا آن که خدای نخواستہ در دم آخر جمیع راه حق را بر تو منسد کند چنانچه خدای تعالی در نص کتاب کریم از آن خبر داده است» (کالجائیه، 45، آیه 23)(1)

14 - مفردات: قَرِي: غذایی که جلو میهمان گذارند - أَلَمَّ بِالْقَوْمِ: بر آن قوم درآمد، این فعل در مواردی بیشتر به کار می رود که ناخواسته رخ می دهد مانند آمدن میهمان ناخواسته، یا گرفتار شدن به بیماری «أَلَمَّ بِهِ مَرَضٌ» و نظایر اینها - مُحْتَشِمٌ: تکریم کننده.

توضیح: مقصود از مهمان، در این جا، سفیدی مو در دوران پیری است.

15 - مفردات: وَقَرَّ الشَّيْخُ: پیر مرد را بزرگ و محترم داشت - الْكَتَمُ: گیاهی است که با آن مو را رنگ می کنند و از آن مداد نیز تهیه می شود، بوته و سمه.

نکات ادبی: در مصراع دوم بین «كَتَمْتُ» و «أَلَكْتُمْ» دو صنعت بدیعی وجود دارد. 1 - تصدیر 2 - جناس شبه اشتقاق.

16 - مفردات: رَدٌّ: بازگردانیدن - جِمَاخُ الْخَيْلِ: اسبان چموش و سرکش - غَوَايَه: گمراهی و سرگردانی - اللَّجْمُ: جمع لجام، دهنه ها، لگام ها.

ص: 90

17 - مفردات: رَامَ الشَّيْءَ: آن را خواست - شَهْوَه: میل شدید، اشتهای فروان - النَّهْمُ: پرخور، شکم پرست، کسی که میل شدید و بی حدی به خوردن دارد.

نکات ادبی: 1 - بین دو مصراع حسن تعلیل وجود دارد. 2 - در بیت تصدیق وجود دارد.

توضیح: گناه خوراک نفس است.

18 - مفردات: أَهْمَلَ الْإِبِلَ: شتر را شبانه روز بدون چوپان آزاد گذاشت - شَبَّ الْغَلَامُ: پسر بیچه به سن جوانی رسید.

فَطَمَ الْطِفْلَ: بیچه را از شیر گرفت.

نکته ادبی: برای تکمیل استدلال در بیت گذشته، در این بیت از تمثیل استفاده کرده است.

طفل جان از شیر شیطان باز کن

بعد از آتش با ملک انباز کن

تا تو تاریک و ملول و تیره ای

دان که با دیو لعین همشیره ای

«مثنوی مولوی»

19 - مفردات: صَدَرَ يَصْدُرُ: او را کنار زد، او را دور کرد - حَاذِرٌ: مواظب باش، برحذر باش - وَكَلَى فُلَانًا الْأَمْرَ: فلانی را عهده دار آن کار کرد - أَصَمَى يُصَمِّي: می گشود - وَصَمَّ يَصِمُّ: ناقص می کند، عیبناک می کند، ترک می دهد.

نکته نحوی: «ما» در این جا شرطیه است.

نکته ادبی: بین «يُصِمُّ» و «يَصِمُّ» جناس محرّف وجود دارد.

قرآن: مضمون این بیت، آیه 34 سوره نمل را به خاطر می آورد: «قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَهْلَهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ»: «زن گفت: پادشاهان چون به قریه ای درآیند، تباہش می کنند و عزیزانش را ذلیل می سازند. آری چنین کنند.

[توضیح: علّت این کار پادشاهان متابعت از هوای نفس است.]»

20 - مفردات: رَاعَ الرَّجُلُ: ملاحظه و مراعات آن مرد را نمود و به او نیکی کرد - الْأَعْمَالُ: در این جا به معنی کارهای نیکو و شایسته - سَائِمَةٌ: چرنده، السَّوْمُ: چریدن چارپا در علف مباح - اسْتَحْلَى الشَّيْءَ: آن چیز را شیرین یا لذیذ یافت. المرعى: چراگاه،

علف برای چریدن - أَسَامٌ يُسِيمُ الْمَاشِيَةَ: مواشی را به چرا برد.

نکات ادبی: الف) بین «سائمه» و «تسیم» 1 - تصدیر 2 - جناس اشتقاق وجود دارد. ب) در این بیت «حیوان علف خوار» برای نفس آدمی استعاره گرفته شده است.

توضیح: شاعر فرزانه در این بیت اشاره به یکی از آفات بزرگ هلاکت نفس نموده است. ابتلائی به عجب و خودبینی و ریاکاری و گرفتار شدن به التذاذ نفسانی از انجام عمل نیک به جای خواستار خشنودی خدا شدن، در هر حالی دام شیطان و لغزشگاه سقوط است چنان که در حدیث آمده است: «مَنْ دَخَلَ الْعُجْبُ هَلَكَ»: «هر کس گرفتار عجب شد هلاک گردید.» (1)

21 - مفردات: الدَّسَمُ: چربی دنبه و پیه و گوشت.

نکته ادبی: بین «سَم» و «دَسَم» جناس ناقص وجود دارد.

توضیح: اصولاً نفس آدمی خواستار دنیا و لذتها و خوشی‌ها و نعمت‌های آن است. و دنیا در دیدگاه عارفان زهری است مهلک که خواستار خود را سرانجام به نابودی می‌کشاند، چنان که امام علی علیه السلام به سلمان فرمود: «أَمَا بَعْدَ، دُنْيَا هَمِّچُون مَارِ اسْت، بَسْوَ دُنْ آن نَرْم و هَمْمَوَار و زَهْرِ آن جَانَشْكَار. پس از آنچه تو را در دنیا شادمان می‌دارد روی بگردان، چه اندک زمانی با تو می‌ماند، و اندیشه دنیا را از سر

بند، چه یقین داری که از تو روی بگرداند، و آن گاه که بدان خو گرفته‌ای بیشتر از آن بترس، که دنیا دار چون در دنیا به خوشی اطمینان کرد او را به تلخکامی در آورد یا اگر به انس گرفتن آرمید او را دچار وحشت کرد. والسلام» (2).

22 - مفردات: دَسَائِسُ: جمع دَسِيسَه: نیرنگ و دشمنی پنهان - مَخْمَصَه: گرسنگی - التُّخَمُ: جمع التُّخْمَه: اصلش «وُخْمَه» است: سنگین شدن معده بر اثر پر خوری، رودل کردن بر اثر سوء هاضمه و پر خوری.

نکته ادبی: بین «جوع» و «شبع» و بین «مخمصه» و «تخم» طباق وجود دارد.

توضیح: با توجه به روایاتی که می‌گوید: مهلک‌ترین مکرها پنهان‌ترین آنهاست. شاعر

ص: 92

1- شرح چهل حدیث، صفحه 67.

2- نهج البلاغه، ترجمه جعفر شهیدی، چاپ چهارم، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، صفحه 352، 1372 ش.

بیان نموده که ای بسا گرسنگی کشیدن موجب فربه تر شدن خودپرستی آدمی و نزارتر شدن روح خداپرستی او شود. زیرا بعید نیست که عبادت کردن و ریاضت کشیدن مولود و معلول هواپرستی باشد نه خداپرستی، چنان که در حدیث آمده که امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ أَنَّ الدَّنْبَ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ وَ لَوْلَا ذَلِكَ مَا ابْتَلَىٰ مُؤْمِنًا بِدَنْبٍ أَبَدًا»؛ «همانا خداوند دانست که گناه برای مومن بهتر از عجب است. اگر نه این بود هیچ گاه مومن را مبتلا به گناهی نمی کرد.» (1)

23 - مفردات: إِسْتَفْرَغَ الدَّمْعَ: اشک بریز - المَحَارِمُ: جمع المَحْرَمِ: حرام، ناروا و نیز جمع المَحْرَمَةِ: چیزی که هتک حرمت آن روا نباشد - الحَمِيَّةُ: چیز حمایت شده، چیز قرق شده، پرهیز غذایی.

حدیث: این بیت ناظر به این خبر است که: «مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَىٰ مِنْ قَطْرَةٍ دَمَعٍ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ تَعَالَىٰ...»:

«هیچ قطره ای در پیشگاه خداوند محبوب تر از قطره اشکی نیست که از خوف خدا ریخته شود.» (2)

24 - حدیث: امام علی علیه السلام فرمود: «لَا عَدُوَّ أَعْدَىٰ عَلَيَّ الْمَرْءِ مِنْ نَفْسِهِ»؛ «نیست دشمنی ستم کننده تر بر مرد از نفس او.» (3)

قرآن: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (4): «همانا شیطان برای انسان دشمنی آشکار است.» (5)

25 - مفردات: حَكَمٌ: داور، میانجی، برای مفرد و جمع - كَيْدٌ: مکر، فریب و نیرنگ، نیت و نقشه پنهانی برای زیان رساندن به دیگری.

نکته ادبی: در بیت تصدیر وجود دارد.

توضیح: فریب تلبیس ابلیس و دیو نفس را به هیچ وجه مخور زیرا آنان در هر شکل و

ص: 93

1- کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، ترجمه باقر کمره ای، ج 5، اسوه، تهران، ص 225، 1372 ش.

2- فروزانفر، بدیع الزمان، احادیث مشنوی، امیرکبیر، تهران، ص 162، 1361 ش.

3- آمدی، عبدالواحدبن محمد، شرح جمال الدین محمد خوانساری بر غُرُرِ الحِکْمِ و دُرُرِ الکَلِمِ، جلد 6، چاپ چهارم، دانشگاه تهران، صفحه 399، 1373 ش.

4- یوسف، آیه 5

5- برای توضیح بیشتر درباره شیطان (ک نهج البلاغه، ترجمه دکتر شهیدی، خطبه 192).

شمایلی دشمنان خستگی ناپذیر و سرسخت تواند.

26 - مفردات: عَقْمٌ: نازایی.

27 - مفردات: أَمْرَةٌ: به او فرمان داد - اِئْتَمَرَبِه: امر او را پذیرفت، اطاعت کرد.

نکات ادبی: 1 - در بیت تصدیر وجود دارد. 2 - بین «أَمْرٌ» و «اِئْتَمَرٌ» جناس اشتقاق وجود دارد.

قرآن: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَعْلَمُونَ، كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَعْلَمُونَ»: ای کسانی که ایمان آورده اید، چرا سخنانی می گوید که به کارشان نمی بندید، خداوند سخت به خشم می آید که چیزی بگویند و بجا نیاورید.» (1)

راستی کردند و فرمودند مردان خدای

ای فقیه اول نصیحتگوی نفس خویش باش

«سعدی»

28 - مفردات: تَزَوَّدَ: برای خود زاد و توشه فراهم کرد - نَافِلَةٌ: کار مستحبی، کار شایسته ای که در شرع بر انسان واجب نیست اما انجامش موجب قُرب الهی خواهد شد. نظیر نمازهای نافله شبانه روزی که عدد رکعات آن در غیر روز جمعه 34 رکعت و در روز جمعه 38 رکعت است. (2)

حدیث قرب نوافل: «قدسی»: «لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ وَيُحِبَّنِي، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ صِرْتُ لَهُ سَمْعًا وَبَصَرًا وَيَدًا وَ مُؤَيِّدًا فَبِي يَبْطِئُ وَبِي يَسْتَمِعُ وَبِي يَبْصُرُ وَبِي يَتَكَلَّمُ»: «بنده من پیوسته به وسیله انجام نوافل به من نزدیک می شود تا آن که من دوستش می دارم و او مرا دوست می دارد، پس چون که دوستش داشتم، خود گوش و چشم و دست او می شوم و تأییدش می کنم. در نتیجه خشم گرفتنش، شنیدنش، دیدنش و سخن گفتنش، به وسیله من صورت می پذیرد» (3)

ص: 94

1- صف، آیات 2 و 3.

2- خمینی، روح الله، رساله توضیح المسائل، چاپ چهارم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، صفحه 107، 1366 ش.

3- عبادی، مظفرین اردشیر، صوفی نامه، با توضیحات غلامحسین یوسفی، سخن، تهران، صفحات 36 و 285، 1368 ش. توضیح: این حدیث در چند منبع دیگر هم آمده از جمله: (ک اصول کافی، جلد دوم، کتاب ایمان و کفر، ص 352) و (ک شرح چهل حدیث، امام خمینی، صفحه 445)

29 - مفردات: سُدَّة: راه و روش، شیوه، شریعت - اِشْتَكَى مِنْ جُرْحِهِ: در اثر زخم بدنش آزرده شد و به درد آمد، رنجور و دردمند شد - الصُّرَّة: سختی، گزند، بد حالی، رنج - وَرَم: آماس، برآمدگی.

30 - مفردات: سُدَّة: آن را بست - سَدَّ: گرسنگی - أَحْشَاء: جمع الْحَشَا: دل و روده و محتویات شکم - طَوَى كَشْحَهُ: پهلوی را در پیچید، پهلوی را پنهان کرد - مُتْرَف: نرم، نازک - الْأَدَم: پوست.

نکته ادبی: با عنایت به بیت 28، بیت های 29 و 30 از نظر مضمون به هم وابسته اند، این وابستگی بصورت «لف و نشر» مرتب و با عنایت به عبارت «لَمْ أَصِلَّ» و «لَمْ أَصِمَّ» می باشد.

31 - مفردات: رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِيهَا: او را برای انجام کار ناشایستی به سوی خود فراخواند - الشُّمُّ: جمع أَشْمَمٌ: بلند، رفیع، سَدَمَمٌ: دوری، بی توجهی و الاهمتانه به چیزی.

نکته ادبی: در بیت تصدیق وجود دارد.

شرح اصطلاح: عبارت «وَرَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِيهَا» از سوره یوسف اقتباس شده است که مربوط به داستان عشق زلیخا به حضرت یوسف می باشد. بنابراین نیروی شیطان درباره حضرت یوسف میل جنسی بود و درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیروی کشش به سوی مال و مقام بیکران دنیوی، چنان که در روایتی از ابی امامه گفته شده که رسول خدا فرمود «عَرَضَ عَلَيَّ رَبِّي بِطُحَاءِ مَكَّةَ ذَهَبًا فَقُلْتُ: لَا يَأْرَبُّ وَ لَكِنِّي أَشْبَعُ يَوْمًا وَ أَجُوعُ يَوْمًا فَإِذَا جُعْتُ تَضَرَّعْتُ إِلَيْكَ وَ ذَكَرْتُكَ وَ إِذَا شَبِعْتُ حَمَدْتُكَ وَ شَكَرْتُكَ» (1):

«خداوند وادی مکه را به صورت طلا- بر من عرضه داشت پس گفتم: نه، پروردگار من، بلکه روزی سیر و روزی گرسنه باشم تا به گاه گرسنگی به درگاهت بنالم و یادت کنم. و به گاه سیری سپاست گویم و شکرتم نمایم.»

32 - مفردات: زُهْد: رویگردانی از چیزی برای حقیر شمردن آن، پارسایی - ضَرْوَرَه:

ص: 95

1- الممتقی، علی بن حسام، كُنْزُ الْعَمَالِ فِي سُنَنِ الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ، جلد 3، الرِّسَالَة، بیروت، صفحه 193، 1413 ه . ق.

حاجت، نیاز - عَدَى عَلَيْهِ: به او ظلم کرد، به او تجاوز کرد - الْعِصْم: جمع الْعِصْمَه: نیروی الهی بازدارنده از ارتکاب به گناهان و خطاهای علمی و عملی.

توضیح: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زندگی پربرکتش نشان دادند که هر چه نیازها و فشارهای گوناگون زندگی مادی، بیشتر شود، زمینه برای ظهور سجایا و فضایل ناب انسانی فراهم تر می گردد. این پدیده در سیره تمام اولیای الهی با مصادیق و جلوه های گوناگون قابل دسترسی و بررسی است.

33 - حدیث قدسی: «لَوْلَا كَ لَمَّا خَلَقْتُ الْأَعْفَلَكَ»: «اگر تو نبودی، هر آینه آسمانها را نمی آفریدم» (1)

34 - مفردات: الْكُؤُنَيْنِ: دنیا و آخرت - الثَّقَلَيْنِ: انسانها و جنیان - عَجَمٌ: در برابر عرب، غیر عربها.

35 - مفردات: أَبْرٌ: نیکوکارتر، راستگوتر.

نکات ادبی: 1 - بین «أمر» و «ناهی» و بین «لا» و «نعم» طباق است. 2 - بین «لا» و «لا» جناس تام وجود دارد.

36 - شَفَاعَه: واسطه شدن برای بخشش خطاکار - هَوْلٌ: ترس و وحشت شدید - هَوْلٌ مُقْتَحِمٌ: بلای وحشتناک که ناگهان فرود آید.

قرآن: ابوالفتح می نویسد: «یک روز امیرالمؤمنین علی علیه السلام رو به اهل کوفه کرد و گفت شما که از اهل عراقید گویند که امیدوارتر [= امیدبخش تر] آیتی که در قرآن است این است که «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ» (2) گفتند: بلی ما چنین گوئیم. گفت: و ما که اهل بیتیم گوئیم امیدوارتر آیتی که در قرآن است این است: «وَأَسْأَلُكَ بِرَبِّكَ فَتَرْضَىٰ» (3) و مراد به او [= از آن] شفاعت است...» (4)

ص: 96

1- صوفی نامه، با توضیحات غلامحسین یوسفی، تهران، صفحات 62 و 305، و نیز (كِعْلَمُ الْيَقِينِ، جلد اول، صفحه 381، «فی صفات الأیام» و ک شرح چهل حدیث، امام خمینی، صفحه 339).

2- زمر، آیه 53 - ترجمه: بگو ای بندگان من که به زیان خویش اسراف کرده اید، از رحمت خدا مأیوس مشوید.

3- الضُّحَى، آیه 5 - ترجمه: بزودی پروردگارت آن قدر به تو عطا خواهد کرد تا که خشنود شوی.

4- ابوالفتح رازی، حسین بن علی، تفسیر روض الجنان و روح الجنان، تصحیح و حواشی، میرزا ابوالحسن شعرانی، ج 12، کتابفروشی اسلامیّه، ص 111، 1348 ش.

حدیث: از آنس بن مالک نقل شده که پیامبر فرمود: «أنا أول الناس يشفع في الجنة وأنا أكثر الأئبياء تبعاً» (1) ترجمه: من نخستین مردمانی هستم که در بهشت شفاعت می‌کند و پیروان من از پیروان همه پیامبران فروتر است.

خدایا نور دین همراه ما کن

محمد را شفاعت خواه ما کن

«اسرارنامه عطار نیشابوری»

37 - مفردات: اِسْتَمْسَكَ بِالْشَيْءِ: با تمام قدرت به آن چیز چنگ در زد - حَبْلٌ غَيْرٌ مُنْفَصِمٌ: رشته ای ناگسستنی و محکم.

قرآن: مضمون بیت از آیه 256 سوره بقره اقتباس شده است. «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لِأَنَّفَصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» ترجمه: پس هرکس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به چنان رشته استواری چنگ زده که گسستش نباشد و خدا شنوای دانا است.

38 - مفردات: فاق: برتر شد، بالا-تر رفت - خُلِقَ: ویژگیهای جسمانی - خُلُقٌ: اخلاق و رفتار، منش، خوی، سرشت، خلق اگر جمع «الخالق» باشد به معنی دارای خلقت و آفرینش کامل و متعادل، خواهد بود - الكرم: بخشش، ارجمندی، بزرگواری. نکته ادبی: بین «خُلِقَ» و «خُلُقٌ» جناس محرف وجود دارد.

قرآن: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ، مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ، وَإِنَّ لَكَ لَأَعْجَابًا غَيْرَ مَمْنُونٍ، وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (2): «نون، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند که تو به فضل پروردگارت دیوانه نیستی و تو را است پاداشی پایان ناپذیر، و تو راست خُلُقِ عَظِيمٍ.»

برخی مفسران از جمله آیه الله عبدالله جوادی آملی، عقیده دارند معنی خُلُقٌ به قرینه آیه پیشین که کفار پیامبر را متهم به جنون و بی‌خردی کرده بودند «عقل» است. یعنی «ای پیامبر تو بسیار فرزانه ای و از خردی عظیم برخورداری» البته روشن است که عقل یا نظری است یا عملی، و عقل عملی همان اخلاق است که پایه اش عقل نظری است. بنابراین اگر معنی را به طور کلی «عقل» بگیریم شامل هر دو مصداق می‌شود.

ص: 97

1- معروف، بشار عواد و دیگران، المسند الجامع لأحاديث الكتب الستة، جلد دوم، چاپ اول، دارالجیل، بیروت، صفحه 408، 1413

ق.

2- قلم، آیه 1 تا 4.

اگر چه «خُلُق» در مفهوم اخلاق و سیره رفتاری شیوع بیشتری دارد.

39 - مفردات: غَرْفٌ: مِثْقَالٌ مِنْ زَبَدٍ - رَشْفٌ: آب اندک ته حوض - الدَّيْمُ: جمع الدَّيْمَةِ: باران پیوسته که بدون وقفه و آرام و بی رعد و برق و باد می بارد.

40 - مفردات: شَدَّ كَلْمَهُ: یک حرکت زیر یازبرو پیش - الحِکْمُ: جَمْعُ الحِکْمَةِ: علم به حقایق اشیاء، شناخت برترین چیزها به برترین دانش ها.

41 - مفردات: معنا: جان، باطن، روح، کنه و جوهر چیزی که با حواس ظاهر درک نمی گردد؛ معانی الانسان: صفات پسندیده آدمی مانند علم، تقوی، بخشندگی و دیگر فضیلت های روحانی - صورته: شکل ظاهری، چهره، اصطلاحاً: آنچه به وسیله آن ماده موجود می شود و صفات ممیزه آن پدید می آید - باریء: آفریدگار - النَّسَمُ: جمع النَّسَمَةِ: انسان و هر جاننداری که نفس می کشد.

42 - مفردات: مَحَاسِنٌ: خوبی ها، زیبایی ها، در لسان العرب به نقل از صحاح جوهری گفته شده: محاسن جمع «حُسن» است، «برخلاف قاعده» اما بظاهر گویی جمع مَحَسِن است - جوهر: گوهر، موجود قائم به نفس، صَدَّ عرض است؛ جَوْهَرُ الشَّيْءِ: ذات شیء، ماده و اصل هر چیز که سرشت و طبیعت آن چیز بر آن استوار باشد.

نکته ادبی: بین «مَحَاسِن» و «حُسن» جناس اشتقاق وجود دارد.

به حُسن و خُلُق و وفا کس به یار ما نرسد * تو را در این سخن انکار کار ما نرسد

اگر چه حسن فروشان به جلوه آمده اند * کسی به حسن و ملاحظت به یار ما نرسد

هزار نقش بر آید ز کِلک صنع و یکی * به دلپذیری نقش نگار ما نرسد.

«حافظ»

43 - مفردات: النَّصَارَى: پیروان دین حضرت مسیح، عیسی بن مریم علیه السلام - اِحْتَكَمَ فِي الشَّيْءِ: در آن چیز به دلخواه خود عمل کرد؛ اِحْتَكَمَ فِي الْأَمْرِ: پذیرفت که آن کار را به داوری بگذارند.

نکات ادبی: 1 - بین «أَحْكَمُ» و «اِحْتَكَمَ» جناس اشتقاق و 2 - بین «دَعُ» و «ادَّعَتْهُ» جناس شبه اشتقاق وجود دارد.

توضیح: به حضرت محمد صلی الله علیه و آله نسبت خدایی مده سپس به هرگونه که خواهی او را

بستای چنان که آن حضرت فرمودند: «لا تُطْرُونِي كَمَا أَطْرَتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ...» (1) یعنی: آنچنان که نصاری عیسی را مدح گفتند مرا مستایید، پس براستی که من بنده خدایم.

قرآن: به نقل از آیه 30 سوره توبه مسیحیان پیامبرشان را فرزند خدا می دانستند. «یهود گفتند که عزیز پسر خدا است و نصاری گفتند که: عیسی پسر خدا است. این گفتار که می گویند همانند گفتار کسانی است که پیش از این کافر بودند، خدا بکشدشان، چگونه از حق منحرفشان می کنند.» (2)

یادآوری لازم: در دیوان بوصیری قصیده لامیه ای است حاوی 284 بیت در نقد ورد یهودیان و نصاری با عنوان «المُخْرَجُ وَ الْمَرْدُودُ عَلَي النَّصَارَى وَالْيَهُودِ» (3)

44 - مفردات: قَدْر: شأن و بزرگی، ارزش و اعتبار - عِظَم: بزرگی.

نکته ادبی: بین دو مصراع موازنه وجود دارد.

توضیح: این بیت در ادامه معنای مصراع دوم از بیت پیشین است چنان که بیت بعد علت این بیت می باشد.

45 - مفردات: حَدّ، اندازه - أَعْرَبَ عَنْهُ، آن را به وضوح بیان کرد.

توضیح: براستی آیا آنچه در وصف و ستایش رسول گرامی اسلام در طول 14 قرن گذشته بر زبانها و قلم ها جاری شده است. توانسته حق قطره ای از دریای عظمت و جمال تابناکش را ادا کند؟

ای آرزوی قَدْر لقای * وی قبله آسمان سرایت

در عالم نطق هیچ ناطق * ناگفته سزای تو ثنایت

«از ترکیب بند سیّد جمال الدّین عبدالرزّاق اصفهانی»

46 - مفردات: آیات: جمع آیه، نشانه، در این جا مقصود کرامت ها و خوارق عاداتی است که از طرف رسول مکرم اسلام برای اثبات حَقّانیتش انجام می شد نظیر «انشقاق قمر» به اشاره ایشان - دَارِس: کهنه، قدیمی - الرّمیم: جمع الرّمّه: استخوان پوسیده.

ص: 99

1- کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، جلد 3، حدیث شماره 7969.

2- «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ».

3- تاریخ الادب العربی العصر المملوکی، صفحه 180.

سایه قدر تو بر قالبم ای عیسی دم

عکس روحی است که بر عَظْمِ رَمِيمِ افتاده است.

«حافظ»

47 - مفردات: عَيَّ: عاجز شد، ناتوان شد - حِرْص: علاقه شدید - إِزْتَابَ: شک کرد، به شک افتاد - هَامَ يَهِيمُ: سرگردان شد.

آیه: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ، حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ، بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» (1): هر آینه پیامبری از خود شما بر شما مبعوث شد. هر آنچه شما را رنج می دهد بر او گران می آید، سخت به شما دلبسته است و با مومنان رؤوف و مهربان است. - «لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»: خدا هیچ کس را جز به اندازه طاقتش مکلف نمی کند. (بقره، 286)

48 - مفردات: أَعْيَى: خسته و درمانده کرد - الْوَرَى: مردم، جهانیان - مُنْفِحِم: ساکت و خاموش به دلیل محکومیت در برابر دلیل محکم، عاجز و ناتوان از پاسخگویی.

نکته ادبی: بین «قرب» و «بعد» طباق وجود دارد.

قدر تو بگذشت از درک عقول * عقل اندر شرح تو شد بوالفضول

«مثنوی، دفتر 5، بیت 15»

49 - مفردات: تَكَلُّ: عاجز می کند، خیره می سازد - أَمَمٌ: نزدیک، پیش رو.

نکته ادبی: بین «بعد» و «أَمَم» طباق وجود دارد.

50 - مفردات: نِيَام: جمع نائم، خفتگان - تَسَلَّى عَنِ الشَّيْءِ: نسبت به آن چیز آرامش خاطر یافت، دلخوش شد، فکر و خیال و غم و غصه اش زدوده شد - الْحُلْم: رؤیا، آنچه در خواب بینند.

همسری با انبیا برداشتند * اولیا را همچو خود پنداشتند

گفته اینک ما بشر ایشان بشر * ما و ایشان بسته خواهیم و خور

این ندانستند ایشان از عمی * هست فرقی در میان بی منتها

صد هزاران اینچنین اشباه بین * فرقتشان هفتاد ساله راه بین

«مثنوی، دفتر اول، بیت 265 به بعد»

1 - توبه، آیه 128.

توضیح: غالباً مردم برای شناسایی بزرگان، آنان را با همانندانشان قیاس می کنند اما آیا پیامبر اسلام را با این قاعده می توان شناخت؟
بوصیری در ضمن سروده ای دیگر گفته:

«أَنْتَ سِرُّ اللَّهِ فِي الْخَلْقِ وَالسِّرُّ * عَلَى الْعُمِّيِّ أَشَدُّ احْتِجَابًا»

ترجمه: «تو راز خداوند در میان آفریدگانی، و راز بر کوران پوشیده تر است.»

51 - مفردات: مَبْلَغُ الْعِلْمِ: آخرین درجه علم و دانایی، حوزه دسترسی دانش.

انفاس عیسی از لب لعلت لطیفه ای * آب خَضِرِ زَنُوشِ لِبَانَتِ كِفَايَتِي

«حافظ»

52 - مفردات: آی: جمع آیه: نشانه ها، کرامات و معجزات

بوصیری در قصیده همزیه، در مدح رسول اکرم صلی الله علیه و آله، در ضمن ابیاتی می گوید:

أَنْتَ مِصْبَاحٌ كُلُّ فَضْلٍ فَمَا تَصُ * - دُرٌّ إِلَّا عَنِ ضَوْئِكَ الْأَضْوَاءُ

لَكَ ذَاتُ الْعُلُومِ مِنْ عَالِمِ الْغَيْ * - بٍ وَ مِنْهَا لِآدَمَ الْأَسْمَاءُ

«تو چراغ هر فضیلتی هستی. پس هیچ درخششی پرتو افکن نمی شود مگر از نور تو.

جان و معنی دانش ها از کان غیب، به تو عطا شده و به آدم نام آن ها.»

53 - توضیح: ستاره وجود مقدس پیامبران پیش از دمیدن خورشید عالمتاب محمّدی، جهان تاریک را روشن می ساخت و راه را به فطرت‌های خداجوی می نمایاند. اما پس از برآمدن آفتاب اسلام از کرانه هستی، همه آن کواکب بی فروغ شدند.

نکات ادبی: 1 - بین «شمس» و «کواکب» مراعات نظیر و 2 - بین «أنوار» و «الظلم» طباق وجود دارد.

54 - مفردات: خَلَقَ: آفرینش - زَادَهُ: او را آراست - خُلِقَ: رک بیت 38 - مُشْتَمِلٌ: در برگیرنده - بَشَّرَ: خوشرویی - مُتَّصِمٌ: نشاندار، مُتَّصِفٌ.

نکته ادبی، (ک بیت 38)

55 - مفردات: تَرَفٌ: نازکی و لطافت، ناز پروردگی و تنعم - شَرَفٌ: بزرگی مقام، نژادگی و بزرگواری - هِمَمٌ: جمع الهِمَّة: آنچه آدمی قصد انجام آن کند یا فکرش برای انجامش دور زند، بلند نظری.

نکات ادبی: 1 - بین «ترف» و «شرف» و 2 - بین «دهر» و «زهر» جناس مردوف و 3 - بین «بدر» و «بحر» جناس مکتنف است.

توضیح: دلیل این که شاعران عرب، انسانها را در بلند همتی به «دهر» تشبیه می کنند این است که زمانه تا کنون شمار نامحدودی از انسانهای بزرگ و والا مقام را پدید آورده است و در آینده باز هم چنین خواهد کرد. لذا از تداوم این کار بزرگ به بلند همتی تعبیر شده است.

نکته ادبی: در این بیت اسلوب تشطیر وجود دارد. بدین معنی که شاعر هر یک از مصراع های یک بیت را به دو بخش کوچکتر و دارای قافیه مشترک تقسیم می کند و برای دو بخش هر مصراع قافیه جداگانه ای می آورد تا از هم متمایز باشند. مانند این بیت از مسلم بن ولید:

مُوفٍ عَلَيَّ مُهَجِّجٍ، فِي يَوْمٍ ذِي رَهَجٍ (1) * كَأَنَّهُ أَجَلٌ يَسْعَى إِلَى أَجَلٍ

56 - مفردات: جَلالَه: شکوهمندی و بزرگی - عَسْكَر: لشکر - حَشَم: خویشان و کسان مرد که از او حمایت کنند و یا از آنان حمایت کند، خدمتگزاران خاص مولی و امیر.

57 - مفردات: أَلُّوْهُ المَكْنُون: مروارید پنهان در صدف که بهترین مروارید است - مَنطِق: محل سخنگویی، دهان - مُبْتَسِم: محل تبسم کردن، لب و دندان.

نکته ادبی: لبهای مقدس پیامبر به صدف و دندانهای مبارکشان به مروارید تشبیه شده است.

مفهوم این بیت شبیه به قول بحتری است که گفته است:

فَمِنْ لَوْلُو تَجْلُوهُ عِنْدَ ابْتِسَامِهَا * وَ مِنْ لَوْلُو عِنْدَ الْحَدِيثِ تُسَاقِطُهُ

:«پس دخترک یک مروارید را به گاه لبخندش می نمایاند و دیگری را به وقت سخن گفتن فرو می افکند.»

58 - مفردات: طِيب: بوی خوش - طُوبَى: نام درختی است در بهشت، خوشا، مصدر است از «الطيب» که یای آن به دلیل ضمه پیشین به او بدل گردیده است - مُنْشِق: بوینده - مُلْتَمِّم: بوسنده.

ص: 102

1- رَهَج: گرد و غبار به هوا برخاسته.

59 - مفردات: أَبَانَ: آشکار کرد - مَوْلِد: زمان ولادت - يَا طَيْبُ: ای خوشا - مُبْتَدَأُ: آغاز - مُخْتَمَمٌ: پایان

نکته ادبی: بین «مُبتدأ» و «مُختَمَم» طباق وجود دارد.

60 - مفردات: تَقَرَّسَ: با فراست و هوشمندی دریافت - أُنْدَرَهُ بِالْأَمْرِ: او را نسبت به آن کار آگاه کرد و از عواقب آن برحذر داشت، نسبت به آن امر به او هشدار داد - الْبُؤْسُ: فقر و تنگدستی و سختی - النَّقِمَ: جمع النَّقْمَه: کینه کشی و انتقام، بلا و عقوبت.

نکته ادبی: بین «تَقَرَّسَ» و «الْفُرْسُ» جناس شبه اشتقاق وجود دارد.

حوادث میلاد: «شبی که پیامبر اسلام در آن به دنیا آمد، ایوان کسری لرزید و چهارده کنگره اش فرو ریخت. آتشکده فارس که از هزار سال پیش یکسره روشن بود خاموش شد، دریاچه ساوه فرو رفت و خشکید و پیشوای مذهبی پارسیان به خواب دید که شتری نیرومند جلودار خیل عظیمی از اسبان است و آنان جملگی از آب دجله رد شدند و در سرزمین ایران سرازیر گشتند.»⁽¹⁾

توضیح: «زندگانی بسیاری از اولیای الهی بویژه پیامبران بزرگ نظیر حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام، از همان آغاز زندگی توأم با حوادث عجیب و خارق العاده بوده است چنان که درباره میلاد این دو پیامبر به حوادثی شگفت انگیز، در قرآن کریم اشاره شده است.

لذا چندان دور از باور نیست که در میلاد پیامبر اسلام که سید الانبیا است حوادث عجیبی رخ داده باشد.⁽²⁾

61 - مفردات: ایوان کسری: ایوان مداین، بارگاه کسری، طاق کسری، کاخ انوشیروان

ص: 103

1- ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل، السیره النبویه، به تحقیق: احمد عبدالشافی، جلد اول، دارالکتب العلمیه، بیروت، صفحه 107. برای توضیح بیشتر (ک ترجمه تاریخ یعقوبی، جلد اول، صفحه 359، و بحار الانوار، جلد 15 صفحه 248 تا 263، و سیره حلبی، جلد اول، صفحه 64 و فروغ ابدیت، جلد اول، صفحه 49).

2- سبحانی تبریزی، جعفر، فروغ ابدیت، جلد اول، چاپ دهم، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، صفحه 49، 1374 ش.

خسرو یکم ساسانی، پادشاه ایران (531 - 579 م.) که پیامبر اسلام در زمان او بدنیا آمد. این کاخ شکوهمند در مداین یا تیسفون وجود داشته است که آثار کمی از آن هنوز باقی است.

نوشته اند که در زمان تولد پیامبر کاخ کسری شکاف برداشت. (1) - مُنْصَدِعٌ: شکافته، ترک برداشته - شَمْلٌ: از اضداد است به دو معنی: 1 - جمع کردن افراد مجموعه ای پراکنده و پریشان 2 - پریشان ساختن و از هم گسیختن افراد یک مجموعه، در این جا مقصود معنی دَوَم است - إلتأم الشيء: آن چیز پیوند خورد و چسبید - غَيْرُ مُلْتَمِّمٌ: دو چیز که به هم پیوند نخورند و گرد هم نیایند.

نکته ادبی: بین «ایوان کسری» و «اصحاب کسری» جناس مضاف وجود دارد.

توضیح: حضرت امام خمینی درباره این حادثه در تاریخ 9/9/1364 ش به مناسبت میلاد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سخنانی فرموده اند که به دلیل اهمیتش نقل می شود: «در ولادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله» قضایایی واقع شده است. قضایای نادری به حسب روایات اهل سنت وارد شده است، که این قضایا باید بررسی شود که چیست. از جمله قضیه شکست خوردن طاق کسری و فرو ریختن چهارده کنگره از آن قصر و از آن جمله خاموش شدن آتشکده های فارس و ریختن بتها به روی زمین. قضیه شکست خوردن طاق کسری شاید اشاره به این باشد که در عهد این پیغمبر بزرگ طاق ظلم، طاق های ظلم می شکند و مخصوصاً طاق کسری شکسته شد.

برای آن که آن وقت این طاق کسری مرکز ظلم انوشیروان، به خلاف آن چیزهایی که به واسطه شعرا و به واسطه دربارهای آن وقت و موبدان / آخوندهای درباری آن وقت درست کردند، یکی از ظالم های ساسانیان است و دنبال او حدیثی هم جعل شده است و به حضرت رسول صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است که من متولد شدم در عهد سلطان عادل انوشیروان! این اولاً سند ندارد و مرسل است ثانیاً کسانی که اهل تفتیش در امور هستند تکذیب کردند این را و معلوم است که یک دروغی است که بستند. انوشیروان ظالم باید

ص: 104

گفت نه عادل. این که چهارده کنگره از کنگره های قصر ظالم خراب شده به نظر شما نمی آید که یعنی در قرن چهاردهم این کار می شود یا چهارده قرن بعد این کار می شود؟ به نظر شاید بیاید این محتمل هست که این بنای ظلم شاهنشاهی بعد از چهارده قرن از بین می رود و بحمدالله رفت از بین، بت ها همه به رو افتادند این بت ها هم خواهند از بین رفت. حالا چه بت هایی که تراشیده بودند از سنگ یا بت هایی که خود ملّتها یا بعضی از ملّتها می تراشند با آدم. اینها هم رفتنی است. منتهی ما حوصله مان کم است»⁽¹⁾

62 - مفردات: خامد: خاموش - ساهي العين: فراموش کننده سرچشمه، خشک شده، از جریان باز ایستاده - سدّم: اندوه و پشیمانی، خشم آمیخته به حزن و ندامت.

نکات ادبی: 1 - در بیت دو استعاره بالکنایه وجود دارد. «التّار» و «التّهر» تشبیه شده اند به انسان. آن گاه مشبه به ها حذف گردیده و لوازمشان آمده یعنی «خامدُه الأَنفاس» و «ساهی العين».

2 - اثبات تاسف خوردن برای آتش و اندوه برای رود. اسناد مجازی است چون هریک نازل منزله عاقل شده است.

3 - در بیت حسن تعلیل وجود دارد.

63 - مفردات: ساءُ الأَمْرُ فلانا: آن رخداد فلانی را اندوهگین کرد - ساوه: شهری است در ایران بین تهران و همدان - غاضّ: فرورفت - بُحیره: دریاچه، مصغّر بحره - ألوارد: داخل شونده بر آبشخور - ظمیّء: تشنه شد، تشنه بود.

نکات ادبی: 1 - بین «ساء» و «ساوه» جناس مطرّف و 2 - بین «غاضّ» و «غیظ» جناس شبه اشتقاق وجود دارد.

64 - مفردات: بَلَل: تری، نمناکی - ضَرَم: برافروختگی، شعله وری.

نکته ادبی: بین «التّار» و «الماء» و بین «بَلَل» و «ضَرَم» طباق وجود دارد.

65 - مفردات: جِنّ: موجودی با اراده، نامریی و مکلف که نظیر انسان دارای تولّد و مرگ و حشر و نشر است و برخوردار از سیر تکاملی⁽²⁾ در این جا مقصود از جِنّ، شیطان

ص: 105

1- خمینی، روح الله، صحیفه نور، جلد 19، وزارت ارشاد اسلامی، تهران، صفحه 247 - 249، 1368 ش.

2- برای شرح بیشتر جنّ (ک قرآن پژوهی، بهاءالدین خرمشاهی، صفحه 590 - 597، و قرآن کریم، ترجمه و تفسیر بهاءالدین خرمشاهی، صفحه 572)

است که از همان تیره می باشد - هَتَفَ: فریاد برآورد، نعره زد - ساطِع: درخشان.

حدیث: در روایتی به نقل از امام علی بن الحسین علیه السلام گفته شده که شیطان در شب میلاد، از قرائن مختلف از جمله شادمانی فرشتگان در آسمانها دریافت که حادثه عظیمی رخ داده است و سپس از شدت خشم فریاد برآورد. (1) نظیر این حادثه به هنگام نزول وحی در آغاز بعثت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله واقع شد. امام علی علیه السلام در خطبه 192 نهج البلاغه آن را چنین وصف فرموده است. «وَلَقَدْ سَجَعْتُ رَبَّنَا الشَّيْطَانَ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّبَّةُ؟ فَقَالَ: هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ» ترجمه: من هنگامی که وحی بر او فرود آمد، آوای شیطان را شنیدم، گفتم: ای فرستاده خدا این آوا چیست؟ گفت «این شیطان است که از آنکه او را نپرستند نومید و نگران است.»

66 - مفردات: عَمُوا: کور شدند «از ریشه - عَمَى» - صَمُّوا: کور شدند «از ریشه صَم» - الْبِشَارُ: جمع الْبِشَارَةِ: مژده ها، خیرهای خوش و شادی بخش - بَارِقَةٌ: ابرداری آذرخش - شَامَ الْبَرَقُ: به آذرخش نگاه کرد که کجا می زند و کجا می خواهد باران ببارد.

نکات ادبی: 1 - در بیت لَفَّ و نشر نامرتب وجود دارد. 2 - بین «عموا» و «صموا» جناس مردوف وجود دارد.

توضیح: به استناد روایات تاریخی «بشارت انجیل به ظهور فرستاده ای از سوی خداوند به نام «مُحَمَّتًا» که کلمه ای است سریانی به معنی «محمد» از قول یک حواری به نام «يُحَسَّس» ذکر گردیده است.» (2) همچنین در تفسیر آیه 76 سوره بقره به بشارت تورات به ظهور پیامبر اسلام اشاره شده است. (3)

67 - مفردات: کاهن: نام روحانی مصریان باستان، بابلیان و یهودیان که پیشگویی نیز می کرده اند. از نظر مسیحیان رسیدن به «سرالکهنوت» است و آن یکی از اسرار هفتگانه کلیسا است که به موجب آن کاهن عهده دار قرائت نماز عشای ربانی و مقدس ساختن قربانی و بخشودن گناهان می شود. - الْمُعْوَجَّجُ: منحرف، کج

ص: 106

1- ابن هشام، عبدالملک، السیره النبویه، تحقیق: مصطفی السقاء و دیگران، جلد اول، داراحیاء التراث، بیروت، صفحه 244، 1415 ه. ق.

2- السیره النبویه، جلد اول، صفحه 269.

3- قرآن کریم، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، قطع رحلی، صفحه 11.

توضیح: به روایت تاریخ راهبان مسیحی، کاهنان عرب زبان و احبار یهود جملگی براساس آنچه در کتابهای دینی شان خوانده بودند از ظهور پیامبری بزرگ خبر داشتند. (1)

68 - مفردات: عَائِنَةُ: آن را به چشم خود دید - شَهْبُ: جمع شهاب، ستاره، شعله آتش، سنگ آتشین آسمانی - مُنْقَضَةٌ: سرنگون شده، افتاده - وَفِقٌ: مانند - صَنَمٌ: بت.

نکته ادبی: بین «أَفِقٌ» و «وَفِقٌ» جناس مردوف وجود دارد.

توضیح: سقوط پاره های آتش و شهاب از آسمان به سوی زمین کنایه از رجم شیاطین به وسیله فرشتگان و دور نمودن آنان از ساحت وحی است.

69 - مفردات: مُنْهَزِمٌ: شکست خورده، گریزان - طَرِيقُ الْوَحْيِ: کنایه از آسمان است - قَفَى يَقْفُو إِثْرَهُ: از او پیروی کرد، در پی او رفت.

نکته ادبی: در بیت تصدیق وجود دارد.

توضیح: ابن اسحاق با استناد به روایتی از امام زین العابدین علیه السلام گفته: «در شب میلاد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شیاطین از طرف خداوند متعال رجم و رانده شدند» (2)

«شهاب هست نسیمی زرای

روشن او

کز آسمان شرف دور کرد دیور جیم.»

(جمال الدین اصفهانی)

70 - مفردات: هَرَبٌ: فرار کردن - أَبْطَالٌ: جمع بَطْلٌ: پهلوانان - أَبْرَهَةٌ: «نام یکی از فرمانروایان مشهور یمن که از حبشه برخاست و در سال 530 میلادی به حکومت رسید. او و سپاهیان 40 سال پیش از بعثت خواستند خانه کعبه را ویران کنند اما آنان به وسیله امدادهای آسمانی به صورت دسته های پرنده گانی که سنگریزه های کشنده ای را حمل می کردند و بر سر سپاهیان می ریختند، در هم شکسته شدند و به هدف خود نرسیدند.» (3) از این حادثه در قرآن کریم نیز یاد شده است. (4)

ص: 107

1- السیره النبویه، جلد اول، صفحه 241.

2- همان، جلد اول، صفحه 243.

3- موسوی بجنوردی، کاظم و دیگران، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد دوم، مرکز دائرة المعارف اسلامی، تهران، صفحه 563، 1368 ش.

4- ترجمه آیات سوره فیل چنین است: «به نام خدای بخشاینده مهربان، آیا ندیده ای که پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد؟ آیا مکرشان

را باطل نساخت؟ و بر سر آنان پرندگانی فوج فوج فرستاد، تا آنها را با سجیل سنگباران کردند. و آنها را چون کاه پس مانده در آخور ساخت» (سوره صد و پنجم قرآن، شامل 5 آیه). درباره حادثه عام الفیل همچنین (کالسیره النبویه، ابن هشام، جلد اول، صفحه 76 - 96).

شادروان خزائلی در مقاله «اصحاب الفیل» در اعلام قرآن نوشته است: «أبرهه از طرف نجاشی پادشاه حبشه، حکمفرمای یمن شد و در آنجا در صنعا کنیسه ای زیبا از مرمر بنا کرد و مردم را واداشت که در آن زیارت یا حج به جای آورند. مردی عرب از قبیله بنی مالک شبانه آن مکان را ملوث کرد و ابرهه خشمگین شد و تصمیم گرفت به انتقام آن کعبه را ویران سازد. با لشکری گران و دهها فیل روی به کعبه نهاد. در [حوالی] مکه پرندگان عجیب از طرف دریا ظاهر شدند که هرکدام دو سنگ در چنگال و سنگی در منقار داشتند و با فرو ریختن [مانند بمباران] آن سنگها همه لشکر ابرهه را نابود کردند. سال این واقعه به عام الفیل معروف است. [حدود 570 میلادی]»⁽¹⁾ دلیل این نامگذاری آن است که: «سپاهیان ابرهه فیل همراه داشتند و اعراب تا آن روز فیل ندیده بودند و ضمناً تا آن روز هنوز مورد استفاده قرار نگرفته بود» پیامبر پنجاه یا پنجاه و پنج روز پس از این حادثه متولد شده است.⁽²⁾

- مصراع دوم: یکی از معجزات پیامبر در جریان جنگ بدر به نقل از روایات تاریخی چنین است.

«قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَخَذَ حَفْنَةً مِنَ الْحَصْبَاءِ فَاسْتَقْبَلَ قُرَيْشًا ثُمَّ قَالَ: شَاهَتِ الْوُجُوهُ، ثُمَّ نَفَخَهُمْ بِهَا، وَ أَمَرَ أَصْحَابَهُ فَقَالَ: سُدُّوا، فَكَانَتْ الْهَزِيمَةَ، فَقَتَلَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَ مِنْ صَنَادِيدِ قُرَيْشٍ وَأَسَرَ مَنْ أَسَرَ مِنْ أَشْرَافِهِمْ.»⁽³⁾: «ابن اسحاق گفت: پس از آن رسول خدا مشت‌ریگ برداشت و با آن به قریش رو نمود و فرمود: چهره‌هایتان زشت باد. سپس آن ریگها را آهسته به سوی دشمنان پرتاب کرد و به یارانش فرمود: یورش برید، از آن به بعد فرار و شکست دشمن شروع شد. سپس بسیاری از بزرگان و اشراف قریش کشته و اسیر شدند.» [توضیح: این نخستین کرامتی بود که به‌إذن خداوند از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در میدان رزم سرزد و موجب شکست لشکریان شرک و کفر شد.]

ص: 108

-
- 1- خزائلی، محمد، اعلام قرآن، امیرکبیر، تهران، صفحه 157-162، 1350 ش.
 - 2- گولپینارلی، عبدالباقی، نثر و شرح مثنوی شریف، ترجمه: سبحانی، جلد اول، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، صفحه 251، 1371 ش.
 - 3- السیره النبویه، ج 2، ص 240.

نکته ادبی: بین «هَرَبَا» و «أَبْرَهه» جناس مقلوب به قلب بعض وجود دارد.

71 - مفردات: نَبَذُ: دور افکندن - بَطْنُ: کف دست - الْمُسَبِّحُ: مقصود حضرت یونس است که در شکم ماهی تسبیح گوی خداوند بود. الْأَحْشَاءُ: دل و روده و غیره که در شکم است. - مُلْتَقِمٌ: بلعنده: منظور ماهی است که حضرت یونس را به شکم خود فرو برده است.

نکته نحوی: «نَبَذَا» مفعول مطلق برای فعل محذوف است.

نکات ادبی: 1 - بین «تسبیح» و «مُسَبِّح» جناس اشتقاق وجود دارد.

2 - در بیت استطراد وجود دارد. بدین معنی که شاعر پس از تشبیه شیاطین فراری در ابیات پیشین، به فراریان سپاه ابرهه یا به سنگریزه هایی که پیامبر به سوی دشمن افکند، سخن را به گونه ای تفصیل می دهد که ربطی به اصل موضوع ندارد و نوعی گریز محسوب می شود.

توضیح قرآنی: ذکر حضرت یونس در دل ماهی به استناد آیه 87 سوره انبیاء چنین بوده است. «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ».

سرگذشت حضرت یونس در قرآن کریم بدین شرح است. «یونس از پیامبران بود، چون به آن کشتی پر از مردم گریخت، قرعه زدند و او در قرعه مغلوب شد، ماهی بلعیدش و او در خور سرزنش بود، پس اگر نه از تسبیحگویان می بود. تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند، پس او را که بیمار بود به خشکی افکندیم و بر فراز سرش بوته کدویی رویانیدیم، و او را به رسالت بر صد هزار کس و بیشتر فرستادیم. آنان ایمان آوردند و تا زنده بودند برخورداریشان دادیم.»(1)

در بیان معجزات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

72 - مفردات: سَأَقُ: ساق پا، مابین زانو و میچ پا، تنه درخت - قَدَمٌ: پیش پا، فیما بین میچ تا سر انگشتان، شرح کامل این معجزه از زبان حضرت امیر مؤمنان در خطبه 192 نهج البلاغه چنین است.(2)

ص: 109

1- صافات، آیات 139 - 148، برای آگاهی کامل از داستان یونس (ک نثر و شرح مثنوی شریف، گولپینارلی، دفتر دوم، ص 385)
2- به علت رعایت اختصار به آوردن متن فارسی از ترجمه دکتر شهیدی بسنده شد.

«و من با او بودم هنگامی که مهتران قریش نزد وی آمدند، و گفتند (ای محمد: تو دعوی کاری بزرگ می کنی که نه پدرانت چنان دعوی داشتند، نه کسی از خاندانت. ما چیزی را از تو می خواهیم که اگر آن را پذیرفتی و به ما نمایاندی، می دانیم تو پیامبر و فرستاده ای و گرنه می دانیم جادوگری دروغگویی) گفت: «چه می پرسید؟» گفتند «این درخت را برای ما بخوان تا با رگ و ریشه برآید و پیش روی تو آید». گفت: خدا بر هر چیز توانا است. اگر خدا برای شما چنین کرد می گروید و به حق گواهی می دهید؟» گفتند: «آری» گفت: «من آنچه را می خواهید به شما نشان خواهم داد و من می دانم شما به راه خیر باز نمی گردید...»

... سپس گفت: ای درخت اگر به خدا و روز رستاخیز گرویده ای و می دانی من فرستاده خدایم با رگ و ریشه از جای برآی، و پیش روی من درآی، به فرمان خدای» پس به خدایی که او را به راستی برانگیخت، رگ و ریشه درخت از هم گسیخت و از جای برآمد. بانگی سخت کنان و چون پرندگان پرزنان تا پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله بیامد، و شاخه فرازین خود را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله گسترده، و یکی از شاخه هایش را بر دوش من آورد، و من در سوی راست او بودم. پس چون آنان این - معجزه را دیدند، از روی برتری جویی و گردنکشی گفتند: «بگو تا نیم آن نزد تو آید و نیم دیگر بر جای ماند.» پس او درخت را چنین فرمان داد و نیم آن رو بسوی او نهاد، پیش آمدنی سخت شگفت آور، و با بانگی هرچه سخت تر، چنان که می خواست خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بیچد پس آنان از روی ناسپاسی گفتند: «این نیم را بفرما تا نزد نیم خود باز رود چنان که بود.» و او درخت را چنان فرمود. پس درخت باز گردید و من گفتم: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، ای فرستاده خدا! من نخستین کسم که به تو گروید، و نخستین کس که اقرار کرد که درخت آنچه را فرمودی به فرمان خدا به جا آورد. تا پیامبری تو را گواهی دهد و گفته تو را بزرگ دارد.» پس آنان گفتند «نه که ساحری است دروغگو، شگفت جادوگر، و چه کسی تو را در کارت تصدیق کند جز او!» و قصدشان من بودم. (1)

ص: 110

1- نهج البلاغه، ترجمه جعفر شهیدی، صفحه 223 - برای توضیح بیشتر این معجزه نیز (ک السیره النبویه، ابن هشام، جلد 1، صفحه 428).

73 - مفردات: سَطْرَةٌ: آن را نوشت - السَّطْرُ: یک ردیف از هر چیز مثل یک ردیف از کلمات یا یک ردیف درخت، خط افقی - فُرُوع: جمع فرع: شاخه ها - بَدِيع: تازه، بی نظیر - اللَّقْم: بیشتر قسمت راه یا میانه آن.

74 - مفردات: العَمَامَه: ابر - وَفَى فُلَانًا: فلانی را حفظ کرد - الوَطِيس: تور، گرمای شدید، جنگ؛ حَمِي الوَطِيس(1): جنگ سخت شد - الهَجِير: نیمه روز در تابستان که دارای هوای بسیار گرمی است - حَمِيَت النَّارُ: آتش خیلی داغ شد.

نکته ادبی: بین «سار» و «سائره» جناس اشتقاق وجود دارد.

بیان معجزه: «روزی محمد صلی الله علیه و آله در دوران کودکی، از دایه اش حلیمه اجازه گرفت و به همراه عبدالله بن حارث، ضمیره و قُدَامَه روانه گردش در بیابان شد. پس از گذشت پاره ای از روز گرمای خورشید آزار دهنده گردید. پس به خواست خداوند ابری سفید در پهنه آسمان پدیدار شد و بر سر آنان سایه افکند، و هر جا که محمد صلی الله علیه و آله می رفت ابر هم به همان سو سیر می کرد و...»(2)

75 - مفردات: الْمُشَقَّق: شکافته شده، دو نیم شده - الْمَبْرُورُ مِنَ الْأَفْعَالِ: کردار و کار صادقانه و درست و خالی از شک و شبهه و دروغ و خیانت - مَبْرُورَةُ الْقَسَمِ: سوگند صادقانه.

نکته ادبی: در بیت تصدیر وجود دارد.

توضیح: این بیت با استناد به حدیث مجعول «شَقَّ صدر پیامبر» به گونه ای دیگر ترجمه شده که به سبب مردود بودن اصل روایت و به احترام رسول خدا صلی الله علیه و آله از ذکر آن

ص: 111

1- رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در جنگ حنین، در نبرد با قبیله هوازن، وقتی نظاره گر زد و خورد شدید سپاهیان اسلام و کفر بود فرمود «حَمِي الوَطِيسُ». وطیس افروختگاه آتش است. رسول خدا صلی الله علیه و آله گرمی نبرد مردمان را به گرمی آتش و سختی سوزش آن همانند کرد. (نهج البلاغه، ترجمه شهیدی، ص 408).

2- امینی، محمد هادی، موسوعه النبی الاعظم محمد بن عبدالله، جلد دوم، دارالزهراء، بیروت، صفحه 427، 1415 ه. ق. بخشی از حدیث به نقل از واقدی چنان که ترجمه اش آمد چنین است: «ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ أَصَابَهُ حَرُّ الشَّمْسِ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ اسْتَحْيَائِيلَ: أَنْ مَدَّ فَوْقَ رَأْسِ مُحَمَّدٍ سَحَابَةً بَيْضَاءَ، فَمَدَّهَا فَأَرْسَلَتْ عَزَائِلَهَا (جمع العزلاء) كَأَفْوَاهِ الْقُرْبِ وَرَشَّ الْقَطْرَ عَلَى السَّهْلِ وَالْجَبَلِ...» توضیح این رخداد به صورتهای مختلف در کتب روایی و تاریخی بیان شده لذا به نظر می آید که اصل قضیه درست است اما جزئیات مفصل آن ساخته و پرداخته برخی راویان و داستان سرایان نادرستکار می باشد.

1- در این بیت ضمن ذکر شق القمر، به شق صدر پیامبر نیز اشاره شده است و خلاصه آن طبق مآخذ اهل سنت [که بعداً معرفی خواهد شد] چنین است: جبرئیل یا دیگر فرشتگان خدا قلب پیامبر را شکافتند و آن را شستشو دادند. و این عمل چهار بار در طول زندگی او رخ داده است. متکلمان و مفسران شیعه این گفته را کاملاً مردود دانسته و آن را از مجعولات و اباطیل می‌شمرند. عبدالجلیل قزوینی متکلم بزرگ قرن ششم در کتاب «النقض» در چند مورد ضمن ردّ شدید این اقوال گویندگان آن را به باد استهزا گرفته است. (کنقض، صفحه 2) برای اطلاع از گفته متفکران و مفسران شیعه رجوع شود به (ک تعلیقات نقض، جلد اول، صفحه 6-12، چاپ انجمن آثار ملی، 1358) این حادثه در منابع زیر نیز ذکر گردیده است؛ - کنعان، محمدبن احمد، السیره النبویه و المعجزات «خلاصه تاریخ ابن کثیر»، موسسه المعارف، بیروت، ص 134، 1417 ه. ق) - المسند الجامع لاحادیث الکتب السّته، جلد دوم، - فیاض، علی اکبر، تاریخ اسلام، دانشگاه تهران، تهران، صفحه 63، 1369 ش. - آیتی، محمدابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام، دانشگاه تهران، تهران، صفحه 53، 1361 ش. و نیز (ک بحار الانوار، جلد 15، صفحه 352 و 365، 368 و 378، 380 و 401 - مروج الذهب، جلد 2، صفحه 275، چاپ بیروت؛ و مدارج النبوه، عبدالحق دهلوی، جلد اول، صفحه 114)* نگاهی به نقدهای دانشمندان: دکتر عباس زریاب خوئی نوشته است «ظاهراً این روایت در تفسیر و توضیح آیه ای از سوره «انشراح» گفته شده است «الْمُتَشْرِحُ لَكَ صَدْرُكَ» که معنای لفظی آن این است: «آیا سینه تو را برای تو باز نکردیم؟» شرح صدر یا باز کردن سینه که در آیات دیگر قرآن نیز آمده است و از جمله در دعای موسی که فرمود «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» (طه، 25) ترجمه: پروردگارا سینه مرا باز و گشاده گردان» معنای مجازی والایی دارد که عبارت است از وسعت دید باطنی و قدرت تحمل شداید و فزونی نیروی اراده و استقامت و خالی بودن نفس از هوی و هوس و وساوس شیطانی و آمادگی آن برای پذیرایی اوامر و نواهی و عنایات الهی. شستن سینه در روایات فوق هم رمز تمثیلی از وسعت قلب و خلوص نیت و پاکی احساس است که لازمه نبوت و رسالت و راهنمایی و هدایت خلق است. روایت را [بر فرض صحت] نباید به معنای حرفی و لفظی آن گرفت، زیرا قلبی که در سینه جای دارد فقط مرکز خون و حیات است و مکان ظاهری قوای نفسانی و روحانی مغز است و در حقیقت نفس و قوای معنوی آن مکانی خاص ندارد (سیره رسول الله، عباس زریاب خوئی، انتشارات سروش، ص 90، 1370 ش). علامه شیخ محمد ابوریّه در کتاب «أضواء علی السّنه المّحمدیه»، صفحه 112، این روایت را مجعول دانسته است. - هاشم معروف الحسنی، در کتاب «سیره المصطفی» صفحه 45، با آوردن روایتی از کتاب «الأغانی»، جلد 3، صفحات 188، 90، 89 می‌گوید: ریشه این روایات مضحک به خرافات دوره جاهلی برمی‌گردد. او گفته است به نقل از الأغانی که: «أمیه ابن ابی الصّلت» در خواب بود، دو پرنده آمدند. یکی درب خانه نشست و دیگری داخل شد و قلب أمیه را شکافت و سپس آن را برگرداند. پرنده دیگر به آن پرنده گفت: آیا دریافت کرد؟ گفت: آری. باز گفت: «آیا تزکیه شد؟» گفت: «قبول نکرد» و بدین صورت استدلال نموده که روایت جعلی و باطل است. برای آگاهی بیشتر از نقدها (ک سیره صحیح پیامبر بزرگ اسلام، جعفر مرتضی عاملی، ج 1، ص 109 - 116، و تفسیرالمیزان، ج 13، ص 34 که از مجمع البیان نقل کرده، - و لوامع التنزیل و سواطع التأویل، علی حائری قمی لاهوری، ج 15، ص 28 - 29، در ذیل تفسیر آیه اول سوره اسراء).

معجزه انشقاق قمر: «به موجب اخباری که از صحابه منقول است، شق القمر، در عهد پیامبر در مکه و به وسیله او واقع شده است. به این تفصیل که مشرکان مکه از او خواستند تا ماه را دو نیم کند، پیغمبر هم دعا کرد و ماه دوپاره [رؤیت] شد. چنان که در دو جانب کوه حرا قرار

گرفت و به قولی یک پاره اش بالای کوه در فُعَيْقِعَان واقع شد و یک پاره بر کوه أُبُو قُبَيْس. روایتی هم هست که در یک شب دوباره به اشاره انگشت سبّابه پیغمبر ماه دو نیم شده و به هم پیوست، مع هذا گویند مشرکان با آن که معجزه را دیدند تکذیب کردند و آن را سحر مستمر خواندند» (1)

حدیث: در روایتی به نقل از احمد بن حنبل از عبداللّه بن مسعود گفته شده: «در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله به اشاره آن حضرت و برای نشان دادن حقانیت خود به ناباوران ماه در آسمان دو نیم شد. به طوری که گروهی از مردم این حادثه را دیدند» (2)

76 - مفردات: حَوَى الشَّيْءَ: آن چیز را در برگرفت - الغَار: مقصود غاری است واقع در کوه ثور، بین مکه و مدینه، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در شب هجرت از مکه به مدینه بدان جا پناه برد - طَرْفٌ: چشم.

آیه: «إِلَّا تَنْصَرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا»: اگر شما یاری اش نکنید، آن گاه که کافران بیرونش کردند، خدا یاری اش کرد. یکی از آن دو به هنگامی که در غار بودند به رفیقش گفت: اندوهگین مباش، خدا با ما است. خدا به دلش آرامش بخشید و با لشکرهایی که شما آن را نمی دیدید تأییدش کرد. (3)

تاریخ: «پیامبر اکرم پس از تصمیم به هجرت از مکه به مدینه، بُرِدُ خود را به امام علی علیه السلام دادند و او را مأمور به خفتن در بستر خویش نمودند و خود پس از رعایت همه جوانب احتیاط، شبانه به سوی کوه ثور حرکت کردند و در غاری که بر آن کوه بود

ص: 113

1- قرآن کریم، ترجمه خرمشاهی، صفحه 528.

2- کنعان، محمد بن احمد، السیره النبویه و المعجزات «خلاصه تاریخ ابن کثیر»، مؤسسه المعارف، بیروت صفحه 462، 1417 ق.

3- توبه، آیه 40.

پنهان شدند. مشرکان ساعاتی پس از خروج حضرت رسول صلی الله علیه و آله متوجه مسأله شدند و در پی اش براه افتادند. از جمله در مسیر حرکت پیامبر تا نزدیک غار آمدند و برخی گفته اند آنقدر به غار نزدیک شدند که پیامبر صدایشان را می شنید.

خداوند در سوره توبه از نصرت خود نسبت به رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آن لحظه بحرانی یاد می کند. این نصرت براساس روایات تاریخی با ایجاد تارهای عنکبوت بر در غار صورت گرفت. به طوری که مشرکان مطمئن شدند که کسی به درون غار نرفته.

برخی افزوده اند، دو کبوتر نیز در مدخل غار لانه ای درست کرده بودند، به طوری که ممکن نبود کسی به درون غار برود و سامان آن پرندگان را برهم نزند.»(1)

77 - مفردات: الصَّدَق: مقصود پیامبر اسلام است که خورشید تابان راستی و رستگاری است - الصَّدِيق: مقصود ابوبکر است - رَامَ يَرِيمُ المكان: از آنجا رفت - أَرِم: کس، شخص. این کلمه معمولاً با حرف نفی به کار می رود.

نکته ادبی: 1 - بین «لَمْ يَرِمًا» و «أَرِم» جناس شبه اشتقاق وجود دارد. 2 - بین «صِدَق» و «صَدِيق» جناس اشتقاق وجود دارد.

توضیح: درباره علت نامگذاری ابوبکر به لقب صَدِيق چنین نوشته اند که: «پس از حادثه معراج بسیاری از نو مسلمانان باور نداشتند که خداوند پیامبرش را در یک شب از مکه به قدس برده و سپس او را برگردانده باشد. و دلیلشان آن بود که از مکه تا قدس یک ماه راه است. اما در این میان عده ای هم قضیه را انکار نکردند و پیامبر را تأیید نمودند. از جمله ابوبکر وقتی جریان معراج را از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله شنید چند بار پیایی گفت: «صَدَقْتَ، أَشْهُدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ» و پیامبر در پاسخ او گفت: «وَ أَنْتَ يَا أَبَا بَكْرٍ الصَّدِيقُ» و از آن پس او به این لقب نامیده شد(2).

78 - مفردات: الحَمَام: کبوتر - نَسَجَ يَنْسُجُ: بافت، تنید - حَامَ يَحُومُ عَلَى الشَّيْءِ وَ حَوْلَهُ = به دور آن چیز چرخید.

توضیح قرآنی: خداوند متعال در آیه 7 سوره فتح فرموده است: «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ

ص: 114

1- جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله، جلد اول، سازمان چاپ و انتشارات، تهران، صفحه 355، 1373 ش.

2- السیره النبویه، جلد 2، صفحه 12.

بنابراین چون همه اجزای عالم سربازان گوش به فرمان خداوندگار عزیز و حکیم اند پس شگفت نیست که دو تن از این سربازان یعنی عنکبوت و کبوتر مأمور پاسبانی از جان اشرف خلایق شوند.

نکته ادبی: در بیت "لَفَّ وَ نَشَرَ" نامرتب وجود دارد.

79 - مفردات: وَقَايَه: نگهداری - الدُّرُوعُ الْمُضَاعَفَه: زره های دوتو که حلقه های آن مضاعف باشد، زره دو جداره - الأَطْمَم: جمع الأَطْمَه : دژهایی که از سنگ بنا شده اند، هر ساختمان مرتفع و بلند، قلعه های دفاعی که معمولا بر بلندی ها ساخته می شده است.

80 - مفردات: سَامَهُ ضَيِّمًا: به او ستم کرد، ظلمی را بر او تحمیل کرد - إِسْتَجَرْتُ بِهِ: به او پناه بردم - لَمْ يُضْمَم: ستم نشد، گزند نرسید.

توضیح ترکیبی: وجه مرتب و آراسته بیت به نثر چنین است: مَا سَامَنِي الدَّهْرُ ضَيِّمًا إِلَّا وَاسْتَجَرْتُ بِهِ وَ...

نکته ادبی: بین "ضَيِّم" و "يُضْمَم" جناس اشتقاق وجود دارد.

81 - مفردات: اِلْتَمَسَ: درخواست کرد - اِسْتَلَمَ: دست سود، دریافت کرد، بوسید - النَّدَى: باران، فضل و بخشش - مُسَّتَلَمَ: موضع بوسیدن، موضعی که به تبرک دست بر آن می کشند.

نکات ادبی:

1 - بین "اِلْتَمَسْتُ" و "اِسْتَلَمْتُ" جناس مقلوب وجود دارد.

2 - بین "اِسْتَلَمَ" و "مُسَّتَلَمَ" جناس اشتقاق وجود دارد.

82 - مفردات: الوَحَى: آنچه از طرف خداوند بر دل پیامبران فرود آید - الرُّؤْيَا: آنچه آدمی در خواب می بیند.

توضیح: ابن اسحاق، به نقل از عروه بن زبیر نوشته که: نخستین علایم نزول وحی بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کثرت رؤیاهای صادقه ایشان بود. سپس به نقل از عایشه نوشته "لَا يَرَى رَسُولُ اللَّهِ رُؤْيَا فِي نَوْمِهِ إِلَّا جَاءَتْ كَفَلَقِ الصُّبْحِ" (1): «رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی را در خواب

نمی دید مگر آن که در بیداری چونان سپیده صبح محقق می شد.»

حدیث: از عطیه از ابی سعید خدری از پیامبر که فرمود: «رُؤْيَا الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ الصَّالِحِ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوَّةِ» (1): «روای مرد مسلمان نیکوکار بخشی از هفتاد بخش نبوت است.»

- «تَنَامُ عَيْنَايَ وَلَا يَنَامُ قَلْبِي» (2) - رسول اکرم صلی الله علیه و آله - «چشمان من به خواب می رود و قلبم نمی خوابد.»

83 - مفردات: بلوغ: سر آغاز رسیدن به مرحله کمال - مُحْتَلِمٌ: کسی که به سن کمال عقلی رسیده است.

توضیح: «متکلمان بر پایه آیات و روایات به چند نوع وحی اشاره کرده اند: 1 - رؤیای صادقه که داستان ابراهیم علیه السلام گواه آن است (صافات، آیه 102). 2 - القای آیات به قلب پیامبر صلی الله علیه و آله (بقره، 97، شعراء 192 - 194) 3 - شنیدن صدای ملک که بر او ظاهر می شود 4 - سخن گفتن خداوند از ورای حجاب (شوری، 51). 5 - سخن گفتن خدا، آشکارا و بی پرده و مستقیم (که سخنی است ناروا و مبتنی است بر ادعای برخی علمای اهل سنت که معتقدند خداوند دیدنی است و رسول خدا صلی الله علیه و آله با چشمانش او را دید). 6 - مکالمه خداوند با رسولش در خواب (به یکی از شیوه های گفته شده). (3)

84 - مفردات: مُكْتَسَبٌ: آنچه با کار و کوشش به دست می آید.

توضیح: غیبگویی پیامبران چون حقیقت محض است و با روح آفرینش مرتبط است و از سرچشمه راستی مایه می گیرد قابل تکذیب نیست. نمونه زیبای این امر تسلیم شدن ساحران با تجربه دستگاه فرعون به دعوت حضرت موسی علیه السلام پس از دیدن معجزه ایشان است. و نیز تحدی قرآن کریم که قرن های متمادی است بی جواب باقی مانده و تمام پیشگویی هایش یک یک به حقیقت پیوسته است.

85 - مفردات: أَبْرَأُ الْمَرِيضِ: به بیمار بهبودی بخشید - الْوَصِيبُ: بیمار - أَرَبٌ: خردمند -

ص: 116

1- المسند الجامع لاحادیث الکتب السنّه، جلد 6، صفحه 428.

2- گیلانی، عبدالرزاق، شرح فارسی مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ج 1، چاپ دوم، دانشگاه تهران، ص 250، 1360 ش.

3- تاریخ سیاسی اسلام سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله، جعفریان، ج 1، ص 161.

رَبِّقَهُ: حلقه طناب، بند - اللَّمَم: جنون، "این کلمه در بیت 155 در معنی گناهان کوچک به کار رفته است"

توضیح: می توان این بیت برده را "بیت القصید" آن دانست زیرا با انگیزه اصلی سرایش قصیده هماهنگ است و لبریز از امید به شفا یافتن. بنابراین رابطه وثیقی با حال بیمار شاعر داشته است.

86 - مفردات: أَلْسَنَةُ الشَّهْبَاء: سال خشک، قحطسالی که در آن زمین به خاطر کم گیاهی سفید می زند - دَعْوَهُ: دُعا - حَكِي: شباهت رساند - غُرَّة: سپیدی در پیشانی اسب تیره رنگ - الدُّهُم: جمع أَدْهُم: سیاه، تیره - أَلَاءُ عَصْرُ الدُّهُم: سال های پر نعمت و سرسبز که زمین به سیاهی می زند.

روایت تاریخی: "روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر منبر برای مردم سخنرانی می کرد، در پایان سخن، مردم از خشکسالی و کم بارانی به پیشگاه مقدّسش شکوه کردند و او دست به دعا برداشت و فرمود: "اللَّهُمَّ اسْقِنَا، اللَّهُمَّ اسْقِنَا" چیزی نگذشت که آسمان را ابرهای تیره فرا گرفت و باران شدیدی شروع به باریدن کرد و آنقدر بارید که مردم از ترس به راه افتادن سیل به وحشت افتادند و باز به حضرت صلی الله علیه و آله رجوع کردند و ابراز ترس نمودند و ایشان دست به دعا برداشت که "اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلَا عَلَيْنَا، اللَّهُمَّ عَلَى الْأَكَامِ وَالْجِبَالِ وَالْظُّرَابِ وَمَنَْابِتِ الشَّجَرِ" سپس اندکی بعد باران ایستاد و خورشید نمایان شد و آن سال سرزمین وحی را نعمت و خرمی در برگرفت". (1)

87 - مفردات: عَارِضٌ: ابری که بر زمین سایه افکند - جَادٌ: بخشید، در این جا: بارید - الْبِطَاحُ: جمع الْبِطْحَاء: بستر پهناور سیل که دارای شن و ماسه است و در مگه هم وجود دارد. "لقب أباطح از القاب پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام است" - سَيْبٌ الْمَاءِ: جریان آب - الْيَمُّ: دریا - الْقَرْمُ مِنَ السُّيُولِ: سیل سختی که نتوان در برابر آن تاب آورد و ایستادگی کرد -

نکته نحوی: بعارضٍ، متعلّق به "أَحْيَتْ" در بیت 86 می باشد.

نکته ادبی: بین "سَيْبٌ" و "سَيْلٌ" جناس ناقص وجود دارد.

توضیح قرآنی: "سَيْلٌ عَرِمٌ" اشاره به آیه 16 سوره سبأ است: "فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلًا"

ص: 117

توضیح: مرحوم خزائلی می نویسد: "مردم سبا (که جایگاهشان در گوشه جنوب غربی شبه جزیره عربستان یعنی یمن کنونی بود) در آبیاری و سد سازی مهارت زیادی داشتند و بنای سد مأرب، بهترین نماینده هنرمندی آنان است. مورخان قدیم بنای سد را به لقمان بن عماد و تعمیر آن را به بلقیس، ملکه سبا نسبت داده اند. سد مأرب یا عَرِم دیواری قطور و کوه پیکر بود که از شمال به مشرق کشیده شده و سوی دیگر آن کوه بوده. این سد در عرض رود "إذنه" قرار داشته و این فاصله، مخزن آب را تشکیل می داده است. طول سد در حدود هشتصد قدم بود که تقریباً یک ثلث سمت غربی آن هنوز پایدار است و دو سوم دیگر را سیل ویران ساخته است. دولتهای آن زمان بر اثر آشوبها و انقلابهای داخلی از عهده مرمتش بر نیامده اند. عرض سد مأرب 150 قدم و ارتفاعش بین 13 تا 19 قدم بوده است. (1)

در سخن از قرآن کریم

88 - مفردات: آیات: معجزات، اعمال خارق العاده، آیات قرآن - ناز القری: آتشی که بر بلندی می افروخته اند تا رهگذران و مسافران بدان سو آیند و پذیرایی شوند - عَلَمٌ: کوه بلند.

89 - مفردات: أَلْدُرُّ الْمُنْتَضَمٌ: مرورید مرتب شده و به رشته کشیده شده

نکات ادبی: 1 - در بیت تصدیر وجود دارد. 2 - بین "يَزْدَادُ" و "يُنْقُصُ" طباق وجود دارد.

90 - مفردات: مَا تَطَاوَلُ: "مَا تَطَاوَلُ" تجاوز نمی کند، بر نمی گذرد، گردن نمی کشد، دسترسی نمی یابد - الْمَدِيح: آنچه کسی را بدان بستاید مثل قصیده مدحیه - الشَّيْم: جمع الشَّيْمَه: خلق و خوی و سرشت نیکو.

توضیح: پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به دلیل عظمت روحانی و کمال شکوهمند انسانی در وجوه مختلف شخصیتی به حدی از جلال و جبروت برخوردار بود که کمتر کسی را

ص: 118

توانایی وصف شخصیت آن والا-مقام است. به نظر می رسد که وصف راستین ایشان را بهتر است از خودشان دریابیم. ناگفته نماند که گاهی معصومین علیهم السلام به دلایلی مجبور به ستایش و توصیف از خویشان می شده اند. از جمله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ضمن حدیثی فرموده اند: "أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ". (1): «من شهر دانش هستم و علی دروازه این شهر، پس هر که طالب علم است باید از دروازه شهر وارد شود». برای درک عظمت پیامبر بهتر است نیم نگاهی اندازیم به وصف امام علی علیه السلام (در همین موضوع) از زبان خودشان. در خطبه سوم نهج البلاغه در تعریف خود فرمود: "يُنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ"، ترجمه: (من کوهی رفیع و سر بر آسمان را مانم که) از دامنه ام سیل (حکمت و تقوی) سرازیر است و پرنده (عقل و وهم) از پریدن به قلّه ام گریزان و ناتوان.

حال، وقتی که امام علی علیه السلام که تربیت شده دامان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است چنین باشکوه و وصف ناشدنی باشد پس پیامبر چگونه خواهد بود؟

بوصیری در ضمن قصیده ای دیگر گفته است:

وَ آدَابُ النَّبِيِّ مُعْجَزَاتٌ * فَكَيْفَ يَنَالُهَا الرَّجُلُ الْأَعْدِيْبُ

« آداب و سنن پیامبری جملگی معجزه است، پس چگونه ممکن است مرد ادیب به (درک و وصف) آنها دست یابد.»

91- مفردات: آیات حق: آیه های قرآن کریم - مُحَدَّثَةٌ: حادث، در اصطلاح؛ چیزی که وجودش مسبق به عدم باشد - قَدَمٌ: اصطلاحاً؛ مسبق نبودن وجود شیء به عدم آن، (2) بحث حدوث و قدم در کتب فلسفی و کلامی به تفصیل شرح شده - (3) الْمُؤَصُّوفُ بِالْقَدَمِ: مقصود ذات باری تعالی است.

ص: 119

1- الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، جلد اول، صفحه 415.

2- شیروانی، علی، شرح مصطلحات فلسفی بدایه الحکمه و نهایه الحکمه، چاپ اول، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، صفحه 64، 1373 ش.

3- برای این منظور (ک ترجمه و شرح ابوالحسن شعرانی بر شرح تجرید الاعتقاد، علامه حلی، صفحه 310 و 401 - . و تفسیر ابوالفتوح

رازی، جلد 8، صفحه 4 و 327 در تفسیر آیه 5 سوره شعراء - و تفسیر مجمع البیان، جلد 7، صفحه 39).

نکات ادبی: 1 - در مصراع دوم "تصدیر" وجود دارد. 2 - بین "صفت" و "موصوف" مراعات النظیر وجود دارد.

شرح بحث حدوث و قدم قرآن: "یکی از بحث های کلامی، عقیدتی که در اطراف قرآن مجید در گرفته است بحث در این بوده که آیا قرآن که کلام الله است، پیوسته با خود صاحب کلام یعنی "خداوند" و همانند ذات او قدیم و خلق ناپذیر است، یعنی کلام (تکلم / تکلمیم) الهی جزء صفات ذاتی اوست، یا مانند جهان و همه آفریدگان حادث یا مخلوق است یعنی کلام جزو صفات فعلی اوست. تکلم از صفات خداوند است. اشاعره می گویند قرآن کلام نفسی است و قائم به ذات الهی و قدیم به قدم اوست. معتزله و شیعه بر آنند که کلام الهی کلام لفظی است و حادث است (ک حُدُوثُ الْقُرْآنِ وَقَدَمُهُ در البیان، آیه الله خوئی، ص 432). این مسأله از اصول یا فروع اعتقادی مسلمانان و از ضروریات دین یا مذهب نیست، ولی در قرن سوم بازتاب اجتماعی عظیمی پیدا کرد که آغازش در عصر هارون الرشید و اوجش در عهد مأمون و معتصم و واثق و پایانش در دوره متوکل بود. این تفتیش عقاید را "محنه" می نامیدند. چنان که احمد بن حنبل را که قایل به قدم بود، یا مقرر به حدوث نبود، در عصر

مأمون اعتزال گرا آزارها دادند و در دوره متوکل تازیانه زدند. شرح این "محنه" در تاریخ طبری، ذیل حوادث سال 218 ق. مشروحاً آمده است. آیه دوم سوره انبیا از مستندات معتزله و شیعه است. زیرا خداوند صریحاً "ذکر" (= قرآن) را مُحَدَّث (حادث) نامیده است. قاضی عبدالجبار در متشابه القرآن (ج 2 - صفحه 496) نوشته است: خداوند فرموده که "ذکر" محدث است و در چندین آیه روشن ساخته که مراد از "ذکر" قرآن است. «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ» (یس، 69)، و «هَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ» (انبیاء، 50). همو در شرح متشابهات سوره طه از توضیح آیه اول به بعد (ج 2، صفحه 488 به بعد) دلایل متعددی در اثبات حدوث قرآن مجید آورده است. فخر رازی، مفسر و متکلم بزرگ اشعری، دلالت این آیه را بر این معنی نمی پذیرد و می گوید «مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ» دلالت بر حدوث هر چه ذکر است ندارد، بلکه دلالت بر ذکری که محدث (حادث) است دارد. (تفسیر کبیر)، غافل از آن که اگر حادث بودن

ص: 120

بعضی از اجزای قرآن ثابت شود، لا محاله حادث بودن کل آن ثابت می شود. (1)

92 - مفردات: **إِقْتَرَنَ الشَّيْءُ بَعْضُهُ**: آن چیز با غیر خودش متصل شد و به آن چسبید - **المعاد**: روز قیامت که شگفت انگیزترین حوادث مربوط به سرنوشت بنی آدم، به امر خداوند، به وقوع می پیوندد و سرنوشت جاودانه هر انسانی به تناسب عملکرد گذشته او بر اساس قانون توحید و عدالت رقم زده می شود - **عاد**: قوم حضرت هود پیامبر (ع) که در سرزمین احقاف از یمن ساکن بوده اند (بنابر آیات سوره الحاقه 6-8)، چون این قوم پس از دعوت هود بر ضلالت خویش اصرار ورزیدند باد سرد و سوزان بر ایشان وزیدن گرفت و هفت شب و هشت روز ادامه داشت تا بدنهایشان را خشکاند و خونهایشان را در رگها منجمد ساخت و همه را نابود کرد. - (2) **إِزْمٌ**: "نام باغ و عمارتی مخصوص یا نام شهری با شکوه یا جایی دیگر و یا نام نیای عاد و یا پدر عاد و یا گروهی از عاد است." (3)

نکته ادبی: بین "عاد" و "معاد" جناس ناقص وجود دارد.

آیه: «**أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ إِزْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ**». (4)

آیا ندیده ای که پروردگار تو با قوم عاد چه کرد؟ با ارم که ستونها داشت و همانند آن در هیچ شهری آفریده نشده بود.

نهج البلاغه: «**أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي، وَدَوَاءَ دَائِكُمْ وَنُظْمَ مَا بَيْنَكُمْ**» (خطبه 158)

«بدانید که در قرآن علم آینده هست و حدیث گذشته، درد شما را درمان است و راه سامان دادن کارهاتان در آن».

93 - مفردات: **فَاقَ الشَّيْءَ**: بر روی آن چیز بالا رفت، از آن برتر شد - **مُعْجَزَةٌ**: این کلمه از اعجاز است و آن امری است که داعی بر خیر و سعادت باشد، که بر خلاف عادت

ص: 121

1- قرآن کریم، ترجمه و تفسیر بهاء الدین خرمشاهی، صفحه 322.

2- قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، جلد 5، دارالکتب الاسلامیه، تهران، صفحه 66، 1354 ش.

3- محقق، محمد باقر، دائرة الفرائد در فرهنگ قرآن، جلد اول، بعثت، تهران، صفحه 400، 1364 ش. و نیز (اعلام قرآن، خزائلی، صفحه 110 - 113، موضوع: ارم، و صفحه 426، موضوع: عاد).

4- فجر، آیات 6 - 8.

به دست کسی که مدعی نبوت است ظاهر می شود، یعنی کاری که انسان های دیگر از انجام آن ناتوان هستند. (1)

نکته ادبی : در بیت تصدیق وجود دارد.

94- مفردات : مُحَكَّمَاتُ: در مقابل مشبّهات، به معنی کارهای دارای اشکال و پیچیدگی و امور شبیه به حق که گمان به بطلان آنها نیز می رود - آیات مُحَكَّمَاتُ: آیات قوی و یقین آور و در نهایت اتقان - شَبَهٌ : جمع الشُّبُهَة : همانند بودن دو چیز که تشخیص آنها را مشکل یا غیر ممکن سازد، نامشخص بودن چیزی که معلوم نیست حق است یا باطل؛ - در خطبه 38 نهج البلاغه امام شبیه را چنین تعریف کرده اند، "وَإِنَّمَا سُمِّيَتِ الشُّبُهَةُ شُبُهَةً لِإِعْنَتِهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ."

(« شبیه را بدین جهت چنین نامیده اند که شبیه به حق است») - شِدْقَاقٌ : مخالفت و دشمنی، مصدر باب مفاعله، - ذِي شِدْقَاقٍ : دشمن، مخالف - بَعَى يَبْعِي السُّيَّءَ: آن چیز را خواست و طلب کرد - حَكَمٌ: داور، میانجی که حکمش نافذ است.

نکات ادبی : 1- بین "يَبْعِيْنَ" و "يَبْعِيْنَ" جناس محرف وجود دارد.

2- در بیت تصدیق وجود دارد.

توضیح قرآنی: براساس آیه 7 سوره آل عمران "مِنْهُ آيَاتٌ مُحَكَّمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُشَابِهَاتٍ" آیات قرآن دو گروهند، محکّمات و متشابهات محکّمات آیاتی هستند که دلالتشان روشن و مصادیقشان مشخص و غیر قابل تأویل باشند. متشابهات آیاتی هستند که به دلیل پیچیدگی علمی، یا در دسترس نبودن موضوع مورد بحث مثل غیب، وحی، قیامت، صفات خدا و... حقیقت مفهومیشان کاملاً روشن نیست و باید از طریق آیات محکم و علم ماخوذ از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت پاک و معصومش که راسخان در علم اند تفسیر و تأویل شوند. (2) و از آن رو که اکثر آیات قرآن محکم اند بنابر قاعده تغلیب همه را با عنوان محکّمات یاد کرده است (توضیح: آنچه گفته شد بر اساس مترادف دانستن مُحَكَّمَات و مُحَكَّمَات می باشد)

ص: 122

1- سجادی، جعفر، فرهنگ علوم فلسفی و کلامی، چاپ اول، امیر کبیر، تهران، صفحه 724، 1375 ش.

2- بابائی، احمدعلی، برگزیده تفسیر نمونه، جلد اول، چاپ اول، دارالکتب اسلامی، تهران، صفحه 263، 1374 ش.

آیه: «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»: فروگذار نکردیم در کتاب از چیزی. (1)

آیه: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ»: «و ما قرآن را که بیان کننده هر چیزی است و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است بر تو نازل کردیم. (2)

95 - مفردات: السَّلْمُ: سلامت، اسارت - مُلْقَى السَّلْمِ: کسی که سلامتش را از دست داده، کسی که خود را تسلیم دشمن کند -

نکته ادبی: بین "عاد" و "اعدی" جناس شبه اشتقاق وجود دارد.

توضیح: در این بیت از معارضه دشمنان و منکران با قرآن کریم سخن رفته است، با توجه به این که قرآن، همه منکران را در سراسر جهان و در طول زمان تا روز قیامت، به معارضه با خود فرا خوانده، و به این امر "تحدی" گویند. ما در این جا به شرح تحدی می پردازیم؛ "تحدی در لغت یعنی مبارزه طلبی و از کسی خواستن تا با تو برابری کند در کاری، تا عجز او ظاهر شود (تاج المصداق بیهقی)، اوج تحدیات قرآن آیه 23 سوره بقره است: "و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم در تردید هستید سوره ای مانند آن بیاورید، و جز خدای همه حاضرانتان را فرا خوانید، اگر راست می گویند. و هرگاه چنین نکنید، که هرگز نتوانید کرد، پس بترسید از آتشی که برای کافران مهیا شد و هیزم آن مردمان و سنگها هستند" در این آیه معنایی هست که در دیگر آیات تحدی نیست و آن پیش بینی قاطعانه عجز مخالفان و منکران از آوردن نظیره برای قرآن است. در طول تاریخ اسلام بعضی کوشیده اند به این تحدی پاسخ گویند یا طبعی بیازمایند. اما همه از برابری با قرآن فرومانده اند. از جمله می توان به این نامها اشاره کرد: مُسَيِّلَمَه كَذَّاب (که جمله الفِيلُ مَا الْفِيلُ وَ مَا أَذْرِيكَ مَا الْفِيلُ، لَهُ خُرْطُومٌ طَوِيلٌ او مشهور است) و ابن مقفع، ابن راوندی و ابو العلاء معری نیز هر یک به نوعی و به قصدی در مقام نظیره گویی برای قرآن برآمده اند و به کوچکترین توفیقی در این مجال دست نیافته اند (3) (و نیز کآیه 88 سوره اسراء).

ص: 123

1- انعام، آیه 38.

2- نحل، آیه 89.

3- خرمشاهی، بهاءالدین، قرآن پژوهی، چاپ اول، مشرق، تهران، صفحه 126، 1372 ش.

«تحدی اقسام مختلف دارد که به اختصار از آنها نام می‌بریم: 1 - تحدی به بلاغت 2 - تحدی به آوردن اخبار غیبی 3 - تحدی به یکپارچگی و وحدت شگفت‌انگیز همه آیات قرآن و فقدان تعارض و ناهماهنگی بین آنها. (1)»

96 - مفردات: رَدَّةٌ عَنْ كَذَا، او را از فلان چیز دور کرد و بازداشت - دَعْوَى: إِدْعَا - مُعَارِضٌ: مخالف، حریف، مدعی - غَيُورٌ: کسی که بشدت از حریم ناموس خویش دفاع می‌کند - الْجَانِي: مجرم، جنایتکار - الْحُرْمُ: جمع الْحُرْمَة: آن چه هتک حرمت آن حرام است، اهل بیت و نوامیس آدمی.

نکته ادبی: در این بیت تشبیه تمثیل وجود دارد.

97 - مفردات: مَدَدٌ: گسترش یافتن - الْحُسْنُ: زیبایی، نیکویی - الْقِيَمُ: جمع الْقِيَمَة: ارزش.

نهج البلاغه: زیباترین عبارت نهج البلاغه در توصیف قرآن که با این بیت و ابیات این بخش تناسب دارد مربوط به عبارت آخر خطبه 198 می‌باشد که ترجمه آن چنین است: «پس فرو فرستاد بر او قرآن را، نوری که چراغ‌های آن فرو نمیرد، و چراغی که افروختگی اش کاهش نپذیرد، و دریایی که ژرفای آن کسی نداند و راهی که پیمودنش رهرو را به گمراهی نکشانند. و پرتوی که فروغ آن تیرگی نگیرد. و فرقانی که نور برهانش خاموش نشود. و تیبانی که ارکانش ویرانی نپذیرد، و بهبودی که در آن بیم بیماری نباشد، و ارجمندی که یارانش را شکست و ناپایداری نباشد، و حقی که یاورانش را زیان و خواری نباشد. پس قرآن معدن ایمان است و میانجای آن، و چشمه سار دانش است و دریا‌های آن، و باغستان دادست و انگیزه‌های آن، و بنیاد اسلام است و بُنلاد استوار آن. وادی‌های حقیقت است و سبزه زارهای آن، و دریایی است که بردارندگان آب آن را خشک نگردانند، و چشمه سارهاست که آب کشندگان، آب آن را به ته نرسانند، و آبشخورها است که درآیندگان آب آن را کم نکنند و منزلگاهها است که مسافران راهش را گم نکنند، و نشانه‌ها است که روندگان از نظرش دور ندارند، و پشته‌ها است که روی

ص: 124

1- محدث خراسانی، احمد، خورشید تابان در علم قرآن، چاپ اول، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد، صفحه 99، 1372 ش.

آورندگان از آن نگذرنند و آن را نگذارند، خدایش مایه سیرابی دانشمندان کرده است، و بهار دل های فقیهان و مقصد راههای پارسایان، و دارویی که از پس آن بیماری نیست و نوری که با آن تاری نیست، و ریسمانی که گرفتنگاه آن استوار است و پناهگاهی که قلّه آن پناهنده را نگاهدار است، و ارجمندی هر که با او دوستی ورزد و امان آن کس که بدان در شود و راهنمای هر که بدان اقتدا کند و عذرخواه آن که آن را مذهب خود گیرد و برهان هر کس که بدان سخن گوید و آن را پذیرد، و گواه هر که در مخاصمت پشتیبان خویشش شمارد، و پیروزی آن کسی که بدان حجت آرد و راهبر آن که آن را به کار دارد و برنده آن که آن را کار فرماید، و نشان آن کس که در آن بنگرد چنان که باید، و نگاهدار کسی که خود را بدان از آسیب پاید و دانش کسی که آن را نیک به خاطر سپارد، و حدیث کسی که از آن روایت کند و حکم آن کس که خواهد حکم دهد»

98 - مفردات: عَدَّ الشَّيْءَ: آن چیز را شمرد، آن را به حساب آورد- أَحْصَى الشَّيْءَ: آن چیز را شمارش و یادداشت کرد، آمار آن را گرفت- عَجَائِب: جمع العَجَائِبِ: شگفت انگیز، تعجب آور- لَأَسَامُ بِالسَّامِ: ملال آور نمی شود- اِكْتَار: بسیار گردانیدن، در این جا: بسیار تلاوت کردن - السَّامُ: دلتنگی، خستگی.

نکته ادبی: بین «سَامُ» و «سَامٌ» جناس شبه اشتقاق وجود دارد.

قرآن: در این بیت از الفاظ آیه 18 سوره «النحل» اقتباس شده: «وَإِنْ تُعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا».

توضیح روایی: امام علی (ع) در خطبه 18 نهج البلاغه می فرماید: «إِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ وَلَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ وَلَا تَكْشِفُ الظُّلْمَاتُ إِلَّا بِهِ»؛ «ظاهر قرآن زیبا است، باطن آن ژرف و ناپیدا است، عجایب آن سپری نگردد، غرایب آن به پایان نرسد و تاریکی ها جز بدان زدوده نشود.»

و در خطبه 156 فرموده اند: «لَا تُخْلِقُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ وَوُلُوجُ السَّمْعِ»؛ «کهنه نگردد به روزگار، نه از خواندن و نه از شنیدن بسیار.»

99 - مفردات: ظَفِرَ بِهِ: به او دست یافت- اِعْتَصَمَ بِهِ: آن چیز را با دست خود گرفت.

نکات ادبی: 1 - قرآن به ریسمان تشبیه شده، آن گاه اسم مشبه به برای مشبه استعاره

شده و اعتصام ترشیح است برای ریسمان (مشبه به) لذا استعاره از نوع مصرّحه مرشّحه است. 2 - بین «قرّ» و «قاری» جناس شبه اشتقاق است.

آیه: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»: «همگی به ریسمان خداوند [قرآن] چنگ در زنید و پراکنده نشوید.»

نهج البلاغه: «وَاعْلَمُوا بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ وَالتُّورُ الْمُبِينُ وَ الشِّفَاءُ النَّافِعُ، وَ الرَّيُّ النَّافِعُ وَ الْعِصْمَةُ لِلْمُتَمَسِّكِ وَ النَّجَاهُ لِلْمُتَعَلِّقِ، لَا يَعْوَجُ فَيَقَامُ وَلَا يَزِيغُ فَيُسْتَعْتَبُ»: «بر شما باد به کتاب خدا که ریسمان استوار و نور آشکار است و درمانی است سوددهنده و تشنگی را فرو نشاننده. چنگ زننده را نگهدارنده و در آویزنده را نجات بخشنده، نه کج شود تا راستش گردانند و نه به باطل گراید تا بازش گردانند.»

100 - مفردات: لَطَى: آتش، زبانه آتش، یکی از نامهای دوزخ - وَرَدٌ: آبی که بر آن وارد شوند، جزئی از قرآن که هر شب انسان برای قرائت آن برخیزد - الشَّبِيمُ: خنک.

نکات ادبی: 1 - «آیات» به الماء تشبیه شده، آن گاه لفظ مشبه به فراهم چیده شده و یکی از لوازمش ذکر گردیده است یعنی «الورد»، در این میان «الشَّبِيمُ» ترشیح است برای «الماء» پس استعاره از نوع مکنیه است.

2 - بین «حَرٌّ» و «شَبِيمٌ» طباق وجود دارد.

نکته قرآنی: یاد خدا آتش های درون و برون را خاموش می کند (1).

حدیث: «إِقْرُوا الْقُرْآنَ، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَعْذِبُ قَلْبًا وَعَى الْقُرْآنَ» (به نقل از ابی امامه (2)): «قرآن را تلاوت کنید، براستی خداوند قلبی را که جایگاه قرآن باشد عذاب نمی کند.»

101 - مفردات: الْحَوْضُ: حوض کوثر - تَبَيُّضٌ: سفید می شود - الْحَمَمُ: جمع الحُمَّة: زغال، سیاهی.

حدیث: از انس بن مالک، در معنی کوثر، به نقل از رسول گرامی صلی الله علیه و آله گفته شده: فَإِنَّهُ نَهْرٌ وَعَدَنِيهِ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ، عَلَيْهِ خَيْرٌ كَثِيرٌ، هُوَ حَوْضٌ تَرَدُّ عَلَيْهِ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، آيَتُهُ عَدَدٌ

ص: 126

1 - جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن مجید «سیره عملی رسول اکرم صلی الله علیه و آله، جلد 9، چاپ اول، رجاء، تهران، صفحه 391، 1374 ش.

2 - کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، جلد اول، صفحه 512.

التَّجْوِمُ»(1): «پس بدرستی که آن (کوثر) نهی است که پروردگارم به من وعده داده است. خیر فراوانی در آن است. آن حوضی است که روز قیامت اُمّت بر آن وارد می شوند و ظرفهای آن به شمار ستارگان آسمان است.»

102 - مفردات: الصُّرَاط: راه، راه روشن و آشکار، این کلمه 40 بار در قرآن با صفت مستقیم به کار رفته است - المِيزَان: ابزار سنجش برابری دو جسم موزون، ترازو، سمبل عدالت - قِسْط: عدل و داد.

آیه: «اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ»: «خداست که این کتاب بر حق و ترازو را نازل کرده است.»(2)

103 - مفردات: حاذِق: ماهر، خبره، کاردان - الفَهْم: آگاه، زودفهم.

قرآن: به گواهی آیه 89 سوره بقره اهل کتاب از ظهور پیامبر جدید و کتاب جدید به طور ضمنی اطلاع داشتند اما پس از نزول قرآن از سر حسادت و لجاجت آگاهانه با آن سر به مخالفت برداشتند. «وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا، فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ»: «چون ایشان را از جانب خدا کتابی آمد، او را نشناختند (پیامبر اسلام را) هر چند کتابشان را هم تصدیق کرده بود. با آن که پیشتر از آن خواستار پیروزی بر کافران بودند، به او ایمان نیاوردند که لعنت خدا بر کافران باد»(3)

هر کسی کو حاسد کیهان بود

آن حسد خود مرگ جاویدان بود

(دفتر 5 مثنوی، بیت 14)

104 - مفردات: رَمَدٌ: درد چشم، آزردهی چشم - سَقَمٌ: بیماری.

ذمّ خورشید جهان ذمّ خود است

که دو چشمم کور و تاریک و بد است

(دفتر 5 مثنوی بیت 10)

در بیان معراج پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله

ص: 127

1- المسند الجامع لأحاديث الكتب الستة، جلد دوم، صفحه 402.

2- شوری، آیه 17.

3- و (نیز بقره، 146 و أنعام، 20)

105 - مفردات: يَمَمَةٌ: قصد او كرد - العافون، هر جوینده روزی و احسان، کسی که گروهی او را برای پیدا کردن جاو آب و علف پیش فرستند - سَاحَه: ناحیه، میدانگاه اطراف خانه - سَعَى: راه رفتن، دویدن - مُتُون: جمع مَتْن و پشت - الأَيْتُق: جمع النَّاقَه: ماده شتر - الرُّسُم: جمع الرُّسُوم: شتری که گامها را محکم بر زمین می کوبد و اثر پایش بر زمین می ماند.

106 - مفردات: مُعْتَبِرٌ: عبرت گیر، پندپذیر - مُعْتَمِتٌ: غنیمت گیر، کسی که در صدد به دست آوردن غنیمت است، غنیمت جو.

نکته ادبی: بین دو مصراع موازنه وجود دارد.

107 - مفردات: الدَّاجِی: شب تیره و تار.

زمان وقوع معراج: «باتوجه به کثرت اختلاف روایات درباره زمان وقوع معراج نظر ابن اسحاق و ابن هشام آن است که در سال دهم بعثت رخ داده. برخی آن را در اوایل و بعضی در اواخر بعثت ذکر کرده اند. اما آنچه روشن است به دلیل آن که نمازهای یومیه پس از معراج واجب گردیده پس معراج در سال دهم و پس از مرگ حضرت ابوطالب (ع) رخ داده است. چون از روایات برمی آید که تا لحظه مرگ ابوطالب (ع) نماز واجب نشده بود.» (1)

آیه: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»: «منزه است آن خدایی که بنده خود را شبی از مسجدالحرام به مسجدالاقصی که گرداگردش را برکت داده ایم سیر داد. تا بعضی از آیات خود را به او بنماییم، هر آینه او شنوا و بینا است» (2)

حدیث معراج: از عبدالله بن مسعود درباره معراج رسول صلی الله علیه و آله روایت مفصلی نقل شده که بخشی از آن چنین است:

«أَتَى رَسُولُ اللَّهِ بِالْبُرَاقِ، فَحَمَلَ عَلَيْهَا، ثُمَّ خَرَجَ بِهَا صَاحِبُهُ، يَرَى الْآيَاتِ فِيمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ. حَتَّى انْتَهَتْ إِلَى بَيْتِ الْمُؤَدَّسِ، فَوَجَدَ فِيهِ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ وَ مُوسَى وَ

ص: 128

1- فروغ ابدیت، جلد اول، چاپ دهم، صفحه 384.

2- اسراء- آیه 1، قضیه معراج را بجز کتب احادیث، مفسران در تفاسیر خود در تفسیر همین آیه مذکور به تفصیل یا اختصار آورده اند.

«براق برای رسول خدا آورده شد، سوار آن گشت، سپس براق سوارش را بیرون برد، در حالی که [پیامبر] نشانه های الهی بین زمین و آسمان را نظاره می کرد، تا که به بیت المقدس رسید، در آنجا حضرت ابراهیم و موسی و عیسی را در جمع گروهی از دیگر پیامبران یافت: آنان جملگی بر گرد پیامبر اسلام جمع شدند، پس از آن پیامبر با آنان نماز جماعت گزارد...»

توضیح: برای کامل شدن شرح حادثه معراج (ک شرح بیت 83 نهج البرده شوقی)

108 - مفردات: قَابُ: از وسط زه کمان تا سرآن، نصف طول زه کمان - قَابٌ قَوْسَيْنِ: به دو شیوه معنی شده است اول: مقصود «قَابَاقُوسٍ» است، بنابراین به معنی «اندازه یک کمان» خواهد بود یعنی فاصله قبضه کمان تا نوک آن، دوم: به معنی «فاصله دو کمان» است، در هر حال این عبارت کنایه از کمی فاصله و نزدیکی دو چیز به هم است - لَمْ تُرْمَ: قصد نشده بود.

توضیح: مراد از «قَاب قوسین» قرب مرتبه و رفع تمامی حجاب ها، از جلو دیدگان ظاهری و باطنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است نه قرب مکان و مسافت. زیرا خداوند منزله از مکان است. و این ترکیبی کنایی است. عربها رسم داشتند که اگر یکی می خواست به دیگری محبت و رزد کمانش را به کمان او می پیوست و همسر می کرد لذا خداوند متعال که می خواست پرده از محبت خود با بنده پاکش بردارد از آن به «قَاب قوسین» تعبیر کرد تا مطابق تعبیر عربها باشد.

آیه: «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى ذُو مِرَّةٍ فَاسَسَّ نَوَى وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى ثُمَّ دَنَى فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى أَفَتُمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَهُ أُخْرَى عِنْدَ سِدْرِهِ الْمُنْتَهَى عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى إِذْ يَغْشَى السُّدْرَةَ مَا يَغْشَى مَا زَاغَ الْبَصَرُ مَا طَغَى لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى»: «او را آن فرش-ته بس نیرومند تعلیم داده است، صاحب نیرویی که استیلا یافت، و او به کناره بلند آسمان بود، سپس نزدیک شد و

ص: 129

1- السیره النبویه، ابن هشام، ج 2، ص 10. برای آگاهی بیشتر از حدیث معراج (ک المسند الجامع لأحادیث الکتب السنّه، عوَاد معروف، ج 2، ص 394-399)

بسیار نزدیک شد تا به قدر دو کمان یا نزدیکتر، و خدا به بنده خود هر چه باید وحی کند وحی کرد، دل آنچه را که دید دروغ نشمرد، آیا در آنچه می بیند با او جدال می کنید؟ او را دیگر بار هم بدید، نزد سدره المنتهی (1) که آرامگاه بهشت نزد آن درخت است، وقتی که سدره را چیزی در خود می پوشید چشم خطا نکرد و از حد در نگذشت. هر آینه پاره ای از آیات بزرگ پروردگارش را بدید» (2)

«خرگاه برون زدی ز کونین * در خیمه خاص «قاب قوسین»

جبریل ز هم‌رہیت مانده * الله معک ز دور خوانده»

«نظامی گنجوی»

109 - مفردات: قَدَمَةٌ: او را پیش فرستاد، او را جلو انداخت - مَخْدُوم: مهتر و سرور - خَدَم: جمع خادم: نوکر، خدمتکار.

نکته ادبی: بین «مخدوم» و «خدم» جناس اشتقاق وجود دارد.

توضیح: مفهوم این بیت اشاره دارد به حدیثی که در ذیل بیت 107 ذکر گردیده و گفته شد پیامبران اولوالعزم بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله در شب معراج، در بیت المقدس، اقتدا کردند و ب-ه درگاه خداوند متعال نماز گزارند.

«نظامی گنجوی مثنوی زیبا و بلندی درباره معراج دارد که به آوردن چند بیت از آن در اینجا بسنده می کنیم.

ای نقش تو معراج معانی * معراج تو نقل آسمانی

از هفت خزینه درگشاده * برچارگهر قدم نهاده

از حوصله زمانه تنگ * بر فرق فلک زده شبا هنگ

چون شب علم سیاه برداشت * شبرنگ تو رقص راه برداشت

ص: 130

1- درخت سدری در آسمان هفتم یا اقصای بهشت که هیچ کس و علم هیچ دانایی از آن فراتر نرود (قرآن مجید، ترجمه آیتی، ص 527) - «سدره المنتهی مرز و خط نهایی اشیایی است که با عقل قابل درک اند. به آن سوی سدره فقط با عشق توان رفت. وحدت واقعی هم آن گاه جامه حقیقت به خود می پوشد که هستی زاده از وهم از ریشه کنده شود. (نثر و شرح مثنوی شریف، گولپینارلی، دفتر اول، صفحه 264)

2- نجم، آیات 5-18

110 - مفردات: إِخْتَرَقَ الْأَرْضَ: از وسط آن زمین عبور کرد نه از کنار آن - أَلَسْبَعُ الطَّبَاقِ: هفت طبقه آسمان، هفت آسمان - مَوْكِبٌ: گروه سوار و پیاده که در التزام رکاب بزرگی باشند، گروه سواره - صَاحِبُ الْعَلَمِ: پرچمدار.

«از جمله عرش بر پریدی * هفتاد حجاب را دریدی»

نظامی

111 - مفردات: وَدَعَّ يَدْعُ السَّيَّءُ: آن چیز را وانهد، رهائش ساخت - السَّؤُؤُ: نهایت یک چیز - مُسَدِّ تَبَقٌ: پیشی گیرنده در مسابقه [تَقَرَّبَ إِلَى اللَّهِ]، مقصود پیامبران و اولیای خاص الهی اند - مَرَّقَى: نردبان، جای بالا رفتن - مُسَدِّ تَبَقٌ: کسی که خواهان بالا رفتن و رسیدن به بلندترین نقطه چیزی است.

«شبی بر گذشت از فلک بر گذشت * به تمکین و جاه از ملک درگذشت

چنان گرم در تیه قربت براند * که بر سِدره جبریل از او بازماند»

«سعدی»

112 - مفردات: حَفَصَهُ: آن را پایین آورد، او را از مقام و جایگاهش پایین آورد - بِالْأَضَافَةِ: بِالْأَضَافَةِ إِلَى مَقَامِكَ - نُودِيَتْ: فراخوانده شدی - الْمُفْرَدُ الْعَلَمِ: یگانه مشهور، یکتای برجسته

نکات ادبی: 1 - بین خفض، رفع، اضافه و نداء مراعات نظیر وجود دارد، همچنین «مفرد علم» با «نداء و رفع» تناسب دارد، چون منادای مفرد معرفه اعرابش رفع است 2 - اگر معنی لُغَوِي خَفَضَ وَرَفَعَ» به معنی «پستی و بلندی» را در نظر بگیریم بین آنها طباق وجود دارد 3 - روشن است که شاعر با هنرمندی در استخدام اصطلاحات علم نحو توریه کرده است.

«رفته ز ولای عرشِ والا * هفتاد هزار پرده بالا» (2)

«نظامی گنجوی»

ص: 131

1- نظامی گنجوی، الیاس، مخزن الاسرار، با خوشنویسی محمد صادق احدپور، آتلیه هنر محمد سلحشور، 1371 ش

2- این بیت در ذیل بیت 86 نهج البرده شوقی نیز آورده شده است.

113 - مفردات: تَقْوُز: کامیاب شوی، برسی - أَيْ مُسْتَتِرٍ: چه سان پنهان است، در نهایت پوشیدگی است - الْمُكْتَتَمُ مِنَ الْأَسْرَارِ: راز سر به مهر، رازی که در کتمان آن مبالغه شود.

114 - مفردات: حَاذٍ يَحُوزُ الشَّيْءَ: آن را بدست آورد - فَخَارَ: برتری، عظمت - جَاَزَ الْمَكَانَ: از آن جا گذشت و آن را پشت سر گذاشت - إِرْدَحَمَ الْقَوْمَ: آن قوم جا را بر یکدیگر تنگ کردند - غَيْرَ مُزْدَحَمٍ: بی ازدحام، بی مزاحمت.

نکات ادبی: 1 - بین «حُزَّتْ» و «جُزَّتْ» جناس مُصَحَّف وجود دارد. 2 - بین دو مصراع موازنه وجود دارد.

115 - مفردات: جَلَّ: بزرگ است، شکوهمند است - وُلِّيَتْ: به تو واگذار شده - زُنْتُ: جمع زُنْتَه: درجات - عَزَّ: دشوار است، نادر است - أُوْلِيَتْ: به تو بخشیده شد.

نکات ادبی: 1 - بین «وُلِّيَتْ» و «أُوْلِيَتْ» جناس ناقص وجود دارد 2 - بین دو مصراع موازنه وجود دارد.

«بر سر هستی قدمش تاج بود

عرش بدان مانده محتاج بود»

«نظامی گنجوی»

116 - مفردات: أَلْبَسْتُ رِي: مژده، خبر خوش - بُسْتُ رِي لَنَا: مژده باد بر ما - مَعْشَرٌ: گروه، دسته - مَعْشَرُ الْإِسْلَامِ: اُمّت مسلمان - رُكْنٌ: پایه یک چیز، قسمت نیرومندتر و محکمتر یک بنا - غَيْرَ مُنْهَدِمٍ: ویران نشدنی.

توضیح: مقصود از رکن استوار و خلل ناپذیر، وجود پر برکت و رحمت بار رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است.

«بخت جوان یار ما، دادن

جان کار ما

قافله سالار ما، فخر جهان مصطفا است»

«مولوی»

117 - نکته ادبی: بین «دَعَا» و «دَاعَيْنَا» جناس اشتقاق وجود دارد.

آیه: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»: «شما بهترین اُمّتی هستید از میان مردم پدید آمده که امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان

در سخن از جنگها و مجاهدات رسول اکرم صلی الله علیه و آله

118 - مفردات: رَاعَهُ: او را ترساند- نَبَأَهُ: صدای آهسته - أَجْفَلَهُ: او را ترساند و فراری اش داد، او را رام داد- أَلْغَفَلَ مِنَ الْغَنَمِ: گوسفندانی که نشان و علامتی ندارند..

نکات ادبی: 1 - در بیت تشبیه تمثیل وجود دارد. 2 - بین «أَنْبَاء» و «نَبَأَهُ» جناس اشتقاق وجود دارد.

119 - مفردات: مُعْتَرَك: میدان جنگ، آوردگاه- وَضَمَّ: تخته قصابی که زیرگوشت نهند- تَرَكَهُمْ لِحْمَاعَلَى وَضَمَّ: آنان را مثل گوشت روی کنده قصابی کرد، آنان را کشت و بشدت خوار و ذلیلشان ساخت.

نکته ادبی: در این بیت تشبیه تمثیل وجود دارد.

120 - مفردات: غَبَطَ يَغْبِطُ: به حال اورشک برد، به حال حسرت خورد، آرزو کرد که او نیز مانند دیگری برخوردار باشد - أَشْلَاءُ: جمع شِلْوُ: عضوی از گوشت، هر حیوان پوست کنده که قدری از گوشتش خورده شده و مقداری از آن باقی مانده است - شَالَ: بالا رفت، بلند شد- الْعِقْبَانُ: جمع عَقَاب- الرَّحْمُ: کرکس، لاشخور.

نکات ادبی: 1 - بین «أَشْلَاء» و «شَالَتُ» جناس شبه اشتقاق وجود دارد 2 - بین «عِقْبَان» و «رَحْم» مراعات نظیر است.

توضیح: حالات درونی دشمنان به گونه ای محسوس، با هنرمندی خاصی ترسیم شده است.

121 - مفردات: الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ: ماههایی که عربها از قدیم جنگیدن در آنها را جایز نمی دانسته اند این ماهها عبارت است از: رجب، ذی القعدة، ذی الحجه و محرم و غیر از رجب بقیه متصل به هم اند، این حرمت مورد تأیید اسلام نیز قرار گرفت.

آیه: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ»: «تورا از جنگ کردن در ماه حرام می پرسند. بگو جنگ کردن در آن گناهی است بزرگ» (2).

ص: 133

1- آل عمران، آیه 110.

2- بقره، آیه 217.

توضیح: کافران از رزم آوری و شجاعت رزمندگان اسلام چنان می ترسیدند که چشم انتظارشان به ماههای حرام بود تا نفس راحتی بکشند.

122 - مفردات: حَلَّ الْمَكَانَ: در آنجا فرود آمد و اقامت گزید- قَرَمَ: سرور، بزرگوار- قَرِمَ: کسی که به خوردن گوشت اشتهای بسیار دارد، در این جا به معنی کسی است که به کشتن دشمنان اسلام بسی مشتاق است.

نکته ادبی: بین «قَرَمَ» و «قَرِمَ» جناس محرّف وجود دارد.

123 - مفردات: يَجُرُّ: می کشد- خَمِيسَ: لشکر، سپاهی که مرگب از پنج قسمت است؛ مقدمه، قلب، جناح راست، جناح چپ و عقبه- السَّابِغَةُ: اسب تیز تک، کشتی شناور- اِلْتَطَمَتِ الْأَمْوَاجُ، امواج به هم برخوردند و خروشیدند - مُلْتَطِمٌ: خروشان

نکته ادبی: بحر خمیس یک اضافه تشبیهی است.

124 - مفردات: مُتَّدِبٌ: پذیرنده دعوت- اِحْتَسَبَ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرًا: کار خیری را برای رضای خدا انجام داد، کار خیری را برای خود به نزد خداوند فرستاد- مُحْتَسِبٌ: کسی که برای خرسندی خداوند کار می کند.

يَسْطُو: بر روی او پرید، به او حمله کرد- مُسْتَأْصِلٌ: ریشه برگرنده- مُصْطَلِمٌ: بنیان کن، نابود کننده.

125 - مفردات: غُرْبَةٌ: دوری از وطن که لازمه آن بی کسی و گمنامی و بیگانگی و احياناً نارجمندی است-

مَوْصُولُهُ الرَّحِمُ: به خویشان پیوسته، کنایه از ارجمند و پر قوت شدن است.

نهج البلاغه: امام علی علیه السلام در خطبه 106 می فرماید: «از کرامت پروردگار به جایی رسیدید که کنیزان شما را حرمت می گذارند. و همسایگان شما را ارجمند می شمارند. آن که پایه او با شما یکی است و حق نعمتی از شما به گردن او نیست بزرگتان می دارد. و آن که از حمله شما ایمن است و شما را بر او فرمانی نیست، از شما بیم دارد.»

126 - مفردات: مَكْفُولٌ: حمایت شده، ضمانت شده- بَعَلَ: مرد سرپرست خانواده، شوهر - يَتَمَّ يَتِيمٌ: یتیم شد- آمَّ يَتِيمٌ: بیوه شد، همسرش مرد.

نکته ادبی: بین «أب» و «بعل» مراعات نظیر است.

127 - مفردات: مُصَادِمَةٌ: برخوردکننده با او- مُصَدِّمٌ: محل برخورد، مکان تصادف، میدان جنگ که دو سپاه با یکدیگر برخورد می کنند.

نکته ادبی: هُمُ الْجِبَالُ، تشبیه بلیغ است.

128 - مفردات: حُنَيْنٌ: وادی است میان مکه و طائف، این نام در آیه 25 سوره توبه ذکر شده و آن مربوط است به جنگی که در سال هشتم هجرت پیش از فتح مکه، بین قبیله هوازن و سپاهیان اسلام، به فرماندهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در وادی مذکور در گرفت که منجر به پیروزی مسلمانان شد. (1)

- بَدْرٌ: نخستین برخورد جدی مسلمانان با قریش که در روز جمعه، هفدهم رمضان سال دوم هجری در منطقه بدر رخ داد. حادثه ای که می بایست آن را از بزرگترین رویدادهای صدر اسلام دانست. منطقه بدر که اکنون شهری در آنجا ساخته شده گرچه از بزرگراه مدینه- مکه، بدور افتاده است، در فاصله 155 کیلومتری مدینه، 310 کیلومتری مکه و 45 کیلومتری ساحل دریای سرخ قرار دارد. (2).

أَحَدٌ: کوه احد که گفته اند به دلیل جدایی اش از دیگر کوههای دیگر منطقه، أحد خوانده شده. یا آن که رسول خدا از روی علاقه به توحید و اشاعه آن نامش را احد گذاشته، در فاصله شش کیلومتری [شمال] شهر مدینه بوده، و اکنون شهر تا دامنه آن گسترش یافته است. در روز هفتم شوال سال سوم هجرت در دامنه این کوه (3) یکی از مهمترین جنگهای صدر اسلام رخ داد، جنگی که تجربه ای تلخ اما آموزنده از خود بر جای گذاشته و در میان غزوات صدر اسلام یک استثنا به شمار می آید. (4)

فُصُولٌ حَتْفٍ: فصل های مرگ، انواع مرگها - أَدَهِي: دشوارتر، مصیبت بارتر - أَلْوَحْم: وبا، طاعون، نوعی بیماری واگیر و مهلک که در قدیم هزاران نفر را در زمانی اندک به کام

ص: 135

1- أعلام قرآن، صفحه 298.

2- تاریخ سیاسی اسلام سیره رسول خدا، جعفریان، ج 1، ص 420.

3- در دامنه جنوبی کوه احد و در غرب کوه رباط، ناحیه شرقی راه مدینه به شام. (ک مقالات تاریخی، رسول جعفریان، صفحه 124).

4- تاریخ سیاسی اسلام سیره رسول خدا، جعفریان، ج 1، ص 455. برای اطلاعات بیشتر از موقعیت بدر و احد (کمعجم البلدان، یاقوت حموی، جلد اول، صفحه 109 و 357)

نکات ادبی: 1 - بین "حُنین" و "بدر" و "أحد" مراعات نظیر وجود دارد 2 - تکرار فعل "سَلَّ" نشانگر تأکید است.

129 - مفردات: أَصْدَرَهُ عَنْ كَذَا: آن را از فلان چیز بیرون آورد یا بازگردانید - مُصْدِر: بیرون آورنده، بازگرداننده - الْبَيْض: جمع الأبييض: شمشیرهای سفید - اللَّمَم: جمع اللَّمَمَة: مویی که تا زیر نرمه گوش آویخته باشد، وجه تسمیه اش این است که به سردوشه‌نزدیک شده است.

نکات ادبی:

1 - بین "البیض"، "حُمراً" و "مُسَوِّد" مراعات نظیر وجود دارد.

2 - بین "المُصْدِر" و "وَرَد" طباق وجود دارد.

3 - با در نظر گرفتن معنی لغوی "البیض" بین آن و "مُسَوِّد" طباق وجود دارد.

130 - مفردات: سَمَر: جمع أسَمَر: نیزه - الحَطَّ: نام سرزمینی که نیزه‌های خَطّی بدان منسوب است. این ناحیه در عُمّان واقع شده (کتابُ العین)، برخی هم گفته‌اند در بحرین بوده، به هر صورت در این منطقه نیزه‌های سخت و تیز و مقاومی ساخته می‌شده و یا از راه تجارت به فروش می‌رسیده است. (1) - حَرْف: نوک و لبه هر چیز، کنار و انتهای آن - جِسْم: پیکر، بدن - مُنْعَجِم: نقطه دار

نکات ادبی:

1 - بین "کاتبین"، "الحَطَّ"، "أقلامهم"، "حَرْف" و "غَیر مُنْعَجِم" ایهام تناسب وجود دارد.

2 - "طعن" به "کتابت" تشبیه شده، به وجه شبه تأثیر گذاری، آن‌گاه "کتابت" برای "طعن" استعاره شده، سپس از "کتابت" به معنی "طعن"، "کاتبین" به معنی "طاعنین" اخذ شده بنابر استعاره مصرّحه تبعیّه.

3 - أقلام، استعاره است برای "نیزه‌ها"

131 - مفردات: شَاكِي السَّلَاح: مرد تabin دندان مسلّح و خیلی با هیبت و شوکت،

ص: 136

اصل این اصطلاح "شَايِكُ السَّلَاحِ" است که مقلوب شده است - سَیْمَا: نور پیشانی، نشانه، هیأت، چهره - تَمَيِّزَةٌ: آن را مشخص می سازد - يَمْتَأُزُّ: مشخص می شود - السَّلَم: درخت خار دار کیکر، درخت کرت که برگش در دباغی به کار می رود.

نکته ادبی: بین "شاکِی"، "الْوَزْد" و "السَّلَم" مراعات نظیر وجود دارد.

132 - مفردات: نَشْر: بوی خوش - الزَّهْر: شکوفه، گل گیاه - الأَكْمَام: جمع الکَمِّ: غلاف شکوفه که پس از شکافته شدن غنچه از آن بیرون می آید، کاسبرگ - الِکَمِيّ: دلیر، مرد سلاح پوشیده.

133 - مفردات: ظُهور: جمع ظَهر، پشت - رُبِيّ: جمع الرُّبُوه: زمین بلند، پشته، تپه - شِدَّة: نیرومندی، توانایی - الحَزْمُ: هوشیاری، استواری در کار، دور اندیشی - شِدَّة: بستن و محکم کردن با طناب و غیره - الحَزْمُ: جمع الحِزَام: تنگ چارپا، کمر بند.

توضیح: گیاهان و درختانی که بر روی تپه ها می رویند، به دلیل آن که دارای ریشه های محکم و عمیق هستند استوارند و به راحتی از جا کنده نمی شوند لذا سواران سپاه اسلام به چنین درختانی تشبیه شده اند.

نکات ادبی: 1 - بین "شِدَّة" و "شِدَّة" جناس محرّف وجود دارد. 2 - بین "الحَزْم" و "الحَزْم" نیز جناس محرّف وجود دارد.

134 - مفردات: بَأْس: شجاعت، دلاوری، نیرومندی - فَرْقُ: ترس شدید - البُهْمُ: چارپایانی نظیر گوساله، بزغاله، برّه - البُهْمُ: جمع البُهْمَه: پهلوان دلیر که هماوردانش از پس او بر نمی آیند و نمی دانند که او را چگونه شکست دهند.

توضیح: مفهوم روشتر این است که لشکریان کفر چنان وحشت زده شده بودند که از هر شبیحی حتی از اسبان خود بشدّت می ترسیدند.

نکات ادبی: 1 - بین "البُهْم" و "البُهْم" جناس محرّف وجود دارد. 2 - بین "فَرْقاً" و "تَفَرَّقَ" جناس اشتقاق وجود دارد.

135 - مفردات: آجام: جمع الجمع أجمه: بیشه شیر، کنام شیر که معمولاً "درخت زاری است انبوه و درهم فرورفته - وَجَمَ يَجْمُ فُلَانٌ: فلانی از شدّت ترس ساکت و خاموش شد و آرام گرفت.

نکات ادبی: 1 - در مصراع دوم برای تبیین هیبت و شجاعت با شکوه دلاوران اسلام به مبالغه ای زیبا دست زده است زیرا شیر در هنگام دفاع از کنام خود به اوج خشم و حمله وری و درندگی می رسد. 2 - بین "آجام" و "تجم" جناس شبه اشتقاق وجود دارد.

136 - مفردات: لَنْ تَرَى: هرگز نمی بینی، هرگز نمی یابی - مُنْتَصِر: ظفر یافته - مُنْقَصِم: شکست خورده، درهم شکسته شده.

نکات ادبی: 1 - بین دو مصراع توازن با تکرار وجود دارد. 2 - بین "وَلِيٍّ" و "عَدُوٍّ" طباق وجود دارد.

137 - مفردات: أَحَلَّهُ بِالْمَكَانِ: او را در آن جا فرود آورد - أُمَّه: مردم همکیش - حِرْزٌ: هر چه که جلو تباهی و نابودی و گم شدن و تلف گشتن چیزی را بگیرد، نظیر صندوق - مَلَّه: دین، آیین، شریعت - اللَّيْثُ: شیر - أَشْبَالُ: جمع شَيْبَل: بچه شیر که به سن شکار کردن رسیده است - أَجْمٌ: جمع أَجْمَه: کنام شیر

نکات ادبی: 1 - در این بیت، پیامبر در قدرت حمایت از کیان و فرزندان خود، به شیر و امتش به فرزندان شیر، و دینش به کنام شیر تشبیه شده است.

2 - بین "أَحَلَّ" و "حَلَّ" جناس اشتقاق وجود دارد.

3 - بین "لَيْثٌ" و "أَشْبَالٌ" مراعات نظیر وجود دارد.

138 - مفردات: جَدَلَهُ: او را بر خاک افکند - كَلِمَاتُ اللَّهِ: مقصود قرآن کریم است - جَدِلٌ: کسی که به شدت ستیزه می کند - خَصَمَهُ: بر او در دشمنی غلبه کرد، بر او چیره شد - خَصِمٌ: ستیزه گر، دشمن سرسخت - الْبُرْهَانُ: یکی از نامهای قرآن کریم است.

نکات ادبی: 1 - بین "جَدَلْتُ" و "جَدِلٌ" جناس اشتقاق وجود دارد.

2 - بین "خَصَمٌ" و "خَصِمٌ" جناس اشتقاق وجود دارد.

139 - مفردات: الْأُمِّيُّ: درس نخوانده و به مکتب نرفته، خواندن و نوشتن نیاموخته - الْجَاهِلِيَّةُ: دوران پیش از ظهور اسلام در عربستان که نور عقل و وحی در آن سامان خاموش بود - التَّأْدِيبُ: تربیت کردن و پرورش دادن بر مبنای درستی و أخلاق - الْيَتِيمُ: یتیمی، بی پدری.

نهج البلاغه: "وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا" أَعْظَمَ

مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَ مَحَاسِنِ اخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَ نَهَارُهُ"

« هنگامی که از شیر گرفته شد خدا بزرگترین فرشته از فرشتگانش را شب و روز همنشین او فرمود تا راههای بزرگواری را پیمود و خویهای نیکوی جهان را فراهم نمود. (خطبه 192)

حدیث: "أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي" (1) ترجمه: پروردگارم مرا بسیار نیکو تربیت کرد.

«نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه مسأله آموز صد مدرّس شد.»

"حافظ"

در توسل و شفاعت خواهی

140 - مفردات: أَسَدٌ ثَقِيلٌ: در خواست بخشش می کنم - الخِذْمُ: جمع الخِذْمَةُ: انجام کاری نیک برای کسی از سر دلسوزی و خیر خواهی، در این جا خدمتکاری اهل دنیا مقصود است.

نکته ادبی: در بیت تصدیق وجود دارد.

توضیح: بوصیری پیش از سرودن بُرْدَه، به مناسبتهای مختلف سلاطین و امیران و وزیران رامدح کرده بود که مجموعه این قصاید در دیوانش موجود است.

141 - مفردات: قَلْدَةُ الْقِلَادَةِ: گردنبند را در گردش انداخت - عَوَاقِبُ: جمع عَاقِبَةٍ: فرجام کار - هَدَى: چارپایی که برای قربانی کردن به مَنَى برده می شود، در ابتدا غالباً بر شتر اطلاق می شد و بعداً "مصادیقش بیشتر گردید - النَّعْمُ: بر شتر، گاو و گوسفند اطلاق می شود، جمعش انعام است، وجه تسمیه اش منافع و خواص آن برای مردم است.

توضیح: معمولاً برای سوق دادن قربانی به سوی قربانگاه قلاده ای به گردش می اندازند و او را به دنبال خود می کشند.

142 - مفردات: غَيٌّ: گمراهی، در پی هوس ها رفتن - الصِّبَا: کودکی، خُرْدِي - الْحَالَتَيْنِ: مقصود هر دو حالت شاعری و خدمتکاری است - الْاِثْمُ: جمع الْاِثْمِ: گناه، خَطَا - النَّدَمُ: پشیمانی.

ص: 139

143 - مفردات : الدّین : آخرت - سَامَ الْبَائِعِ السَّلْعَةَ : فروشنده کالا را در معرض فروش قرار داد - سَامَ الْمُشْتَرَى السَّلْعَةَ : خریدار با قیمتی که بیان کرد خواستار خریداری کالا شد.

نکته ادبی : بین "دین" و "دنیا" طباق وجود دارد.

144 - مفردات : آجَلٌ : دیر آینده، آخرت - عاجِلٌ : شتابنده، زود آینده، کنایه از دنیا - بَانَ بَيِّنٌ : آشکار شد، واضح و روشن شد - الغَبْنُ : زیان دیدن در خرید و فروش - بَيَّعَ : خرید و فروش و داد و ستد عادی که فی المجلس بهای کالا را می دهند و آن را تحویل می گیرند - سَلَّمَ : پیش فروش و پیش خرید کردن کالا.

نکات ادبی : 1 - بین "عاجل" و "آجل" جناس مضارع و 2 - بین "بیع" و "سلم" و "غبن" مراعات نظیر وجود دارد.

145 - مفردات : عَهْدٌ : پیمان، دوستی، ضمانت - مُنْتَقِضٌ : شکسته شده - حَبْلٌ : رشته پیوند، طناب - مُنْصَرِمٌ : بریده، قطع شده

146 - مفردات : ذِمَّةٌ : امان، پناه، عهد و پیمان - أَوْفَى : باوفاترین - مُحَمَّدٌ : نام مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، در قرآن سوره ای به همین نام وجود دارد.

(توضیح : نام شاعر نیز محمد بوده است.)

نکته ادبی : در بیت تصدیر وجود دارد.

حدیث : امام صادق علیه السلام : "بدان که بر روی زمین خانه ای نیست که در آن نام محمد صلی الله علیه و آله باشد مگر آن که آن خانه و زمین هر روز خدا را تقدیس می کنند." (1)

147 - مفردات : مَعَادٌ : روز جزا - فَضْلٌ : احسان و بخشش - إِلٌّ : عهد و پیمان، صدا را به دعا بلند کردن - زَلَّهٌ : از راه حق یا از راه درست منحرف شدن، لغزیدن؛ زَلَّهَ الْقَدَمَ : منحرف از راه راست، لغزیده قدم، [بدیهی است کسی که پایش بر راه صراط بلغزد در دوزخ سقوط خواهد کرد].

نکته نحوی: قول بهتر در قرائت این بیت، عطف کردن «إِلًّا» بر «فَضْلًا» است چون سخن از تعقید رها می شود.

ص: 140

148 - مفردات: حَاشَاةٌ: دور اس-ت از او - حَرَمَ يَحْرِمُهُ الشَّيْءُ: او را از آن چیز محروم کرد- مُحْتَرَمٌ: تکریم شده

149 - مفردات: أَلْزَمْتُ: وادار کردم، واجب کردم- مُلْتَزِمٌ: بر عهده گیرنده، کسی که همراه بزرگی باشد.

نکته ادبی: در بیت تصدیق وجود دارد.

«بوصیری در ضمن یکی دیگر از مدایح نبوی می گوید:

بِمَدْحِ الْمُصْطَفَى تَحْيَى الْقُلُوبِ * وَتُعْتَقِرُ الْخَطَايَا وَالذُّنُوبَ

150 - مفردات: فَاتَ يَفُوتُ الشَّيْءُ: از آن چیز درگذشت- تَرَبَّ الرَّجُلُ: آن مرد فقیر شد که گویا حتی فرش زیر پا هم ندارد و روی خاک نشسته است. - الْحَيَا: باران، زیرا مردم و زمین را زنده می کند- الْأَزْهَارُ: جمع الزَّهْر: گل - الْأَكْمَ: جمع الْأَكْمَه: تپه، زمینی که از پیرامون خودش بلندتر باشد.

نکات ادبی: 1 - «یذاً» مجاز مرسل است به علاقه جزء و کُلِّ و مقصود شخص است به معنی «رَجُلًا»

2 - «کرم پیامبر» به بارانی که گلها و شکوفه ها را بر پشته ها می رویاند تشبیه شده است (به نوع تشبیه ضمنی)

151 - مفردات: زَهْرَةُ الدُّنْيَا: زیبایی و طراوت دنیا- اِفْتَطَفَ الثَّمَرُ: میوه را چید- اِفْتَطَفَ الشَّيْءُ: آن چیز را سرعت گرفت و قاپید.

زُهَيْرٌ: ابن اَبِي سَلَمَةَ الْمُزَنِي، او از اصحاب معلقات است که بیشتر اشعارش در حکمت و خویشنداری و حلم است شش تن از خاندان او نیز شاعر بوده اند. از جمله فرزندش کعب بن زهیر، که مدحیه نبوی اش شهرت دارد. زهیر در سال 520 میلادی به دنیا آمد و پیش از سال 610

میلادی برابر 13 قبل از هجرت در گذشت- (1) هَرَمٌ: ابن سَنَانِ بْنِ اَبِي حَارِثَةَ الْمُزَنِي، او با حارث بن عوف آتش جنگ بین قبایل عَبَس و ذُبْيَانَ را خاموش کرد و بدین سبب مورد ستایش شاعر صلحدوست جاهلی یعنی زهیر قرار گرفت و سپس هدایای فراوانی به زهیر داده شد. او در حدود سال 608 میلادی (15)

ص: 141

توضیح قرآنی: اصطلاح «زَهْرَةُ الدُّنْيَا» ریشه در قرآن دارد. «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقٌ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ»: «به چیزی که اصنافی از آنان را بدان بهره مند گردانده ایم چشم مدوز که تجمل زندگی دنیوی است تا سرانجام آنان را بدان بیازماییم و روزی پروردگارت بهتر و پاینده تر است.» (2)

در مناجات

152 - مفردات: لَأَذَّ يَلُودُ بِالْجَبَلِ: به کوه پناه برد- حُلُول: در آمدن در جایی، فرارسیدن زمانی - الْحَادِثُ الْعَمَمُ: رخداد فراگیر و همگانی، ممکن است مقصد بیماری اش باشد که همه پیکرش را در برگرفته بود و یا شاید رخداد قیامت باشد که حادثه ای است همگانی.

153 - مفردات: ضَاقَ يَضِيقُ: تنگ شد، از وسعتش کاسته شد- جَاه: مقام و منزلت، اعتبار و بزرگی و رتبه- الْكَرِيم: از نامهای خداوند است - تَجَلَّى: آشکار شد، ظهور یافت- مُنْتَقِم: انتقام گیرنده، کین خواه - إِذَا الْكَرِيمُ تَجَلَّى بِاسْمِ مُنْتَقِمٍ: روزی که خداوند به نام «انتقام گیر» ظهور می کند، روز قیامت.

154 - مفردات: ضَرَّةٌ: هُوُو، مقصود آخرت است که رابطه اش با دنیا بر اساس تقابل است چنان که غالباً "دو هوو چنین اند- اللَّوْح: چیز پهنی که بر رویش چیزی می نویسند و به معنی صحیفه ای که قابل ترسیم صور و کتابت در آن باشد.

صحیفه نفس انسانی را لوح گویند که محل ارتسام اشیاء است و نفوس سماوی را نیز لوح می گویند که محل ارتسام تمام صور کلیه موجودات عالم سفلی است (3) «به نظر برخی عارفان نظیر کاشانی مقصود از لوح قلب حضرت محمد صلی الله علیه و آله است (4)

قلم: خامه ای که با آن نویسند، این اصطلاح مأخوذ از قرآن است «وَالْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ» و «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» عرفا و فلاسفه اسلامی آن را به کار برده اند و در حدیث است که «أَوَّلُ مَا

ص: 142

1- همان، جلد 8، صفحه 82

2- طه، آیه 131

3- فرهنگ علوم فلسفی و کلامی، صفحه 641

4- نثر و شرح مثنوی شریف، دفتر اول، صفحه 245، شرح بیت 1069.

«ذات باری تعالی ابتدا جوهر مجرد قدسی را آفرید و به توسط او جوهر قدسی دیگری آفرید و همین طور به طور مرتب در کمال و شرف و بالجمله هر یک از عقول طولیه علت وجود موجود عقلی و نفسی دیگر است و از این جهت از هر یک از عقول مجرد طولیه و نفوس و افلاک می توان تعبیر به قلم کرد و قلم اول که عقل اول باشد ملک مقرب عقلی و قلم اعلی است و بالجمله عقول را به اعتبار آن که واسطه ای در فیضان صور علمیه اند بر نفوس کلیه فلکیه و موجب وجود آنها هستند، قلم گویند. (1)

حکیم ناصر خسرو قبادیانی می گوید: «و چنان که عقل کلی و نفس کلی قلم و لوح خدای اند، اندر عالم دین نیز رسول قلم خدای است، نبشته بر این صحیفه جسمی. چنین که همی بینیم قرآن کریم نیز کتاب خدای است از این قلم که رسول است - بر این لوح - که وصی است - و چنان که این کتاب اولی جز بدین لوح ما را معلوم نشد، قرآن نیز جز به «وَصِی» ما را معلوم نشود.» (2)

155 - مفردات: قَطَطٌ يَنْطُ: نوید شد - زَلَّه: لغزش، گناه - الْكَبَائِرُ: جمع الْكَبِيرَةِ: گناهان بزرگ - اللَّمَمُ: گناه کوچک، (این کلمه در بیت 85 به معنی جنون به کار رفته است.)

نکته ادبی: بین «كَبَائِرُ» و «اللَّمَمُ» طباق وجود دارد.

توضیح: براساس معارف قرآنی مسلمان باید در حالتی متوازن بین خوف و رجا به سوی خداوند رجعت کند. نه به رحمت بیکران او مغرور گردد و نه از تبهکارهای خویشان چنان نومید و مأیوس شود که راه دل بر غفران خداوند بسته بیند.

درست است که برای خداوند بخشش، کوچک و بزرگ ندارد ولی به نصّ قرآن «هرکس به وزن ذره ای نیکی کرده باشد. آن را می بیند و هرکس به وزن ذره ای بدی کرده باشد آن را خواهد دید.» (3) مع الوصف در دنیا و آخرت، رحمت و غفران و فضل و کرم خداوند بر غضب او که لازمه عدالت او است و عین حقیقت، مقدم است.

ص: 143

-
- 1- فرهنگ علوم فلسفی و کلامی، صفحه 591. - برای توضیح بیشتر (الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه صدرالمتألهین شیرازی - ج 1، سفر 3، ص 302)
 - 2- قبادیانی، ناصر خسرو، جامع الحکمتین، کتابخانه طهوری، تهران، صفحه 231، 1363 ش
 - 3- الزلزال، آیه 7-8.

156 - مفردات: عِصْيَان: سرکشی، نافرمانی، گنهکاری - الْقِسْم: جمع الْقِسْمَة: بخش، قسمت، پاره.

نکته ادبی: در بیت تصدیق وجود دارد.

157 - مفردات: غَيْرٌ مُنْعَكِس: واژگون نشده، درست، [برآوردشده] - حِبَالِي: رشته امیدم - غَيْرٌ مُنْخَرِم: نابریده، استوار.

نکته ادبی: بین دو مصراع صنعت توازن با تکرار وجود دارد.

158 - مفردات: الدَّارَيْن: دنیا و آخرت، دوسرای - يَنْهَزِمُ: درهم می شکنند، می گریزد.

159 - مفردات: سُحُب: جمع سحاب: أبر - صَلَاة: اگر از جانب خداوند باشد به معنی بارش رحمت بر بندگان است - مُنْهَلَّ: باران بسیار شدید - مُنْسَجِم: آب ریزان و روان

«صد هزاران آفرین بر جان

او

بر قدوم و دور و فرزندان او»⁽¹⁾

«مولوی»

160 - مفردات: آل الرَّجُل: خانواده انسان، بستگان نزدیک انسان، و فقط در مورد چیزی به کار می رود که نشانی از شریف بودن دارد. - الصَّحْب: جمع الصَّاحِب: ملازم، دوست، همراه، هم صحبت، در این جا مقصود مسلمانان صدر اسلام هستند که از نزدیک پیامبر را در پیشبرد اهداف اسلام یاری می رساندند و جملگی از نزدیک پیامبر را دیده و زمانی با او زیسته بودند - التَّابِعِين: جمع التَّابِع: منسوب به التَّابِع و التَّابِعَة: اصطلاحاً مسلمانانی را گویند که خود پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را ندیده اما یکی از اصحاب بزرگوار آن حضرت را دیده و مسلمان از دنیا رفته - التَّعَمُّي: پرهیزگاری، تقوای پیشگی - التَّقَاء: پاکیزگی، خلوص، نیکویی.

161 - مفردات: رَنَحَتِ الرِّيحُ الغُصْنَ: باد شاخه درخت را تکان داد و خم کرد - العَدَبَات: جمع العَدَبَة: شاخه درخت - البَان: (بیت 5) - صَبَا: بادی که از سوی مشرق می وزد، ضد دَبُور، در ادب فارسی و عربی این باد بیک عاشقان است.

اَطْرَبُهُ: او را به طرب و شادی وادار ساخت، او را وادار به حرکت موزون توأم با وجد کرد - العِيس: جمع الأَعْيَس: شتر سفیدی که رنگ آن با تیرگی مختصری آمیخته باشد که

ص: 144

1- چون این بیت به مفهوم صلوات است در ذیل بیت 177 نهج البرده شوقی نیز آورده شد.

از بهترین شتران است- حادی: کسی که شتران را با آواز مخصوصی بنام «حُداء» براند- حادی العیس: ساربان- النَّعْم: جمع النَّعْمَه: آواز خوش.

توضیح: مراد از این بیت درخواست جاودانگی صلوات و درود خداوند متعال بر روح پاک و درخشان و آسمانی حضرت سیدالانبیاء و المرسلین، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، است.

ص: 145

نگاهی به وضعیت مصر و جهان عرب در قرن 19 و آغاز قرن 20

احمد شوقی بک در سال (1285 ه . ق / 1868 م.) دیده به جهان گشود. اندک اندک رشد کرد و از جامعه خویش تأثیر پذیرفت و شخصیتش شکل گرفت. آن گاه نقش خاص خویش را به تناسب استعدادهای خود و نیاز جامعه بر عهده گرفت.

دوران احمد شوقی را "عصر نهضت" نام نهاده اند و دلیلش آن است که عوامل فراوانی در سده های اخیر دست به دست هم دادند و موجبات بیداری و قیام مسلمانان و عرب زبانان را برای ساختن فرهنگ و تمدنی نوین فراهم نمودند. از جمله عواملی که موجب حرکت بخشیدن به افکار، همتها و اراده ملی مردم مصر و بلاد همجوار آن گردید، به طور فهرست وار می توان به این عوامل اشاره نمود:

الف - عوامل سیاسی:

1 - ورود ناپلئون (1183- 1273 ه.) به مصر در سال (1212 ه . ق / 1798 م) با هدف قطع حلقه ارتباط امپراتوری بریتانیا با شرق و گسترش سلطه فرانسه بر جهان.

2 - اشغالگریهای وسیع غربیان در کشورهای عربی، از جمله اشغال الجزایر از سوی فرانسه در سال 1830، اشغال تونس در سال 1881 م. اشغال مغرب (1907- 1912)، اشغال لبنان و سوریه (1918- 1920)، اشغال مصر از سوی انگلیس در سال 1882، و

سودان در 1899 و عراق در 1917 و فلسطین در 1917 و کرانه شرقی اردن در 1920 و اشغال لیبی توسط ایتالیا در سال 1911 م.

3 - تلاش محمدعلی پاشا(1184 - 1265 ه. / 1770 - 1849 م.) برای اخراج غربی ها از مصر و سپس کوشش ملی برای بازسازی و نوسازی ساختار فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مصر.

4 - وجود حکومت‌های استبدادی در اکثر بلاد عربی و اسلامی، بویژه حکومت سلطان عبدالحمید ثانی عثمانی (1258 - 1337 ه. ق.).

5 - اختلافات دامنه دار بین حکومت عثمانیان و مصر و دیگر کشورهای اسلامی که بیشتر به تحریک غریبان بود.

6 - بروز جنگ جهانی اول (1914 - 1918 م.) و فروپاشی امپراتوری عثمانی.

7 - تلاش مردان بزرگی چون سید جمال الدین اسدآبادی (1254 - 1315 ه. ق) برای ایجاد موج بیداری و خیزش هماهنگ و یکپارچه امت اسلامی بر ضد موانع داخلی و خارجی، و انحطاط مسلمانان.

8 - تلاش وسیع اندیشه مندان و بیداران شرقی برای دفع شر استعمارگران مهاجم غربی در سراسر کشورهای مسلمان و طنین انداز شدن نوگرایی و تحوّل طلبی در ساختار نظام های سیاسی و فکری حاکم بر جوامع شرقی از سوی بزرگانی چون شیخ محمد عبده (1266 - 1323/1849 - 1905) و سید عبدالرحمن کواکبی (1266 - 1321/1849 - 1903) و مصطفی کامل (1291 - 1326/1874 - 1908).

ب - عوامل فرهنگی:

1 - نهضت ترجمه که در دوره محمدعلی پاشا شروع شد.

2 - تغییر و تحوّل در آموزش و پرورش در سطوح مختلف و اعزام جوانان مستعدّ برای فراگیری علوم و فنون، به کشورهای غربی. سرآغاز این امر در دوره محمدعلی است که اولین گروه به پاریس اعزام شدند (1242 - 1247 ه. / 1826 - 1831 م.) و نیز الزام دانشجویان به فراگیری زبانهای ایتالیایی و فرانسوی.

3 - تأسیس چاپخانه بولاق در سال (1238 ه. / 1822 م.).

4 - تأسیس مدرسه آموزش زبانهای خارجی (1251 ه. / 1835 م.)، این کار باعث شد

تا چاپخانه بولاق از سال 1238 تا 1258 ه. تعداد 243 عنوان کتاب را که از زبانهای غربی به عربی در موضوع های مختلف مورد نیاز جامعه ترجمه شده بود به چاپ برساند.

5 - ظهور پدیده اطلاع رسانی مکتوب به وسیله روزنامه ها و مجلات که در بیداری و آگاهی افکار عمومی نقش بسزایی داشت.

6 - تلاش جمعی متفکران، ادیبان و مبارزان برای قانونمند سازی حکومت. در همین راستا سرانجام در سال 1908 م. سلطان عبدالحمید ثانی وجود قانون اساسی را در حوزه حاکمیت خویش پذیرفت.

7 - ظهور پدیده نمایشنامه نویسی، که سرآغاز آن مرهون تلاشهای مارون نقاش (1233- 1272/1817- 1855) می باشد. علاوه بر اینها دهها عامل بزرگ دیگر در پدید آمدن نهضت دخالت داشت که تفصیل آن را باید در کتابهای تاریخ معاصر جهان عرب جستجو کرد. این موج بیداری و تحوّل، منحصر به مصر نبود بلکه لبنان، سوریه، عراق، تونس، الجزایر و سایر بلاد را نیز در بر گرفت.

در چنین فضایی که سرشار از روحیه قیام بود، ستاره وجود احمد شوقی در آسمان ادبیات عربی دمید و آثار او موجب شد تا جوانان و متفکران زمانش متوجه عظمت و شکوهمندی فرهنگ و تمدن خودی شوند. شعر او به همت بیداران حرکت بیشتری بخشید، استعمارگران را رسوا ساخت و روحیه اعتماد به نفس را در ملت عرب زبان تقویت کرد.

احمد شوقی مهمترین رسالت خود را در این می دانست که بین میراث فرهنگی کهن ملت مصر با دستاوردهای جدید علم و فناوری و پیشرفتهای نوین پیوند زند و از تلفیق این دو، نیرویی مضاعف برای رشد و سعادت ملت خویش فراهم نماید.

احمد شوقی که به لقبهای امیرالشعراء، شاعر الشرق و الغرب، و شاعر الاسلام خوانده شده از طرف اجداد پدری دارای ریشه کردی، عربی و چرکسی و از طرف مادر دارای اصل ترکی و یونانی است.

او در سال 1868 م. / 1285 ه. در خانواده ای ثروتمند در کوی حنفی قاهره به دنیا آمد. مادرش از ترکان قبرسی یونان بود. شوقی دوران طفولیت را در دامان مادر بزرگ یونانی تبارش که با دربار خدیو اسماعیل (2) (1246 - 1313 ه.) ارتباط داشت رشد یافت. در سال 1873 م. پا به مدرسه گذاشت و از سال 1883 م. شروع به تحصیل در رشته حقوق نمود اما اندکی بعد، حقوق را رها کرد و به عضویت آموزشگاه زبان و ترجمه زبانهای خارجی در آمد. این محل افراد را برای گماشته شدن در مناصب دولتی تربیت می کرد. او در این مکان زبان فرانسه را خوب فرا گرفت و در همین فرصت نزد شیخ الازهر، شاعر محمد البسیونی، به فراگیری زبان و ادبیات عرب در سطح عالی، پرداخت.

در سال 1887 م. / 1305 ه. از طرف خدیو توفیق (1269 - 1310 ه. / 1852 - 1892) به دانشگاهی در فرانسه اعزام شد تا تحصیلاتش را در رشته حقوق کامل کند. او تا سال 1891 در فرانسه بود و در طی این مدت از انگلستان و الجزایر نیز دیدن کرد، همچنین با شاعر لبنانی شکیب ارسلان آشنا شد. پس از بازگشت به مصر وارد دربار خدیو عباس حلمی ثانی (1291 - 1363/1874 - 1944 م.)، (جانشین خدیو توفیق) گردید. امیر او را در سال 1894 به نمایندگی مصر در کنگره مستشرقین که در ژنو برگزار شد فرستاد. او در این مجمع بین المللی قصیده طولانی خود با عنوان "كِبَاؤُ الْحَوَادِثِ فِي وَاْدِي النَّيْلِ" شامل

ص: 150

-
- 1- برای تهیه این بخش به کتابهای زیر مراجعه شده است: 1 - مجاهد، زکی محمد، الأعلام الشرقيّة في المائه الرابعه عشره الهجرية، جلد 2، دارالعرب الاسلامی، ص 658-663، 1994 و 2 - الحرّ، عبدالمجید، احمد شوقی امیر الشعراء، دارالکتب العلمیه، بیروت، 256 ص، 1413 ه. و 3 - حطیط، کاظم، أعلام ورواد فی الأدب العربی، الشّركه العالمیّه للکتاب، ص 401-435، 1407 ه. ق. و 4 - ضیف، شوقی، فصول فی الشعر و نقده، دارالمعارف، مصر، ص 330-348، 1971 م.
 - 2- خدیو، لقبی بود که تا پیش از جنگ جهانی اول بر حاکمان و امیران کشور مصر اطلاق می شد.

بیش از 270 بیت را ارائه داد. و بدین وسیله گوشه ای از فرهنگ و تمدن مصر را به جهان معرفی نمود.

شوقی به دلیل طرفداری از عباس حلمی و مواضع او و به سبب این که دشمنان امپراتوری عثمانی را دشمن اسلام و شرق می دانست، در این مرحله زندگی اش، به بدگویی از انگلیسی ها پرداخت و به شدت به تحقیر آنان همت گماشت. پس از آن که امیرعباس با فشار انگلیسی ها از حکومت برکنار شد. شوقی نیز وادار به ترک مصر گردید و در سال 1915 وارد اسپانیا شد. در آن جا تا سال 1919 به مطالعات تاریخی پیرامون ادبیات و فرهنگ اندلس مشغول گردید. داستان «امیره الأندلس» و قصیده ای در معارضه با سینه بهتری، محصول همین دوره است. پس از فروکش کردن آتش جنگ جهانی اول، شوقی در سال 1919 به مصر بازگشت و در بندر اسکندریه مورد استقبال با شکوه جوانان و ادب دوستان و دیگر مردم مصر قرار گرفت.

مرحله دوم زندگی شوقی از این به بعد شروع شد. در مرحله پیشین وابستگی شدید او به دربار خدیو عباس حلمی ثانی مانع ارتباط او با حقایق موجود در جامعه شده بود اما در این مرحله شوقی به رسالت خود در خدمت به فرهنگ اصیل خودی با توانی مضاعف ادامه داد. و نیز کوشید بدون عضویت در هیچ حزب و گروه سیاسی، در برخی امور سیاسی همکاری ورزد.

او با بسیاری از شاعران و متفکران رابطه داشت. از جمله با تاگور، شاعر شهیر هندی نیز دیدار کرد. شوقی بیش از همه با خلیل مطران، إسعاف نشاشیبی (ادیب فلسطینی)، محمد عبدالوهاب (موسیقی دان) و دکتر محبوب ثابت صمیمی بود. در سال 1930 چهار ماه بر بستر بیماری تصلب شرایین افتاد، در همین ایام چند نمایشنامه به نامهای «مجنون لیلی»، «قمبیز»، «علی بک الکبیر» و «البخيله» را نوشت.

از آن به بعد شوقی که حال خوبی نداشت، زندگی را در سواحل رود نیل سپری می کرد. او در سال 1932م/1351 ه در شهر قاهره درگذشت. همه مردم و حتی سران حکومتی در تشییع او شرکت کردند. و در مدفن حسین شاهین پاشا به خاکش سپردند. شوقی وصیت کرده بود که بر سنگ قبرش ابیات 100 و 39 نهج البرده را بنویسند:

يَا أَحْمَدَ الْخَيْرِ لِي جَاهٌ بِسَمِيَّتِي * وَكَيْفَ لَا يَتَسَامَى بِالرَّسُولِ سَمِي

إِنْ جَلَّ ذَنْبِي عَنِ الْغُفْرَانِ لِي أَمَلٌ * فِي اللَّهِ يَجْعَلُنِي فِي خَيْرٍ مُعْتَصِمٍ

احوال و افکار شوقی

شوقی در بین اشراف رشد کرده بود و جوانی اش در دربار سپری شد. لذا در سن جوانی به عیش و نوش اهمیّت می داد. مع الوصف او فردی دلسوز، سریع الانتقال، خوش زبان، آرام و مردم دوست بود. شوقی در مراحل از حیات خود خواستِ خُدیو عباس و عبدالحمید ثانی را برخواست ملت مصر ترجیح داد و همین از نقاط ضعف اوست. چون امیران و سلاطینی را مدح گفت که دستانشان آلوده به خون مظلومان و ضعیفان بود.

شوقی مطالعات بسیار گسترده کرد. زبان های ترکی، فرانسوی و اسپانیایی را خوب می دانست. او با ادبیات و تاریخ و تمدن شرق و با آثار ادبی بزرگان مغرب زمین به خوبی آشنایی داشت.

وی خواهان عزّت و سربلندی عربها و مسلمانان، بویژه مصریان بود. و برای رسیدن به این هدف تعصّب نداشت، لذا معتقد بود که رمز سعادت مصر در پیوند میراث عظیم فرهنگ گذشته ملی، اسلامی با دستاوردهای جدید تمدن و فرهنگ غرب است. آثار این اعتقاد در همه آثار او به وضوح نمایان است. افق فکر و خیال شوقی پر دامنه است، او در موضوع های مختلف تاریخی، سیاسی، اجتماعی، حماسی، فلسفی، رثاء، زهد، وصف، مدح، غزل، نمایشنامه و برخی موضوعهای دیگر شعر سروده است.

شوقی بر خلاف شاعران گذشته نظیر متنبی و معری و ابونواس و زهاوی و دیگران، در آثار خود سهم شایانی به شعر مذهبی بخشیده است.

آثار شوقی

الف) شعر: 1 - الشّوقیات در چهار جزء 2 - صدی الحَرَب، قصیده ای است که شیخ

عبدالکریم سلمان شرحش کرده 3 - قصیده فی میلادِ الأمير محمد عبدالمنعم 4 - کرمه ابن هانی 5 - قصیده النیل، که به زبان فرانسه نیز ترجمه شده است 6 - دُولُ الْعَرَبِ وَ عَظْمَاءِ الْأَسْلَامِ، که مجموعه ای از ارجوزه های تاریخی است 7 - نَهْجُ الْبُرْدَةِ، در مدح پیامبر اسلام به پیروی از بُرْدَه بوسیری. این قصیده را شیخ سلیم البُشَری استاد دانشگاه الأزهر شرح کرده است.

ب) نمایشنامه : 1 - علی بک الکبیر 2 - مصرع کلیوباترا 3 - مجنون لیلی 4 - قمبیز 5 - عنتره 6 - امیره الأندلس، این به نثر و دیگر نمایشنامه هایی که نامبرده شد به شعر است. دو نمایشنامه نیز دارد که در یک فصل چاپ شده، با عنوانهای - أَلَسْتَ هُدًى، و الْبَحِيْلَه.

ج) نقد اجتماعی : 1 - أسواقُ الذَّهَبِ 2 - مُذَكَّرَاتُ بِنْتَاوُور

د) داستان : 1 - رِوَايَةُ لِادِيَّاس 2 - رِوَايَةُ وَرَقَةِ الْأَسِّ، که چندان از نظر فنی کامل نیست.

ه) (دیگر آثار : 1 - کشکول، مجموعه ای است سه جلدی شامل داستانها و اشعار چاپ نشده برای کودکان. 2 - أَعْمَالِي فِي مُؤْتَمَرِ الْمُسْتَشْرِقِينَ 3 - كَلِمَاتُ شَوْقِي، به دست عبدالعال احمد حمدان گردآوری شده 4 - الْمَسِيحُ فِي شِعْرِ شَوْقِي، که حبیب سلامه آن را تألیف کرده.

5 - مجموعه کامل آثار شوقی در کتاب "الموسوعة الشوقية، الأعمال الكاملة لأمير الشعراء أحمد شوقي، تأليف و شرح : ابراهيم الأبياري، دارالكتاب العربي، بيروت، 9 جلد، چاپ اول، 1415 هـ. / 1995 م" گرد آمده است.

دیوان اشعار احمد شوقی تا کنون به صورتهای مختلف چاپ شده که به نظر می رسد بهترین چاپ آن کتاب "دیوان احمد شوقی، مُدَاخَلَةٌ وَ تَحْقِيقٌ : إِمیل أ. کبا، دارالجیل، بیروت، چاپ اول، 1040 ص، 1415 هـ باشد. موضوعات دیوان شوقی عبارتست از: 1 - الإسلامیات، التَّبویَات 2 - التَّرکیَات 3 - المَصْرِیَات 4 - التَّأْمَلَات 5 - فِي الْحُبِّ وَ الطَّبِيعَةِ 6 - فِي الزَّمَنِ وَ الْأَنْسَانِ وَ الْحَضَارَةِ 7 - فِي نَسْوِهِ الذَّاتِ وَ التَّارِيخِ الْخَاصِ.

ویژگیهای سبک شوقی

1 - شوقی در قالب و مضمون پیرو پیشینیان است. به طور کلی او بیشتر از شاعران

دوره عباسی و از برخی شاعران دوره انحطاط تقلید کرده و بیش از همه به منتبّی نظر داشته. اگر چه هیچ گاه نتوانسته است گامی از او پیشتر افتد. اماد برخی موارد مضامین جدیدی را وارد اشعارش کرده است.

به چند نمونه از موارد خاص تقلید شوقی از گذشتگان در این جا اشاره می شود:

همزیه و بُرَدَه بوصیری، نوبّه ابن زیدون، سینّه بحتری، دالیّه حُصْری و عینیه ابن سینا و رثائیه ابوالعلاء معری با مطلع "عَمِيرٌ مُجَدِّ فِي مِلَّتِي وَ اَعْتَقَادِي" که در رثای محمد فرید (1338 ه.) سروده شده است همچنین در "أَسْوَاقُ الدَّهَبِ" به "أَطْبَاقُ الدَّهَبِ" زمخشری و وعظ و اندرزهای آن نظر داشته است. او حتی از ادیبان غرب تقلید کرد و در پیروی از "آنتونیو وکلئوپاترا" ی شکسپیر، نمایشنامه منظوم "مَصْرَعُ كَلِيُوباترا" را ساخت. 2 - شعر شوقی دارای چهار گرایش اصلی است، حبّ وطن، آزادی خواهی، گرایش دینی و انسان دوستی.

3 - وابستگی شدید شوقی در دوران جوانی تا سال 1915م. به دربار خُدیوی عباس حلمی ثانی موجب دوری او از مردم و نزدیکی اش به طبقات مرفّه و حاکم گردید. این وابستگی در واقع نوعی اسارت بود که شاعر را از پرواز در افقها و توجه به زندگی توده های مردم باز می داشت. دو نوع وابستگی موجب کُند شدن گامهای شوقی در گشودن افقهای جدید بر روی ادبیات جدید عربی گردید. اول: تعلق فکر و خاطر، به صورت افراطی به آثار ادبی پیشینیان؛ دوم: وابستگی به دربار و زندگی اشرافی.

4 - شوقی اگر چه در برخی از اشعارش مدح را داغ ننگی بر سیمای ادبیات عرب می داند اما خود نیز داغی بر داغهای پیشین افزوده است و علاوه بر 25 سال ستایش خُدیوی عباس، خُدیوی اسماعیل، خُدیوی توفیق، سلطان حسین و ملک فؤاد، حتّی سلطانی مستبد و دیکتاتور یعنی سلطان عبدالحمید ثانی، امپراتور دولت عثمانی را در سفرش به آستانه ستود و در مدح مبالغه نمود و او را امام و خلیفه مسلمانان نامید.

نکته قابل توجه این که در این مدح ها نیز مقلد پیشینیان بود و ابتکاری از خود نشان نداد.

5 - شوقی مردی مذهبی نبوده و در شعر خود به علت همسویی با اعتقادات و آداب

و رسوم حاکم بر جامعه و دور نیفتادن از ساحل اجتماع، تظاهر به دینداری کرده است.

6 - او در آفرینش آثار خود تابع سیاق واحد نبود بدین معنی که اغراض مختلف را در یک قالب جای می داد مثلاً "در قصیده ای که مخصوص مدح است می توان رد پای فخر، حبّ وطن، پند و اندرز و ارشاد، تاریخ، وصف و دین را نیز یافت لذا تبویب قصاید شوقی آسان نیست اگر نگوئیم غیر ممکن است. گویی او هر اثر خود را مجالی برای نمایاندن موضوعهای مختلف و عرصه ای برای عرضه هر چه بیشتر آموخته هایش می دید، لذا ما در آثار او با پدیده فراگیر استطراد و گریز زدن و چرخشهای شدید و بعضاً "ناگهانی موضوعی بر می خوریم.

7 - از نظر خیال مردی خیال پرداز، دقیق النّظر و نوآور بود. شاید علت این امر سفرهای بسیار او در آفاق گوناگون و در افکار مختلف باشد.

8 - شوقی فردی با حیا، صلحدوست، آرام، فکور، خوش بین و راحت طلب بود. لذا هیچ کس را هجو نکرد و در هیچ حزب سیاسی عضو نشد و همیشه خود را از نزاع بر حذر می داشت.

9 - او در آفرینش نغمه های موسیقایی ماهر بود و در شعر به موسیقی و طنین الفاظ و پژواک حروف و حرکات در کلمات اهمیت می داد. تنوّع موسیقایی در اشعار او آشکارا به چشم می خورد.

10 - در آثار شوقی نام اشخاص و اماکن و آثار بسیاری وجود دارد و این گواه وسعت اطلاعات اوست.

11 - او در تشبیهات و استعاره ها و کنایه ها و در شیوه به کارگیری اسالیب مختلف بیانی نظیر استفهام، تعجب، وجوه مختلف جملات انشایی و خبری، و وصف، توانست نوآوری هایی بکند.

12 - کاربرد الفاظ مربوط به جنگ در غزلیات او به چشم می خورد، این ویژگی را می توان در شعر عنتره بن شدّاد (525-615 م) مشاهده کرد. همچنین غزل او از رقت و سلاست لفظ و نغمه های موسیقایی برخوردار است.

مدایح نبوی شوقی

مدایح نبوی شوقی (2)

1 - همزیه، این قصیده که شامل بیش از 130 بیت است، در معارضه با همزیه بوسیری سروده شده، مطلع آن چنین است :

وُلِدَ الْهُدَى، فَالْكَائِنَاتُ ضِيَاءٌ * وَفَمَ الزَّمَانِ تَبَسُّمٌ وَ ثَنَاءٌ

الرُّوحُ وَ الْمَلَأُ الْمَلَائِكُ حَوْلَهُ * لِلدِّينِ وَالْدُّنْيَا بِهِ بُشْرَاءُ

ترجمه : هدایت زاده شد پس کائنات درخشان گردید و بر لب زمانه، گل لبخند و ستایش شکفت - روح و گروه فرشتگان بر گرد او حلقه زده اند، به یمن وجود او برای دنیا و آخرت مژده در رسید.

2 - قصیده "ذِكْرَى الْمَوْلِد" که به مناسبت میلاد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با 71 بیت سروده شده است. در آن به ذمّ دنیا، اهمیّت اخلاق در سازندگی انسان و مدح پیامبر اسلام از جهات مختلف پرداخته شده است، مطلع قصیده چنین است :

سَلُوا قَلْبِي غَدَاةَ سَلَا وَ ثَابَا * لَعَلَّ عَلَي الْجَمَالِ لَهُ عِتَابَا

(از قلب من پرسید، در آن پگاهی که آرام گرفت و باز گشت، شاید او زیبایی را می نکوهد.

3 - نَهْجُ الْبُرْدَه، این مهمترین مدیحه نبوی شوقی است که به تاثیر از بُرْدَه بوسیری سروده شده است و 190 بیت را در بر می گیرد.

ص: 156

-
- 1- مطالب این قسمت برگرفته از این کتابها بود : - الحرّ، عبدالمجید، احمد شوقی امیرالشعراء، دارالکتب العلمیه، بیروت، صفحات (82-167، 164، 153، 103، 88، 1413 ه. - ضیف، شوقی، فصول فی الشعر و نقده، دارالمعارف، مصر، ص 337-1971، 338 م. - دیوان احمد شوقی، مداخله و تحقیق : امیل.ا. کبا، دارالجیل، جزء 2، ص 260، 1415 ه. - الفاخوری حنّا، الجامع فی تاریخ الادب العربی، ج 2، دارالجیل، بیروت، ص 456، 1995 م. - زَیّات، احمد حسن، فی أصول الأدب، مطبعه الرساله، قاهره، ص 172، 1952 م.
- 2- دیوان احمد شوقی، مداخله و تحقیق : امیل.ا. کبا، جزء 1، ص (81-148) 1415 ق

"خدییوی عباس حلمی ثانی در سال 1227 هـ / 1909 م. روانه حج شد و تصمیم گرفت شوقی را به همراه خود به مکه ببرد. اما شوقی از این همراهی سرباز زد و موجب کدورت خاطر ولی نعمت و ممدوح خود گردید. سپس بر آن شد که قصیده ای در ستایش از پیامبر بسراید و بدین وسیله غبار دلگرفتگی امیر را فرو نشانند. لذا به معارضه با بزرگترین شاهکار نبوی ادبیات عربی رفت و قصیده ای سرود و نام "نَهْجُ الْبُرْدَةِ" بر آن نهاد و پس از بازگشت امیر از حج، با این قصیده به پیشواز او شتافت. قصیده نهج البرده به وسیله شیخ سلیم البُشَری استاد دانشگاه الأزهر شرح گردیده است.(2)

آنچه گفته شد "نهج البرده" را در زمره یک قصیده اعتدالیّه قرار می دهد.

نکته جالب توجه آن که انگیزه سرایش نخستین قصیده مشهور در مدح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، یعنی "بُرْدَةُ" کعب بن زهیر (26ق) نیز عذرخواهی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است.

نص نهج البرده

1 - رِيْمٌ عَلَى الْقَاعِ، بَيْنَ الْبَانِ وَالْعَلَمِ * أَحَلَّ سَفَكَ دَمِي فِي الْأَشْهُرِ الْحُرْمِ

رَمَى الْقِصَاءَ بَعِيْنِي جُوْدْرًا سَدًّا * يَا سَاكِنَ الْقَاعِ، أَدْرِكْ سَاكِنَ الْأَعْجَمِ

لَمَّا رَنَا حَدَّثْتَنِي النَّفْسُ قَانِلَةً * يَا وَيْحَ جَنْبِكَ، بِالسَّهْمِ الْمُصِيبِ رُمِي

جَحَدْتُهَا، وَكَتَمْتُ السَّهْمَ فِي كِبْدِي * جَرُحُ الْأَعْجَبَةِ عِنْدِي غَيْرُ ذِي أَلْمِ

رُزِقْتَ أَسْمَحَ مَا فِي النَّاسِ مِنْ خُلُقٍ * إِذَا رُزِقْتَ التَّمَّاسَ الْعُدْرِي فِي الشِّيمِ

يَا لَائِمِي فِي هَوَاهُ، وَالْهَوَى قَدْرٌ * لَوْ شَفَكَ الْوَجْدُ لَمْ تَعْدِلْ وَلَمْ تَلْمِ

لَقَدْ أَنْتَكِ أَذْنَا غَيْرَ وَاِعْيِهِ * وَرَبِّ مُنْتَصِبِ وَالْقَلْبِ فِي صَمَمِ

يَا نَاعِسَ الطَّرْفِ، لَا ذُقْتَ الْهَوَى أَبَدًا * أَسْهَرْتَ مُضْنَاكَ فِي حِفْظِ الْهَوَى، فَتَمِ

أَفْدِيكَ إِنْفَاءً، وَلَا أَلُو الْخِيَالَ فِدَى * أَغْرَاكَ بِالْبُخْلِ مَنْ أَغْرَاهُ بِالْكَرَمِ

1- احمد شوقی امیرالشعراء، ص 146.

2- متأسفانه بنده به این شرح دست نیافتم.

10 - سَرَى، فَصَادَفَ جُرْحًا دَامِيًا، فَأَسَا * وَرَبَّ فَضْلٍ عَلَى الْعُشَاقِ لِلْحَلِيمِ

مَنْ الْمُوَائِسُ بَانًا بِالرُّبَى وَقَنَا * اللَّاعِبَاتِ بِرُوحِي، السَّافِحَاتُ دَمِي؟

السَّافِرَاتُ كَأَمْثَالِ الْبُدُورِ ضُحَى * يُعْرَنُ شَمْسَ الضُّحَى بِالْحَلِيِّ وَالْعِصَمِ

الْقَاتِلَاتُ بِأَجْفَانٍ بِهَا سَقَمٌ * وَلِلْمَنِيَّةِ أَسَابِبٌ مِنَ السَّقَمِ

الْعَاثِرَاتُ بِأَبَابِ الرِّجَالِ وَمَا * أَقْلَنَ مِنْ عَثَرَاتِ الدَّلِّ فِي الرَّسَمِ

الْمُضْرِمَاتُ خُدُودًا، أَسْفَرَتْ، وَجَلَّتْ * عَنْ فِتْنَةٍ، تُسَلِّمُ الْأَعْبَادَ لِلضَّرَمِ

الْحَامِلَاتُ لِيَوَاءِ الْحُسْنِ مُحْتَلِفًا * أَشْكَالُهُ، وَهُوَ فَرْدٌ غَيْرٌ مُنْقَسِمِ

مِنْ كُلِّ بَيْضَاءٍ أَوْ سَمْرَاءٍ رُيْتَنَا * لِلْعَيْنِ، وَالْحُسْنُ فِي الْأَرَامِ كَالْعِصَمِ

يُرْعَنُ لِلْبَصْرِ السَّامِي، وَ مِنْ عَجَبٍ * إِذَا أَشْرَنَ أَسْرَنَ اللَّيْثُ بِالْعَنَمِ

وَصَعْتُ خَدِّي، وَقَسَمْتُ الْفُؤَادَ رَبِّي * يَرْتَعَنُ فِي كُتْسٍ مِنْهُ وَفِي أَكْمِ

20 - يَا بِنْتَ ذِي اللَّبَدِ الْمَحْمِي جَانِبُهُ * أَلْفَاكِ فِي الْغَابِ، أَمْ أَلْفَاكِ فِي الْأَعْطَمِ؟

مَا كُنْتُ أَعْلَمُ، حَتَّى عَنْ مَسْكِنُهُ * أَنْ الْمَنَى وَالْمَنَايَا مَضْرِبُ الْخِيَمِ

مَنْ أَنْبَتَ الْعُصْنَ مِنْ صَمَامَةٍ ذَكَرٍ؟ * وَأَخْرَجَ الرَّيْمَ مِنْ صِرْغَامَةٍ قَرِمِ؟

بَيْنِي وَبَيْنَكَ مِنْ سُمْرِ الْقَنَا حُجْبٌ * وَ مِثْلَهَا عَفَّةٌ عَذْرِيَّةٌ الْعِصَمِ

لَمْ أَغْشَ مَعْنَاكِ إِلَّا فِي غُضُونِ كَرِي * مَعْنَاكِ أَبْعَدُ لِلْمُشْتَاكِ مِنْ إِرَمِ

يَا نَفْسُ، دُنْيَاكِ تُخْفِي كُلَّ مُبْكِيهِ * وَإِنْ بَدَا لَكَ مِنْهَا حُسْنٌ مُبْتَسِمِ

فُضِي بِتَقْوَاكِ فَاهَا كُلَّمَا صَحِكَتْ * كَمَا يُفِضُ أَدَى الرَّقْشَاءِ بِالثَّرَمِ

مَخْطُوبَةٌ، مُنْذُ كَانَ النَّاسُ، خَاطِبَةٌ * مِنْ أَوَّلِ الدَّهْرِ لَمْ تُرْمِلْ، وَ لَمْ تَتِمِ

يَفْنَى الزَّمَانَ، وَيَبْقَى مِنْ إِسَاءَتِهَا * جُرْحٌ بِأَدَمِ، يَبْكِي مِنْهُ، فِي الْأَدَمِ

لَا تَحْفَلِي بِجَنَاهَا، أَوْ جِنَايَتِهَا * الْمَوْتُ بِالزَّهْرِ مِثْلُ الْمَوْتِ بِالْفَحَمِ

30 - كَمْ نَائِمٍ لَا يَرَاهَا، وَهِيَ سَاهِرَةٌ * لَوْلَا الْأَعْمَانِيُّ وَالْأَعْحَالِمُ لَمْ يَنَمِ

طَوْرًا تَمُدُّكَ فِي نِعْمَى وَعَافِيَةٍ * وَتَارَةً فِي قَرَارِ الْبُؤْسِ وَالْوَصْمِ
كَمْ ضَلَلْتِكِ، وَ مَنْ تُحْجَبُ بِصِيرْتُهُ * إِنْ يَلْقَ صَابًا يَرِدُ، أَوْ عَاقِمًا يَسْمِ
يَا وَيْلَتَاهُ لِنَفْسِي! رَاعَهَا وَدَهَا * مُسَوِّدَةً الصُّحُفِ فِي مُبَيِّنِهِ اللَّئِمِ
رَكَضَتْهَا فِي مُرْبِعِ الْمَعْصِيَاتِ، وَ مَا * أَخَذْتُ مِنْ حِمِيهِ الطَّاعَاتِ لِلتُّخَمِ

ص: 158

هَامَتْ عَلَى أَثَرِ اللَّذَاتِ تَطْلُبَهَا * وَ النَّفْسُ إِنْ يَدْعُهَا دَاعِيَ الصَّبَاتِهِمْ

صَلَّاحِ أَمْرِكَ لِإِلَاءِ خَلْقٍ مَرْجِعُهُ * فَقَوْمِ النَّفْسِ بِالْإِلَاءِ خَلْقٍ تَسْتَقِيمُ

وَ النَّفْسُ مِنْ خَيْرِهَا فِي خَيْرِ عَافِيَةٍ * وَ النَّفْسُ مِنْ شَرِّهَا فِي مَرْتَعٍ وَ خِيمِ

تَطْغَى إِذَا مُكِّنَتْ مِنْ لَذَّةٍ وَ هَوَى * طَغَى الْجِيَادُ إِذَا عَصَّتْ عَلَى الشُّكْمِ

إِنْ جَلَّ ذَنْبِي عَنِ الْعُفْرَانِ، لِي * أَمَلٌ فِي اللَّهِ يَجْعَلُنِي فِي خَيْرٍ مُعْتَصِمِ

40 - أَلْقَى رَجَائِي، إِذَا عَزَّ الْمُجِيرُ، عَلَيَّ * مُفْرِجِ الْكَرْبِ فِي الدَّارَيْنِ وَ الْعُمَمِ

إِذَا خَفَضْتُ جَنَاحَ الذَّلِّ أَسْأَلُهُ * عِزَّ الشَّفَاعَةِ، لَمْ أَسْأَلْ سِوَى أَمَمِ

وَ إِنْ تَقَدَّمَ ذُو تَقْوَى بِصَالِحِهِ * قَدَّمْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ عِبْرَةَ النَّدَمِ

لَزِمْتُ بَابَ أَمِيرِ الْأَنْبِيَاءِ، وَ مَنْ * يُمَسِّكُ بِمِفْتَاحِ بَابِ اللَّهِ يَغْتَنِمِ

فَكُلُّ فَضْلٍ، وَ إِحْسَانٍ، وَ عَارِفِهِ * مَا بَيْنَ مُسْتَلَمٍ مِنْهُ وَ مُلْتَرَمِ

عَلَّقْتُ مِنْ مَدْحِهِ حَبْلًا أَعَزُّ بِهِ * فِي يَوْمٍ لَا عِزَّ بِالْأَنْسَابِ وَ اللَّحْمِ

يُزْرَى فَرِيضَى زُهَيْرًا حِينَ أَمَدَحُهُ * وَ لَا يُقَاسُ إِلَى جُودَى نَدَى هَرِمِ

مُحَمَّدٌ صَفْوَةُ الْبَارِي، وَ رَحْمَتُهُ * وَ بُغْيَةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقٍ وَ مَنْ نَسَمِ

وَ صَاحِبُ الْحَوْضِ يَوْمَ الرُّسُلِ سَائِلُهُ * مَتَى الْوُرُودُ؟ وَ جِبْرِيلُ الْأَعْمِينَ ظَمِيَّ

سَنَاؤُهُ وَ سَنَاةُ الشَّمْسِ طَالِعَةٍ * فَالْجِزْمُ فِي فَلَكٍ، وَ الضَّوْءُ فِي عِلْمِ

50 - قَدْ أَحْطَأَ النَّجْمَ مَا نَالَتْ أُبُوتُهُ * مِنْ سُودَدٍ بَادِخٍ فِي مَطْهَرِ سَنَمِ

نُمُوا إِلَيْهِ، فَزَادُوا فِي الْوَرَى شَرَفًا * وَ رَبِّ أَصْلِ لِفَرَعٍ فِي الْفَخَارِ نُمَى

حَوَاهُ، فِي سُبْحَاتِ الطُّهْرِ قَبْلَهُمْ * نُورَانِ قَامَا مَقَامَ الصُّلْبِ وَ الرَّحِمِ

لَمَّا رَأَى بِحَيْرًا قَالَ: نَعْرِفُهُ * بِمَا حَفِظْنَا مِنَ الْأَسْمَاءِ وَ السَّيَمِ

سَائِلُ حِرَاءِ، وَ رُوحَ الْقُدْسِ: هَلْ عَلِمَا * مَصُونِ سِرِّ عَنِ الْإِدْرَاكِ مُنْكَتِمِ

كَمْ جِيئَهُ وَ ذَهَابٍ شُرِّفَتْ بِهِمَا * بَطْحَاءُ مَكَّةَ، فِي الْإِصْبَاحِ وَ الْعَسَمِ

وَوَحْشِهِ لِابْنِ عَبْدِ اللَّهِ بَيْنَهُمَا * أَشْهَى مِنَ الْأُنْسِ بِالْأَحْبَابِ وَالْحَشَمِ

يُسَامِرُ الْوَحَى فِيهَا قَبْلَ مَهْطِهِ * وَ مَنْ يُشْرُ بِسِمَى الْخَيْرِ يَتَّسِمِ

لَمَّا دَعَا الصَّحْبُ يَسْتَسْقُونَ مِنْ ظَمًا * فَاضَتْ يَدَاهُ مِنَ التَّسْنِيمِ بِالسَّنِمِ

وَ ظَلَّلَتْهُ، فَصَارَتْ تَسْتَظِلُّ بِهِ * غَمَامَهُ، جَذَبَتْهَا خَيْرُهُ الدَّيْمِ

ص: 159

60 - مَحَبَّةُ لِرَسُولِ اللَّهِ أَشْرَبُهَا * فَعَانِدُ الدَّيْرَ، وَ الرَّهْبَانَ فِي القِمَمِ

إِنَّ السَّمَائِلَ، إِنَّ رَقَّتْ، يَكَادُ بِهَا * يُغْرَى الجَمَادُ، وَيُغْرَى كُلُّ ذِي نَسَمٍ

وَنُودَى: إِفْرَأُ، تَعَالَى اللَّهُ قَائِلُهَا * لَمْ تَتَّصِلْ، قَبْلَ مَنْ قِيلَتْ لَهُ، بِفَمٍ

هُنَاكَ أذَنٌ لِلرَّحْمَنِ، فَأَمْتَلَأَتْ * أَسْمَاعُ مَكَّةَ مِنْ قُدْسِيهِ النَّعْمِ

فَلَا تَسَلْ عَنْ فُرَيْشٍ كَيْفَ حَيْرْتُهَا؟ * وَ كَيْفَ نُفِرْتُهَا فِي السَّهْلِ وَالْعَلَمِ؟

تَسَاءَلُوا عَنْ عَظِيمٍ قَدْ أَلَمَ بِهِمْ * رَمَى الْمَشَائِخَ وَالْوِلْدَانَ بِاللَّمَمِ

يَا جَاهِلِينَ عَلَى الْهَادَى وَ دَعْوَتِهِ * هَلْ تَجْهَلُونَ مَكَانَ الصَّادِقِ الْعَلَمِ

لَقَبْتُمُوهُ أَمِينَ الْقَوْمِ فِي صِغَرٍ * وَ مَا الْأَمِينَ عَلَى قَوْلِ بِمُتَّهِمِ

فَاقَ الْبُدُورَ، وَ فَاقَ الْأَنْبِيَاءَ، فَكَمْ * بِالْخُلُقِ وَ الْخَلْقِ مِنْ حُسْنٍ وَ مِنْ عَظَمِ

جَاءَ النَّبِيُّونَ بِالْآيَاتِ، فَأَنْصَرَمَتْ * وَ جِئْنَا بِحَكِيمٍ غَيْرِ مُنْصَرِمِ

70 - آيَاتُهُ، كَلَّمَا طَالَ الْمَدَى، جُدُّ * يَزِيْنُهُنَّ جَلَالَ الْعِتِّ وَ الْقِدَمِ

يَكَادُ، فِي لَفْظِهِ مِنْهُ مُشْرَفِهِ * يُوصِيكَ بِالْحَقِّ، وَ التَّقْوَى، وَ بِالرُّحْمِ

يَا أَفْصَحَ النَّاطِقِينَ الصَّادِقِ قَاطِبَهُ * حَدِيثُكَ الشَّهْدُ عِنْدَ الذَّائِقِ الْفَهْمِ

حَلَيْتَ، مَنْ عَطَلٍ، حَيْدَ الْبَيَانِ بِهِ * فِي كُلِّ مُنْتَثِرٍ فِي حُسْنِ مُنْتَضِمِ

بِكُلِّ قَوْلٍ كَرِيمٍ أَنْتَ قَائِلُهُ * تُحْيِي الْقُلُوبَ، وَ تُحْيِي مَيِّتَ الْهَيْمِ

سَرَتْ بِشَائِرُ بِالْهَادَى وَ مَوْلِدِهِ * فِي الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ مَسْرَى التَّوْرِ فِي الظُّلَمِ

تَخَطَّفَتْ مُهَجَّ الطَّاعِينَ مِنْ عَرَبٍ * وَ طَيَّرَتْ أَنْفُسَ الْبَاغِينَ مِنْ عَجَمِ

رِيَعَتْ لَهَا شُرْفُ الْإِيوَانِ، فَأَنْصَدَعَتْ * مِنْ صَدَمَةِ الْحَقِّ، لَا مِنْ صَدَمَةِ الْقُدَمِ

أَتَيْتَ، وَ النَّاسُ فَوْضَى، لَا تَمُرُّ بِهِمْ * إِلَّا عَلَى صَنَمٍ، قَدْ هَامَ فِي صَنَمِ

وَ الْأَرْضُ مَمْلُوءَةٌ جَوْزًا، مُسَخَّرَةٌ * لِكُلِّ طَاغِيَةٍ فِي الْخَلْقِ مُحْتَكِمِ

80 - مُسَيِّطِرُ الْفَرَسِ يَبْغَى فِي رَعِيَّتِهِ * وَ قَيْصِرُ الرُّومِ مِنْ كِبَرِ أَصَمِّ عَمِ

يُعَذِّبَانِ عِبَادَ اللَّهِ فِي شُبَّهِ * وَيَذْبَحَانِ كَمَا ضَحَّيْتَ بِالْغَنَمِ

وَالْخَلْقُ يَفْتِكُ أَقْوَاهُمْ بِأَضْعَفِهِمْ * كَاللَّيْثِ بِالْبَهْمِ، أَوْ كَالْحُوتِ بِالْبَلَمِ

أَسْرَى بِكَ اللَّهُ لَيْلًا، إِذْ مَلَائِكُهُ * وَالرُّسُلُ فِي الْمَسْجِدِ الْأَعْصَى عَلَى قَدَمِ

لَمَّا خَطَرَتْ بِهِ التَّقْوَا بِسَيِّدِهِمْ * كَالشُّهْبِ بِالْبَدْرِ، أَوْ كَالْجُنْدِ بِالْعَلَمِ

ص: 160

صَلَّى وَرَاءَكَ مِنْهُمْ كُلَّ ذِي حَظَرٍ * وَ مَنْ يَفْزُ بِحَبِيبِ اللَّهِ يَأْتِمِرْ

جُبَّتِ السَّمَاوَاتُ أَوْ مَا فَوْقَهُنَّ بِهِمْ * عَلَى مُتَوَرِّدِ دُرِّيَّةِ اللَّجْمِ

رُكُوبِهِ لَكَ، مِنْ عِزٍّ وَ مِنْ شَرَفٍ * لَا فِي الْحِيَادِ، وَ لَا فِي الْأَيْتِقِ الرَّسْمِ

مَشِيئَةُ الْخَالِقِ الْبَارِي، وَ صَنَعَتُهُ * وَ قَدْرُهُ اللَّهُ فَوْقَ الشَّكِّ وَ التَّهْمِ

حَتَّى بَلَغَتْ سَمَاءً لَا يُطَارُ لَهَا * عَلَى جَنَاحٍ، وَ لَا يُسْعَى عَلَى قَدَمِ

90 - وَ قِيلَ: كُلُّ نَبِيٍّ عِنْدَ رَبِّتِهِ * وَ يَا مُحَمَّدُ، هَذَا الْعَرْشُ فَاسْتَلِمِ

خَطَطْتَ لِلدِّينِ وَ الدُّنْيَا عُلُوَّ مَهْمَا * يَا قَارِيَّ اللُّوحِ، بَلْ يَا لَامِسَ الْقَلَمِ

أَحَطْتَ بَيْنَهُمَا بِالسَّرِّ، وَ انْكَشَفَتْ * لَكَ الْخَزَائِنُ مِنْ عِلْمٍ، وَ مِنْ حِكْمِ

وَ ضَاعَفَ الْقُرْبَ مَا قَلَّدْتَ مِنْ مَنِّ * بِأَلَا عِدَادٍ، وَ مَا طُوِّقَتْ مِنْ نِعَمِ

سَلَّ عُصْبَةَ الشَّرِكِ حَوْلَ الْعَارِ سَائِمَةً * لَوْلَا مُطَارَدَةُ الْمُخْتَارِ لَمْ تُسَمِّ

هَلْ أَبْصَرُوا الْأَعْتَرُ الْوُضَاءَ، أَمْ سَمِعُوا * هَمَسَ التَّسَابِيحِ وَ الْقُرْآنِ مِنْ أَمَمٍ؟

وَ هَلْ تَمَثَّلَ نُسُجُ الْعَنْكَبُوتِ لَهُمْ * كَالْغَابِ، وَ الْحَائِمَاتِ الرُّغْبِ كَالرَّحِمِ؟

فَادْبَرُوا، وَ وُجُوهُ الْأَرْضِ تَلْعَنُهُمْ * كَبَاطِلٍ مِنْ جَلَالِ الْحَقِّ مُنْهَزِمِ

لَوْلَا يَدُ اللَّهِ بِالْجَارِينَ مَا سَلِمَا * وَ عَيْنُهُ حَوْلَ رُكْنِ الدِّينِ، لَمْ يَقُمْ

تَوَارِيَا بِجَنَاحِ اللَّهِ، وَ اسْتَرَا * مَنْ يَضُمُّ جَنَاحَ اللَّهِ لَا يُضَمُّ

100 - يَا أَحْمَدَ الْخَيْرِ، لِي جَاءَ بِتَسْمِيَّتِي * وَ كَيْفَ لَا يَتَسَامَى بِالرُّسُولِ سَمِي؟

الْمَادِحُونَ، وَ أَرْبَابُ الْهَوَى تَبِعُ * لِصَاحِبِ الْبُرْدَةِ الْفَيْحَاءِ ذِي الْقَدَمِ

مَدِيحُهُ فَيَكُ حُبُّ خَالِصٌ وَ هَوَى * وَ صَادِقُ الْحُبِّ يَمْلَى صَادِقَ الْكَلِمِ

اللَّهُ يَشْهَدُ أَنِّي لَا أَعَارِضُهُ * مَنْ ذَا يُعَارِضُ صَوْبَ الْعَارِضِ الْعَرِمِ؟

وَ إِنَّمَا أَنَا بَعْضُ الْغَابِطِينَ، وَ مَنْ * يَغْطِطُ وَلَيْكَ لَا يُدَمِّمُ، وَ لَا يُلَمُّ

هَذَا مَقَامٌ مِنَ الرَّحْمَنِ مُقْتَبَسٌ * تَرْمِي مَهَابَتَهُ سَحْبَانَ بِالْبِكَمِ

البدْرُ دُونَكَ فِي حُسْنٍ وَفِي شَرَفٍ * وَالْبَحْرُ دُونَكَ فِي خَيْرٍ وَفِي كَرَمٍ
شُمُّ الْجِبَالِ إِذَا طَاوَلَتْهَا انْخَفَضَتْ * وَالْأَنْجُمُ الزُّهْرُ مَا وَاسَمَتْهَا تَسِمُ
وَاللَّيْثُ دُونَكَ بَأْسًا عِنْدَ وَثْبَتِهِ * إِذَا مَشَيْتَ إِلَى شَاكِي السَّلَاحِ كَمِي
تَهْفُو إِلَيْكَ، وَإِنْ أَدْمَيْتَ حَبَّتَهَا * فِي الْحَرْبِ، أَفْنَدَهُ الْأَعْبَالِ وَالْبُهَمِ

ص: 161

110 - مَحَبَّةُ اللَّهِ الْقَاهَا، وَ هَيْبَتُهُ * عَلَى ابْنِ آمَنِهِ، فِي كُلِّ مُصْطَدِمٍ

كَأَنَّ وَجْهَكَ تَحْتَ النَّقْعِ بَدْرٌ دُجِي * يُضِيءُ مُلْتَمِمًا، أَوْ غَيْرَ مُلْتَمِمٍ

بَدْرٌ تَطَلَّعَ فِي بَدْرِ، فَعَرَّثَهُ * كَغَرَّهُ النَّصْرُ، تَجَلَّوْا دَاجِي الظُّلَمِ

ذَكَرْتَ بِالْيَتِيمِ فِي الْقُرْآنِ تَكْرِمَةً * وَ قِيمَةَ اللُّوْلُو الْمَكْنُونِ فِي الْيَتِيمِ

اللَّهُ قَسَمَ بَيْنَ النَّاسِ رِزْقَهُمْ * وَأَنْتَ خَيْرْتَ فِي الْأَعْرَاقِ وَالْقِسَمِ

إِنْ قُلْتَ فِي الْأَمْرِ: لَا، أَوْ قُلْتَ فِيهِ: نَعَمْ * فَخَيْرَهُ اللَّهُ فِي لَا مِنْكَ أَوْ نَعَمْ

أَخُوكَ عَيْسَى دَعَا مَيْثًا، فَقَامَ لَهُ * وَأَنْتَ أَحْيَيْتَ أَجْيَالًا مِنَ الرَّمَمِ

وَ الْجَهْلُ مَوْتُ، فَإِنْ أَوْتَيْتَ مُعْجِزَةً * فَأَبَعْتَ مِنَ الْجَهْلِ، أَوْ فَأَبَعْتَ مِنَ الرَّجَمِ

قَالُوا: غَزَوْتَ، وَ رَسُلُ اللَّهِ مَا بَعَثُوا * لَقَتْلِ نَفْسٍ، وَلَا جَاؤُوا لِسَفْكِ دَمٍ

جَهْلٌ، وَ تَضْلِيلُ أَحْلَامٍ، وَ سَفْسَطَةٌ * فَتَحْتَ بِالسَّيْفِ بَعْدَ الْفَتْحِ بِالْقَلَمِ

120 - لَمَّا أَتَى لَكَ عَفْوًا كُلُّ ذِي حَسَبٍ * تَكَفَّلَ السَّيْفُ بِالْجَهَالِ وَالْعَمَمِ

وَ الشَّرِّ، إِنْ تَلَّقَهُ بِالْخَيْرِ، ضَمَّتْ بِهِ * ذَرْعًا، وَإِنْ تَلَّقَهُ بِالشَّرِّ يَنْحَسِمِ

سَلِّ الْمَسِيحِيَّةَ الْغَرَاءَ: كَمْ شَرِبْتَ * بِالصَّابِ، مِنْ شَهَوَاتِ الظَّالِمِ الْغَلِمِ

طَرِيدَةَ الشَّرِكِ، يُؤْذِيهَا، وَ يُوسِعُهَا * فِي كُلِّ حِينٍ، قِتَالًا سَاطِعِ الْحَدَمِ

لَوْلَا حُمَاهُ لَهَا، هَبُّوا لِنُصْرَتِهَا * بِالسَّيْفِ، مَا انْتَفَعَتْ بِالرَّفْقِ وَ الرَّحْمِ

لَوْلَا مَكَانُ لِعَيْسَى عِنْدَ مُرْسِلِهِ * وَ حُرْمَةُ وَ جَبَتْ لِلرُّوحِ فِي الْقَدَمِ

لَسُمِّرَ الْبَدَنُ الطُّهْرُ الشَّرِيفُ عَلَى * لَوْ حِينٍ، لَمْ يَخْشَ مُؤْذِيَهُ، وَلَمْ يَجِمِ

جَلَّ الْمَسِيحُ، وَ ذَاقَ الصَّلْبَ شَانِيَهُ * إِنَّ الْعِقَابَ بِقَدْرِ الذَّنْبِ وَ الْجُرْمِ

أَخُو النَّبِيِّ، وَ رُوحُ اللَّهِ فِي نُزُلٍ * فَوْقَ السَّمَاءِ وَ دُونَ الْعَرْشِ، مُحْتَرَمِ

عَلَّمْتَهُمْ كُلَّ شَيْءٍ يَجْهَلُونَ بِهِ * حَتَّى الْقِتَالَ وَ مَا فِيهِ مِنَ الدِّمِ

130 - دَعَوْتَهُمْ لِجِهَادٍ فِيهِ سُوْدُدُهُمْ * وَ الْحَرْبُ أَسُّ نِظَامِ الْكُونِ وَ الْأُمَّمِ

لَوْلَاهُ لَمْ نَرَ لِلدُّوَلَاتِ فِي زَمَنِ * مَا طَالَ مِنْ عُمْدٍ، أَوْ قَرَّ مِنْ دُهْمٍ
تِلْكَ الشَّوَاهِدُ تَتْرَى كُلَّ آوِنِهِ * فِي الْأَعْصِرِ الْغُرِّ، لَا فِي الْأَعْصِرِ الدُّهْمِ
بِالْأَمْسِ مَالَتْ عُرُوشٌ، وَاعْتَلَّتْ سُرُرٌ * لَوْلَا الْقَدَائِفُ لَمْ تُثَلِّمْ، وَ لَمْ تَصِمِ
أَشْيَاعُ عَيْسَى أَعَدُّوا كُلَّ قَاصِمِهِ * وَ لَمْ نُعِدَّ سِوَى حَالَاتٍ مُنْقَصِمِ

ص: 162

مَهْمَا دُعِيَتْ إِلَى الْهَيْجَاءِ فُتِمَتْ لَهَا * تَرْمِي بِأَسَدٍ، وَ يَرْمِي اللَّهُ بِالرُّجْمِ
 عَلَى لِيَاكِكِ مِنْهُمْ كُلِّ مُنْتَقِمٍ * اللَّهُ، مُسْتَقْتَلٍ فِي اللَّهِ، مُعْتَرِمٍ
 مُسَبِّحٍ لِلِقَاءِ اللَّهِ، مُضْطَرِمٍ * شَوْقًا، عَلَى سَابِحِ كَالْبَرْقِ مُضْطَرِمٍ
 لَوْ صَادَفَ الدَّهْرَ يَبْغِي نُقْلَهُ، فَرَمَى * بَعَزَمِهِ فِي رِحَالِ الدَّهْرِ، لَمْ يَرَمِ
 بِيضٌ، مَفَالِيلٌ مِنْ فِعْلِ الْحُرُوبِ بِهِمْ * مِنْ أَسَيْفِ اللَّهِ، لَا الْهِنْدِيَّةِ الْخُذْمِ
 140 - كَمْ فِي التَّرَابِ إِذَا فَتَشَتْ عَنْ رَجُلٍ * مَنْ مَاتَ بِالْعَهْدِ، أَوْ مَنْ مَاتَ بِالْقَسَمِ
 لَوْلَا مَوَاهِبُ فِي بَعْضِ الْأَعْنَامِ، لَمَّا * تَفَاوَتَ النَّاسُ فِي الْأَعْقَادِ وَالْقِيَمِ
 شَرِيْعَهُ لَكَ فَجَرَّتِ الْعُقُولَ بِهَا * عَنْ زَاخِرٍ بِصُنُوفِ الْعِلْمِ مُلْتَطِمِ
 يَلُوحُ حَوْلَ سَنَا التَّوْحِيدِ جَوْهَرُهَا * كَالْحَلِيِّ لِلْسَيْفِ أَوْ كَالْوَشِيِّ لِلْعَلَمِ
 عَرَاءٌ، حَامَتُ عَلَيْهَا أَنْفُسٌ وَ نُهَى * وَ مَنْ يَجِدُ سَلْسَلًا مِنْ حِكْمِهِ يَحْمِ
 نُورَ السَّبِيلِ يُسَاسُ الْعَالَمُونَ بِهَا * تَكَفَّلَتْ بِشَبَابِ الدَّهْرِ وَالنَّهْرِ
 يَجْرِي الزَّمَانُ وَ أَحْكَامُ الزَّمَانِ عَلَى * حُكْمِ لَهَا، نَافِذٍ فِي الْخَلْقِ، مُرْتَسِمِ
 لَمَّا اعْتَلَّتْ دَوْلَةُ الْأَيْسَلَامِ، وَ اتَّسَعَتْ * مَشَتْ مَمَالِكُهُ فِي نُورِهَا التَّمِيمِ
 وَ عَلَّمَتْ أُمَّةً بِالْقَفْرِ نَازِلَةً * رَعَى الْقِيَاصِ بَعْدَ الشَّاءِ وَ النَّعَمِ
 كَمْ شَيْدَ الْمُصْلِحُونَ الْعَامِلُونَ بِهَا * فِي الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ، مُلْكََا بَاذِخِ الْعِظَمِ
 150 - لِلْعِلْمِ، وَ الْعَدْلِ، وَ التَّمْدِينِ مَا عَزَمُوا * مِنَ الْأَعْمُورِ، وَ مَا شَدُّوا مِنَ الْحُرْمِ
 سَرَعَانَ مَا فَتَحُوا الدُّنْيَا لِمِلَّتِهِمْ * وَ أَنْهَلُوا النَّاسَ مِنْ سَلْسَالِهَا الشَّيْمِ
 سَارُوا عَلَيْهَا هُدَاةَ النَّاسِ، فَهَى بِهِمْ * إِلَى الْفَلَاحِ، طَرِيقٌ وَاضِحُ الْعِظَمِ
 لَا يَهْدِمُ الدَّهْرُ رُكْنَا شَادَ عَدْلُهُمْ * وَ حَائِطُ الْبَغْيِ إِنْ تَلْمِسُهُ يَنْهَدِمِ
 نَالُوا السَّعَادَةَ فِي الدَّارَيْنِ، وَ اجْتَمَعُوا * عَلَى عَمِيمٍ مِنَ الرِّضْوَانِ مُقْتَسِمِ
 دَعَّ عَنكَ رُومًا، وَ آثِينًا، وَ مَا حَوَاتَا * كُلُّ الْيَوَاقِيْتِ فِي بَعْدَادَ وَ التُّومِ

وَخَلَّ كِسْرَى، وَإِيوانا يُدِلُّ بِهِ * هَوَى عَلَى أَثْرِ النَّيرانِ وَالْأَيْمِ
وَاتْرَكَ رَعْمَسِيَسَ، إِنَّ الْمُلْكَ مَظْهَرُهُ * فِي نَهْضَةِ الْعَدْلِ، لَا فِي نَهْضَةِ الْهَرَمِ
دَارُ الشَّرَائِعِ رُوما كَلَّمَا ذُكِرَتْ * دَارُ السَّلَامِ لَهَا، أَلْقَتْ يَدَ السَّلَامِ
مَا ضَارَعَتْهَا، بِيانا عِنْدَ مُلْتَأَمٍ * وَلَا حَكْنُهَا، قَضَاءً عِنْدَ مُخْتَصِمِ

ص: 163

160 - وَ لَا اِحْتَوَتْ، فِي طِرَازٍ مِنْ قِيَاصِرِهَا * عَلَى رَشِيدٍ، وَ مَأْمُونٍ، وَ مُعْتَصِمٍ

مِنَ الَّذِينَ إِذَا سَارَتْ كِتَابِيُّهُمْ * تَصَرَّفُوا بِحُدُودِ الْأَرْضِ وَ التُّخْمِ

وَ يَجْلِسُونَ إِلَى عِلْمٍ وَ مَعْرِفَةٍ * فَلَا يُدَانُونَ فِي عَقْلِ وَ لَا فَهْمٍ

يُطَاطِئُ الْعُلَمَاءُ الْهَامَ إِنْ نَبَسُوا * مِنْ هَيْبَةِ الْعِلْمِ، لَا مِنْ هَيْبَةِ الْحُكْمِ

وَ يُمِطُّونَ، فَمَا بِالْأَرْضِ مِنْ مَحَلٍ * وَ لَا بِمَنْ بَاتَ فَوْقَ الْأَرْضِ مِنْ عُدْمٍ

خَلَاتِفُ اللَّهِ، جَلُّوا عَنْ مُوَازَنَةِ * فَلَا تَقْيِسَنَّ أَمْلَاكَ الْوَرَى بِهِمْ

مَنْ فِي الْبَرِيَّةِ كَالْفَارُوقِ مَعْدَلَةٌ؟ * وَ كَابِنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْخَاشِعِ الْحَشِمِ

وَ كَالْأَمَامِ إِذَا مَا فَضَّ مُزْدَحَمًا * بِمَدْمَعٍ فِي مَأَقِي الْقَوْمِ مُزْدَحِمِ

الرَّاحِرِ الْعَذْبِ فِي عِلْمٍ وَ فِي أَدَبٍ * وَ النَّاصِرِ النَّدْبِ فِي حَرْبٍ وَ فِي سَلَمٍ

أَوْ كَابِنِ عَقَّانَ، وَ الْقُرَّانُ فِي يَدِهِ * يَحْنُو عَلَيْهِ كَمَا تَحْنُو عَلَى الْفُطَمِ

170 - وَ يَجْمَعُ الْآيَ تَرْتِيبًا وَ يَنْظِمُهَا * عَقْدًا بِجِدِّ اللَّيَالِي غَيْرَ مُنْفَصِمٍ؟

جُرْحَانٍ فِي كَبِدِ الْأَسْلَامِ مَا التَّأَمَّا * جُرْحُ الشَّهِيدِ، وَ جُرْحُ الْكِتَابِ دَمِي

وَ مَا بَلَاءُ أَبِي بَكْرٍ بِمُتَّهِمٍ * بَعْدَ الْجَلَائِلِ فِي الْأَعْفَالِ وَ الْخِدَمِ

بِالْحَزْمِ وَ الْعَزْمِ حَاطَ الدِّينَ فِي مِحْنٍ * أَضَلَّتِ الْحَلَمَ مِنْ كَهْلٍ وَ مُحْتَلِمِ

وَ حِدَنَ بِالرَّاشِدِ الْفَارُوقِ عَنِ رَشْدٍ * فِي الْمَوْتِ وَ هُوَ يَقِينٌ غَيْرُ مُنْبِهِمِ

يُجَادِلُ الْقَوْمَ مُسْتَلًّا مُهَنْدَةً * فِي أَعْظَمِ الرُّسُلِ قَدْرًا، كَيْفَ لَمْ يَدُمِ

لَا تَعْدُلُوهُ، إِذَا طَافَ الدُّهُولُ بِهِ * مَاتَ الْحَبِيبُ، فَضَلَّ الصَّبُّ عَنْ رَعَمِ

يَا رَبِّ صَلِّ وَ سَلِّمْ، مَا أَرَدْتَ، عَلَيَّ * نَزِيلِ عَرْشِكَ، خَيْرِ الرُّسُلِ كُلِّهِمْ

مُحِبِّي اللَّيَالِي صَلَاةً، لَا يَقَطُّعُهَا * إِلَّا بِدَمْعٍ مِنَ الْأَشْفَاقِ مُنْسَجِمِ

مُسَبِّحَا لَكَ جُنْحَ اللَّيْلِ، مُحْتَمِلًا * ضُرًّا مِنَ الشَّهَدِ، أَوْ ضُرًّا مِنَ الْوَرَمِ

180 - رَضِيَّةٌ نَفْسُهُ لَا تَشْتَكِي سَأَمًا * وَ مَا مَعَ الْحُبِّ إِنْ أَخْلَصْتَ مِنْ سَأَمِ

وَصَلِّ، رَبِّي، عَلَى آلٍ لَهُ نُحْبِ * جَعَلْتَ فِيهِمْ لِيَاءَ الْبَيْتِ وَالْحَرَمِ
بِيضُ الْوُجُوهِ، وَوَجْهُ الدَّهْرِ ذُو حَلَكٍ * شُمَّ الْأُنُوفِ، وَأَنْفُ الْحَادِثَاتِ حَمِي
وَأَهْدِ خَيْرَ صَلَاةٍ مِنْكَ أَرْبَعَةً * فِي الصَّحْبِ، صُحْبَتُهُمْ مَرْعِيَّةُ الْحُرَمِ
الرَّاكِبِينَ إِذَا نَادَى النَّبِيُّ بِهِمْ * مَا هَالِكٌ مِنْ جَلَلٍ، وَاشْتَدَّ مِنْ عَمَمِ

الصَّابِرِينَ، وَنَفْسِ الْأَرْضِ وَاجْفَهَ * الضَّاحِكِينَ إِلَى الْأَخْطَارِ وَالْفَحِمِ

يَا رَبِّ، هَبَّتْ شُعُوبٌ مِنْ مَنِيَّتِهَا * وَاسْتَيْقَظَتْ أُمَّمٌ مِنْ رَقْدِهِ الْعَدَمِ

سَعْدُ، وَنَحْسٌ، وَ مُلْكٌ أَنْتَ مَالِكُهُ * تُدِيلُ مِنْ نَعَمٍ فِيهِ، وَ مِنْ نِقَمِ

رَأَى قِصَاوُكَ فِينَا رَأَى حِكْمَتِهِ * أَكْرِمٌ بِوَجْهِكَ مِنْ قَاضٍ وَ مُنْتَقِمِ

فَالْطُفِّ، لِأَجْلِ رَسُولِ الْعَالَمِينَ، بِنَا * وَ لَا تَزِدْ قَوْمَهُ حَسْفًا، وَ لَا تَسْمِ

190 - يَا رَبِّ، أَحْسَنْتَ بَدَأَ الْمُسْلِمِينَ بِهِ * فَتَمِّمِ الْفَضْلَ، وَ اَمْنَحْ حُسْنَ مُخْتَمِ

ترجمه «نَهْجُ الْبُرْدَةِ» از شوقی

- 1 - سپید آهویی، بر صفحه دشت، بین بان و علم، خون مرا، در ماههای حرام، حلال گردانید.
- 2 - (عاقبت) دست قضا بوسیله تیر نگاه دو چشمان گودر، شیری را هدف قرار داد، ای آهوی بیابان، شیر بیشه را دریاب.
- 3 - آن گاه که خیره و مهربان نگر هست، جان، مرا گفت: ای وای، پهلویت آماجگاه تیر شد.
- 4 - او را تکذیب کردم، و تیر را در جگرم پنهان نگه داشتم. چون برای من، زخم دوستان، دردناک نیست.
- 5 - تو، وقتی که (به جان و دل) عذرخواه و پوزش پذیر دیگران باشی، در خوی و خُلق، سخاوتمندترین مردمانی.
- 6 - ای ملامتگر من در عشق او، با آن که عشق سرنوشت است، اگر تو را شیدایی زار و نزار ساخته بود این سان سرکوفت نمیزدی.
- 7 - همانا من گوش گر خویش را به سخنان تو سپردم. و ای بسا خاموش گوش سپاری که به دل ناشنوا است.
- 8 - ای خواب آلوده، الهی هرگز مزه عشق را نچشی. [حال که] آن را که در راه عشق تو بیمار گشته بی خواب و قرار کردی، پس بخواب.
- 9 - دوستی را فدای تو می کنم. و در فدیة دادن خویش برای خیال تو نیز کوتاهی

نمی ورزم. آن که خیال را به کرم آزمند ساخت، تو را به زُفتی و خِسْت ترغیب کرد.

10 - او شب هنگام به دیدارم آمد و مرا با زخمی خون آلود یافت سپس به معالجه ام پرداخت وای بسا که خواب بر عاشقان مَتّ دارد.

11 - کیانند آن دوشیزگان نازنین که بسان شاخه های بان و چونان نیزه های لرزان می خرامند. آن بازیکنان با جان من، آن ریزندگان خون من.

12 - رخ گشودگانی که رخسارهایشان در درخشش چونان بدرهای تابان است همانان که با زیورهای گردنها و دستهایشان غیرت خورشید درخشان نیمروز را برمی انگیزند.

13 - آنان که (مردان را) با چشمان بیمارشان می گُشند. آری از جمله علتهای مرگ بیماری است.

14 - زنانی که عقلهای مردان را می لغزانند و خودشان هم در خرامیدن، از لغزش های ناز و کرشمه، دستگیری نشده اند [در امان نمانده اند].

15 - همانان که رخساره های ناپوشیده را بر افروختند و نقاب از فتنه ای برداشتند که جگرها را به آتش کشید.

16 - زنانی که به غایت زیباییند و رایت حسن و جمال را بر دوش دارند، پرچمی به شکلهای گوناگون. با آن که گوهر جمال همه یکی است.

17 - سفیدوشان یا گندمگونانی که برای چشم ناظران آراسته شده اند. و زیبایی در آهوان به سپیدی دستان و سرخ و سیاهی اندام است.

18 - از نگاه خیره دچار ترس می شوند و شگفتا که وقتی با سرانگشتان حنایی اشاره کنند، شیر را به بند می کشند.

19 - خضوع نمودم و پهنه دل را به پشته هایی چند بخش کردم تا آنان در استراحتگاه آهوان و در تپه های آن چرا کنند.

20 - ای زاده شیر دست نیافتنی، تو را در نیزار و بیشه دیدار کنم یا در دژ بلند و استوار؟

21 - تا زمانی که محل سکونت شیر آشکار شد، نمی دانستم که براستی آرزوها و مرگها محل برپایی خیمه هاینند.

- 22 - آن کیست که از شمشیر پولادین و بران شاخه نرم برویاند و از شیر درنده و وحشی آهوی سپید و زیبا برون آورد؟
- 23 - (ای نازنین) میان من و تو دیوارهایی از نيزه ها است و بسان همان دیوارها (مانعی از) پاکدامنی شدید.
- 24 - من به منزل تو در نیامدم مگر در اثنای خواب؛ زیرا (دسترسی به) آن جا در نظر مشتاق دورتر از (رسیدن به) باغ ارم بود.
- 25 - ای نفس، دنیای تو هر بلای حزن آوری را (در آستین) پنهان می کند، اگر چه از خود چهره ای خندان می نمایاند.
- 26 - هرگاه دنیا به روی تو می خندد با تقوایت دندانهایش را درهم شکن، آن سان که دندانهای مار سمی را از بن می شکنند تا شرش از میان برود.
- 27 - از روزی که آدمیان وجود داشته اند، آنان خواستار دنیا بوده اند و دنیا خواستار ایشان . و دنیا از آغاز تا امروز هرگز بی همسر نبوده است.
- 28 - زمان سپری می شود و بدی دنیا برقرار می ماند. چنان که زخمی بر پوست وارد می شود [و تا مدتها] آدمی از درد آن زاری می کند.
- 29 - ای نفس، تو پایبند نوش یا نیش او مباش، زیرا که مردن چه با برگ گل و چه با آتش یکسان است.
- 30 - چه بسا خفته ای، که دنیای آشوبگر را بیدار در کنار خود ندید. (آری) اگر آرزوها و رؤیایها نبودند او نخواهیده بود.
- 31 - یک بار تو را به (دامن) برخورداري و سلامت می کشاند و بار دیگر در قرارگاه سختی و بیماری می نشاند.
- 32 - چه بسیار دنیا تو را به گمراهی کشاند و کسی که چشم دلش در پرده باشد، اگر به شیره درخت سیماهنگ برخورد می نوشد، یا اگر به حنظل رسد می چرد.
- 33 - ای وای بر نفس من، کارهای ناشایسته اش او را در دوران پیری به وحشت و مصیبت گرفتار ساخت.
- 34 - من نفس خویش را در (مرتع) سرسبز گناهان دواندم و در برابر پرگناهخواری او

به پرهیزهای فرمانبری دست نیازیدم.

35 - در پی طلب کامها و خوشیها بی هدف به راه افتاد. (آری) اگر جوانی و خوشگذرانی، نفس را به خویش فرا خواند، او شیدا و دلباخته می شود.

36 - (ای انسان) سرچشمه بهبودی کار تو، اخلاق است. پس اگر جان را به اخلاق میزان (و مزین) کنی، راست و درست خواهد شد.

37 - نفس از (برکت) اخلاق نیکو در سلامت کامل است و از (پلیدی) اخلاق بد، بندی چراگاهی نامناسب و وباخیز است.

38 - (نفس) آن گاه که از لذت و هوس برخوردار می شود، و عصیانگری پیشه می کند، بسان عصیان اسبان، آن گاه که دهنه هایشان را به دندان می گزند.

39 - اگر گناه من از حدّ غفران درگذشت، به خداوند امیددارم که مرا در بهترین پناهگاه قرار دهد.

40 - من در روز حشر، چشم امید می افکنم بر رهایی بخش جهانیان از سختی ها و اندوه ها، (حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله).

41 - آن زمان که به درگاهش سر تواضع فرود آوردم، از او عزّت شفاعت می طلبم، حال آن که جز اندکی (از دریای فضل او را) نخواسته ام.

42 - اگر تقو پیشه با کار پسندیده پا پیش می نهد، من اشک ندامت پیشکش حضرتش خواهم کرد.

43 - من ملازم آستان فرمانروای پیامبران شدم و هر آن کس که چنگ در کلید باب الهی زند نعمت یار خواهد شد.

44 - پس هر خیر و خوبی و کرامتی در درون آستانه و دیوار خانه آن حضرت است.

45 - از ستایش او رشته پیوندی آویختم تا بدان وسیله در روزی که هیچ عزّت و شرفی به خویشاوندی و همخونی نیست، ارجمند گردم.

46 - من وقتی که آن حضرت را مدح و ثنا می گویم شعرم بر شعر زهیر عیب می گیرد و بخشش هرم بن سنان هرگز به پای بخشش من نمی رسد.

47 - محمد صلی الله علیه و آله برگزیده و رحمت خداوند و پسندیده او از میان همه مردمان و همه

جانداران است.

- 48 - و او در روزی که دیگر پیامبران در جستجوی آب اند و حضرت جبرئیل امین نیز تشنه کام است، صاحب حوض کوثر است.
- 49 - رفعت مقام و نورش چون خورشید برآمده است که جسمش در آسمان است و پرتو درخشانش [گسترده] در زمین.
- 50 - شرف و مجد و مهتری والایی که (امت اسلام) در اثر سرپرستی حضرتش بدان نایل شدند از بلندای ستارگان فراتر رفت.
- 51 - (امت اسلام) بدو منسوب شدند، پس به ارجمندی و شرافت خویش در بین مردمان افزودند و ای بسا اصلی که در افتخار به فرع منسوب شده است.
- 52 - پیش از (آفرینش) مردمان، در انوار پاک الهی، دو نور پاک به جای پشت و زهدان او را در بر گرفتند.
- 53 - هنگامی که بحیرا دیدش گفت: ما او را بدانچه از نامها و نشانه‌ها حفظ کرده ایم می‌شناسیم.
- 54 - از غار حرا و از جبرئیل امین پرس که آیا از بزرگ رازی سر به مهر و نهان از فهم دیگران آگاهی دارند؟
- 55 - چه بسیار آمد و رفتی که بستر پهناور مگه در صبح و شام بدان شرافت یافت.
- 56 - و برای فرزند عبدالله خلوت و تنهایی در میان صبح و شام دلپذیرتر از انس گرفتن با دوستان و خدمتکاران بود.
- 57 - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از زمان نزول، همدم شبانه وحی بود، (آری) کسی که به نشان خیر مژده می‌دهد خود نیز نشاندار است.
- 58 - آن‌گاه که یاران از تشنگی در جستجوی آب بودند، او آنان را فرا خواند سپس دو دستش با قدح، لبریز از آب بهشتی شد.
- 59 - ابری سایه بر سر او افکند، ابری پر باران که خود می‌رفت تا به سایه برکت و رحمت پیامبر پناه برد.
- 60 - عشق و محبت رسول خدا در دل زاهدان دیر نشین و راهبان کوه‌گزین خانه کرد.

- 61 - برآستی اگر طبایع انسانی لطیف شود چیزی نخواهد ماند که همه جمادات و همه جانداران عاشق و شیدای او شوند.
- 62 - و ندا شد، بخوان، بلند مرتبه است خداوند گوینده اش، (این سخن) پیش از کسی که اکنون به او گفته شد، (به هیچ کس دیگری گفته نشد) و هرگز بر سر هیچ زبانی نیفتاده بود.
- 63 - آن جا بود که (همگان را) به سوی خداوند فراخواند. آنگاه گوشهای اهل مکه از نغمه های پاک و ملکوتی پر گردید.
- 64 - پس از قریش مپرس که چسان حیران است و حکم و داوری اش در کوه و دشت چگونه است؟
- 65 - بلکه از واقعه عظیمی که بر آنان فرود آمده و پیران و کودکان را به جنون افکنده است، پرسید.
- 66 - ای کسانی که در حق پیامبر و دعوتش نادانی کردید، آیا مقام راستگوی شهره را انکار می کنید؟
- 67 - شما یان او را در خردسالی اش امین قوم لقب دادید. و امین بر هیچ سخنی از سخنانش متهم (به کذب) نیست.
- 68 - در درخشندگی از هزاران بدر فراتر رفت و در عظمت از هزاران پیامبر و راتر. پس چه بسیار نیکو است سیرت او و چه با عظمت است سرشت شکوهمند او.
- 69 - پیامبران الهی آیاتی را آوردند که رشته پیوند آنها با مردم پس از اندکی بریده شد، اما تو حکیمی ناگسستنی را به ما ارزانی داشتی.
- 70 - هر چه زمان سپری گردد، (باز هم) آیاتش جدید است، آیاتی که شکوه کهنسالی زینت بخش آنها است.
- 71 - چیزی نمانده که در کلمه ای بلندپایه از آن، تو را هم به حقیقت و هم به پرهیزگاری و هم به مهرورزی اندرز دهد.
- 72 - ای شیوا سخن ترین همه عرب زبانان، کلام تو به کام چشنده خوش فهم، عسل است.

- 73 - تو با حدیث شیوا و شیرین خود، گردن بی زیور سخن را، در هر نثری، به زیبایی شعر زینت بخشیدی.
- 74 - تو به هر سخن پرارجی که گویا شوی، قلبها را زنده کنی و همتهای مرده را جان بخشی.
- 75 - مژده ها و بشارتها به هادی جهانیان و میلاد او، در شرق و غرب عالم، به سان شبروی نور در تاریکیها، سیر کرد.
- 76 - آن خبرها روح و روان ستمگران عرب را ربود و جانهای بیدادگران غیر عرب را از کالبد پراند.
- 77 - بالکن های کاخ انوشیروان، از آن مژده ها، به وحشت افتادند. سپس آنها از کوبش خداوند، نه از ضربه تیشه ها، شکاف برداشتند.
- 78 - تو در حالی آمدی که مردم آشفته و آشوب زده بودند و در میانشان هیچ بزرگمردی را نمی دیدی مگر آن که واله و شیدای بتی بود.
- 79 - و زمین پر از ظلم شده بود و در سلطه ستمگرانی بود که به دلخواه خویش در امور مردم تصرف می کردند.
- 80 - پادشاه ایران در حق رعیش ستم می کرد و امپراتور روم از شدت غرور و تکبر کر و کور شده بود.
- 81 - آن بیدادگران در هر شبیه ای که برایشان پیش می آمد، بندگان خدا را شکنجه می دادند و همانند گوسفند سرشان را می بریدند.
- 82 - و مردم، زورمندانشان بر ناتوانان، بسان شیر بر بهایم یا وال بر ریزماهیان، غافلگیرانه یورش می بردند و آنان را می کشتند.
- 83 - خداوند شبانه تو را سیر داد، آن گاه که فرشتگان و پیامبران در بیت المقدس به احترام بر پا ایستاده بودند.
- 84 - زمانی که از آن جا عبور کردی، آنان بر گرد سرورشان، همانند شهابها بر گرد بدر، یا سربازان به دور پرچم حلقه زدند.
- 85 - هر صاحب شأنی از آنان پشت سرت نماز گزارد. آری هر که به حبیب خدا اقتدا

کند رستگار خواهد شد.

86 - تو سوار بر بُراق درخشان و مروارید لگام، آسمانها و وراتر از آسمانها را، با گذر از مقام شماری از پیامبران، درنوردیدی.

87 - [سوار بر] مرکبی مخصوص تو، به خاطر عزّت و شرافت، که نظیرش نه در اسبان تیز تک وجود داشت و نه در شتران درشت پیکر.

88 - خواست پروردگار جهان و جهانیان، و صنعت و قدرت او، فراتر از دسترسی شک و تهمت ها است.

89 - تا جایی که تو به آسمانی رسیدی که بال هیچ پرنده ای و قدم هیچ رونده ای بدان نرسیده بود.

90 - و آن گاه گفته شد: هر پیامبری در جایگاه و مقام خویش قرار گیرد و تو ای محمد صلی الله علیه و آله، این عرش الهی است پس [پیش آی و] آن را لمس کن.

91 - تو خطوط [اصلی] همه دانشهای دنیوی و اخروی را برای جهانیان ترسیم کردی، ای خواننده لوح [محفوظ] بلکه ای بساونده قلم [تقدیر].

92 - تو به راز علم دنیا و آخرت احاطه یافتی و برایت گنجینه های دانش و حکمت - پرده برداری شد.

93 - نزدیکی به خداوند، نعمت های بی شماری را که به تو بخشیده شده بود دو چندان ساخت.

94 - از گروه مشرکان که چارپایان خود را می چرانند بپرس [چرا چنین می کنید]، آری اگر تعقیب پیامبر مختار نبود چنان نمی کردند.

95 - [بپرس که] آیا ردپای پاکیزه و زیبا را دیدند، یا از نزدیک [صدای آهسته] تسبیح های زیر لب و زمزمه قرآن را شنیدند؟

96 - و آیا در ذهن ایشان تارهای عنکبوت، بسان [شاخه های تودر توی درختان] جنگل و جوجه های کوچک کبوتران، مانند لاشخور مجسم گردید؟

97 - پس چونان فوج باطلی که از شکوه قدرت حق گریزان است برگشتند. و در آن حال همه ساکنان روی زمین نفرینشان می کردند.

- 98 - اگر دست قدرت خدا با آن دو همجواری نبود سالم نمی ماندند. و اگر چشم علم خداوند برگردد وجود پیامبر ناظر نمی بود او پایدار نمی ماند.
- 99 - آن دو به حمایت خداوند پناه بردند و خود را پنهان کردند. و کسی را که حمایت الهی دربرگیرد، ستمدیده و آزرده نمی شود.
- 100 - ای ستوده ترین خوبی، مرا به سبب نامگذاری ام مقامی است بزرگ، و مگر می شود همانم پیامبر به او افتخار نکند؟
- 101 - ستایشگران و عاشقان جمال نبوی همگی پیرو صاحب برده جهان گسترند، که پیشقدم بوده است.
- 102 - ستایش شعری او درباره تو [از سر] دوستی محض و عشق ناب است. و عشق راستین، سخنانی صواب را [به شاعر] الهام می کند.
- 103 - خداوند گواه است که من با او رقابت نمی کنم [و در صدد رد برتری سخن او نیستم]، کیست که با بارش ابر پرباران معارضه کند؟
- 104 - و براستی که من یکی از غبطه ورزانم و هر آن که بر دوست تو حسرت خورد سرزنش و ملامت نخواهد شد.
- 105 - این منزلتی است، گرفته شده از خداوند رحمان، که هیبتش سبحان را به گنگی می افکند.
- 106 - رتبه ماه تمام در خوش سیمایی و در شرافت، بسی کمتر از تو است و مقام دریا در برکت و گرانقدری پایین پای تو است.
- 107 - اگر تو در ارتفاع و بلندی با کوههای سر به فلک کشیده رقابت کنی، رفعتشان کاسته شود و چنانچه در زیبایی و درخشندگی چهری رقیب ستارگان شوی همگی داغدار شوند. [و مغلوب].
- 108 - شجاعت شیر ژیان به وقت جهیدن بر دشمن، کمتر از قویدلی تو است به گاهی که به سوی پهلوانی تا بن دندان مسلح [برای جنگیدن] گام بر می داری
- 109 - اگر چه سویدای دلهای قهرمانان و پهلوانان دشمن را در جنگ، به خون آغشته ای، [اما شگفتا که باز] مشتاقانه به سوی تو می آیند.

110 - خداوند جذبه محبت و هول هیبت خویش را در هر کارزار و آوردگاهی بر وجود فرزند آمنه فرو افکند.

111 - گویا سیمای تو در زیر غبار جنگ، بدر تابان تاریکی ها است که با نقاب و بی نقاب می تابد.

112 - ماه تمامی در سرزمین بدر دمید پس نور دمیدنش بسان درخشش پیروزی، ژرفای تاریکی ها را روشن ساخت.

113 - تو در قرآن از سر احترام و ارجمندی به نام یتیم یاد شدی، زیرا ارزشمندی مروارید پنهان در یتیمی و یگانگی اوست.

114 - خداوند، خود روزی مردمان را میانشان تقسیم کرد و رزق و روزی تو به اختیار خودت وانهاده شد.

115 - اگر تو در امری گفتی «نه» یا گفتی «آری» پس آن گاه بهترین مشیت خداوند گنجیده در همان رد یا قبول تو است.

116 - برادرت عیسی مرده ای را فراخواند و او برایش [زنده شد و] بپا خاست و [اما] تو نسلهای مرده بی شماری را احیا کردی.

117 - و نادانی مرگی است بزرگ، پس اگر به تو معجزه ای داده شد [تا انسانها را از مردگی برهانی]، یا آنان را از جهل برانگیزان یا از گور [گمراهی].

118 - [کافران از سر دشمنی] گفتند، با آن که پیامبران الهی برای کشتار و خونریزی مبعوث نشده اند، [اما] تو پیکار کردی.

119 - [این اشکالات از روی] نادانی و گمراه کردن عقل ها و مغالطه ای بزرگ بود، زیرا تو پس از فتح با قلم، به وسیله شمشیر پیروز شدی.

120 - زمانی که هر بزرگ زاده ای از پیش خود به نزد تو آمد، آنگاه شمشیر ضامن [هدایت] بی خردان و نادانان گردید.

121 - و اگر بخواهی به وسیله خوبی و احسان، با شرّ مقابله کنی، از عهده اش بر نمی آیی. اما اگر در برابرش مقابله به مثل کنی ریشه کن می گردد.

122 - از مسیحیت شریف پرس، چه بسیار تلخی هایی که از [دست] شهوتهای

- 123 - مسیحیت رانده شرک است. [شرکی] که او را در هر زمانی، به صورت [افروختن] جنگی نمایان و آتشین، آزرده [و به ظاهر] وسعتش بخشیده است.
- 124 - اگر حامیانی که با شمشیر به یاری اش برخاسته اند نمی بودند، مسیحیت از مدارا و مهربانی چندان سودی نمی برد.
- 125 - اگر حضرت عیسی علیه السلام در نزد خداوند مقامی والا نمی داشت، و اگر از حرمت و قداستی که در ازل برایش واجب شده بود برخوردار نبود.
- 126 - هر آینه پیکر پاک و شریفش بر صلیب میخکوب می شد و آنگاه دشمنش [به خاطر جنایتش] از چیزی نمی هراسید.
- 127 - [اما] حضرت مسیح از این [تهمت ها] منزّه بود و [سرانجام] بدخواهش مصلوب شد. براستی که کیفر هر کس به میزان جرم و گناه اوست.
- 128 - برادر پیامبر و روح خدا [حضرت عیسی]، در منزلی واقع بر فراز آسمان و فروتر از عرش قرار داشت.
- 129 - [ای پیامبر] تو به مسلمانان هر چیزی را که نمی دانستند، یاد دادی، حتی آیین جنگ و صلح را.
- 130 - تو آنان را به جهادی فراخواندی که سروری شان درگرو آن بود. آری جنگ پایه و اساس نظام هستی و [رمز بقای] اُمت ها است.
- 131 - اگر جهاد نبود هرگز ما شاهد برپایی اساس دولتها، یا برجایی آثار باستانی نبودیم.
- 132 - آن آثار، پی در پی، همیشه در دورانهای درخشان پدید آمده اند. نه در دوره های تاریک و ظلمانی.
- 133 - دیروز تخت هایی واژگون شد و تخت هایی دیگر برپا گردید. اگر تیرها نبود هرگز نه خللی در آنها ایجاد می شد و نه معیوب می شدند.
- 134 - مسیحیان هر سلاح هلاکت باری را آماده ساختند و ما مسلمانان بجز شکسته حالی و بلادیدگی چیزی مهیا نکردیم.

- 135 - هر زمان که [از طرف خدا] به نبرد فراخوانده می شدی بی درنگ به جنگ بر می خواستی و توشیران دلاور را به جان دشمن می افکندی و خداوند هم شهابهای آسمانی را.
- 136 - هر خونخواه و سختکوش و عزم آهنینی از ایشان برای [رضای] خداوند، در زیر پرچم تو گرد آمده بودند.
- 137 و هر تسبیحگویی که از شوق دیدار خداوند سخت برافروخته بود و سوار بر اسبی که چون برق آسمانی تکاپو می کرد.
- 138 - [اوکه] اگر با روزگار در حال انتقال برخورد می کرد و روزگار می خواست که از جایش حرکت کند، عزم او روزگار را چنان برجایش میخکوب می کرد که نمی توانست تکان بخورد.
- 139 - آنان تیغهای درخشانی بودند که در اثر جنگها لبه هایشان شکسته شده بود، شمشیرهایی از نوع شمشیرهای خداوند نه شمشیرهای بران هندی.
- 140 - هنگامی که در جستجوی یافتن مردی باشی، چه بسیار مردانی را در دل خاک می بینی که یا بر سر پیمان جان باخته اند یا بر سرسوگند خویش.
- 141 - اگر جانبازی و ایثار در برخی از مردمان نبود، انسانها در منزلت و ارجمندی با یکدیگر چندان فرقی نداشتند.
- 142 - [ای رسول] تو را از جانب دریای بیکران و خروشان کرامت و دانش، دینی است که به وسیله آن چشمه ساران خردها را روان ساختی.
- 143 - گوهر ذاتش بر گرد نور توحید، همانند زینت برای شمشیر یا نقش و نگار برای پرچم، نمایان است.
- 144 - شریعتی خوش سیما و سپید که جانها و عقل ها به دورش گردیده اند. و هر آن که آب گوارایی از حکمت بیابد به گردش گردان می شود.
- 145 - [این دین] نور راه سعادت است که جهانیان بدان سرپرستی می شوند. دینی که عهده دار [نیکبختی و آسایش مردمان] همه روزگاران است.
- 146 - هر زمان و سیاستهای اداره آن، براساس حکمی نافذ از این شریعت سپری

- 147 - وقتی که آفتاب حکومت اسلامی بلند شد و گسترش یافت سرزمین های تحت سلطه اش، به زیر روشنایی کامل آن رفتند.
- 148 - و [شریعت اسلام] به مردمی که در سر زمین خالی و ناآباد می زیستند، پس از آن که به شبانی گوسفندان و شتران مشغول بودند، سرپرستی شاهان را آموخت.
- 149 - نیکوکاران و عاملان به شریعت اسلام، چه بسیار سلطنتهای شکوهمندی را در شرق و غرب عالم، برپا کردند.
- 150 - هر آن چه در امور دین سختکوشی کردند و کمر همت بر بستند برای [گسترش] علم و عدالت و عمران بود.
- 151 - چه سریع جهان را برای دینشان گشودند و مردمان را از آب گوارا و خنکش نوشاندند.
- 152 - آنان در حالی که هدایتگران مردم بودند بر مبنای شریعت رفتار می کردند. پس اسلام به وسیله تلاش ایشان شاهراهی روشن به سوی رستگاری گردید.
- 153 - حوادث روزگار پایه ای را که دادگری ایشان برپا کردند ویران نمی سازد و حال آن که اگر دیوار ستم را دست بزنی منهدم می گردد.
- 154 - آنان در هر دو جهان به خوشبختی دست یافتند و سرانجام همگی بر گرد انبوهی از خرسندی بخش شده [در فردوس برین] گرد هم آمدند.
- 155 - روم و آتن و هر آنچه را آندو در برگرفته اند از خود دور کُن [و بدان که] همه یاقوتها و نقره های مروارید نشان در بغداد است.
- 156 - و کسری و ایوانی را که به آن فخر می فروخت و عاقبت در میان آتش و دود فرو ریخت، رها کن.
- 157 - و فرعون مصر را رها کن، زیرا که مظهر پادشاهی در برپاداشتن عدالت است نه در برپایی بنای هرم.
- 158 - هرگاه در نزد روم نام بغداد ذکر گردید، روم تسلیم شد.
- 159 - روم [که شاعران و قاضیانش شهرت جهانی داشتند] از نظر سخنوری در هیچ

گردهمایی شبیه بغداد نشد و از جهت دادرسی در مناظرات نیز هرگز همانند او نگردید.

160 - و هرگز در نمونه امپراتورهایش به زمامدارانی مانند رشید و مأمون و معتصم دست نیافت.

161 - از کسانی که وقتی لشکریانشان حرکت می کردند همه حد و مرزهای بسیط زمین را به تصرف خویش درمی آوردند.

162 - [زمامدارانی که] در مجلس علم و دانش می نشستند و هیچ کس در عقل و فهم به آنان نزدیک نمی شد.

163 - اگر اینان سخن می گفتند، دانشمندان سرها را از هیبت علم نه از هیبت حکومت، به زیر می انداختند.

164 - و آنان، فراوان بخشش می کردند، پس نه در زمین خشکسالی بود و نه در میان مردم فقر و ناداری.

165 - جانشینان خداوند، از مقایسه شدن به دورند. پس هیچ یک از پادشاهان مردمان را با ایشان قیاس مکن.

166 - در بین مردمان کیست که در عدالت مانند عمرین خطاب باشد؟! و آیا کسی چونان عمرین عبدالعزیز خاکسار و پرآزرم وجود دارد؟

167 - و بسان حضرت امام علی «علیه آلاف التحية والثناء» آن گاه که [با سخنانش] چشمان مردم را پر اشک می ساخت و انبوه دشمنان را تار و مار می کرد.

168 - آن دریای خروشان و گوارا، در علم و ادب، و آن یاور چابک [رسول الله] در جنگ و صلح.

169 - یا مانند فرزند عفان که قرآن در دستش است و خود را به سویش خم کرده [و تلاوتش می کرد] چنان که تو هنگام محبت به کودک چنین می کنی.

170 - و آیات را به ترتیب جمع می کند و چونان گردنبندی ناگسستنی در گردن روزگار، آنها را نظم می بخشد.

171 - دو جراحت وارد شده در جگر اسلام بهبودی نیافته است، جراحت شهید و جراحتی که به وسیله آن قرآن خونین شد.

172 - و در شدت سختی و امتحان ابوبکر، پس از کارها و خدمات بزرگ، جای شک و تهمت نیست.

173 - او با دوراندیشی و عزم راسخ، دین را در میان گرفتاریهایی که عقل پیر و جوان را می ربود، حفظ و حراست نمود.

174 - سختی هایی که، در حادثه رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله که امری بدیهی بود، عُمَر را از راه درست به یک سو کشاندند.

175 - او در حالی که شمشیرش را از نیام برکشیده بود، با مردم درباره گرانمایه ترین پیامبران، ستیزه می کرد که «چطور شد که او زنده نماند؟»

176 - زمانی که او دچار سراسیمگی شد نکوهشش مکنید، چون همین که حبیب خدا وفات یافت، عاشق، ناخواسته عقلش را باخت.

177 - پرودگارا هرآن چه تو می خواهی، بر میهمان عرشت، بهترین همه پیامبران صلی الله علیه و آله، سلام و درود فرست.

178 - او که شبها را در حال نماز و نیایش زنده می داشت و آن نماز را جز به اشکی که از خشیت الهی روان بود، به پایان نمی رساند.

179 - [همان که] پاسی از شب را در حال تسبیحگویی تو و تحمّل رنج خوابزدگی و آماس پاهای مبارکش، سپری می کرد.

180 - نفس او راضی بود. از خستگی و دلتنگی شکوه نمی کرد. آری اگر تو مخلصانه عشق بورزی، هرگز به ستوه نخواهی آمد.

181 - ای پروردگار من، همچنین برخاندان برگزیده او که پرچم خانه و حرم را در میان جان ایشان قراردادده ای درود فرست.

182 - [خاندانی که] رخساره هایشان بسی درخشان می نمود. حال آن که چهره روزگار [در اثر ظلم و گناه] قیرگون بود. مردانی که در مقابل طوفان حوادث دشوار، شریف و تسلیم ناپذیر و سرسخت بودند.

183 - و بهترین درود را از جانب خود، هدیه کن به چهار تن در بین یاران که دوستی شان با تو، دارای حرمت و احتشام شایانی است.

184 - آنان که وقتی پیامبر اسلام برایشان بانگ می زد، بر گرده بلاهایی که عظیم هولناک و فراگیر بود، سوار می شدند.

185 - مردانی که وقتی جان زمین لرزان و پریشان بود، سخت شکیبیا و پایدار بودند و به روی کارهای پرخطر و توانفرسا لبخند می زدند.

186 - بار پرودگارا، [سپاس که] مردمانی بسیار و امت هایی فراوان، از خواب مرگ و نیستی بیدار شدند.

187 - [ای خدا در مقابل ما] فرجامی نیک است و فرجامی بد و گستره هستی که تو سلطان آنی. هر که را خواهی نعمت می بخشی و هر که را خواهی نعمت.

188 - تو درباره ما نظر حکیمانه ای دادی، آری تو عجب داوری هستی و عجب انتقامگیری.

189 - پس ای خدا، به خاطر فرستاده جهانیان [محمد مصطفی صلی الله علیه و آله]، بر ما مهر بورزو امتش را [هرگز] خوار و ذلیل مگردان.

190 - خدایا، شروع حیات مسلمانان را با وجود مقدس او نیکو ساختی، پس فضل و کرم را تمام کن و حسن ختامی بر ما ارزانی دار. [و همگان را نیک فرجام فرمای - آمین]

شرح نهج البرده

1 - مفردات: الرِّيم: آهوی سفید یکدست - القاع: زمین هموار، دشت - البان: (بیت 5 و بیت 160 برده)

العَلَم: (بیت 5 برده) - أَحَلَّ الشَّيْءَ: آن چیز را حلال گردانید - سَفَكَ دَمَهُ: خوش را ریخت، او را کشت - الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ: (بیت 121 برده)

نکته ادبی: بین «أَحَلَّ» و «الْحُرْمُ» طباق وجود دارد.

2 - مفردات: الْقَضَاء: مشیت الهی - جُوذِرَ: بچه گوزن، گودر - الْأَجَم: (بیت 137 برده)

نکته ادبی: مقصود از «جُوذِر» همان محبوبه ای است که در بیت مطلع به «ریم» همانند شد در این جا درشتی چشمان او مراد است، و مقصود از «أَسَد» خودش می باشد، به معنی مردی شجاع و نیرومند که دل به معشوقی سپرده است.

ص: 180

در مصراع دوم شاعر دست به ابتکار شگفتی زده و از مقتول برای قاتل یعنی از غزال برای شیر فریادری می کند. این نوع خطاب در بستر غزل بسی لطیف و مناسب است.

3 - مفردات: رَنَائِيهِ: در او خیره شد، با نگاهی مهربان پلک ها را بی حرکت نگه داشت و یکسره به او نگریست - وَيُح: کلمه ترحّم و توجّع است و گاهی به معنی تعجّب نیز به کار می رود - السَّهْمُ الْمُصِيبُ: تیر به هدف خورده، تیری که روانه است و بزودی بر سینه هدف خواهد نشست.

4 - مفردات: جَحَدْتُهُ: او را انکار کردم، او را تکذیب کردم [در حالی که در دل وجود او را باور داشتیم]

توضیح: مصراع دوم با مفهوم بیتی از متنبی در مدح سیف الدوله نزدیک است:

إِنْ كَانَ سَرَكُمُ مَا قَالَ حَاسِدُنَا * فَمَا لِيُجْرِحَ إِذَا أَرْضَاكُمُ أَلَمْ (1)

5 - مفردات: أَسْمَح: سخاوتمندترین، بخشنده ترین - الْتِمَاسُ الْعُذْرِ: عذرخواهی کردن، عذر پذیرفتن - الشِّيم: (بیت 90 برده)

6 - مفردات: لَائِم: ملامتگر - الْهَوَى: عشق، میل و خواهش نفس - قَدَّر: تقدیر و سرنوشت - شَفَّهُ الْمَرَضُ أَوِ الْهَمُّ: بیماری یا غم و غصه او را سست و ضعیف ساخت - الْوَجْد: شوق و شغف، محبت و دوستی، عشق - عَدَلٌ يَعْذِلُهُ: او را سرزنش کرد - لَمْ تَلْم: (بیت 9 برده)

نکته ادبی: در بیت "تصدیر" وجود دارد.

«عالم شهر گومرا وعظ مکن که نشنوم

پیر محله گومرا توبه مده که بشکنم

گر بزنی به خنجرم کز غم دوست توبه کن

نعره شوق می زنم تا رمقی است در تنم»

«سعدی»

7 - مفردات: أَنَالَهُ الشِّيءُ: آن چیز را به او داد - أُذُنٌ وَاعِيَةٌ: گوش شنوا، گوش درک

ص: 181

1- اليازجي، ناصيف، العرف الطيب في شرح ديوان ابي الطيب، جلد دوم، دارنظير عبود، بيروت، صفحه 624، 1995 م. ترجمه: اگر آنچه حاسد ما گفت شما را شادمان ساخت، پس برای زخمی که موجب رضایت و خرسندی شما شود دردی نیست.

کننده - مُنْتَصِت: کسی که ساکت است و گوش می دهد.

نکات ادبی: 1- بین "أذن"، "مُنْتَصِت" و "صَمَم" مراعات نظیر است 2- بین "مُنْتَصِت" و "صَمَم" طباق وجود دارد.

8- مفردات: ناعس: چرتی، خواب آلود - أسهرة: او را خواب زده کرد - مُضَنَى: بیمار و نزار.

نکته ادبی: بین "أسهرة" و "نم"، طباق وجود دارد

9- مفردات: فدای یقديه من الأمر: با دادن مال یا چیز دیگر او را از اسارت رها کنید - أفديك: فدای تو می کنم - إلف: دوست - الفدی: تاوان دادن، جان فدا، قربانی - الأیالوفی الأمر: در آن کار کوتاهی کرد - أغراه بكذا: او را تشویق و ترغیب به فلان کار کرد، او را به آن آزمند ساخت.

توضیح: در این بیت شرح نیاز عاشق و ناز معشوق را به بند وصف کشیده است. یعنی هرچه من در راه عشق تو شیداتر می گردم در عوض تو مانع تراشی می کنی و دیدار خود را از من دریغ می داری.

10- مفردات: سرى: (بیت 8 و بیت 107 برده) - أسى الجرح: زخم را مداوا کرد.

توضیح: شاعر با افسوس اعتراف می کند که بهره من از دیدار معشوق فقط در رؤیا بوده است و از دیدن جمال او در بیداری محروم هستم.

11- مفردات: الموائس: جمع المائسه "از ریشه میس": زنی که با تبختر و ناز می خرامد - الرئی: (بیت 133 برده) - فنا: جمع قناه: نیزه - سفح دمه: خوش را ریخت.

12- مفردات: السافرات: جمع السافره: زن بی حجاب و ناپوشیده - الضحی: روشنی و وضوح آفتاب - اغاره: غیرتش را برانگیخت - الحلی: زیور مثل النگو و گوشواره - العصم: جمع العصمه: گردن بند.

13- مفردات: أجفان: جمع الجفن: پلک چشم - بها: فیها - سقم: بیماری - المنیه: مرگ.

14- مفردات: العاثرات: جمع العاثره: زنی که موجب لغزش دیگری می شود - الباب: جمع اللب: قلب، گفته اند که مأخوذ است از "لیو" و سریانی است، یا از "لب" و

عبرانی است، هر دو به معنی عقل می باشد. وجه تسمیه اش پوشیدگی آن با پیه است.

عَثْرَه : لغزش، خطا - أَقَالَ عَثْرَتَهُ : جلو افتادن و لغزش او را گرفت، پس از لغزش او را از زمین بلند کرد - الدَّلّ : ناز و کرشمه - الرَّسَم : زیبا راه رفتن.

نکته ادبی : بین "العائِرات" و "عَثرات" جناس اشتقاق وجود دارد.

15 - مفردات : مُضْرَم : برافروخته، شعله ور - أَسْفَرَ : چهره گشود - فَتَنَ الشَّيْءُ : آن چیز را سوزاند - فَتَنَهُ : آزمایش، عذاب - الضَّرَم : شعله وری، افروختگی آتش؛ جمع الضَّرْمَه : گل آتش، اخگر آتش، آتش (بیت 64 برده)

نکته ادبی : در بیت "تصدیر" وجود دارد.

16 - مفردات : لِوَاء : پرچم - الحَامِلَاتُ لِوَاءَ الحُسْنِ : پرچمداران زیبایی؛ کنایه از کمال زیبایی آنان است - غَيْرُ مُنْقَسِمٍ : (بیت 42 برده).

17 - مفردات : سَمْرَاء : زن سبزه گون - الأَرَام : جمع الرِّيم، آهوان سفید و خالص - العُصْم : جمع الأَعْصَم : در مورد حیوانات، جانوری است که یک یا هر دو دستش سفید و تمام اندام آن سیاه یا سرخ باشد. (این کلمه در متن بیت به ضرورت شعری «العُصْم» آمده است).

نکته ادبی : بین "سَمْرَاء"، "بَيْضَاء" و "العُصْم" مراعات نظیر وجود دارد.

18 - مفردات : يُرْعَنَ : "از ریشه رُوع" : می ترسند، دچار ترس می شوند - البَصْرُ السَّامِي : چشم خیره - العَنَم : گل انار وحشی را گویند. مواد این گیاه استفاده دارویی دارد و به عنوان قابض قوی برای درمان اسهال به کار می رفته است. ثمر آن که شبیه عَنَاب است، در رنگریزی نیز به کار می رفته و چون به رنگ سرخ است، انگشتان حنا شده را بدان تشبیه می کنند. (1) نیز (بیت 7 برده)

نکات ادبی : 1 - بین "أَشْرَنَ" و "أَسْرَنَ" جناس مُصَحَّف وجود دارد، 2 - در نسبت دادن "ترسویی" و "شیرافکنی" به آن زنان، تقابل معنوی وجود دارد. و این شگفت است، نظیر آنچه در آغاز قصیده گذشت (بیت 2)

19 - مفردات : وَضَعْتُ خَدِّي : کنایه از خضوع و خاکساری نمودن است - رُبِّي : (بیت)

ص: 183

1- فرهنگ فارسی معین، ذیل کلمه گلنار.

133 برده)، کُنُس : جمع الکناس : خوابگاه آهو در بیشه - اُکَم : (بیت 150 برده).

20 - مفردات : اللَّبَد : جمع اللَّبَدَه : یال - ذی اللَّبَد : یال دار، کنایه از شیر است - المَحْمِيّ جَانِبُه : غیر قابل دسترس، دست نیافتنی - الغاب : جنگل، بیشه، نیزار - الأَطْم : کاخ و دژ ساخته شده از سنگ، قلعه دفاعی.

21 - مفردات : عَنّ : آشکار شد - المُنَى : جمع المُنِيَّة : آرزو - المَنَايا : جمع المَنِيَّة : مرگ.

نکات ادبی : 1 - بین "عَنّ" و "أَنَّ" جناس مردوف وجود دارد، 2 - بین "المُنَى" و "المَنَايا" جناس اشتقاق وجود دارد.

توضیح : مقصود شاعر از "المُنَى" وصال با محبوب است و از "المَنَايا" خطرهای ناشی از ممانعت پدر سختگیر او که هر دو در یک مکان و در زیر یک سقف زندگی می کنند. لذا با بیانی مجازی، شگفتی خود را از جمع شدن معشوق و مانع در یک جا ابراز داشته است.

22 - مفردات : صَمَمَ صَمَامَه : شمشیر بران - سَدِيفٌ ذَكَرٌ : شمشیری که بدنه اش آهن و لبه اش فولاد است - الرِّيم : (بیت 1) - صِرْغَامَه : شیر بیشه - قَرِم : (بیت 122 برده) ؛ در این جا کنایه از شدت درندگی است.

توضیح: یعنی چگونه از چنان پدر سخت دل و قَسِيّ القَلْبِيّ، چنین دختر نازنین و مهربانی پدید آمده و از چنان شیر درنده و نیرومندی چنین آهوی رام و آرامی زاده شده است. شاعر با این توصیف پرده از یک حالت مرگب خویشتن برداشته است، عشق به دختر و نفرت و بیزاری از پدر.

- مضمون بیت با دو بیت گذشته ارتباط دارد.

23 - مفردات : سُمَر : جمع اُسْمَر : نیزه - عُدْرِيَّة : (بیت 9 برده) - العِصَم : (بیت 32 برده).

24 - مفردات : غَشِيّ المَكان : به آن جا آمد - فِي غُصُونِ كَرِي : در آثای خواب - مَعْنَا : منزل، اِرَم : (بیت 92 برده)

توضیح : شاعر در بیت 10 نیز به این مضمون اشاره کرده. نوامیدی از وصال در ابتدا و

انتهای غزل به چشم می خورد.

25 - مفردات : مُبَكِّيَه : حادثه گریه آور، بلای حزن انگیز - مُبَسَّسَم : خنده، جای لبخند یعنی دندانهای پیشین (بیت 57 برده)

نکته نحوی : اضافه "حُسْنُ مُبَسَّسَم" از نوع اضافه صفت به موصوف است.

نهج البلاغه : امام در حکمت 119 فرموده اند: "مَدَّلُ الدُّنْيَا كَمَدَّلِ الْحَيَّةِ لَيِّنٌ مَسَّهَا وَ السَّمُّ النَّاقِعُ فِي جَوْفِهَا يَهْوِي إِلَيْهَا الْغُرُّ الْجَاهِلُ وَ يَحْدَرُهَا ذُو اللَّبِّ الْعَاقِلُ"

«دنيا همچون مار است، سودن آن نرم و هموار و درون آن زهر مرگبار. فریفته نادان دوستی آن پذیرد و خردمند دانا از آن دوری گزیند.»

توضیح : بین این بیت و بیت 21 بُرَدَه بوضیری قرابت معنوی وجود دارد.

26 - مفردات : فَضَّ الشَّيْءَ : آن چیز را شکست و شکسته های آن راپراکنده کرد - الرَّقْشَاءُ : مار دارای خالهای سیاه و سفید - الثَّرَمُ : از ته شکستن دندان.

توضیح : غالبا" هنگامی که مشتی بر دهانی فرود می آید دندانهای پیشین و از جمله دندانهای نیش شکسته می شود و در مار نیز دندانهای نیش را می کشند.

27 - مفردات : مَخْطُوبَه : خواستگاری شده - لَمْ تُرْمِلْ : بیوه نشده - لَمْ تَتِمَّ : همسرش نمرده است، بی همسر نشده است

«مجو درستی عهد از جهان

سست نهاد

که این عجوزه عروس هزار

داماد است»

(حافظ)

28 - مفردات : آدم : حضرت آدم علیه السلام، نوع بشر - الأدم : لایه برونی و لایه درونی پوست بدن، گور.

نکات ادبی : 1 - بین "يَفْنَى" و "يَبْقَى" طباق وجود دارد، 2 - بین "آدم" و "أدم" جناس ناقص وجود دارد. 3 - در بیت تشبیه ضمنی وجود دارد.

29 - مفردات : حَفَّ لَ يَحْفِلُ : توجه کرد و اهمیت داد - الجَنَى : میوه روی درخت، عسلی که آن را از کندو جمع آوری کنند - جِنَايَه : جرم و گناه - الفحَم : زغال، در این جا کنایه از آتش است، زغال آتشین.

نکته ادبی : بین "جَنَا" و "جِنَايَه" جناس مطرف وجود دارد.

توضیح: یعنی کار نفس و هدف اصلی و تخلف ناپذیر او کشتن تواست. پس به همه حرکات او در هر جلوه ای بدگمان باش.

: «جامی در داستان لیلی و مجنون نظیر این تعبیر را از زبان حال «قیس» چنین سروده:

از خنجر تیزکی کشم سر

بر گشته چه برگ گل چه خنجر»(1)

30 - مفردات: نائم: خفته، در این جا یعنی غافل از نیرنگهای دنیا - امانی: جمع اُمْنِيَّة: آرزوها - الأَحلام: جمع الحُلُم: رؤیایا.

حدیث: امام علی علیه السلام: "النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا" ترجمه: مردمان خفتگانند و چون بمیرند بیدار شوند.(2)

نکته ادبی: در بیت تصدیق وجود دارد.

31 - مفردات: طُور: بار، مرتبه - نُعْمَى: دارایی، برخورداری - البُؤس: (- بیت 60 برده) - الوَصَم: بیماری (بیت 19 برده).

نکته ادبی: بین "نُعْمَى" و "بُؤس" و بین "عافیه" و "وَصَم" طباق وجود دارد.

32 - مفردات: بَصِيرَه: چشم دل - الصَّاب: درختی است که شیره آن تلخ است، درخت سیماهنگ، در این جا: شیره تلخ درخت سیماهنگ - وَرَدَ المَاءَ: بر آب وارد شد، در این جا "يَرِدُ" به معنی "می نوشد" به کار رفته - العَلَقَم: حَنْظَل بسیار تلخ - سَامَ يَسُومُ: چرید.

نکته ادبی: بین "صاب" و "عَلَقَم" مراعات نظیر است.

33 - مفردات: راعها: او را ترساند - دَهَى فلانا: بلا و مصیبتی بر فلانی وارد ساخت - مُسَوِّدَةُ الصُّحُف: نامه عمل سیاه شده به کارهای ناشایسته - الصُّحُف: جمع الصَّحِيفَه: کاغذ نوشته شده، یک ورق کتاب - اللَّمَم: (- بیت 129 برده)؛ مُبَيِّضَةُ اللَّمَم: کنایه از دوران پیری و کهولت است که موها سفید می شوند.

نکته نحوی: مفعول "دَها" به قرینه فعل پیش از خود حذف گردیده و در اصل چنین

ص: 186

1- غنیمی هلال، محمّد، ادبیات تطبیقی، ترجمه سیّد مرتضی آیت الله زاده شیرازی، امیرکبیر، تهران، ص 378، 1373 ش

2- البحرانی، میثم بن علی، شرح بر صد کلمه امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ترجمه عبدالعلی صاحبی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد، صفحه 100، 1370 ش. و نیز (شرح چهل حدیث، امام خمینی، صفحه 373)

بوده: "رَاعَهَا وَدَهَاهَا"

نکته ادبی: بین "مُسَوَّدَه" و "مُيَيَّضَه" طباق وجود دارد.

34 - مفردات: رَكَضَ الْفَرَسَ بِرِجْلَيْهِ: با پاهایش به دو پهلوئی اسب کوبید تا بدود - أَرْضٌ مُرِيْعَةٌ: زمین سرسبز و خرم - حَمِيَةٌ: (- بیت 23 برده) - التُّخْمُ: (- بیت 22 برده) - لِلتُّخْمِ: یعنی لِلتَّحْرُزِ عَنِ التُّخْمِ.

نکات ادبی: 1 - نفس به طریق استعاره مکنیه، به حیوان علفخوار تشبیه شده است.

2 - مُرِيْعُ الْمَعْصِيَاتِ، اضافه مشبّه به، به مشبّه است یعنی: الْمَعْصِيَاتُ الَّتِي هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْمَرْعَى الْمُرِيْعِ تَسْتَطِيبُهُ الدَّابَّةُ.

3 - حَمِيَةُ الطَّاعَاتِ: اضافه مشبّه به، به مشبّه است یعنی: الطَّاعَاتُ الَّتِي هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْحَمِيَةِ.

4 - بین "حَمِيَةٌ" و "تُخْمٌ" طباق وجود دارد.

35 - مفردات: هَامَ عَلَيَّ وَجْهَهُ: در حال سرگردانی ره سپرد، بی آن که بداند مقصدش کجا است به راه افتاد - الصُّبَا: (- بیت 142 برده) - الصُّبَاءُ: شور و شوق و اشتیاق جوانی - داعِي الصُّبَا: انگیزه های خوشگذرانی در جوانی.

نکته ادبی: در بیت تصدیر وجود دارد.

36 - مفردات: قَوْمَ الشَّيْءِ: آن را درست و میزان و تعدیل کرد - اسْتَقَامَ الشَّيْءُ: آن چیز درست شد، راست شد.

نکته ادبی: در بیت تصدیر وجود دارد.

توضیح: شاعر در این بیت ناگهان از دامان عواطف برون می آید و پای عقل و پندهای خردمندانه را به میان می کشد. او چونان متنبی و ابو تمام که شعر را به سخنان حکیمانه مزین می کنند، کوشیده است بدین وسیله به شعر عمق و تنوع بیشتری ببخشد.

37 - مفردات: مَرْتَعٌ: چراگاه - وَخِمٌ: و باخیز - أَرْضٌ وَخِمَةٌ: زمین و باخیز، یا زمینی که گیاه آن بی فایده و ناسالم باشد.

نکته ادبی: بین "خَيْرٌ" و "شَرٌّ" طباق وجود دارد.

38 - مفردات: الْحِيَادُ: جمع الْجَوَادِ: اسب تندرو - عَصَّهٌ: او را با دندان گاز گرفت -

الشُّكْمُ : جمع الشُّكِيمَةِ: دهانه اسب که میله ای آهنی است.

نکته ادبی : "طَغَى الْحِيَادَ" مفعول مطلق نوعی است. این بیت دارای تشبیه نیز هست.

39 - مفردات : جَلَّ عَنْ كَذَا : از آن منزّه و بری شد، درجه اش از آن بالاتر رفت - مُعْتَصِمٌ : پناهگاه؛ مقصود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

توضیح : این بیت و بیت 100 به وصیّت شاعر بر سنگ قبرش نوشته شده است.

40 - مفردات : عَزَّ : نیرومند و عزیز شد - إِذَا عَزَّ الْمُجِيرُ : روز قیامت که خداوند با قدرت و جلال خویش ظهور می کند؛ الْمُجِيرُ : پناه دهنده، نجاتبخش، از نامهای خداوند متعال است.

الْكَرْبُ : اندوه و سختی ؛ مُفَرِّجُ الْكَرْبِ : غمگشا، مقصود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است - فَرَجَ اللَّهُ الْغَمَّ عَنْهُ : خدا او را از غم رهانید - الْغَمَمُ : جمع الْغَمَّةِ : غم و اندوه.

نکته نحوی : حرف "علی" متعلق به "الْقَمِي" در آغاز بیت است.

41 - مفردات : خَفِضَ جَنَاحَ الذُّلِّ : سر تواضع فرود آورد، خاکساری کرد - الشَّفَاعَةُ : (- بیت 36 برده) - أَمَمٌ : چیز اندک (- بیت 49 برده).

آیه : اصطلاح "خَفِضَ جَنَاحَ الذُّلِّ" برگرفته از آیه 24 سوره اسراء است : «وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» : «در برابرشان (پدر و مادر) از روی مهربانی سر تواضع فرود آور و بگو: ای پروردگار من، همچنان که مرا در خردی پرورش دادند، بر آنها رحمت آور.»

42 - مفردات : عَبْرَةٌ : (- بیت 7 برده) - التَّدَمُّ : (- بیت 23 و 142 برده)

43 - مفردات : يَغْتَنِّمُ : سود می برد، غنیمت می یابد (- بیت 106 برده)

44 - مفردات : عَارِفَةٌ : کار نیکو - مُسْتَلَمٌ : (- بیت 81 برده) - مُلْتَزِمٌ : (- بیت 149 برده)

45 - مفردات : أَعَزُّ بِهِ : به وسیله آن ارجمند می شوم، عزیز می شوم - عَزَّ : ارجمندی - الأنساب : جمع التَّسَبُّبِ : خویشاوندی - اللُّحْمُ : جمع اللُّحْمَةِ : خویشاوندی، همخونی.

آیه : مصراع دوم برگرفته از آیه 88 و 89 سوره شعراء است : «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ، إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» : «روزی که نه مال سود می دهد و نه فرزندان، مگر آنکس که با قلبی رسته از شرک به نزد خدا بیاید.»

46 - مفردات: يُزْرِيه: او را تحقیر می کند، بر او عیب می گیرد - قَرِيض: شعر - زُهَيْر: (- بیت 151 برده) - جُودِي: جُودُ الرَّسُولِ عَلَيَّ - هَرَم: (- بیت 151 برده)

توضیح: این بیت در بیشتر نسخه های چاپی چنین است: «... ولا يقاس إلى جودي لذي هرم» اما استاد ارجمند آقای دکتر محمد فاضلی معتقد بودند که این خطا است. و دستخط اصلی شوقی به احتمال قوی «ندی هرم» بوده است.

47 - مفردات: مُحَمَّد صلی الله علیه و آله: نام مقدس پیامبر اسلام، (- بیت 34 و بیت 146 برده) - الصَّفْوَةُ (مِنْ كُلِّ شَيْءٍ): بخش خالص و ناب و ممتاز هرچیز، اشاره به لقب "مصطفی" صلی الله علیه و آله - البَارِي: (- بیت 41 برده) - بُغْيَةٌ: چیزی که آن را می طلبند، مطلوب - نَسَم: (- بیت 41 برده).

48 - مفردات: الحَوْض: مقصود حوض کوثر است (- بیت 101 برده) - صَاحِبُ الحَوْض: نبی اکرم صلی الله علیه و آله - ظَمِيءٌ: تشنه است - جِبْرِيل: "فرشته ای که نام او در آیات 97 - 98 سوره دُوم و آیه چهارم سوره شصت و ششم (تحریم) قرآن کریم آمده است. او را جبرائیل نیز می گویند به صورت جبرال و جبرئیل نیز خوانده می شود. گفته اند که در سریانی کلمه "جبر" به معنی بنده و کلمه "ایل" به معنی الله به کار رفته و این کلمه به معنی بنده خدا استعمال شده است و برخی گفته اند که به معنی قدرت الهی آمده است. از عهد عتیق، بخش دانیال، برمی آید که جبرائیل فرشته وحی بوده است (هشتم، 16). این فرشته به عقیده مسلمانان برای انبیاء وحی می آورد. حضرت محمد صلی الله علیه و آله این فرشته را دوبار به صورت حقیقی وی مشاهده کرده است. در آیات 4 - 11 سوره پنجاه و سوم (نجم) جبرئیل فرشته پرقت و صاحب نیرو توصیف شده است که در افق اعلی جای دارد و حضرت محمد صلی الله علیه و آله او را در سِدْرَةُ الْمُنتَهَى دیده است. در آیه 191 سوره لقمان با صفت "رُوحُ الْأَمِين" خوانده شده و در آیه 102 سوره نحل به نام "روح القدس" معرفی شده است. (1)

توضیح: چون فرشتگان تشنه نمی شوند مقصود از حوض، شاید ظرف معرفت و آگاهی به اسرار الهی باشد. رازهایی که حتی جبرئیل به آنها آگاه نیست و آرزومند و تشنه

ص: 189

دانستن آنها است. این مطلب گواه عظمت مقام پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می باشد. چنان که به نقل حدیث معراج، پیامبر گام در حوزه ای از آسمان ملکوت نهاد که جبرئیل را توان رفتن به آن ناحیه نبود. همچنین می توان گفت شاعر صحنه را بدین سان ترسیم کرده است تا با توسل به مبالغه بتواند شدت سختی و تشنگی روز قیامت را به درک عقل نزدیکتر سازد.

49 - مفردات : سَنَاء : رفعت و بلندی - سَنَا : نور - الْجِرْم : جسم، جِرْمِ فَلَکِی - فَلَک : مدار گردش ستاره که در آسمان است - عَلم : کوه، در این جا مقصود زمین است.

نکات ادبی : 1 - بین "سَنَا" و "سَنَا" جناس ناقص مطرف وجود دارد. 2 - بین "شمس"، "جرم"، "فَلَک"، "صَنَاء" و "عِلم" مراعات نظیر است.

50 - مفردات : أَخْطَأَ النَّجْمَ : از مقام ستاره در گذشت و از آن بالاتر رفت - أَبُوهُ : پدری (در این جا نسبت به امت اسلام یعنی ذُوو أَبُوته) - سُودَد : بلندی و مقام، آقایی و مهتری - بَادِخ : بلند، عالی مرتبه - شَرَفٌ بَادِخ : شرف و مجد و الا و بلند مرتبه - سَنِم : بلند، مرتفع.

51 - مفردات : نَمَى يَنْمُو الْحَدِيثَ إِلَى فُلَانٍ : سخن را به فلانی نسبت داد - الْوَرَى : (- بیت 48 برده) - أَصْل : تنه درخت، بخش اصلی هر چیز - فرع : شاخه درخت، بخش فرعی هر چیز - نُمَى : زیاد شده است - فَخَّار : (- بیت 114 برده).

نکته صرفی : فعل "نُمُوا" مجهول است و فعل امر نیست.

نکته ادبی : در بیت تصدیق وجود دارد.

توضیح : حضرت محمد صلی الله علیه و آله به ظاهر شاخه ای از درخت تناور بشریت هستند اما چون آفرینش و رشد و کثرت دیگران به یمن و برکت خلقت ایشان بوده است لذا گفته شده : ای بسادر مجال فخر و شرف یک اصل برای فرع رشد می کند و زیاد می شود.

52 - مفردات : حَوَاةٌ : او را در برگرفت - سَبُّحَاتٌ وَجْهَ اللَّهِ : انوار خداوندی یا آثار عظمت الهی، که با آن به تنزیه و تقدیس او می پردازند - الصُّلْبُ : تیره پشت - الرَّجِمُ : زهدان.

حدیث : قال رسول الله صلی الله علیه و آله : أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي. ((نخستین چیزی که خداوند

حدیث: فرات الکوفی به سلسله اسنادش از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "خَلَقَنِي اللَّهُ نُورًا تَحْتَ الْعَرْشِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ (ع) يَأْتِنِي عَشْرَ أَلْفِ سَنَةٍ" (2)

«خداوند دوازده هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم (ع) مرا به صورت نوری در زیر عرش آفرید.»

«بوصیری در یکی از قصاید نبوی اش چنین سروده است:

كَانَ سِرَّافِي ضَمِيرِ الْغَيْبِ مِنْ * قَبْلِ أَنْ يُخْلَقَ كَوْنٌ أَوْ يَكُونَا

تُشْرِقُ الْأَكْوَانُ مِنْ أَنْ-وَارِهِ * كَلَّمَا أَوْدَعَهَا اللَّهُ جَبِينَا

خَـتَمَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ بِـه * قَبْلَ أَنْ يُجْبَلَ مِنْ آدَمَ طِينَا

«او رازی پنهان در ضمیر غیب بود، پیش از آن که جهان آفریده شود.

سراسر کائنات از پرتوهایش درخشان می شد، هر آن زمان که خداوند او را به جبینی ودیعه می داد.

خداوند سلسله پیامبران را به او خاتمه بخشید، پیش از آن که حضرت آدم (ع) به صورت گل سرشته شده باشد.»

53 - مفردات: السَّيْمُ: جمع السَّيْمَةِ: علامت، نشانه - بحیرا: گفته اند نامش "لَهَبِ بْنِ أَحَجَنِ بْنِ كَعْبٍ" بوده؛ او راهبی مسیحی بود که در بین راه مکه و شام با پیامبر برخورد کرد و از علایمی چند دریافت که او پیامبر خدا است.

توضیح: ابوطالب با آن که ثروتمند نبود، مراقبت از برادرزاده خود را پس از رحلت عبدالمطلب بر عهده گرفت. او برای گذران زندگی اش گاهی تجارت می کرد، ابوطالب در یکی از سفرهای تجاری خود به شام، هنگامی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دوازده ساله بود، او را باخود به همراه برد. در این سفر که نخستین مسافرت تجاری پیامبر محسوب می شود، در "بُصْرَى" از سرزمین شام راهبی به نام "بحیرا" او را از صومعه خود دید و به سوی خود فراخواند. آن گاه متوجه نشانه های پیامبر موعود در او شد. پس به ابوطالب

ص: 191

1- ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللئالی، ج 4، مطبعه سید الشهداء، قم، ص 99، 1403 ق.

2- موسوعه النبی الأعظم، جلد دوم، صفحه 351.

هشدار داد که او را از خشم یهود به دور نگاه دارد. مبدا به او صدمه ای بزنند. و ابوطالب راه سفر را ادامه نداد و به مکه بازگشت. ناگفته نماند اصل این روایت صحیح و جزئیات مفصل آن از بافته های راویان است. (1)

54 - مفردات : حِراء : غار حراء، بر روی کوهی به همین نام است که در فاصله دوفرسنگی شهر مکه، در ناحیه شمال شرق آن قرار گرفته که به نام کوه نور نیز شناخته می شود. این کوه در شمار برخی از کوههای مقدس یاد شده است. احتمالاً "پیش از اسلام، این تقدس حداقل برای حنفا شناخته شده بوده است. پیامبر اکرم در این غار مدتها عبادت می کرد و اولین آیات قرآن کریم در همین مکان بر او فرود آمد. (2) - رُوحُ الْقُدُس : جبرئیل (بیت 48)

السِّرُّ الْمَصُونُ : راز پنهان - مُنَكِّم : (بیت 4 برده)

نکات نحوی :

1 - این ترکیب ریشه قرآنی دارد. «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ» : «بگو فرو فرستاد آن را جبرئیل از پروردگارت برحق. (3)

2 - "مَصُونٌ سِرٌّ" اضافه صفت به موصوف است یعنی "السِّرُّ الْمَصُونُ".

3 - تنوین تکبیر "سِرٌّ" نشانه تعظیم است

4 - "مُنَكِّمٌ" وصف مؤکدی است برای "السِّرُّ الْمَصُونُ" چون هر رازی پنهان است، پس منکتم صفت سِرٌّ است.

55 - مفردات : بَطْحَاء : (بیت 87 برده) - الْعَسَم : تاریکی شب.

نکته ادبی : بین "حَيْثَهُ" و "ذِهَاب" و بین "إصْبَاح" و "عَسَم" طباق وجود دارد.

56 - مفردات : وَحْشَهُ : تنهایی، خلوت - أَشْهَى : خواستنی تر، دلپذیرتر - الْحَشَم : (بیت 56 برده).

نکته ادبی : بین "وَحْشَهُ" و "أُنْس" طباق وجود دارد.

57 - مفردات : سَامِرَةٌ : با او شب نشینی کرد، همدم شبانه او شد - مَهْبِط : زمان فرود

ص: 192

1- زریاب خوئی، عباس، سیره رسول الله صلی الله علیه و آله، سروش، تهران، صفحه 91-92، 1371 ش.

2- تاریخ سیاسی اسلام؛ سیره رسول خدا، ج 1، صفحه 156.

3- نحل، آیه 102

آمدن، زمان نزول - السَّيِّمَى : (بیت 131 برده) - يَتَسَيَّمُ : نشاندار است، علامت دارد (بیت 54 برده).

توضیح: منظور از همدم شبانه وحی بودن پیش از نزول قرآن، ذکر خدا را مدام بر لب داشتن و شبانه او را پرستیدن و با ملکوتیان در گفتگو بودن است.

58 - مفردات : الصَّحْبُ : (بیت 160 برده) - يَسْتَسْقُونَ : آب می طلبند - ظَمًا : تشنگی (بیت 48) - فاض السَّيْلُ : آب سیل بسیار و در درّه روان شد - التَّسْنِيم : نهري است بهشتی که از بالا به پایین می ریزد - السَّيْم : ظرف، قدح.

نکته ادبی: بین "تسنیم" و "سنیم" جناس اشتقاق وجود دارد.

قرآن: "تسنیم" (1) کلمه ای قرآنی است «و مِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ».

« آمیزه آن تسنیم است، چشمه ای است که مقربان خدا از آن می نوشند (2)»

حدیث: بخاری از جابر بن عبدالله نقل کرده که گفت: "در روز حُدَیْبِیّه مردم سخت تشنه شدند. پیامبر نیم مشکی در دست داشتند و می خواستند وضو بگیرند. مردم به طرف ایشان هجوم بردند و گفتند: برای وضو گرفتن و رفع عطش آب نداریم جز آنچه در اختیار شما است. سپس پیامبر دست به داخل نیم مشک برد و ناگهان از بین انگشتانش آب فراوانی روان شد تا جایی که همه افراد که تعدادشان هزار و پانصد نفر بود وضو گرفتند و آب نوشیدند" (3)

59 - مفردات : ظَلَلَهُ : سایه خود را بر روی او افکند - تَسْتَظِلُّ بِهِ : به زیر سایه او رفت، به او پناه برد - الدَّيْمُ : (بیت 39 برده) - خَيْرُهُ الدَّيْمُ : بهترین بارانهای پیوسته، کنایه از توجه آسمان به وجود با برکت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است.

نکته ادبی: بین "ظَلَلَتْ" و "تَسْتَظِلُّ" جناس اشتقاق وجود دارد.

ص: 193

1- مهمترین تفسیر قرآن به زبان فارسی و به شیوه «المیزان»، «تسنیم» نام گرفته است. مفسر حکیم حضرت آیه الله عبدالله جوادی آملی نویسنده آن است. جلد نخست این اثر شکوهمند و بی نظیر در بهار 1378 جامه طبع پوشید و دهها جلد دیگر آن إن شاء الله، در آینده به تدریج چاپ خواهد شد.

2- مطلقین، آیات 27-28

3- السَّيْرَةُ النَّبَوِيَّةُ وَ الْمَعْجَزَاتُ، صفحه 468، و نیز (المسند الجامع لأحاديث الكتب الستة، بشار عواد معروف و....، جلد 2، صفحه

(379)

نهج البلاغه: امام در خطبه 105 پیامبر را چنین ستوده است: "...، خَيْرُ الْبَرِيَّةِ طِفْلاً وَ اَنْجَبَهَا كَهْلاً اَطَهَرُ الْمُطَهَّرِينَ شَيْمَةً وَ اَجْوَدُ الْمُسْتَمَطَّرِينَ دَيْمَةً» ترجمه (...، بهترین آفریدگان، آن گاه که خردسال می نمود، و نژاده تر هنگامی که کهنسال بود، پاکیزه تر پاکیزگان در خوی. و به گاه بخشش، ابر برابر دستش خشک می نمود(1)).

توضیح: معجزه پدیدار شدن ابر برای پیامبر اکرم و سایه افکندن بر سر ایشان در بیت 74 برده شرح داده شده است.

60 - مفردات: اُنْشَرِبَ حُبَّ فُلَانٍ: محبت فلانی بر دل او نشست، عشق او در دلش خانه کرد- فَعَائِدُ: جمع الْقَعِيدَه- همنشین: - فَعَائِدُ الدَّيْرِ: ملا زمان دیر، دیرنشینان مسیحی- الْقِمَمُ: جمع الْقِمَمَه: قُلّه، ستیغ کوه.

61 - مفردات: الشَّمَائِلُ: جمع الشَّمِيلَه، طبیعت، سرشت، خُلُق و خوی،- يُغْرَى: عاشق شود- النَّسَمُ: (بیت 41 برده)

توضیح: رِقَّت سرشت انسان بستگی دارد به میزان وابستگی اش به خداوند و انقطاع تعلقات او از خواستنی های دوزشون انسانیت.

«غلام همت آنم که زیر چرخ کبود * ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است»

«حافظ»

62 - مفردات: إقْرَأ: اشاره به اولین آیه ای است که از طرف جبرئیل بر پیامبر اسلام در کوه حرا نازل گردید(2).

لَمْ تَتَّصِلْ بِقَمٍّ: بر هیچ زبانی جاری نشده است- مَنْ قِيلَتْ لَهُ بِقَمٍّ: مقصود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که مخاطب جبرئیل علیه السلام بود.

آیه: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِیْ خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْاَكْرَمُ الَّذِیْ عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ» : «به نام خدای بخشننده مهربان، بخوان به نام پروردگارت که بیافرید، آدمی را از لخته خونی آفرید، بخوان و پروردگار تو ارجمندترین است، خدایی که به وسیله قلم آموزش داد، به آدمی آن چه را که نمی دانست بیاموخت.»(3)

ص: 194

1- نهج البلاغه، ترجمه: جعفر شهیدی، صفحه 96.

2- برای آگاهی از مشروح جریان آغاز بعثت رجوع شود به: (السیره النبویه، ابن هشام، جلد اول، صفحه 271-278).

3- علق، آیات 1-5

«ای صدهزاران آفرین بر ساعت فرخ ترین * کان ناطق روح الامین بگشاید آن اسرار را»

«مولوی»

63 - مفردات: أَذْنٌ لِلرَّحْمَنِ: به سوی خداوند فرا خواند - قُدْسِيَّةُ النَّعْمِ: نغمه های قدسی.

نکات نحوی: 1 - «أَسْمَاعُ مَكَّةَ» یعنی «أَسْمَاعُ أَهْلِ مَكَّةَ» 2 - ترکیب «قُدْسِيَّةُ النَّعْمِ» اضافه صفت به موصوف است.

64 - مفردات: لَا تَسْلُ: یعنی نیازی به پرسیدن نیست چون امر بدیهی و روشن است - نُفْرَه: داوری، حکم - السَّهْلُ: دشت - العَلَمُ: (بیت 88 برده)

65 - مفردات: أَلَمَّ بِهِمْ: بر آنان فرود آمد - المَشَائِخُ: جمع الجمع الشَّيْخُ: پیر مرد، به هر فردی که در نظر مردم بزرگ بوده و دارای علم و فضیلت یا مقام معنوی و امثال اینها باشد شیخ گفته می شود، رئیس قبیله - الولدان: جمع الولید: نوزاد یا کودک خردسال، پسر بچه - اللَّمَمُ (بیت 85 برده).

66 - مفردات: جَهْلٌ عَلَيْهِ: در حق او نادانی و سفاقت کرد، با او سفیهانه و جاهلانه رفتار کرد - العَلَمُ: آشکار و مشهور (بیت 112 برده)

نکات ادبی: 1 - بین «جاهلین» و «تَجْهَلُونَ» جناس اشتقاق وجود دارد. 2 - استفهام انکاری است.

68 - نکته ادبی: (بیت 38 برده)

توضیح: این بیت با توجه به بار معنوی کلام ترجمه شده است.

69 - مفردات: الآيات: معجزات، نشانه ها.

انصَرَمَ: قطع شد - حکیم: لقب قرآن کریم - غَيْرُ مُنْصَرِمٍ: نابریده، ناگسسته، پیوسته متصل.

نکته ادبی: در بیت تصدیر وجود دارد.

توضیح قرآنی: کلمه حکیم 81 بار در قرآن کریم به کار رفته است که در چند مورد صفت قرآن است از جمله:

ص: 195

«الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ» (1) «ذَلِكَ تَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَ الذِّكْرِ الْحَكِيمِ» (2).

70 - مفردات: كَلَّمَ طَالَ الْمَدَى: هرچه زمان می گذرد- جُدُدُ: جمع جَدِيد: نو و تازه - جلال: بزرگی و عظمت - الْعِتْقُ: کهنگی، قدمت.

نکته ادبی: بین «جُدُدُ» و «الْعِتْقُ وَالْقَدَمُ» طباق وجود دارد.

71 - مفردات: مُشْرِفَهُ: بلند پایه- رُحْمُ: رحم و عطوفت، مهربانی و گذشت.

قرآن: «از امام صادق علیه السلام نقل شده که: حق تعالی پیامبرش را به مکارم اخلاق فرمان داده است و در قرآن آیه ای جامعتر از آیه 199 سوره اعراف (3) در زمینه مکارم اخلاق نیست. ابوالفتوح همین حدیث را تکرار و حدیث دیگری از رسول الله نقل می کند که فرموده اند «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» به رسالت برانگیخته شده ام تا مکارم اخلاق را به کمال برسانم» (4)

72 - مفردات: الضَّادُ: به علاقه جزء و کُلٌّ مقصود زبان عربی است- النَّاطِقِينَ الضَّادُ: عرب زبانان- قَاطِبَهُ: جمعاً - الشَّهْدُ: عسلی که هنوز از موم جدا نشده است- الذَّائِقُ: چشنده- الفَهْمُ: خوش فهم، زودفهم.

نکته نحوی: قاطبه حال است.

حدیث 1 - به نقل از ابی سعید الخدری: «أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبُ، أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، أَنَا أَعْرَبُ الْعَرَبِ» (5).

2 - به نقل از ابن سعد از یحیی بن یزید سعدی به طور مرسل نقل شده: «أَنَا أَعْرَبُكُمْ، أَنَا مِنْ قُرَيْشٍ، وَ لِسَانِي لِسَانُ بَنِي سَعْدِ بْنِ بَكْرِ» (6).

«سراسر جمله عالم پر حدیث است * حدیثی چون حدیث مصطفی کو؟»

«سنایی»

73 - مفردات: حَلَيْتَ: آذین بستی، زینت دادی- عَطَلُ: خالی از زیور، بی زینت- جِيدُ:

ص: 196

1- یونس، آیه 1

2- آل عمران، آیه 58.

3- «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»: «عفو پیشه کن و به نیکی فرمان ده و از جاهلان اعراض کن.»

4- قرآن کریم، ترجمه خرماشاهی، صفحه 176.

5- کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، جلد 11، صفحه 402.

6- همان، صفحه 404 - [قبیله بنی سعد بن بکر در متن حدیث همان قبیله ای است که حلیمه از آن بود].

نکات نحوی 1 - مرجع ضمیر در «بِه» کلمه «حَدِيثُكَ» در بیت پیشین است 2 - فِي كُلِّ مُنْتَثِرٍ «حال از ضمیر» «بِه» یا از «الْبَيَان» است. توضیح: مقصود آراستگی شگفت انگیز قرآن کریم است که سبک معجز آسایی دارد. قرآن نثر محض نیست شعر هم نیست بلکه سخنی است بسیار بلیغ، تابع وزنی خاص و دارای موسیقی و طنینی منحصر بفرد و غیر قابل تقلید.

74 - توضیح: سخن جانبخش قرآن کریم، معجزه رسول گرامی اسلام است که احیاگر نوع بشر در همه مکانها و زمانها است.

75 - مفردات: بَشَائِر: (بیت 66 برده) - سَرَى (بیت 8 برده)

نکات ادبی: بین «شرق» و «غرب» و بین «النُّور» و «الظُّلْم» طباق وجود دارد.

توضیح قرآنی: انجیل در زبان یونانی به معنی بشارت است، زیرا این کتاب مژده بخش طلوع درخشانترین خورشید آسمان هدایت و نبوت بود، چنان که در آیه 6 سوره صف آمده است: «وَ إِذْ قَالَ عِيسَىٰ بَنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ»: «و آن گاه که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل، من پیامبر خدا بر شما هستم، توراتی را که پیش از من بوده است تصدیق می کنم و به پیامبری که بعد از من می آید و نامش «احمد» است، بشارتتان می دهم. چون آن پیامبر با آیات روشن خود آمد، گفتند: این جادویی است آشکار.»

76 - مفردات: تَخَطَّفَ: ربود - مَهَجَّجٌ: جمع المَهْجَجَةُ: خون دل، روح و روان - الطَّاعِغِين: ستمگران طغیانگر - طَيْرٌ: پرانید - البَّاعِغِين: ستمگران و سرکشان.

نکته ادبی: بین «طاغین» و «باعین» جناس مردوف وجود دارد.

77 - مفردات: رِيْعٌ: هراسان شد، به وحشت افتاد - شَرَفٌ: جمع الشُّرْفَةُ (مِنَ الْقَصْرِ): بالکن کاخ، ماهتابی، تراس قصر - الإِيْوَان: (بیت 61 برده) - إِنْصَدَعَ: شکاف برداشت، فرو ریخت، صَدَمَهُ: کوبش، تنه زدن، ضربه.

القُدُم: جمع القُدُوم: تیشه.

نکته ادبی: در این بیت مجاز عقلی یا اسناد مجازی وجود دارد.

توضیح: آنچه مشهور است طاق کسری شکاف برداشت و کنگره های آن فروریخت نه بالکن های آن. لذا به نظر می رسد که شاعر برای درست شدن وزن شعر به جای «الشُّرْفَات» که مفردش «الشُّرْفَه» به معنی کنگره است از «شُرْفٌ» استفاده کرده.

78 - مفردات: قَوْمٌ قَوْضَى: مردمی که سرپرستی ندارند و هر کس به دلخواه خود در امور فردی و اجتماعی دیگران دخالت می کند- صَنَمٌ: بزرگ قوم- هَامٌ فِي صَنَمٍ: بت می پرستید، در پرستش بت حیران بود.

نکته ادبی: بین «صَنَمٌ» و «صَنَمٌ» جناس تام وجود دارد.

79 - مفردات: جَوَزٌ: ستم- الخَلْقُ: مردم- مُحْتَكِمٌ: کسی که به دلخواه خود در امور مردم تصرف می کند، مستبد.

80 - مفردات: مُسَيِّطِرُ الْفَرَسِ: پادشاه ایران- أَصَمٌّ: قَسِي الْقَلْبِ، سنگدل، کر- عَمِي: کوردل، گمراه.

81 - مفردات: شُبَهٌ: (بیت 94 برده).

نکته نحوی: مفعول «يَذْبَحَانِ» همان «عبادَ الله» در مصراع اول است.

82 - مفردات: فَتَكَ بِفُلَانٍ: غافلگیرانه بر فلانی یورش برد، یا او را غافلگیرانه به قتل رسانید.

اللَّيْثُ: (بیت 137 برده)- الْبَهْمُ: (بیت 134 برده)- الْحُوتُ: وال- الْبَلَمُ: نوعی ماهی ریز دریا.

نکته ادبی: بین «أَقْوَى» «اللَّيْثُ» و «الْحُوتُ» و بین «أَصْدَعَفٌ» و «الْبَهْمُ» و «الْبَلَمُ» تناسب وجود دارد و به ترتیب بین یکایک کلمات دو گروه طباق وجود دارد.

83 - مفردات: أَسْرَى بِكَ اللَّهُ: خداوند تو را شبانه سیر داد- الْمَسْجِدُ الْأَقْصَى: به شرح بیت مراجعه شود.

توضیح: «إسراء یعنی در شب سیر دادن و شبانه کوچاندن (هود، 81 / حِجْر، 85 / طه / 77).

و مراد از آن مسامحتاً مترادف با معراج گرفته می شود، سفر جسمانی و روحانی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در عالم بیداری، به راهنمایی جبرئیل، سوار مرکب مخصوصی به نام براق، از مسجدالحرام تا مسجد الاقصی در بیت المقدس [= اسراء] و سپس از آن جا

به همه آسمانها و مشاهده اسرار الهی از جمله سدره المنتهی و عرش و بهشت و دوزخ [= معراج] و به قولی نور الهی است. در جزئیات اسراء و معراج میان فرقه های اسلامی و متکلمان و فلاسفه بحث و اختلاف نظر است، حتی در تاریخ وقوع آن هم. معروف است که این رویداد تاریخی در یک سال پیش از هجرت، در سال دوازدهم بعثت رسول خدا روی داده است. در مورد روز و ماه آن اختلاف است. اهل سنت آن را در ربیع الاوّل و شیعه آن را در بیست و ششم رجب همان سال می دانند. اغلب مورخان و سیره نویسان و مفسران به این رویداد اشاره کرده اند. در این که مراد از مسجد الاقصی کدام مسجد یا کجا است بین محققان اختلاف نظر است. ابن اسحاق آن را «بیت المقدّس» در ناحیه «ایلیا» می داند (سیره ابن اسحاق تحقیق سهیل زگار، ص 295). بعضی برآنند که بیت المقدس یا اصولاً ناحیه شام را با توجه به نزدیکی اش به مکه نمی توان اقصی [= دور] خواند. مخصوصاً که در قرآن مجید همین سرزمین «أَدْنَى الْأَرْضِ» [= نزدیکترین سرزمین] خوانده شده است. بعضی برآنند که اخبار و روایات حاکی از این امر - یعنی مسجد الاقصی را در بیت المقدس دانستن - در زمان حکومت بنی امیّه که قصد معتبرسازی شامات را داشته اند، ساخته و پرداخته شده است (مقاله «معراج» در دایره المعارف دین، ویراسته اییاده، ج 9، ص 552-556). اگر مراد از مسجد الاقصی، مسجد یا معبدی در بیت المقدس باشد، فقط شامل اسراء (سیر شبانه و زمینی) است. دیگران که آن ناحیه را منکرند، اصولاً آن را نه در زمین، بلکه منتهای معراج در عالم بالا می دانند. قول به معراج نبوی و جسمانی بودن آن، از ضروریات اعتقادی و تقریباً مابّه الأعتقاق مذاهب اسلامی است. ابن هشام در سیره ابن اسحاق پنج روایت در باب معراج نقل می کند. (1)

84 - مفردات: حَطَرَتْ بِهِ: بر آن جا گذشتی، از آن جا عبور کردی - اَلْتَقُوا: دور چیزی جمع شدند -

الجُنْد: سپاه، ارتش، لشکر - العَلَم: (بیت 110 برده)

ص: 199

1- قرآن کریم، ترجمه خرمشاهی، صفحه 282 - برای آگاهی بیشتر از «مسجد الاقصی ک (اعلام قرآن، محمد خزائلی، صفحه 593)؛ - دیگر اطلاعات مربوط به معراج در بیت 107 برده به بعد ذکر گردیده است.

85 - مفردات: ذی حَظْر، دارای شأن و منزلت و قدرت - يَأْتِمُّمُ: يَأْتِمُّمُ: اقتدا می کند.

نکته نحوی: مصراع دوم به صورت نثر روان چنین است: «وَمَنْ يَأْتِمَّ بِحَبِيبِ اللَّهِ يَفُزْ»

(به سوی مسجد اقصی عنان داد * تک و پو با درخش آسمان داد

ز آدم تا مسیحا انبیا جمع * همه پروانه آسا گرد آن شمع

در آن مسجد امام انبیا شد * خم ابروش محراب دعا شد

محمد جمله را سرخیل و سردار * جهان را سنگ کفر از راه بردار)

(وحشی بافقی)

86 - مفردات: جَابَ الْبِلَادَ: سرزمین ها را پیمود و در نوردید - بِيَهُمْ: عَلَيْهِمْ - مُنَوَّرَه: دَابَّةٌ مُنَوَّرَه: چارپایی درخشان، مقصود مرکب رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در شب معراج است که براق نام داشت - دُرِّيَّةُ اللَّجْمِ: دارای لگامی از مروارید، دَرِّين لگام.

نکته نحوی: چون پیامبر در شب معراج برشماری از پیامبران اولوالعزم و بلندمرتبه گذر کرد و در این حادثه عجیب کسی از آنان با او همراه نبود لذا مقصود از «جُبَّتْ بِيَهُمْ» در بیت «جُبَّتْ عَلَيْهِمْ» است. اما یادآور می شود که بوضیعی در بیت 110 برده «بِيَهُمْ» را در معنی «مَعَهُمْ» به کار برده است. لذا بعید به نظر نمی رسد که شوقی نیز قصدش «جُبَّتْ مَعَهُمْ» باشد.

(رفته ز ولای عرش والا

هفتاد هزار پرده بالا) (1)

(نظامی گنجوی)

87 - مفردات: رُكُوبَه: هر چیز سواری، مرکب - الْأَثْيُقُ الرُّسْمُ: (بیت 105 برده)

نکات نحوی: 1 - رُكُوبَه، بهتر است بنابر ابتدائیت مرفوع باشد. در این صورت خبرش «فِي الْحَيَادِ» خواهد بود.

2 - «لَكَ» صفت است برای «رُكُوبَه»

3 - «مِنْ» در مصراع اول برای تعلیل است به معنی: لِأَجْلِ عِزِّكَ وَ شَرَفِكَ.

4 - «لَا فِي الْحَيَادِ» در صورت مجرور بودن رُكُوبَه، صفت آن است.

88 - نکته: به وجود عطف های پیاپی توجه شود.

1- این بیت فارسی در ذیل بیت 112 برده بوصیری نیز آورده شده است.

89 - حدیث: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در عروج به آسمان به مرحله ای رسید که جبرئیل از پیش رفتن عاجز شد و گفت:

«لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَةَ لَأَحْتَرَفْتُ» اگر به اندازه بندانگشتی نزدیک شوم خواهم سوخت. [\(1\)](#)

«نور گرفته از برش، کرسی

و عرش اکبرش

روح نشسته بر درش، می نگرد به بام دل»

(مولوی)

90 - العرش: تخت پادشاهی، اورنگ، سقف، سریر، سایبان، به مجلس پادشاهان نیز گفته می شود. این کلمه 27 بار در قرآن کریم به کار رفته است.

نکته نحوی: مصراع اول به نثر چنین است: «وَقِيلَ لِيَكُنْ كُلُّ نَبِيٍّ عِنْدَ رَبِّتِهِ»

توضیح: به عقیده متکلمان، عرش، لفظی قابل تعبیر است و به طور مجاز به خدای تعالی اضافه شده است. عرش، دانش خدا و قدرت، رحمت، تدبیر و تصرف اوست. به عقیده صوفیان که از فلسفه متأثر شده اند، عرش، چیزی است که جمله موجودات مادی و معنوی را شامل می شود و در برمی گیرد. از این حیث بدن انسان عرش او نامیده می شود.

دانش الهی نیز تمام موجودات را شامل می شود و احاطه می کند. از این رو جسد هر موجود عرش او به حساب می آید. (التجريد، ج2، ص32). در سوره تکویر، آیه 20 خدای تعالی، «صاحب عرش» خوانده شده است. در سوره زمر آیه 75 از طواف فرشتگان به دور عرش و حمل عرش به وسیله آنان سخن رفته است [\(2\)](#)

«در سوره حاقه آیات 17-18 بیان می فرماید که روز قیامت فرشتگان در اطراف آسمان اجتماع خواهند کرد و آن روز عرش پروردگار را هشت تن از آنها بر فراز سرشان حمل خواهند کرد. اگر بپذیریم که عرش، علم و تدبیر و تصرف الهی است آن چهار فرشته ای که تا روز قیامت عرش را حمل خواهند کرد: نوح، ابراهیم، موسی و عیسی است. دور قیامت که آخرین دور هم هست، دور حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که بزرگترین

ص: 201

1- شرح چهل حدیث، امام خمینی صفحه 416. و نیز (بحار الانوار، مجلسی، جلد 18، صفحه 382، «تاریخ النبی») در باب اثبات المعراج»، حدیث (85)

2- نثر و شرح مثنوی شریف، ترجمه سبحانی، دفتر اول، ص 111.

پیامبران اولوالعزم و آخرین آنان است. در این دور، حضرت محمد صلی الله علیه و آله مظهر دانش، تدبیر و تصرف الهی است، علی، حسن و حسین علیهم السلام وارثان اویند. این تعبیر از ائمه اهل بیت روایت شده است. بدین وجه در دور قیامت و قیامت چهار پیامبر اولوالعزم، حضرت محمد صلی الله علیه و آله، وصی و دو فرزند او حاملان عرش اند که جمعاً هشت تن اند. دلیل آن که اینان را فرشته گفته اند این است که در وجود آنان صفات فرشتگان غلبه دارد. در تفسیر این آیات نیز گفته اند که تعداد فرشتگانی که امر خداوند را به جای می آورند، هشت صف خواهند بود. (1)

91- مفردات: خَطَطْتَ: ترسیم کردی، نوشتی - خَطَّهُ عُلُومَ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا: همه دانش های مفید دنیا و آخرت را به او یاد داد- قارئ اللوح وَ لَامِسُ الْقَلَمِ: کنایه از آگاهی یافتن پیامبر از کان غیب و مخزن اسرار الهی است.

توضیح: «لوح محفوظ که در آیه 39 سوره رعد آمده است کتابی است که جمیع حوادث عالم علوی و سفلی در آن ثبت است. از پیامبر روایت شده است که فرمود «كَانَ اللَّهُ وَ لَأَشَىٰ مَعَهُ، ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ اللُّوحَ وَ اثْبَتَ فِيهِ أَحْوَالَ جَمِيعِ الْخَلْقِ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ»

«خداوند بود و چیزی با او نبود. سپس لوح را خلق کرد و در آن احوال همه خلق را تا قیامت ثبت کرد.» متکلمان گویند؛ حکمت وجود آن این است که برای فرشتگان آشکار گرداند که خداوند به جمیع معلومات علم تفصیلی دارد و براین تقدیر نزد خداوند دو کتاب است:

1 - کتابی که فرشتگان اعمال انسان ها را در آن می نویسند و این کتاب محل محو و اثبات است.

2 - کتاب دوم لوح محفوظ نام دارد. و آن کتابی است مشتمل بر تعیین جمیع احوال [عالم] علوی و سفلی و آن باقی و دست نخوردنی است. (2)

- «ابوالفتوح می نویسد: «در خبر است که اول چیزی که خدای تعالی آفرید قلم بود، به نظر هیبت به او نگرید. بشکافت. آن گاه گفت: برو. گفت: به چه بروم؟ گفت: به آنچه

ص: 202

1- همان، دفتر 5، صفحه 251

2- قرآن کریم، ترجمه خرمشاهی، صفحه 489. و نیز (بحار الانوار، مجلسی، جلد 57 «باب القلم و اللوح المحفوظ»)

خواهد بودن تا روز قیامت. بر لوح محفوظ برفت و هر چه بودنی بود بنوشت تا روز قیامت، و ذالک قوله [قول پیامبر صلی الله علیه و آله] و «جَرَى الْقَلَمَ بِمَا هُوَ كَاتِبٌ» و گفتند مراد به قلم خط و کتابت است که خدای متعال منت نهاد بر آن فی قوله تعالی «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» (سوره علق، آیه 4) (1)

92 - مفردات: أَحَاطَ بِالْأَمْرِ عِلْمًا: تمام مشخصات آن را دانست - أَحَاطَ بِهِ: آن را احاطه کرد، دورش را گرفت.

(چون حجاب هزار نور درید * دیده در نور بی حجاب رسید

گامی از بود خود فراتر شد * تا خدا دیدنش میسر شد

دید معبود خویش را بدرست * دیده از هر چه دیده بود بشت

(نظامی گنجوی)

93 - مَا قُلِدَتْ = مَا طَوَّقَتْ: آن چه به تو بخشیده شده بود - الْمِنْنُ: جمع الْمِنَّة: نعمت و احسان.

نکته نحوی: «الْقُرْب» فاعل ضَاعَفَ، «ما» و «صله اش» «مفعولٌ به» آن است. این وجه بهتر از عکس آن است.

94 - مفردات: عَصَبَه: گروه و جماعت - الْعَار: (بیت 76 برده) - سَائِم: چراننده، رونده ای که به هر طرف بخواهد می رود - مُطَارَدَه:

تاختن بر یکدیگر، دنبال کردن برای دور کردن دشمن - الْمُخْتَار: مقصود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

لَمْ تُسِم: از همان ریشه کلمه «سائم» است.

نکته ادبی: در بیت تصدیق وجود دارد.

توضیح: 1 - مفهوم روشنتر بیت این است که گویا مشرکان کور شده اند و پاهایشان از ورود به داخل غار ناتوان است. وگرنه آنان در رفتن

به هر سویی آزادند و هدفشان هم روشن است. پس چرا وارد غار نمی شوند؟ در ابیات بعدی به پاسخ این پرسش پرداخته می شود.

2 - «پیامبر و ابوبکر در حادثه هجرت از مکه به مدینه، برای آن که از تعقیب دشمنان

ص: 203

1- همان، صفحه 564 - برای آگاهی بیشتر از معانی لوح و قلم (بیت 154 برده)

در امان بمانند بر سر راه خود به مدینه سه شبانه روز در غار ثور [واقع در کوهی به همین نام] پنهان شدند. در این مدت به قولی چوپان ابوبکر برای آنان شیر می برد و به قولی عبدالرحمن فرزند ابوبکر غذا می رساند.» (1)

95 - مفردات: الأثر: ردپا، نشان باقی مانده از چیزی - الوصاء: پاکیزه و زیبا - همس: خیلی آهسته و زیر لب حرف زدن - من أمم: از نزدیک.

نکته ادبی: سؤال از باب تجاهل عارف است.

توضیح: (بیت 76 برده)

96 - مفردات: تَمَثَّلَ لَهُ الشَّيْءُ: آن چیز در ذهن او مجسم شد، برایش متصوّر شد.

نُسج: جمع السَّيِّج: بافته شده - الغاب: (بیت 20) - الحائمات الرُّغَب: جوجه های تازه از تخم درآمده کبوتران - الرِّخَم: (بیت 120 برده)

نکته ادبی: سؤال از باب تجاهل عارف است.

توضیح: «پس از آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به غار ثور پناه بردند به امر الهی عنکبوت بر مدخل تارتید و کبوتران تخم گذاشتند و تعقیب کنندگان را بدین وسیله فریب داده و از تعقیب بیشتر بازداشتند.» (2)

تبصره: گویا کبوتران جوجه نداشتند و تخم نهاده و بر روی آنها خفته بودند. بنابراین شاعر حادثه را اندکی پرورده و تغییر داده است.

97 - مفردات: أدبروا: پشت کردند، برگشتند - وُجُوهُ الأَرْضِ: وُجُوهُ [أَهْلِ] الأَرْضِ: ساکنان روی زمین، یا کسانی که در زمین وجیه و سرشناس اند.

نکات ادبی: 1 - بین «باطل» و «حق» طباق وجود دارد.

2 - نسبت دادن «لعن و نفرین» به «وُجُوهُ الأَرْضِ» مجاز عقلی است.

98 - مفردات: يَدُ اللَّهِ: قدرت الهی - الجارین: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ابوبکر - عَيْنُهُ: عنایت خداوند - رُكْنُ الدِّينِ: وجود استوار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.

نکته نحوی: در مصراع دوم به قرینه مصراع اول، حرف شرط مقدر است.

ص: 204

1- قرآن کریم، ترجمه خرمشاهی، صفحه 193. برای توضیح بیشتر (بیت 76 برده)

2- همان.

قرآن: این بیت و چهار بیت گذشته اشاره به آیه 40 سوره توبه دارند: «إِلَّا تَتَصَدَّقُوا فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِثْنَيْنِ إِذْ هَمَّا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»: «اگر او [پیامبر] را یاری ندهید، [بدانید که] خداوند او را هنگامی که کافران آواره اش ساختند، یاری داد، آن گاه که یکی از آن دو به هنگامی که در غار بودند به رفیقش [ابوبکر] گفت: نگران مباش که خدا با ماست آن گاه خداوند آرامش خویش را بر او نازل کرد و به سپاهیبانی که نمی دیدشان یاری داد و [سرانجام] آرمان کافران را پست گردانید و آرمان الهی است که والا است، و خداوند پیروزمند فرزانه است.» (1)

99 - مفردات: تَوَارَى عَنْهُ: خود را از او پنهان کرد- جَنَاحَ اللَّهِ: حمایت و پناه خداوند - صَمَمَةٌ: آن را در برگرفت - لَا يُضَمُّ: ستم نمی بیند، آزار نمی شود.

نکته ادبی: بین «يُضَمُّ» و «يُضَمُّ» جناس محرف وجود دارد.

100 - مفردات: أحمد: نام مبارک پیامبر اسلام که در قرآن و انجیل و دیگر کتب آسمانی پیش از قرآن ذکر گردیده است. آیه 6 سوره صف گواه صدق این مدعا است (2) نام شاعر نیز احمد بوده است. ناگفته نماند که شاعر معنی لغوی «احمد» نیز مورد نظرش بوده است. - جَاه: (بیت 153 برده) - يَتَسَامَى: افتخار می کند - سَمِيئَةٌ: همنام او، آن که نامش با نام او یکی است..

نکته نحوی: تنکیر «جَاه» نشانه تعظیم است یعنی «جَاهٌ عَظِيمٌ».

نکات ادبی: 1 - استفهام در بیت، استفهام انکاری است.

2 - در بیت تصدیر وجود دارد.

3 - بین «تَسْمِيَةٌ» و «يَتَسَامَى» و «سَمِيٌّ» جناس اشتقاق وجود دارد.

توضیح: 1 - این بیت و بیت 39 همین قصیده به وصیّت شاعر بر سنگ قبرش حک شده است.

2 - «احمد» به عنوان نام یا صفت جانشین اسم برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله فقط یک بار آن هم در سوره صف آیه 6 به کار رفته است. این نام در عصر جاهلی هم کمابیش رواج

ص: 205

1- ترجمه آیه از همان منبع.

2- این آیه در بیت 75 ذکر گردید.

داشته ولی بسامد آن از نام «محمد» کمتر بوده است. أحمد أفعَل تفضیل است یا از «محمود» که معنایش ستوده تر / ستوده ترین، یا از «حامد» که معنایش ستاینده تر / ستاینده ترین است.»⁽¹⁾

نام احمد چون چنین یاری کند * تا که نورش چون مددکاری کند

نام احمد چون حصاری شد حصین * تا چه باشد ذات آن روح الامین

نام احمد نام جمله انبیا است * چون که صد آمد نودهم پیش ما است»

«مثنوی مولوی»

101 - مفردات: أربابُ الهوى : عاشقان جمال نبوی - تَبَعَ : مصدر است به معنی اسم فاعل، پیرو - صاحبُ البرده : محمد بوضیری شاعر آفریقایی (1213 - 1295 م.) که آغازگر فصلی نوین در سرودن قصاید مدایح نبوی بود و پس از او سبک و سیره سراینده‌گی اش در مدایح نبوی الگوی بسیاری از شاعران علاقه مند به رسول گرامی اسلام قرار گرفت. یکی از مهمترین قصاید عصر حاضر که در همین مضمون سروده شده است، همین قصیده "نهج البرده" احمد شوقی مصری است. - الفیحاء : پهناور و گسترده، فراگیر، به همه جا رسیده - ذی القدم : پیشقدم.

نکته نحوی : تبع مصدر است و به دلیل مبالغه کردن، با مصدر خبر داده است. به سبب تساوی مفرد و جمع آن، مفرد آورده شده. می توان گفت شاید به تقدیر "ذو و تبع" باشد.

102 - مفردات : یملی : دیکته می کند، در این جا الهام می کند - مَدِيحُهُ حُبٌّ : یعنی ناشی ءٌ مِنَ الْحُبِّ.

103 - مفردات : عَارِضَ الرَّجُلِ : سخن آن مرد را رد کرد، با او رقابت کرد - عَارِضُهُ بِمِثْلِ صَنِيعِهِ : کاری مثل کار او کرد - صَوَّبَ : بارش - عَارِضٌ : (- بیت 87 برده) - العَرْمُ : (- بیت 87 برده)

نکات ادبی : 1 - بین "أَعَارِضُ"، "يُعَارِضُ" و "عَارِضٌ" جناس اشتقاق وجود دارد.

2 - بین "يُعَارِضُ" و "عَارِضٌ" جناس ناقص وجود دارد.

ص: 206

1- قرآن کریم، ترجمه خرمشاهی، صفحه 552.

104 - مفردات : الغَابِطُ : غبطه خورنده، کسی که آرزو می کند او هم مثل فلان کس از نعمتی برخوردار باشد، بدون آن که آن شخص نعمتش را از دست بدهد، و این خوی مذموم نیست - وَلِيكَ : دوست تو، به قرینه سیاق، مقصود بوصیری است - لَا يُذَمُّمَ : لَا يُذَمُّمَ : سرزنش نمی شود.

نکته ادبی : بین "غابطين" و "يغبط" جناس اشتقاق وجود دارد.

105 - مُقْتَبِسٌ : برگرفته شده - مَهَابَةٌ : ترس - الْبَكْمُ : گنگی - سَحَابَانِ وَاِئِلٌ : "سحابان و ائیل، از مشهورترین سخنرانان عصر جاهلی، در زمان پیامبرمسلمان شد، سنش تا زمان معاویه به درازا کشید و چندی مقیم دمشق شد. بیش از صد سال عمر کرد. (و در سال 674 میلادی در گذشت) او وقتی خطبه می خواند بر عصایش تکیه می کرد و بسیار شیوا و پیوسته و بدون لکنت سخن می گفت. از سخنان حکیمانه در کلامش زیاد استفاده می کرد و در پیایی آوردن عبارتهای کوتاه و مزدوج خیره بود. همه اینها او را در مقامی نشانند که به فصاحتش "مثل" می زنند (1)

106 - نکته ادبی : بین دو مصراع "موازنه" وجود دارد.

107 - مفردات : شُمُّ الْجِبَالِ : کوههای بلند - طَاوَلَةٌ : در بلندی و رفعت با او رقابت کرد - اِنْخَفَضَ : از رفعتش کاسته شد، در برابر والایی مقام رسول اکرم صلی الله علیه و آله کوچک به نظر آمد - الزُّهْرُ : جمع الأزهر : نورانی، زیبا و درخشانده چهر - وَاسَمَةٌ : در زیبایی با او رقابت کرد - تَسِمٌ : داغدار می شود.

108 - مفردات : بَأْسٌ : شجاعت و نیرومندی - وَثْبَةٌ : جهش، حمله کردن - شَاكِي السَّلَاحِ : (- بیت 131 برده) - كَمِيٌّ : (- بیت 132 برده)

109 - مفردات : تَهْفُو إِلَيْكَ : به سوی تو جذب می شود، به سرعت به سوی تو می آید - حَبَّةُ الْقَلْبِ : خون دل، سویدای دل، درون دل - الْبُهْمُ : (- بیت 134 برده)

110 - مفردات : الْقِيَاهَا : آن را فرو افکند - هَيْبَةٌ : ترس، وحشت، ضدّ آنس و الفت - مُصْطَلَمٌ : (- بیت 127 برده)

111 - مفردات : التَّقُّعُ : گرد و غبار - دُجَى : جمع الدُّجِيَّة : تاریکی، تاریکی همراه با

ص: 207

ابر - مُلْتَمِسٌ : نقابدار، با نقاب.

نکته ادبی : در بیت تشبیه تمثیل وجود دارد. جامع، مفهوم مصراع دوم است.

112 - مفردات : بدر : مقصود سیمای سیمگون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که به ماه تابان همانند بوده است - بدر : نام موضوعی است بین مکه و مدینه (- بیت 128 برده) - غُرَّةٌ : نور آغازین دمیدن صبح، آنچه در لحظه نخست از یک چیز نورانی نمودار می شود، درخشندگی سیما - تَجَلُّوْا: روشن و آشکار می سازد.

نکات ادبی : 1 - بین "بدر" و "بدر" جناس تام وجود دارد 2 - بدر، استعاره است برای سیمای پیامبر.

113 - مفردات : الْيَتِيمُ : نسبت به انسان از دست دادن پدر در دوران خردسالی است و نسبت به اشیاء نظیر دُرُّ يَتِيمٍ، به معنی بی نظیر بودن است، و (بیت 139 برده) - اللُّؤْلُؤُ الْمَكْنُونُ : (بیت 57 برده)

نکات ادبی : 1 - در بیت حُسن تعلیل وجود دارد 2 - در بیت تصدیر وجود دارد

آیه : «الْمَ يَجِدُكَ يَتِيمًا فَآوَى» ترجمه : آیا تو را یتیم نیافت و پناهت داد؟(1)

«سراسر جمله عالم پر یتیم است

یتیمی در عرب چون مصطفی کو؟»

(سنایی)

یتیمی که ناکرده قرآن درست

کُتُبِخَانَهُ هَفْت مَلَّتْ بِشَسْت(2)

(سعدی)

114 - مفردات : الْقِسْمُ : جمع الْقِسْمَةِ : نصیب، سهم.

نکته ادبی : در بیت تصدیر وجود دارد.

نهج البلاغه : امام علی علیه السلام در خطبه 160 درباره سیره معیشتی پیامبر چنین می فرماید: "برای تو بسنده است رسول خدا صلی الله علیه و آله را مقتدا گردانی و راهنمای شناخت بدی و عیبهای دنیا، و خوار مایگی و زشتی های فراوانش بدانی، که چگونه دنیا از هر سو بر او در نور دیده شد و برای دیگری گستریده، از نوش آن نخورد و از زیور هایش بهره

1- الضحی - آیه 6.

2- ناکرده قرآن درست : درس نخوانده است.

نبرد. و اگر خواهی دَومین را موسی علیه السلام مثل آورم که گفت: "پروردگارا من به چیزی که برایم فرستی نیازمندم" (قصص، 24) به خدا که از او نخواست جز نانی که آن را بخورد، که موسی از سبزی زمین می خورد، چندان که به خاطر لاغری تن و تکیدگی گوشت بدن، رنگ آن سبزی از پوست تُتک شکم او نمایان بود.

همچنین امام فرزندگان علی بن ابی طالب (ع) در فرازی از خطبه 192 نهج البلاغه با برهانی نیرومند و روشن به شمارش علل برگزیدن فقر و تنگدستی بر گنجوری و ثروتمندی از سوی پیامبران پرداخته است. (مشتاقان مراجعه فرمایند) و نیز (ذیل بیت 31 برده)

115 - مفردات : الخَيْرَةُ مِنَ الشَّيْءِ أَوْ الْقَوْمِ : بهترین و برترین آن چیز یا آن گروه.

نکته ادبی : در بیت تصدیر وجود دارد.

116 - مفردات : أجيال : جمع الحِيل : یک نسل از مردم - الرَّمَم : (بیت 46 برده)

«از روان بخشی عیسی نزنم دم هرگز

زان که در روح فزایی چو لب ماهر نیست»

(حافظ)

«جان بخش هزار عیسی آمد

ای مرده به مرگ یار برخیز»

(مولوی)

117 - مفردات : أوتيت : خطاب به غیر معین است، داده شدی - الرَّجَم : گور، قبر.

نکته ادبی : "الْجَهْلُ مَوْتُ" تشبیه بلیغ است.

توضیح : در این بیت جهل ستیزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیروان او به یک معجزه دایمی همانند شده. معجزه احیای مردگان.

118 - توضیح : فاعل قالوا: ضمیری است که مرجعش مسیحیان (بویژه در دوره جنگهای صلیبی) اند که تبلیغات وسیعی را بر ضد پیامبر اسلام و دین او تدارک دیده بودند. چنان که در عصر حاضر نیز شاهد تداوم ناجوانمردانه این حرکت شیطانی از سوی دشمنان اسلام در غرب هستیم. بارزترین نمونه آن هتّاکی «سلمان رشدی مرتد» نسبت به آن آفتاب عالمتاب است.

119 - مفردات : تَضْلِيلُ أَحْلَامٍ : گمراه کردن عقل ها - أَحْلَام : جمع الحُلْم : عقل، خرد - سَفْسَدَ طَه : قیاس و استدلالی است مرکب از وهمیات (مقدمات موهوم و غیر واقعی) یا مرکب از مُشَبَّهَات (مقدمات غیر یقینی و شبهه ناک) برای پوشانیدن حق، سفسطه نوعی مغالطه است. مغالطه در نزد منطقیان به قیاس فاسدی گفته می شود که منتج به نتیجه صحیح نباشد و فساد آن یا از جهت ماده است یا از جهت صورت یا از هر دو ناحیه. (1)

توضیح : وظیفه اصلی پیامبر اسلام "بلاغ" بود. "وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ" (2) بلاغ حوزه اش فکر و اندیشه و قلوب انسانها است. لذا هرگز اسلام دینی جنگ طلب نبوده است. اما دفاع را ضرور می داند. دفاع به معنی فراگیر خود شامل از میان برداشتن ظلم و ستم و بریدن بندهایی نیز هست که مانع از رسیدن پیام به انسانها می شود.

120 - مفردات : عَفْوًا : داوطلبانه و از پیش خود - ذی حَسَب : شریف، از تخمه بزرگان بودن - تَكْفَلٌ : سرپرست شد، کفیل شد - العَمَم : عامه مردم، برخلاف خاصه - در این جا مقصود جُهَال است.

121 - مفردات : ضِقَّتْ بِهِ ذَرْعًا : از عهده او بر نمی آیی، بر او چیره نیستی - يَنْحَسِم : ریشه کن می شود.

نکته ادبی : 1 - بین "شَرٌّ" و "خَيْرٌ" طباق وجود دارد.

توضیح : در چند بیت اخیر استدلال کرد که جنگهای پیامبر اسلام در حقیقت دفاع از کرامت و حریت و انسانیت همه افراد بشر در برابر دشمنان آزادی و شرافت انسانی بوده است نه خونریزی و آدمکشی.

122 - مفردات : الغرَاء : موث الأغرّ : شریف، بزرگوار، سپید و زیبا - الصَّاب : درختی است که چون آن را بفشاری عصاره ای شبیه به شیر از آن بیرون می آید که تلخ است، درخت سیماهنگ - الغلیم : مرد هوسباز و پرشهووت.

توضیح : خونین ترین جنگهایی که بین مسلمانان و مسیحیان رخ داده است مربوط به سلسله جنگهای صلیبی می شود که عبارت است از هشت جنگ خونین بر سر تصرف

ص: 210

1- فرهنگ علوم فلسفی و کلامی، صفحه 736.

2- نور، آیه 54

قدس و سرزمینهای اطراف آن در فلسطین و شام و مصر. اوج این درگیریها در دوره صلاح الدین اُیوبی (532 - 589 ه. ق.) و خاتمه آن در دوره ممالیک بود که با پیروزی مسلمانان پایان پذیرفت. از آن به بعد جنگ تبلیغاتی بین اسلام و مسیحیت بیش از پیش شد و دامنه تهمتهای مسیحیان به مقدّسات اسلامی حوزه های مختلف ادبی و هنری را نیز در بر گرفت چنان که در این قصیده نیز شاهدیم پس از قرنهای این جریان همچنان به قوّت خود باقی است.

123 - مفردات : طَرِيْدَه : رانده شده، شکار تحت تعقیب - ساطع : درخشان، آشکار، منتشر - الحَدَم : شدّت برافروختگی آتش.

نکات نحوی : 1 - "طَرِيْدَه الشُّرک" خبر است برای مبتدای محذوف "هی" 2 - فاعل "يُؤذِيهَا"، "شُرک" است 3 - "فِتَالاً" تمیز می باشد.

توضیح : در این بیت به مظلومیّت و ستمدیدی دین مقدّس حضرت مسیح (ع) از ناحیه خونخواران فزون طلب و منسوب به آن دین اشاره شده است.

124 - مفردات، حُمَاه : جمع الحامی : حمایت کننده، مدافع، پاسدار - هَبُّوا لِنُصْرَتِيهَا : به یاری اش برخاستند - الرُّفُق : نرمش و مدارا و مهربانی - الرُّحْم : رِقّت قلب، عطف و مهربانی.

125 - مفردات : مکان : مقام و منزلت - حُرْمَه : آنچه هتک حرمت آن حرام است، حقوق الهی که مراعات آنها بر انسانها واجب است - وَجَبْتُ : ثابت و تخلّف ناپذیر شده است - الرُّوح : حضرت عیسی علیه السّلام، روح اللّه.

نکته نحوی : خبر "مکان" و "حرمه" محذوف است به تقدیر "ثابتان".

توضیح : 1 - علت اطلاق "روح" بر حضرت عیسی آیه 171 سوره نساء است که در ذیل بیت 127 ذکر خواهد شد.

2 - این بیت و بیت بعد شرط و جزایند و در حکم جمله واحد می باشند.

126 - مفردات : سَمَرَ الْبَابَ وَ غَيْرَهُ : در و غیر آن رامیخ کوبی کرد - لَوْحَيْن : صلیب - مُؤْذِيَه : آزار دهنده اش، دشمنش - لَمْ يَجْمَعْ عَنْهُ : از آن نترسید.

نکات نحوی : 1 - لَسُمَّرَ : جواب لولای شرطیه در بیت قبل است.

2 - صفت آوردن با "مصدر" "الطَّهْر" برای مبالغه در وصف است. بنابراین نعت مُوَوَّل به مشتق به معنی "الطَّاهِر" خواهد بود.

127 - مفردات : جَلَّ عَنْ كَذَا : از فلان چیز منزّه و بری است - شائنی ء : دشمن، بدخواه.

آیه : «وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَىٰ بَنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِمَّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» : «و نیز بدان سبب که گفتند : ما مسیح پسر مریم، پیامبر خدا را کشتیم و حال آن که آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند بلکه امر برایشان مشتبه شد. هر آینه آنان که درباره او اختلاف می کردند خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند. تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته بودند. بلکه خداوند او را به نزد خود فرا برد، که خدا پیروزمند و حکیم است» (1)

128 - مفردات : أَخُو النَّبِيِّ : مقصود برادری در رسالت است، چنان که در آیه 171 سوره نساء از حضرت عیسی با نام رسول الله یاد شده - نُزُل : خانه، منزل.

نکته نحوی : "مُحْتَرَم" صفت "نُزُل" است.

نکته ادبی : بین "فوق" و "دون" طباق است.

آیه : «إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ» : «هر آینه عیسی پسر مریم پیامبر خدا و کلمه او بود که به مریمش افکند و روحی از او بود.» (2)

129 - مفردات : الدَّمَم : جمع الدَّمَه : (بیت 146 برده) - مَافِيهِ مِنَ الدَّمَم : آنچه مبتنی بر عهد و پیمان است در این جا مقصود صلح است.

130 - مفردات : الجِهَاد : پیکار در راه خدا و دین - سُودَد : مقام و مرتبه بلند، آقایی و سروری - أُسُّ : اصل و اساس.

توضیح : 1 - جهاد دارای دو مفهوم است: عام و خاص. از نظر عام به هر کوشش و زحمتی که در راه خدا و وصول به اهداف متعالی اسلام و قرآن، در هر زمینه ای (اعم از نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی) صورت پذیرد گفته می شود. و از دیدگاه خاص به پیکار در راه دفاع از اسلام و قرآن و ارکان دین اطلاق می شود.

ص: 212

1- نساء آیات 157 - 158

2- نساء، آیه 171

2 - شاعر در مصراع دوم یک نظریه مهم سیاسی و اجتماعی را بیان کرده است که قرآن کریم و سیره پیامبر اسلام نیز آن را تأیید می کند. (1). چنان که امام علی علیه السلام در خطبه 27 نهج البلاغه، جهاد را دری از درهای بهشت و زره استوار و آسیب ناپذیر الهی نامیده و فرموده: "هر که جهاد را واگذارد و ناخوشایند داند خدا جامه خواری بر تن او پوشاند و فوج بلا بر سرش کشاند و در زبونی و فرومایگی بماند. چنین کسی به خواری محکوم و از عدالت محروم خواهد بود."

131 - مفردات: عُمُد: جمع العمود: ستون، پایه - قَرَّ: جا گرفت، استقرار یافت - الدُّهُم: جمع الأذْهُم: آثار قدیمی و کهنه، آثار جدید و نوساز، (این کلمه از اُضداد است).

توضیح: یعنی جهاد هم در برپایی و استواری دولتها و حکومتها نقش اساسی دارد و هم در ماندگاری آثار گوناگون پدید آمده به وسیله آنان.

132 - مفردات: الشَّوَاهِدَة: جمع الشَّاهِدَة: گواهان، در این جا مقصود آثار است که در بیت پیش از آن سخن رفت - تَثْرَى: پی در پی آمدن، اصل آن "وتری" است - آوَنَه: جمع آن و اوان: زمان، وقت - الأَعْصُرُ العُر: دورانهای درخشان به برکت دانش و عدالت - الأَعْصُرُ الدُّهُم: دوران های تاریک به سبب گسترش ستم و نادانی.

نکته نحوی: "تلك" مبتدا و "تَثْرَى" خبر آن است.

نکته ادبی: بین "الأَعْصُرُ العُر" و "الأَعْصُرُ الدُّهُم" طباق وجود دارد.

133 - مفردات: مَالَ: کج شد، مشرف به واژگونی شد - إِعْتَلَّتْ: بلند شد - سَرُر: جمع السَّرِير: تخت سلطنت - القَدَائِف: جمع القَدِيفَة: هر نوع ابزار پرتاب نظیر موشک و نارنجک و توپ و خمپاره، تیر منجنیق - لَمْ تُتْلَمْ: چیزی از آنها از بین نرفت، خللی در آنها ایجاد نشد، لَمْ تَصِم: معیوب نشد.

134 - مفردات: أَشْيَاع: جمع الشَّيْءَة: پیرو و یاور - أَشْيَاعُ عِيسَى: مسیحیان - قَاصِمَه: نابود کننده، شکننده، مقصود ابزار جنگی است - مُنْقَصِم، شکسته شده، بلا دیده.

نکته ادبی: بین "قاصمه" و "منقصم" جناس اشتقاق وجود دارد.

ص: 213

توضیح: 1 - مقایسه کردن سیره پیروان دو دین بزرگ اسلام و مسیحیت در این بیت نشانگر دلگیری شاعر از ستمگریهای مسیحیان در زمانهای دور و نزدیک است 2 - در دین اسلام ستمگری و ستم پذیری هر دو مذموم اند. قرآن کریم ضمن دعوت مسلمانان به صلح و دوستی و مهربانی با همه انسانها، بر تقویت بنیه دفاعی آنان نیز تأکید فراوان ورزیده است. چنان که در آیه 61 سوره انفال آمده: "و در برابر آنها تا می توانید نیرو و اسبان سواری آماده کنید تا دشمنان خدا و دشمنان خود - و آنها که شما نمی شناسید و خدا می شناسد - را بترسانید".

بنابراین اگر ایده شاعر این باشد که شکسته حالی و بلا دیدگی مسلمانان در برابر ستمگری های مسیحیان پسندیده است به خطا رفته. اما اگر خواسته سیمای باژگونه تبلیغات را بر ضد اسلام و به نفع مسیحیان، بنمایاند حرفی بجای آمده است.

135 - مفردات: الهیجاء: جنگ - ترمی بأسد: شیران را روانه میدان می کنی - الرجم: جمع الرجم: تیرهای شهاب که گویا ستارگانی در حال سقوط اند، "رَمِي به رَجْم" معمولا "نسبت به شیاطین به کار می رود و در واقع نوعی تیر پراکنی غیبی است. نکته ادبی: به طور ضمنی "شیاطین" برای دشمنان استعاره گرفته شده اند.

136 - مفردات: عَلَى لَوَائِكَ: در زیر لوای تو، "تَحْتَ لَوَائِكَ" - مُسْتَقْتَل: سختکوش - مُعْتَزِم: آن که مصمم است کاری را تا وصول به هدف به شایستگی به انجام رساند، دارای عزمی استوار.

نکته ادبی: «علی» حرف به معنی استعلا است، در این جا برای «تحت» که حرفی است به معنی زیر و پایین استعاره گرفته شده است.

توضیح: این بیت یادآور بیتی است از ابو تمام در مدح معتصم عباسی

تَدْبِيرُ مُعْتَصِمٍ بِاللَّهِ مُنْتَبِهٍ * لِلَّهِ مُرْتَقِبٍ فِي اللَّهِ مُرْتَعِبٍ (1)

137 - مفردات: مُصَدَّ طَرْم: شعله ور - السَّابِغُ مِنَ الْخَيْلِ: اسب تیز تک - سَابِغٌ كَالْبَرْقِ مُضْطَرِم: اسبی که در میدان رزم بسان برق آسمان با شتاب تکاپو می کند و به چپ و

ص: 214

1- التبریزی، الخطیب، شرح دیوان ابی تمام، جلد اول، چاپ دوم، دارالکتاب العربی، بیروت، صفحه 241، 1414 ق.

نکات ادبی: 1 - در بیت تصدیق وجود دارد.

2 - بین «مُسَبِّح» و «سَابِح» جناس اشتقاق وجود دارد.

138 - مفردات: الدَّهْر: زمانه، روزگار، بلا و مصیبت سخت - يَبْغِي نُقْلَهُ: می خواهد درگذرد - رِحَال: جمع الرَّحْلِ: پالان شتر - رَمَى بَعْزَمِهِ فِي رِحَالِ الدَّهْرِ: کنایه از عزم و جزم و اراده پولادین اوست - رَامَ عَنْهُ: از او دور شد.
لَمْ يَرَم: دورنشد، حرکت نکرد.

نکته نحوی: فاعل «يَبْغِي» ضمیر مستتر «هو» به «دهر» رجوع می کند.

نکات ادبی: 1 - «عزم» به «تیر» تشبیه شده چون هر دو نافذند و به علّت حذف مشبه به واکتفا به یکی از لوازمش استعاره مکنیه است.

2 - «دهر» را به «ذی رحال» یعنی شتر تشبیه کرده، وجه شبه حرکت و تحوّل در هر دو است، آن گاه مشبه به حذف گردیده و یکی از لوازمش یعنی «رحال» آورده شده. بنابراین مجاز از نوع استعاره مکنیه است.

139 - مفردات: بِيض: (ک بیت 129 برده) - مَقَالِيل: جمع مَقْلُول: شمشیری که لبه اش شکسته یا ترک برداشته است - الخُدُم: جمع الخُدُوم: شمشیر تیز و بران.

نکات ادبی: 1 - بین «بِيض»، «أَسَيْف» و «الْهِنْدِيَّةُ الخُدُم» مراعات نظیر وجود دارد.

2 - «بِيض» خبر مبتدای محذوف «هُم» است، رزمندگان اسلام به شمشیر تشبیه شده اند، تشبیه از نوع بلیغ است.

توضیح: این بیت را می توان با بیت کعب بن زهیر همسودانست:

إِنَّ الرَّسُولَ لَنُورٌ يُسْتَضَاءُ بِهِ * مُهْتَدٌ مِنْ سِيوفِ اللَّهِ مَسْلُوكٌ (1)

«همانا رسول نوری است که از پرتوش بهره گیرند و شمشیر برانی است که خدایش برکشیده.»

140 - مفردات: فَتَشَّ عَنْهُ: درباره آن سؤال و کاوش و جستجو کرد.

نکته نحوی: تکرار «من» در مصراع دوم تفصیل حال «رَجُلٌ» یا تفصیل معنی «کم»

می باشد.

نکته ادبی: بین «عَهْد» و «قَسَم» مراعات نظیر وجود دارد.

توضیح: یعنی همه مبارزان مسلمان فدایی وفاداری خویشند.

141 - مفردات: مَوَاهِب: جمع الموهبه: بخشش، در این جا مقصود از جان و مال گذشتن مؤمنان در راه خداوند متعال است.

- الأقدار: جمع القدر: منزلت، مقام، ارزش - القیم: (ک بیت 97 برده)

142 - مفردات: شَرِيعَة: دین، محل آب خوردن کنار رود - فَجَّرَتْ: جاری ساختی - زاخِر: پر، لبریز، کسی که سراسر وجودش غرق در بزرگواری و کرامت است، در این جا: خداوند مقصود است - مُلْتَطِم: (ک بیت 123 برده)

نکته نحوی: شریعه دو حالت می تواند داشته باشد. 1 - مبتدا باشد و مسوغش تنوین تعظیم که عمل صفت را انجام می دهد محسوب شود، آن گاه «شریعه» در حکم نکره موصوفه خواهد بود و مبتدا شدنش مُجاز. 2 - «خبر» مبتدای محذوف «هذه» باشد.

143 - مفردات: يُلُوْحُ: آشکار و نمایان می شود - سَنَا: (ک بیت 49) - جَوَهْر: (ک بیت 42 برده) - الحَلَى: زیور مثل النگو و گوشواره و... - الوَشَى: نقش و نگار پارچه - العَلَم: (ک بیت 110 برده)

144 - مفردات: عَرَاء: مؤنث أَعْرَى: هر چیز سفید و زیبا - حَامَ عَلَیْهِ: به دور آن چیز چرخید - نُهَى: جمع التُّهْيَة: عقل و خرد - سَلْسَل: آب شیرین و گوارا.

نکته ادبی: در بیت تصدیق وجود دارد.

توضیح: معنی مصراع دوم با مفهوم لغوی شریعت (آبخور، جایی از رودخانه که از آن آب می خورند) متناسب است.

145 - مفردات: يُسَاسُ بِهَا: به وسیله آن سرپرستی می شود، بدان وسیله امور سامان داده می شود. تَكْفَل: (ک بیت 120) الهَرَم: (ک بیت 13 برده) - شَبَابُ الدَّهْرِ وَ الهَرَم: اول و آخر روزگاران، همه دورانها.

نکته ادبی: بین «شباب» و «الهَرَم» طباق وجود دارد.

146 - مفردات: أَحْكَامُ الزَّمان: سیاست های زمانه، قوانین معیشتی هر دوره.

ص: 216

إِزْتَسَمَ الْأَمْرَ: آن امر را پذیرفت و امثال کرد - مُرْتَسِمٌ: نقش بسته، پذیرفته.

نکته ادبی: «أحكام» و «حکم» از جناس اشتقاق برخوردارند.

147 - مفردات: إعتَلَى النَّهَارَ: روز برآمد و آفتاب بلند شد. التَّمِيمُ: کامل و تمام.

148 - مفردات: الْقَفْرُ: زمین خالی از آب و علف و آدم - رَعَى: چرانیدن، شبانی کردن، سرپرستی کردن - الْقِيَاصِرُ: جمع الْقَيْصِرَ: لقب پادشاهان روم، در این جا مطلق پادشاهان مقصود است - الشَّاءُ: جمع الشَّاه: گوسفندان - النَّعَمُ: (ک بیت 141 برده)

نکته نحوی: فاعل «عَلَّمْتُ»، «شریعه» در بیت 142 می باشد.

149 - مفردات: شَيَّدَ الْبِنَاءَ: ساختمان را برافراشت و بلند و مرتفع ساخت.

بَادِخُ الْعِظَمِ: عظمت سر به فلک کشیده.

توضیح: در طول تاریخ سیاسی اسلام، حکومت هایی که زمامداران آن وارسته از علایق فراگیر جاه و مال و قدرت باشند و زاهدانه و با آگاهی عمیق و وسیع از مبانی و اصول و فروع اسلام محمدی صلی الله علیه و آله بر جامعه انسانی فرمان برانند بسیار اندک و انگشت شمارند. لذا باید حساب تاریخ خونبار و پر از مظلومیت و محرومیت اسلام ناب را از تاریخ پر از خودپرستی و بیدادگری و فسادانگیزی مردمان به ظاهر مسلمان، مجدانه جدا ساخت تا نور خورشید مقدس اسلام و سیمای تابناک رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آسمانی صاف، اندیشه ها و قلوب را شاداب و تابناک سازد و - إن شاء الله - جان و جهان را فراگیرد.

150 - مفردات: التَّمْدِينُ: شهرسازی، پایه گذاری و ساختن شهر - الحُرْمُ: جمع الحِزَامِ: کمربند، تنگ چارپا - شُدُّوا مِنَ الْحُرْمِ: کنایه از سختکوشی در امور دین است.

نکته نحوی: «لِلْعِلْمِ» خبر مقدم است و «مَا عَزَمُوا مِنَ الْأُمُورِ» مبتدای مؤخر.

151 - مفردات: مِلَّةٌ: (ک بیت 137 برده) - أَنهَلُوا النَّاسَ: مردم را برای بار نخست آب دادند - سَلَسَالٌ: آب شیرین و گوارا - الشَّبِيمُ: (ک بیت 100 برده)

نکات نحوی: 1 - مرجع ضمیر در «سلسالها» شریعه در بیت 142 می باشد.

2 - «ما» در «سرعان ما» مصدریّه، به معنی کثرت است.

نکته ادبی: این بیت در لفظ خبری اما در معنا انشایی است.

152 - مفردات: سَارَى صَاحِبَهُ: به همراه دوست و همراه خود شبروی کرد - بِهِم: به

سبب تلاش ایشان - عَظْمُ الطَّرِيقِ: قسمت میانه و آشکار راه، کناره های آن.

نکات نحوی: 1 - مرجع ضمیر «هی» یا «ملّه» است یا «شریعه»

2 - هُدَاهُ النَّاسِ، حال است از فاعل «ساروا»

153 - مفردات: البَغْيُ: ستم، تجاوز از حق.

نکات ادبی: 1 - در بیت تصدیق وجود دارد.

2 - در «لَا يَهْدِيُمُ الدَّهْرُ» إسناد مجازی وجود دارد.

3 - بین «عدل» و «بغی» و بین «شاد» و «ینهدم» طباق است.

154 - مفردات: العَمِيمُ: هر چیز بسیار و انبوه - مُقْتَسِمٌ: قسمت شده.

نکته نحوی: «مُقْتَسِمٌ» صفت «عَمِيمٌ» می باشد.

توجه: رضوان که در این جا معنی لغوی اش مقصود است، نامی از نامهای «بهشت» نیز می باشد.

155 - مفردات: روما: نام شهری است که اکنون پایتخت ایتالیا است. در قدیم مرکز تمدن رومی بوده است.

- آئینا: آتن، پایتخت فعلی یونان، در گذشته دور یکی از بزرگترین شهرهای تمدن یونان قدیم بوده است.

حَوَى الشَّيْءَ: آن چیز را جمع کرد، مالک آن چیز شد - الْيَوَاقِيتُ: جمع الیاقوت: یکی از نادرترین سنگهای قیمتی است که به رنگها و نوعهای مختلف وجود دارد و مهمترین آنها یاقوت سرخ است.

بغداد، مرکز حکمروایی خاندان ستمگر و ددمنش بنی عباس و یکی از کهنترین شهرهای تاریخی مسلمانان که اکنون پایتخت عراق است، در این جا مقصود شاعر، بیان مرکز تمدن اسلامی است. - التُّومُ: جمع التَّوْمَةُ: دانه ای است نقره ای شبیه به مروارید.

156 - مفردات: حَلَى الْأُمَمِ: آن کار را رها کرد - كِسْرَى: لقب پادشاهان ساسانی، در این جا انوشیروان مراد است. - ایوان: (ک بیت 61 برده) - يَدْلُ بِهِ: به آن افتخار می کند. - هَوَى الشَّيْءَ: آن چیز از بالا به زیر افتاد، فرو ریخت - النَّيْرَانُ: جمع النَّارُ: مقصود آتش آتشکده های پارس است که در شب میلاد مسعود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خاموشی گرایید و

157 - مفردات: رَعْمَسِيس: نام سلسله های 19 و 20 از فراعنه مصر، در این جا مقصود همه فرعونهایی هستند که در ساختن تمدن قدیم مصر و برپایی اهرام نقش داشته اند - مَطْهَر: محل نمایان شدن - نَهْصَه: یک بار برپا شدن و ایستادن، جنبش، - الهَرَم: بنایی به شکل هرم، یکی از عجایب هفتگانه بناهای باستانی جهان، اهرام مصر است که به فرمان فراعنه مصر ساخته شده و پس از گذشت بیش از سه هزار سال هنوز پابرجا است. توضیح: شاعر معتقد است که در درجه اول، عظمت تمدن در گرو توجه به حقوق انسانها است، نه عنایت به ساختن آثار و ابنیه باشکوه بسان اهرام مصر.

158 - مفردات: دار الشرایع: لقب روم است - دارالسلام: لقب بغداد است - السَّلم: تسلیم شدن، اسارت.

159 - مفردات: ضَارَعَه: شبیه او شد - مُلْتَأَم: زمان گردهمایی، مجتمَع - حَکَاة: شبیه او شد - مُخْتَصَم: زمان ستیزه کردن، ستیزه کردن.

نکته نحوی: نصب «بیانا» و «قضاء» بنا بر تمیز است.

توضیح: رومیان قدیم عادت داشتند که به مناسبت هایی در یک مکان بزرگ گردهم می آمدند و خطیبان و شاعران برایشان به نثر و نظم هنرنمایی می کردند.

160 - مفردات: اِحْتَوَى عَلَيْهِ: آن چیز را احراز کرد و به دست آورد. - طِرَاز: نمونه - رشید: هارون الرشید، پنجمین خلیفه عباسی (786 - 809 میلادی) - مأمون: فرزند هارون الرشید و هفتمین خلیفه عباسی (813 میلادی) - معتصم: فرزند هارون الرشید و هشتمین خلیفه عباسی (833 - 842 م)، این شخص شهر سامرا را بنا نهاد.

توضیح: علیرغم پیشرفت ملموسی که تمدن اسلامی در بخشی از دوره بنی عباس بدان دست یافت، تمام حاکمان خاندان بنی عباس افرادی ستمگر، هوسران و خودپرست بودند و دل هیچ یک به حال اسلام و اهل بیت پیامبر نمی سوخت و چونان جلاءدانی خونخوار همه امامان شیعه و همه آزادگان مسلمانان را یکایک کشتند و مأمون بیدادگر و مگار عباسی، فرزند پاک پیامبر، امام رضا علیه السلام را با زهر به شهادت رساند و خود در مراسم تغسیل و تکفین و خاک سپاری، آن هم دور از چشم پیروان امام

شرکت جست و به خیال خام خویش پیروز شد و فتنه را خواباند. همچنین در دوره حکومت عباسیان فساد و عیاشی و زراندوزی و اشرافی گری به شدت رواج یافت.

161 - مفردات: کتائب: جمع الکتیبه: یک دسته از لشکریان - التُّخْمُ: حد و مرز، این کلمه در متن بیت به ضرورت شعری به صورت «التُّخْمُ» تلفظ شده است.

162 - مفردات: يُدَانُونَ: نزدیک می شوند.

توضیح: از زمان هارون الرشید به بعد تا مدتی در حوزه های علمی اسلامی مجادله های کلامی بسیار پررونق بود. و حتی در دارالخلافة مجالس بحثی تشکیل می شد که حاکم وقت نیز در آن شرکت می جست. مأمون عباسی که خیال می کرد از حکمت و دانش برخوردار است گاهی خود نیز یکی از طرفین بحث واقع می شد. به همین دلیل به سبب تبلیغات وسیعی که دستگاه حکومت عباسیان داشتند مردم گمان می کردند که

اینها دانشمندند. اما اگر چنین می بود باید امروز، دست کم یک کتاب یا یک سخن حکیمانه، از این خاندان جور و فریبکاری، در دسترس ما می بود؛ اما متأسفانه بجز آه در بساط نیست؛ آه هزاران مظلوم بیگناه که هنوز از ورای تاریخ طنین انداز است.

163 - مفردات: طَاطَأَ الهام: سر را پایین انداخت - نَبَسُوا: سخن گفتند - الحُكْمُ: داوری، حکومت. این کلمه به ضرورت شهری در بیت به صورت «الحُكْمُ» آمده است.

164 - مفردات: يُمِطْرُونَ: در این جا یعنی می بخشند - مَحَلٌ: قحطی و خشکی زدگی - عُدْمٌ: ناداری، بینوایی.

نکات ادبی: 1 - «يُمِطْرُونَ» استعاره تبعیه است برای «بخشندگی»

2 - بین «مَن» و «مِن» جناس مُحَرَّف وجود دارد.

165 - مفردات: جَلَّ عَنْ كَذَا: از آن منزّه است، از آن به دور است - أَمْلاَكٌ: جمع المُلْكُ: پادشاه - أَمْلاَكُ الْوَرَى: زمامداران مردم، سلاطین.

توضیح: بهتر آن بود که شاعر، مدیح نبوی را با مدح ستمگران بنی عباس آلوده نمی کرد و از شأن آن نمی کاست.

166 - مفردات: الْبَرِيَّةُ: آفریدگان، مخلوقات - الفاروق: لقب عمر بن خطاب، دَوِّمِین فرمانروای مسلمانان پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - ابن عبدالعزیز: عمر بن عبدالعزیز،

هشمتین خلیفه اموی (717 م.) که در مقایسه با دیگر ستمگران بنی امیه، نسبت به رعایای خویش بیشتر مدارا نمود. اگرچه مدت حکومتش کوتاه بود - الحَشم: با شرم و حیا.

نکته ادبی: استفهام در بیت از باب تجاهل العارف است.

توضیح: شهرت امام علی علیه السلام در عدالت از هر کس دیگری افزونتر است. جرج جرداق مسیحی در کتاب مشهورش «الإمامُ عَلِيُّ صَوْتُ الْعَدَالَةِ الْأَعْنَسَاتِيَّةِ» می گوید: «قُتِلَ عَلِيُّ لِيَشُدَّهُ عَدْلُهُ» علی شهید عدالت خویشتن گردید.

در این جا به دو مصداق از هزاران مصادیق عدالت آن خورشید دادگری و زهد اشاره می کنیم.

در خطبه 15 نهج البلاغه در باب آنچه عثمان تیول بعضی کرده بود فرمود:

«وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النَّسَاءِ وَ مُلِكَ بِهِ الْإِمَاءُ لَرَدَدْتُهُ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً، وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ» «به خدا، اگر ببینم که [مال و ملک ها] به مهر زنان یا بهای کنیزکان رفته باشد، آن را باز می گردانم که در عدالت گشایشی [نهفته] است و آن که عدالت را برنتابد ستم را سخت تر یابد.» و نیز داستان رفتار او با برادر عیالوار و نابینایش عقیل در خطبه 22 نهج البلاغه مشهور است. در بخشی از این خطبه پس از اشاره به رفتارش با عقیل می فرماید: «وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَعْقَالِيْمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلاكِهَا عَلَيَّ أَنْ أُعْصِيَّ اللَّهَ فِي نَمْلِهِ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرِهِ مَا فَعَلْتُ» «به خدا اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانها است به من دهند تا خدا را نافرمانی نمایم و پوست جوی را از مورچه ای به ناروا بربایم چنین نخواهم کرد».

«فاروق چون نباشی چون از

فراق رستی

صدیق چون نباشی چون یار غار گشتی!؟»

(مولوی)

167 - مفردات: الامام: حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، نخستین امام معصوم از خاندان پاک پیامبر اسلام، که به وصیّت اکید ایشان به این سمت منصوب شده بود. - فَضَّ الْقَوْمَ: آن قوم را پراکنده ساخت - مَأْتِي: جمع المَأْتِي: مجرای اشک در گوشه چشم از سمت بینی. مُزْدَحَم: مکان ازدحام و شلوغی.

نکته نحوی: «وَ كَالْأَمَامِ» یعنی «وَ مَنْ كَالْأَمَامِ»

ص: 221

نکته ادبی: در بیت تصدیق وجود دارد.

توضیح: برای آگاهی بیشتر از فضایل امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام رجوع شود به خطبه 37 نهج البلاغه ترجمه دکتر شهیدی و دیگر عبارتهای حکیمانه و عارفانه و زاهدانه آن کتاب مقدس.

168 - مفردات: الرَّأخِرُ: مرد حکیم و بزرگوار، زیرا رگ و ریشه اش پر از شرافت است - الرَّأخِرُ الْعَذْبُ: دریای سرشار از آب گوارا و لذیذ - النَّدْبُ: مرد شتابنده به سوی فضایل و کارهای نیکو، مرد چالاک که چون از او استمداد شود با چالاکی دست به کار یازد.

نکات ادبی: 1 - به وجود موازنه بین دو مصراع توجه کنید.

2 - بین «حَرْب» و «سَلَم» طباق وجود دارد.

169 - مفردات: ابن عفان: عثمان بن عفان، سومین فرمانروای مسلمانان پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله - يَحْنُو عَلَيْهِ: خود را به سوی او کج می کند، به او مهربانی می ورزد - الْفَطْمُ: جمع الْفَطِيمِ: کودک از شیر گرفته شده.

170 - مفردات: الْآيُ: جمع الْآيَةِ - غَيْرُ مُنْقَصِمٍ: (بیت 37 برده)

171 - مفردات: اِلْتَأَمَ الْجُرْحُ: زخم بهبودی یافت - جُرْحٌ بِالْكِتَابِ دَمِي: اشاره به قتل عثمان است یعنی: جُرْحٌ دَمِي بِالْكِتَابِ - مردم ناخرسند از عملکرد فرمانروا بر خلافتش شوریدند و مدتی منزلش را محاصره نمودند. پس از آن که مذاکرات و هشدارهای مردم کاری از پیش نبرد، فتنه توطئه گرانی که درصدد پاره پاره کردن پیکر جامعه اسلامی بودند موجب شد تعدادی شمشیر به دست و ناشناس ناگهان در منزلش ریختند و به گاه تلاوت قرآن خونس را ریختند. در جریان دفاع از عثمان فرزندان امام علی علیه السلام به سختی مجروح شدند و کاری از پیش نبردند. و متأسفانه پس از آن، طوفان تبلیغات امویان چنان وانمود کرد، که امام علیه السلام قاتل عثمان بوده است. ناگفته نماند که امام علی علیه السلام پیش از وقوع این حادثه از طرف مردم به عنوان میانجی برگزیده شد تا عثمان را نصیحت کند و پیوند او را با مروان و بنی امیه بگسلد و به راه راست هدایتش کند. تفصیل این رخداد در خطبه 164 نهج البلاغه آمده است. امام در بین نصایح خود به عثمان فرمودند:

«وَإِنِّي أَشَدُّ دَعَا لَكَ اللَّهُ أَنْ لَا تَكُونَ إِمَامَ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْمَقْتُولِ، فَإِنَّهُ كَانَ يُقَالُ: «يُقْتَلُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ إِمَامٌ يَفْتَحُ عَلَيْهَا الْقَتْلَ وَالْقِتَالَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَيَلْبَسُ أُمُورَهَا عَلَيْهَا، وَيَبْتُ الْفِتْنَةَ عَلَيْهَا، فَلَا يُبْصِرُونَ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ، يَمْوَجُونَ فِيهَا مَوْجًا وَيَمْرُجُونَ فِيهَا مَرْجًا...»: «من تو

را به خدا سوگند می‌دهم تا امام کشته شده این اُمت نباشی، چه گفته می‌شد (1) که «در این اُمت امامی کشته گردد، و با کشته شدن او در کشت و کشتار تا روز رستاخیز باز شود و کارهای امت بدو مشتبه ماند، و فتنه میان آنان بپراکند، چنانچه حق را از باطل شناسند و در آن فتنه با یکدیگر بستیزند و درهم آمیزند.»

نکته ادبی: در مصراع دوم، تفصیل بعد الاجمال وجود دارد.

172 - مفردات: بلا: آزمایش، آزمودن به مصیبت یا به نعمت - جلائل: جمع الجلیله: کارهای بزرگ - الخدم: جمع الخدمه: انجام کاری نیکو برای کسی از سر بندگی و دلسوزی.

173 - مفردات: الحزم: دوراندیشی و تدبیر در کارها - العزم: تصمیم قطعی، استواری در کاری که قصد انجامش را دارند - حاطة: آن را حفظ و صیانت کرد و از آن سرکشی و مواظبت نمود - محن: جمع المحنه: بلا، سختی و گرفتاری - الحلم: عقل و خرد - كهل: میانسال - محتلم: پسر رشید و بالغ، نوجوان.

نکات ادبی: 1 - بین «حزم» و «عزم» جناس مردوف وجود دارد.

2 - بین «حلم» و «محتلم» جناس اشتقاق وجود دارد.

توضیح: اشاره به جنگهای «رده» دارد و آن شماری از درگیریهایی بود که در زمان ابوبکر رخ داد. در حقیقت این جنگها نتیجه طبیعی پیشرفت سریع قلمرو اسلام بود که موانعی چند در سرراهش پدیدار شد. مهمترین این جنگها «معرکه عقربا» یا «حدیقه الموت» است که مُسیلمه کذاب در جریان آن کشته شد. (2)

مختصر آن که «رده» مجموعه شورش‌هایی پس از رحلت پیامبر اکرم به دلایل مختلف بود که اهم آنها قیام‌های مرتدان است، نامهای این قیامها عبارت است از «رده طلیحه بن خویلد، رده بنی سلیم، رده بنی تمیم، رده الیمامه، رده البحرین، رده عمان و حصه رموت و الیمن» (3)

174 - مفردات: حاد عن الطریق: از راه به یک سو شد و کناره گرفت - حاد به عن رشید: او را از راه راست منحرف کرد - الموت: مقصود رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است - غیر

ص: 223

1- گوینده این خبر پیامبر اکرم صلوات الله علیه بوده است.

2- المنجد فی الأعلام، چاپ دوازدهم، صفحه 305.

3- تاریخ سیاسی اسلام، جعفریان، ج 2، ص 28-39.

مُنْبِهِم، بدیهی، روشن، یقینی.

توضیح: با عنایت به مصراع دوم لازم است این نکته ذکر گردد که در قرآن کریم، سوره حجر، آیه 99، از مرگ با کلمه «یقین» تعبیر شده است: «وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»: «خدا را تا دم مرگ عبادت کن.»

175 - مفردات: مُسْتَلًا مُهَنَّدًا: شمشیرش برکشیده بود.

توضیح: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در حالی که سر مبارکش بر دامن امام علی بن ابی طالب علیه السلام بود جان به خداوند متعال تسلیم کرد.

176 - مفردات: لَا تَعْدُلُوهُ: ملامتش نکنید - الذُّهُول: سراسیمگی، بهت زدگی - طَافَ بِهِ الذُّهُولُ: دچار سراسیمگی شد - الصَّبُّ: (بیت 4 برده) - ضَلَّ الصَّبُّ: عاشق عقل باخته شد - عَن رَغَمٍ: ناخواسته.

نکته ادبی: در این بیت نسبت به بیت گذشته صنعت التفتاز از غیبت به خطاب وجود دارد.

177 - مفردات: نَزِيل: میهمان، همنشین.

«صد هزاران آفرین بر جان

او

بر قدوم و دور و فرزندان او»(1)

(مولوی)

178 - مفردات: الإِشْفَاق: ترسیدن از خداوند متعال - مُنْسَجِم: (کبیت 4 و بیت 159 برده).

نکته نحوی: «صلاه» تمیز است.

179 - مفردات: جُنْحُ اللَّيْلِ: پاسی از شب - ضَرَرٌ: (کبیت 29 برده) - الشُّهْدُ: خواب زدگی شب، بیدار خوابی - الوَرَمُ: (کبیت 29 برده)

نکته نحوی: جُنْحُ اللَّيْلِ: نایب ظرف زمان است.

180 - مفردات: رَضِيَّة: خشنود - سَأَمٌ: (کبیت 98 برده)

نکته نحوی: اگر «رَضِيَّة» را منصوب بخوانیم حال خواهد بود برای «مُحِبِّي» در بیت 178؛ در این صورت نَفْسُهُ نایب فاعل آن می باشد.

نکته ادبی: در بیت تصدیق وجود دارد.

1- چون این بیت به مفهوم صلوات است در ذیل بیت 159 بوصیری نیز ذکر گردید.

توضیح: زیباترین صلواتی که به نثر بر بستر پاک ادبیات اسلامی جاری شده است، صلواتی است که از امام علی علیه السلام در خطبه 72 نهج البلاغه روایت شده؛ متن کامل این صلوات در مقدمه کتاب ذکر گردید.

182 - مفردات: حَلَّكَ: بشدت سیاه بودن، فیرگون بودن - شُمُّ الْأَنْوُفِ: کنایه از حَمِيَّت و شرافت نفس است. مردان تسلیم ناپذیر و سرسخت و بزرگوار - أَنْفُ الْحَادِثَاتِ حَمِي: کنایه از شدت و دشواری حوادث است.

نکات ادبی: 1 - بین «بِيضُ» و «حَلَّكَ» طباق وجود دارد.

2 - بین «الْوُجُوهُ» و «وَجْه» و «أَنْوُف» و «أَنْف» مراعات نظیر وجود دارد.

183 - مفردات: الصَّحْبُ: (ک بیت 160 برده) - صُحْبَه: همراهی، رفاقت، دوستی - مَرَعِيَّةُ الْحَرَمِ: کسی که رعایت حقوق و احترام او بر دیگران لازم است.

نکته ادبی: بین «الصَّحْبُ» و «صُحْبَه» جناس اشتقاق وجود دارد.

184 - مفردات: هَالٌ: ترسانید - جَلَلٌ: کار مهم و بزرگ - عَمَمٌ: هر زیادی و کثرتی را گویند. در این جا به معنی درهم و برهم و مشتبه شدن امور دشوار و سختی های شکننده است.

نکته نحوی: ما مصدریّه است و مصدر ظرف زمان و موصوف، نقش آن مفعول به است برای «راکبین» - در این صورت «هَالٌ مِنْ جَلَلٍ» صفت خواهد بود برای «ما».

185 - مفردات: وَاجِفَه: آشفته و لرزان و پریشان - أَخْطَارٌ: جمع الخَطَر: کارهای خطرناک - الْقَحْمُ: جمع القَحْمَه: کارشاق و دشوار و غیرقابل تحمّل.

186 - مفردات: هَبَّ الرَّجُلُ مِنَ النَّوْمِ: آن مرد از خواب بیدار شد - المَنِيَّة: مرگ - رَقْدَه: خواب.

نکته ادبی: إضافه «رَقْدَةُ الْعَدَمِ» از نوع تشبیهی است و این نوع تشبیه در زُمره تشبیه بلیغ می باشد.

187 - مفردات: تُدِيلُ: دست به دست می گرداند، به نوبت تغییر می دهد.

نکات ادبی: 1 - بین «سَعْدٌ» و «نَحْسٌ» و بین «نَعَمٌ» و «نَقَمٌ» طباق وجود دارد. 2 - بین «مُلْكٌ» و «مالکٌ» جناس اشتقاق وجود دارد.

188 - نکات ادبی: 1 - بین «رَأَى» و «رَأَى» جناس محرف و نیز جناس اشتقاق وجود دارد.

2 - بین «فَضَاء» و «قَاضِي» جناس اشتقاق وجود دارد.

189 - مفردات: زَادَ الشَّيْءَ: آن چیز را زیاد کرد- خَسَفَ: خواری - سَامَهُ خَسْفًا: او را خوار و ذلیل کرد.

نکته نحوی: خَسَفًا، تمییز منقول از مفعول است.

190 - نکته نحوی: مرجع ضمیر در «بِهِ» یا «لُطْفٍ» مُقَدَّر است یا «فَضْلٍ» متَأَخَّر.

نکته ادبی: در بیت هم از نظر معنوی، حسن ختام وجود دارد و هم از نظر لفظی چون با عبارت «حُسْنٌ مُخْتَمَمٌ» قصیده پایان می پذیرد.

«چاره ما ساز که بی داوریم * گر تو برانی به که روی آوریم

چون خجلم از سخن خام خویش * هم تو بیامرز به انعام خویش»

(نظامی گنجوی)

ص: 226

قصیده بُردَه چکامه ای است با نام «الکواکبُ الدَّرِّيَّةُ فی مدحِ خَیرِ البرِّیَّةِ» در ستایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از شرف الدّین ابو عبدالله محمدبن سعید بوسیری شاعر بلیغ مصری، که دارای 161 بیت می باشد و از ده بخش تشکیل شده که در پی می آید: 1 - غزل یا نسیب نبوی (1 - 12)، 2 - بیم دادن از هوای نفس (13 - 28) 3 - در ستایش رسول گرامی اسلام (29 - 58)، 4 - درباره تولد آن حضرت (59 - 71) 5 - در بیان معجزات پیامبر (72 - 87)، 6 - سخن از قرآن کریم (88 - 104) 7 - در بیان اسراء و معراج (105 - 117) 8 - جهاد و غزوات پیامبر (118 - 139) 9 - توسّل و طلب شفاعت (140 - 152)، 10 - در مناجات (153 - 161).

غزل با نجوای عاشقانه شاعر با دل گریان خویش در یاد کرد برخی مکانهای سرزمین حجاز آغاز می گردد و اندک اندک این گفتگو از درون به بیرون سرایت می کند و پای دو گواه راستین عشق، اشک سوزان و درد هجران، به میان می آید؛ گواهایی که مُهر از سر راز پنهان او برگرفته اند. سپس خود فاش می گوید که «سخت گرفتار یاد یار است». بعد از این اعتراف، جدال درونی پیشین، جایش را به مجادله با نکوهشگر درون می دهد و ماجرا به اصرار آن و انکار پی در پی این، پایان می پذیرد.

به دلیل زیبایی غزل در این جا آن را مرور می کنیم: «ای دل، یاد که می کنی و از چه

اشک می باری؟ آیا به یاد یاران دیار ذی سلم افتاده ای، یا بوی خوش آن عزیزان را نسیمی از سوی کاظمه به مشامت رسانیده است؟

یا نکند برقی در سیاهی شب از آسمان اضم درخشیده است؟

ای دل، چرا چنین از دامنه گونه های گلگونت، همه چشمه ساران اشک پیوسته ریزان است؟ بگو آخر چرا این سان زار و گریانی؟ اگر خود نگویی، از حال نزارت پیداست که دل به عشق سپرده ای.

آه سوزان و اشک روان شاهدان عشق اند، کو دلباخته ای که تواند این گواهان را پنهان کند؟ آری، اگر عشق نبود نه اشک و آههای سوزان بود و نه بی تابی های بی پایان.

پس حال که رازت از پرده برون افتاد بیا و انکار مکن و لب بگشای که چگونه ای؟ ببین شور عشق چه بر سرت آورده است؟

آن دیدگان خونبار و این سیمای چون گل بهار، نشان دل باختن به یار است. مگر نیست؟...

آه، چرا هست... از دست یاد او نه شب قرار دارم و نه روز آرام. از دست عشق او همه حالم ناخوش و همه کامم ناکامی است.

مرا ملامت مکن که چرا چنینم. انصاف ده. دست از سرم بردار و عذرم را بپذیر. من همینم که هستم. من عاشق و دیوانه ام از دست عشق، از دست عشق.

ای کاش تو نیز سوخته آن آتش بودی و همسان من، نه رازت را جای کتمانی بود و نه دردت را درمان. تو که را پند می دهی و به کدامین گوش اندرز می خوانی؟

مگر نمی دانی که گوش عاشقان از میان همه نواها فقط صدای عشق را می شنود؟

من که حلقه پند پیری را آویزه گوش نکرده ام، حال می آیم و به پای نصیحت تو می افتم؟ هرگز!

پس بس کن و دیگر اندرزم مده و مرا به حال بس خوش خویش و شیدایی بی کرانه ام واگذار.»

گویی بوصیری می خواسته به حضور یک سلطان پر جبروت که مظهر همه پاکیا است شرفیاب شود. پس نخست کوبه دروازه شهر عشق را می کوبد و سپس جان خویش

را از هوای غیر محبوب پاک می سازد و پرده از نیرنگهای رنگارنگ نَفَس برمی دارد و آن دیورا از خویش می راند و با دلی سرشار از خاکساری و عشق پیش می آید و یاد یار را زمزمه می کند:

ظَلَمْتُ سُنَّةَ مَنْ أَحْيَا الظَّلَامَ إِلَى * أَنْ اشْتَكَّتْ قَدَمَاهُ الضَّرَّ مِنْ وَرَمٍ

و پیوسته گل این یاد خوش بر لب اوست تا که ناگهان خورشید نام دوست از مشرق خاطر عاطر او طلوع می کند.

مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْكُونِينَ وَ الثَّقَلَيْنِ * وَ الْفَرِيقَيْنِ مِنْ عُرْبٍ وَ مِنْ عَجَمٍ

نَبِيَّنَا الْأَمْرُ النَّاهِي فَلَا أَحَدٌ * أَبْرَفَى قَوْلٍ «لَا» مِنْهُ وَ لَا نَعَمٍ

هُوَ الْحَبِيبُ الَّذِي تُرَجَى شَفَاعَتُهُ * لِكُلِّ هَوَلٍ مِنَ الْأَهْوَالِ مُتَّحِمٍ

او حبیب شفیع است. بوصیری با بیانی شیوا و شیرین در همین نخستین لحظه های گرم شدن جانش به یاد ممدوح عاشقان، چشم برشفاعت او دوخته است. آن گاه برگگی دیگر از فضایل نبوی را چنین ورق می زند. محبوب ما در علم و کرم از همه سرآمدان دانایی و کرامت برتر است. به حسن و خلق و وفا کس به یار ما نرسد. او که اگر می خواست جلوه گری کند فقط ذکر نام مقدّسش، به استخوانهای پوسیده جان می بخشید.

خورشیدی که نه از دور توان گوهرش را شناخت و نه از نزدیک.

آن امیر بیداران که خفتگان جهان از او بجز خیالی رؤیایی بر پهنداشت خاطر، چیزی بیشتر را نمی شناسند.

او که اگر چراغ تابان وجودش نبود پیامبران، قمرهای بی تابشی بیش نبودند. او که زیبایی یک گل لبخندش برتر از جمال همه گلزارهای جهان بود. هموکه هزاران هزار شکوفه شکوفان و ماه تابان و دریای خروشان و همّت همه روزگاران، قطره ای از یم کمال و جمال شکوهمند اوست. مردی که به تنهایی بسان همه امّتها بود. آن که در میلادش لرزه بر ایوان کسری و اصحاب کسری افتاد. آتش هزار ساله پارس خاموش شد. رود آن خشکید و آب دریاچه ساوه فرو رفت. آری، به یم آمدنش، آب و آتش سرزمین شرک باژگونه گوهر شدند. آن یکی شعله برکشید و دیگری به سردی گرایید. شیاطین از خشم

مژده آمدن حق جهانگیر شد. پیشگویان گفتند که باطل رفتنی است. تیرهای آتشین در همه جای آسمان بر سینه اهریمنان نشست. بت ها به سر در خاک افتادند و شیطان ها فوج فوج از همه سو گریختند.

او که آمد درختان دعوتش را لبیک گفتند. ابر بر سرش سایه فکند. ماه به اشاره اش دو نیم شد. غار ثور آغوش گشود و در برابر شیخون دشمنان، پناهگاه امنش گردید. همان که خود پناه همه بی پناهان است و ابر رحمتش پیوسته پرباران و ریزان. آن شفا ده بیماران و خرد بخش دیوانگان که به دعایش در دامن قحطسالی، باران و سبزه زاران پدیدار گشت.

قرآن، معجزه جاودان او چونان چراغی است بر بلندترین مشکات جهان. این کتاب رسته از زمان و سرشار از گوهرهای درخشان و برتر از همه معجزه های پیامبران، که از هر عیب و نقصی منزه است و پیوسته در برابر دشمنان و منکران، پیروز میدان.

امواج معانی اش بسان موج دریا همیشه در کشش است. امواجی برتر از دریا که شگفتی هایش را شمار نیست و دیده تماشاگرانش را رنج خستگی برکنار.

تلاوتش آتش دوزخ را فرونشاند و سیاهی از روی گناهکاران بزداید. خورشید تابانی که چشمان نابینای حسودان کینه توز توان دیدارش را ندارد.

هر که او خود حاسد قرآن بود

خود حسد آن مرگ جاویدان بود

قرآن یکی از آیات درخشان اوست و عروجش بر آسمان یکی دیگر. عروجی تا نزدیکی یک کمانی مقام قدس ربوبی. رخدادی برون از حد درک و عقل. سفری شگفتناک که کمترین دستاورد آن کرامت ابدی امت مسلمان بود.

این ستایش پیامبری است که عروجش بر فراز آسمان، به جهادش در میدانهای رزم در زمین پیوند خورده است. میدانهایی که پیکرهای در هم کوفته دشمنان بر نیزه مسلمانان بسان گوشت روی کنده قصابان است. آن جا که دل های دشمنان از ترس در تب و تاب است و می خواهد که از قفس تنگ سینه ها بیرون پرد.

دلهایی آن سان مشتاق فرار که در پی دیدن پاره گوشتهایی ربوده شده از میدان به نوک

عقابان، گویند: «کاشکی جای ما در جای آن پاره های گریزان بود نه در آوردگاه مسلمانان.»

مسلمانانی همه اخلاص و ایمان و جملگی گوش به فرمان که تشنه ریختن خون دشمنان و دلباخته پرچمدار عاشقان اند. آنان که در مصاف با کافران و مشرکان کوه را مانند. حنین و بدر و احد ایشان را خوب می شناسند.

گُرد مردانی که شمشیرهایشان آلوده به خون بناگوش دشمنان است و نیزه هایشان نقطه چین کننده پیکرهای پلید آنان.

جوشن پوشانی که آنان را تنها از گل رویشان توان شناخت. آنان که در پایمردی و هیبت بی همانندند و شجاعستان شیر را در بیشه از نعره زدن بازمی دارد و بر جای خویش می نشاند.

آری، هرچه در وصف آنان و مدح سید و سالار بزرگوارشان بگویم باز کم گفته ام.

من بزرگواری را ستودم تا به آب مدح او گناهان گذشته را بشویم. اگر این دستاویز استوار نبود، من غریق گرداب زیانکاریهای خویش بودم و در زمره رانده شدگان از رحمت بیکران.

با اینهمه مرا با او رشته عهد و پیمانی است پیوسته ناگسسته. حلقه وصل این رشته نام «محمد» است که امید می رود مایه رهایی و نجاتم گردد. زیرا کرم و رحمت او چندان عظیم و کرانه ناپیداست که حتی همانمان خویش را می بخشاید و دستگیر می شود.

او که هرگز چراغ هیچ دل امیدواری را بی فروغ نساخته و دست هیچ گرفتاری را کنار نزده. آیا مدح من مرا به جای زهیر نمی نشاند تا او بهتر از هر بن سنان مرا از دریای فضل و احسانش بهره مند سازد و نه از حطام اندک دنیوی که از خیر و برکت جاویدان و شفاعت اخروی سرشارم کند؟

يَا أَكْرَمَ الْخَلْقِ مَالِي مَنْ الْوَدُ بِهِ * سِوَاكَ عِنْدَ حُلُولِ الْحَادِثِ الْعَمِيمِ

وَلَنْ يَضِيْقَ رَسُوْلَ اللهِ جَاهُكَ بِي * إِذَا الْكَرِيمُ تَجَلَّى بِاسْمِ مُنْتَقِمِ

فَإِنَّ مِنْ جُودِكَ الدُّنْيَا وَصَرَّتْهَا * وَ مِنْ عُلُومِكَ عِلْمُ اللَّوْحِ وَالْقَلَمِ

با این حال، ای جان، مبدا هیچ لغزش بزرگی چراغ امید تو را به رحمت او کم فروغ

که رحمت او رحمت خدای اوست. و گناه بزرگ کجا و شکوه و عظمت و غفران پروردگار جهانیان کجا؟

پس ای خدا، رشته امید مرا مگسلان و ما را به لطف خویش بنواز ای مهربان.

و سرانجام آخرین دعای ما، این است که ابرهای رحمت پیوسته ریزان خویش را بفرمایی تا بر روح و روان پاکترین پاکان جهان و خاندان و یارانش و همراهانش بیارند و بیارند. تا آن زمان که پیک عاشقان، شاخه های نرم درخت خوشبوی بان را به جنبش درآورَد و ساریان با نغمه های دلنواز، شتران سپیدموی بیابان را به وجد و طرب اندازد.

نگاهی بر نَهْجُ الْبُرْدَةِ

نَهْجُ الْبُرْدَةِ چکامه ای است سروده شده در ستایش پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله. شوقی در این قصیده کوشیده است در حد توان، پا جای پای امام ستایشگران پیامبر، شرف الدین بوصیری، نهد.

چکامه به شیوه پیشینیان با غزل آغاز می گردد. غزلی که از مطلع آن غزالی سپیداندام رخ می نماید. همان رعنائی که تیرنگاهش برکنار شیر نشسته و دل او را به خون آغشته است.

معشوق در جمال و دلبردگی نه فقط به سپید آهوی خوش اندام و خرامان و درشت چشم می ماند بلکه از او هم برتر است. پس عشق به او ملامت بردار نیست. چون بارقه این دلدادگی بر چشم و گوش عاشق پرده انداخته.

این از نیاز عاشق؛ اما دست تقدیر هر آه نیازی را که از دل شیدایی برخیزد بایک ناز همتا ساخته است. محبوب نازنین، چنان دامن جلوه گری و عشوه دهی خویش از پیش دیدگان دوستدارش برچیده که آن بیچاره دل به دیدار جمال او در رؤیاهای شبانه خوش کرده است و خیالش را در خواب به آغوش می کشد. او آرزوی وصل زیبا رخی را در سر می پروراند که بسان آن خوبرویانی است که با نگاههای بیمار، دل مردان را می ربایند و به آتش می کشند. همانان که رایت حسن و جمال به دوش دارند و اشاره سرانگشتان نرم و

عناگونشان شیران را بندیِ خویش می سازد.

ولی افسوس که آن محبوب نازنین در دژی استوار و تسخیرناپذیر خانه کرده و بین این دو، دیوارهایی از نیزه پدیدار است. پس همان به که دل از خیال او برنکند و دم برنیارد.

سپس رو سوی نفسِ خویش می کند و شیکوه سر می دهد که دنیای این نفسِ دون، بسی بی وفا و غدار است. در پسِ برقِ هر خنده اش سیل اشکِ نهان و از پی هر نعمتش هزاران نعمت آشکار.

نفسی که بردشت جان او کوهی سیاه از گناهان برآورده است. با خود می اندیشد که چاره چیست؟ اندکی بعد می پندارد که راهی جز پشت کردن به او و افکندن کمند خویش بر رشته استوار تقوی و اخلاق نیست.

افزون بر این نور امید به رحمت بیکران خدا و شفاعت و دستگیری حبیب خدا جان و دلش را گرم کرده است. پس لب به مدح و ستایش نبی می گشاید و ستایش او را برترین نجاتبخش خود می یابد و ذکر او را دوی دردهای خویش. و آن گاه چند صفحه از دفتر بی پایان و نورافشان فضایل و خصایل آن سید کاروان پاکان را ورق می زند.

آغازین درخشش پرتو ذات او از آن سوی مرز آفرینش، و آقایی و سروری اش در روز بازپسین و آن سوی پایان دوران انسان در زمان؛ و حکایت بحیرا که از نشانه های آشکار او پی به نام و نشان عظیم و بی مانند و آینده سعادت خیزش برد و واقعه روزهای تنهایی او در غار حرا که دلش به شوق دیدار جبرئیل می تپید. و حادثه آن زمان که تشنگی یاران را در بیابانی بی آب، با جاری ساختن چشمه ساری از میانه انگشتان مبارکش فرو نشاند و داستان ابری که بین او و آفتاب سوزان درآمد و از گزند خورشید امانش داد. اینها همه هریک برگی زرین است از دفتر ایام آن سرور کائنات که از خاطر شاعر گذر می کند.

او در ادامه مدح پیامبر به دیگر صفات تابناک او اشاره می ورزد و از معجزه جاوید پیامبر سخن می گوید. و سپس به میلاد او و حوادث شگفت همزمان با آن و به وضع اسفناک مردمان سراسر جهان در فقدان آن مهتر آفریدگان نظر می افکند و در پی این از معراج او می گوید و بعد واقعه هجرتش را به وصف می کشد. و با پای قلم تا غار ثور در پی یار دوان می گردد و این جا است که به رسول خدا توسل می جوید و می گوید:

ص: 233

سپس بی درنگ از امام بوصیری و از عشق خالص او به ساحت قدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله که موجب جوشش «برده» از کام جانش گردید سخن می گوید. او را برتر از آن می داند که کسی رقیبش گردد و خود را نیز از این ادعا برکنار می دارد و بر مقام او غبطه می خورد و این را از برکت عنایت خاص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ستایشگران خود می داند و سپس مدح آن بزرگ را ادامه می دهد و از عظمت شأن، شجاعت و هیبت، جذبه محبت، سیمای زیبا و درخشان و از یتیمی اش می گوید.

بعد از آن او را با عیسی علیه السلام قیاس می کند و می گوید: اگر آن پاک پیامبر خداوند، مرده ای را جان بخشید اما تو همه جهان را از مرگ ابدی جهل و کفر و سیه بختی نجات بخشیدی، آری تو همه را و نیز ما را زنده کردی.

در این مقام گریز می زند به سخن آن دشمنانی که پیامبر اسلام را جنگ طلب خوانده اند و پاسخ آنان را در ابیاتی چند می دهد و آن گاه این اشکال را که از فکر مسیحیان تراویده، به خودشان برمی گرداند و می گوید چرا شما خود هر روز باب جنگ تازه ای را در سراسر جهان می گشایید و چرا از سر انگشتانتان خون مظلومان چکان است. پیرو این سخنان، زمام بیان را به سوی وصف حماسه های پیامبر و مسلمانان و کوشش های حق طلبانه آنان در راه سعادت جهانیان، می کشد و اینها همه را مرهون شریعت روح بخش اسلام می داند. دینی که دست شترچرانان را گرفت و در صف مقدم بزرگترین کاروان فرهنگ و تمدن بشر قرار داد. آن گاه عظمت و شکوه مندی فرهنگ و تمدن اسلامی را به رخ دیگر تمدنهای مشهور جهان در روم و آتن و ایران و مصر می کشد و در ذیل آن چند تن از فرمانروایان بنی عباس رامی ستاید و سپس به مدح خلفای راشدین می رسد و سخن را به واکنش عمر بن خطاب در رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خاتمه می بخشد.

در پایان، شاعر لب به مناجات و نیایش می گشاید و پس از صلوات بر محمد و آل و یاران پاک او، از درگاه خداوند متعال برای خود و امت اسلام طلب نیک فرجامی می نماید.

اشاره

برای سهولت بررسی تطبیق قصاید، ناگزیر باید روشی منظم و یکنواخت را پیش گرفت. چنان که در آغاز فصل چهارم اشاره شد قصیده برده بوصیری از ده بخش مشخص و متمایز تشکیل شده و نهج البرده در تمام جوانب شکل گیری اش از آن مایه گرفته است. بنابراین اصل کار را همان ترتیب موضوعی برده قرار می دهیم و نهج البرده را نیز در همین چهارچوب بررسی می کنیم و پس از پایان یافتن این ده مرحله به بررسی سایر وجوه مورد نظر در مقایسه قصاید خواهیم پرداخت.

بررسی بخش اول: غزل آغازین قصاید:

بوصیری در دو بیت نخست، از مکانهای خاصی در حجاز به نامهای (ذی سَلَم، کاظِمَه، اِصْنَم) یاد می کند و به جای ذکر اطلال و دِمَن، بر معالم سرزمین محبوب خویش، رسول اکرم صلی الله علیه و آله، اشک می ریزد. بدین سان قصیده برده با نسیب نبوی آغاز می گردد. شاعر اگرچه به ظاهر با یک مخاطب سخن می گوید ولی طرف خطابش در حقیقت دل شیدای خویش است. او به اسلوب تجرید شخصیت ثانوی را از خود برگرفته و با خطاب به او هم نقش خیال را آشکار ساخته و هم بر جمال فنی قصیده افزوده است. بیشتر تصویر و تعبیرهای شعری بوصیری در غزل برده، از آثار شاعران گذشته گرفته شده است. پیکر غزل را پرده ای از عفت پوشانیده است. در مضامین نسیب برده نشانی از غزل مادی بدان سان که در آثار غزل سرایان مدایح نبوی وجود دارد، به چشم نمی خورد. علت این امر اختصاص قصیده به مدح مظهر عفت و پاکی است. اگرچه بوصیری در اسلوب غزل مقلد پیشینیان است اما مضمون کلام او که سرشار از عاطفه ای پاک و صادق و پر حرارت است از عمق وجود دردمندش سرچشمه گرفته است. از کام غزل برده آتش شوق شعله می کشد.

لَوْلَا الْهُوَى لَمْ تُرْفِ دَمْعًا عَلَى طَلَلٍ * وَلَا أَرَفَّتْ لِذِكْرِ الْبَانِ وَالْعَلَمِ

نسیب برده، 12 بیت است و نسیب نهج البرده دو برابر آن، بوصیری قصیده اش را چنین شروع کرده:

أَمِنْ تَذَكُّرِ جِيرَانٍ بِذِي سَلَمٍ * مَزَجَتْ دَمْعًا جَرَى مِنْ مُقْلَهٍ بِدَمٍ

أَمْ هَبَّتِ الرِّيحُ مِنْ تَلْقَاءِ كَاطِمِهِ * وَأَوْمَضَ الْبَرْقُ فِي الظُّلْمَاءِ مِنْ إِضْمٍ

و شوقی با این بیت ها:

رَيْمٌ عَلَى الْقَاعِ بَيْنَ الْبَانِ وَالْعَلَمِ * أَحَلَّ سَفْكَ دَمِي فِي الْأَشْهُرِ الْحُرْمِ

رَمَى الْقَصَاءَ بِعَيْنِي جُوءَ ذِرِّ أَسَدَا * يَا سَاكِنَ الْقَاعِ أَدْرِكْ سَاكِنَ الْأَجْمِ

چنان که ملاحظه می شود در آغاز برده بوصیری آتش عاطفه ای پاک و پر حرارت شعله می کشد اما نقش خیال در مطلع نهج البرده برجسته تر می نماید. در این قصیده نخست آهویی سپید بر پهندهشت خاطره نمایان می شود و جمال شگفت انگیز او دل از کف شاعر می رباید، چندان که در ضمن یک تمثیل خود را به شیری مانند می کند که گرفتار دام جمال این آهوی رعنا و خوش خرام گردیده است.

شوقی در غزل خود، پی در پی از غیبت به خطاب و سپس از خطاب به غیبت التفات می کند. این امر او را واداشته تا پنج بار از «یای ندا» استفاده کند. به کار رفتن هفت بار «ات» نشانه جمع مؤنث سالم در ابیات غزل مادی، نشانه محسوس شدن غزل در نیمه دوم آن می باشد.

در هر دو غزل یک بیت معنی اعتراف می دهد، یعنی عاشق پس از مقاومت در برابر فاش شدن راز عشق، سرانجام خود لب به اعتراف می گشاید و به وجود جذبه عشق در نهانخانه دل خویش اشاره می نماید:

بیت 8 برده:

نَعَمْ سَرَى طَيْفٌ مَنْ أَهْوَى فَأَرْقَنِي * وَالْحُبُّ يَعْتَرِضُ اللَّذَاتَ بِالْأَلَمِ

بیت 10 نهج البرده:

سَرَى فَصَادَفَ جُرْحًا دَامِيًا فَاسَى * وَرُبَّ فَضْلٍ عَلَى الْعُشَّاقِ لِلْحُلْمِ

نوسان موسیقایی غزل نهج البرده، به دلیل تنوع سیاق خبری و انشایی جملات و خیال انگیزی مضامین و پاره ای مکررات لفظی و مضمونی و استفاده زیاد از «یای ندا»

ص: 236

بیش از غزل برده است.

غزل برده خواننده خود را در لُجّه ای از اندوه و موجی از غم هجران فرو می برد. اما غزل شوقی او را در خیالی خوش رها می سازد. غزل شوقی تا بیت دهم، مانند غزل بوصیری از حوزه عفت برون نرفته است. اما از بیت 11 تا 24 به سوی عشق طبیعی و محسوس گراییده.

حدیث نفس در بُزده جلوه ای مطبوع دارد. اما این پدیده در نهج البرده در حاشیه رخدادی دیگر مطرح شده است و آن کشمکش بین دل عاشق و تیرنگاه معشوق است. ضمن آن که در بیت سوّم صریحا بدان اشاره شده:

لَمَّا رَنَا حَدَّثْتَنِي النَّفْسُ قَائِلَةً * يَا وَيْحَ جَنَبِكَ بِالسَّهْمِ الْمُصِيبِ رُمِي

در هر دو غزل شعله عشق در معرض طوفان سرزنش ملامتگری بی خبر قرار گرفته و سرانجام در هردو جا این آتش نه تنها به خاموشی نگراییده بلکه شعله ورتر شده است.

شوقی افزون بر اقتباس های لفظی که در جای خود بررسی خواهد شد، در مضمون نیز از بوصیری پیروی کرده است. اینک به اقتباس های مضمونی در غزل نهج البرده از برده بوصیری توجه کنید:

بیت 6 نهج البرده:

يَا لَأَيْمِي فِي هَوَاهُ وَالْهَوَى قَدْرٌ * لَوْ شَفَكَ الْوَجْدُ لَمْ تَعْدِلِ وَلَمْ تَلْمِ

از بیت 9 برده:

يَا لَأَيْمِي فِي الْهَوَى الْعُذْرِي مَعْدِرَةٌ * مَنِّي إِلَيْكَ وَ لَوْ أَنْصَفْتَ لَمْ تَلْمِ

بیت 16 نهج البرده:

الْحَامِلَاتُ لَوَاءَ الْحُسْنِ مُخْتَلِفًا * أَشْكَالُهُ وَ هُوَ فَرْدٌ غَيْرٌ مُنْقَسِمِ

از بیت 42 برده:

مُنَزَّةٌ عَن شَرِيكِ فِي مَحَاسِنِهِ * فَجَوْهَرُ الْحُسْنِ فِيهِ غَيْرٌ مُنْقَسِمِ

بیت 7 نهج البرده:

لَقَدْ أَتَيْتُكَ أَذْنَا غَيْرِ وَاعِيَةٍ * وَ رَبِّ مُنْتَصِبٍ وَالْقَلْبُ فِي صَمَمِ

از بیت 11 برده:

مَحْضَتِي النَّصْحَ لَكِنْ لَسْتُ أَسْمَعُهُ * إِنَّ الْمُجِيبَ عَنِ الْعُدَالِ فِي صَمَمٍ

بخش دوم: تحذیر از هوای نفس (بیت 13-28):

بوصیری در این بخش از نفس انسان و پرهیز از هوس ها و خواسته های او سخن می گوید. شاعر در بیان مقصود خود با هنرمندی خاصی عمل کرده است. منازعه و درگیری بین او و هوس هایش آشکار است. برای تعیین عمق فتنه گری نفس، شاعر می کوشد چند نوع از فریب های آشکار

و پنهان او را در نظر عقل ترسیم کند و پرده از چهره نیرنگبازش برکنار زند. او از لذت های اندکی سخن می گوید که نتیجه اش ناکامی و تلخی و مرگ است و از گرسنگی هایی که پیامدهایش از شکمبارگی نیز بدتر است.

كَمْ حَسَنَتْ لَذَّةَ لِلْمَرْءِ قَاتِلَهُ * مِنْ حَيْثُ لَمْ يَدْرِ أَنَّ السَّمَّ فِي الدَّسَمِ

وَ احْتَسَّ الدَّسَائِسَ مِنْ جُوعٍ وَ مِنْ شَبَعٍ * فَرَبَّ مَحْمَصِهِ شَرٌّ مِنَ الثُّخَمِ

بوصیری بهترین راه درمان دردهای نفسانی و زدودن غبار گناهان را عجز و لابه و گریه به درگاه خداوند و توبه و مخالفت جدی با نفس می داند. او با تمثیلی حکیمانه مکرهای بی پایان نفس را چنین ترسیم می کند.

وَ النَّفْسُ كَالطُّفْلِ إِنْ تَهَمَلَهُ شَبَّ عَلَى * حُبِّ الرِّضَاعِ وَإِنْ تَقَطَّمَهُ يَنْفَطِمِ

در پایان، پس از استغفار از گفتارهای بی کردار، خود را ملامت می کند که چرا دیگران را به چیزهایی امر کرده که خود به گونه ای خداپسندانه بدانها عمل نکرده است. آن گاه ایاتی می سراید که نشانگر عقاید مذهبی اوست. از جمله آن که معتقد است ادای واجبات بدون انجام نوافل و مستحبات نمی تواند مقامی افتخارآمیز به انسان ببخشد. یا آن که ادای عبادات قولی و عبادت های فعلی باید باهم صورت پذیرد. اعتراف به گناهان در پیشگاه خداوند، اشک ندامت ریختن، استغفار کردن و عزم بر بازگشت به سوی خداوند و ندیدن خود و تنها خالصانه دیده بر غفران و رحمت خداوند دوختن، جملگی نمایانگر حالات خاصی است که ویژه برده بوصیری است و چنین عواطف زلال و پرحرارتی در نهج البرده وجود ندارد. شوقی با جلوه ای برون گراتر از بوصیری و با بیانی شکوه آمیز سخن خود را با ندا آغاز می کند.

بیت 25:

يَا نَفْسُ دُنْيَاكَ تُخْفِي كُلَّ مُبَكِّيهِ * وَإِنْ بَدَا لَكَ مِنْهَا حُسْنٌ مُبْتَسِمٌ

او گویی نفس را وجودی جدا از ماهیت حقیقی آدمی می انگارد و آن گاه او را مورد خطاب قرار می دهد. نگرش شوقی در مقابله با نفس بیشتر عاطفی است اما نگاه بوصیری خردمندانه و مبتنی بر تجربه های ارزنده و حکیمانه است. شوقی پس از بیان مکرهای نفس بر پیروی خود از او در گذشته تأسف می خورد.

بیت 33:

يَا وَيْلَتَاهُ لِنَفْسِي رَاعِيهَا وَذَهَا * مُسَوِّدَةُ الصُّحُفِ فِي مُبَيِّنَاتِهِ اللَّئِمِ

رَكَضَتْهَا فِي مُرْبِعِ الْمَعْصِيَاتِ وَمَا * أَخَذَتْ مِنْ حِمِيهِ الطَّاعَاتِ لِلتَّخَمِ

چنین حالتی در ابیات 13 و 14 برده نیز وجود دارد.

فَإِنَّ أَمَارَتِي بِالسُّوءِ مَا اتَّعَطْتُ * مِنْ جَهْلِيهَا بِنَذِيرِ الشَّيْبِ وَالْهَرَمِ

وَلَا أَعَدَّتْ مِنَ الْفِعْلِ الْجَمِيلِ قَرِي * ضَيْفِ أَلَمِّ بَرَأْسِي غَيْرَ مُحْتَشِمِ

همچنین در بیت 143 برده مضمونی شبیه به بیت 33 نهج البرده وجود دارد.

برده:

فِيَا خَسَارَةَ نَفْسِي فِي تِجَارَتِهَا لَمْ * تَشْتَرِ الدِّينَ بِالدُّنْيَا وَلَمْ تَسْمِ

شوقی، اخلاق را راه درمان مفسد و بیماری های نفسانی می داند. و اگر اخلاق اثربخش نبود، استغفار و توسل به پیامبر و امید به شفاعت او را کارگشا تلقی می نماید. اما بوصیری برای درهم شکستن دیو نفس و شیطان غدار، بجز اشک ندامت باریدن، و اعتراف به گناهان خود نمودن و در پیشگاه خداوند توبه و استغفار کردن را نتیجه بخش نمی داند.

در این قسمت از کلام شوقی برخی مضامین زیبا دیده می شود که به تقلید و اقتباس از بوصیری آمده است از جمله:

بیت 38 نهج البرده:

تَطْعَى إِذَا مَكَّنْتَ مِنْ لُدِّهِ وَهَوَى * طَغَى الْجِيَادِ إِذَا عَصَبَتْ عَلَى الشُّكْمِ

از بیت 16 برده:

مَنْ لِي بِرِدِّ جِمَاحٍ مِنْ غَوَايَتِهَا * كَمَا يُرَدُّ جِمَاحُ الْخَيْلِ بِاللِّجَمِ

بیت 41 نهج البرده:

إِذَا خَفِضْتُ جَنَاحَ الذَّلِّ أَسْأَلُهُ * عِزَّ الشَّفَاعَةِ، لَمْ أَسْأَلْ سِوَى أَمِّمٍ

از بیت 36 برده:

هُوَ الْحَبِيبُ الَّذِي تُرَجَى شَفَاعَتُهُ * لِكُلِّ هَوْلٍ مِنَ الْأَهْوَالِ مُقْتَحِمٍ

بیت 44 نهج البرده:

فَكُلُّ فَضْلٍ وَإِحْسَانٍ وَعَارِفِهِ * مَا بَيْنَ مُسْتَلَمٍ مِنْهُ وَمُلْتَمَمٍ

از بیت 81 برده:

وَلَا التَّمَسُّتُ غِنَى الدَّارِينَ مِنْ يَدِهِ * إِلَّا اسْتَلَمْتُ النَّدَى مِنْ خَيْرِ مُسْتَلَمٍ

بخش سوم: مدح رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ، (بیت 29- 58)

از این به بعد به روشنی شاهد خواهیم بود که بوصیری چگونه در برابر ممدوح عظیم و شکوهمند خویش جان بر خاک می ساید و قامت بیان دوتا می کند. او نخست به ذکر حالات و فضائل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می پردازد و از قیام او در مقام پرستش خداوند تا سرحد ورم کردن پاها در ضمن تهجدهایش می گوید و به یاد می آورد روزهای سختی را که پیامبر به خاطر اسلام، سنگ بر شکم می بست تا احساس گرسنگی شدید بی تابش نکند. آن گاه از ویژگی های دیگر نظیر زهد، بلندنظری و عزت نفس آن حضرت سخن به میان می آورد. و اشاره به آن آزمون الهی می کند که به امر خداوند، کوههای زرّین، خود را بر پیامبر عرضه داشتند اما او نیم نگاهی هم به آنها نیفکند و دامن زهد خویش را از آن زیورهای کوه پیکر برچید و شکوه همّت و قناعت و دوری خود از متاعهای دنیوی را به رخ آنها کشید. پس از این سیمای بیان دیگرگون می شود و ستایش پیامبر بدین سان ادامه می یابد:

او سرور اهل دنیا و آخرت و آقای جن و انس و سیدعرب و غیرعرب است و بزرگترین فرمان دهنده به مکارم اخلاق و فضیلت های انسانی و برترین بازدارنده از کارهای ناپسند و دون شأن انسانی است. او حبیب خدا و شفیع روز جزاست. هرکه به او

ص: 240

ایمان آورد چنگ در رشته ای استوار و ناگسستی زده است.

آن گاه به تفوق او، در ویژگی های جسمانی و روحانی و در علم و کرم، بر همه پیامبران اشاره می کند و در ژرفای این معنا فرو می رود و بیان می دارد که همه پیامبران مشتی از دریای علم و جرعه ای از باران سیل آسای کرم او را چشم می دارند. همان که نقطه وقوف جمیع آنان در درجاتشان در قیاس با بلندای شأن پیامبر اسلام، بسان نسبت نقطه و قطره ای است در مقابل دریای علم و چونان حرکت و اعرابی است در برابر کتاب حکمت.

پیامبر محبوب ما، پس از آن که صورت و سیرت او به کمال رسید حبیب برگزیده خداوند گردید. پس او در محاسن و شمایل نیکویی همتا است. زیرا جوهر جمالش یکتا و تقسیم ناپذیر است. چنان که در حسن و خوبی نظیری برای او نتوان یافت.

یکی از نکات مهم این بخش وجود برخی ابیاتی است که گوهر فلسفی دارند مانند بیت 42:

مُنَزَّةٌ عَنْ شَرِيكِي فِي مَحَابِبِنِهِ * فَجَوْهَرُ الْحُسْنِ فِيهِ غَيْرُ مُنْقَسِمٍ

پس از این بوصیری ساحت پیامبر را از آنچه مسیحیان به حضرت عیسی نسبت داده اند و او را فرزند خدا خوانده اند منزه می داند و ضمن التفات از عرض خبری به سیاق طلب انشایی می گوید:

دَعُ مَا ادَّعَتْهُ النَّصَارَى فِي نَبِيِّهِمْ * وَ احْكُم بِمَا شِئْتَ مَدْحًا فِيهِ وَ احْتَكِمِ

وَ اَنْسُبْ اِلَى ذَاتِهِ مَا شِئْتَ مِنْ شَرَفٍ * وَ اَنْسُبْ اِلَى قَدْرِهِ مَا شِئْتَ مِنْ عِظَمِ

در آغاز گفتار اشاره کردیم که بوصیری تسلط شایسته ای بر مبنای و اصول ادیان آسمانی یهودیت و مسیحیت داشته است.

سپس بوصیری پس از بر شمردن اوصافی چند از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، با پرواز خیال در آسمان عواطف پاک عاشقانه خویش، باز هم نغمه مدح ممدوح محبوب را ساز می کند و می گوید:

لَوْ نَأْسَبَتْ قَدْرَهُ آيَاتُهُ عِظْمًا * أَحْيَا أَسْمُهُ حِينَ يُدْعَى دَارِسَ الرَّمَمِ

بدین سان شاعر به قلّه ابداع فنی در این بخش می رسد و از میان این اوجگیری، به

بیان عظمت درک ناشدنی شخصیت پیامبر گریز می زند و ناتوانی پرش پرنده وهم و فهم مردمان در وصول به اوج قله سربرآسمان ساییده آن.

أَعْيَا الْوَرَى فَهَمُّ مَعْنَاهُ فَلَيْسَ يُرَى * لِلْقُرْبِ وَالْبُعْدِ فِيهِ غَيْرُ مُنْفَعِمِ

آن گاه پیامبران را قمرهای تابان این خورشید می داند که در فقدان ظهور او، پیش از طلوع، نورش را به انسانها می تاباندند. سپس با به کارگیری برخی تعبیری که شاعران گذشته نیز آنها را به کار می برده اند پیامبر را می ستاید و پس از وصف خوی خوش و روی خندانش می گوید: او بسان خورشید است که نورش چشمان را خیره می سازد. هموکه در نازکی و لطافت به شکوفه شکوفان و در منزلت و شرف به ماه تابان و در وجود و کرم به دریای بیکران و در غلّو همت و عزم راسخ به روزگاران می ماند. در این بخش، بوصیری 9 بار از مضامین آیات قرآن و احادیث نبوی بهره برده است. شاید در نگاه نخست چنین به نظر آید که بوصیری در ذکر اوصاف پیامبر اندکی مبالغه کرده، اما چنین نیست زیرا او شاعری است امانتدار و صادق و زاهد و برخوردار از نور ایمان و عشق سرشار به اسلام؛ لذا با همان حال زار و در بستر بیماری می کوشیده تا با مبالغه در صداقت و اخلاص و امانتداری و خاکساری، توجه خداوند و رسول گرامی او را به خود جلب کند.

- نهج البرده (بیت 45 تا 68): شوقی پس از بیان چشمداشت خویش از خرمن جود و کرم شفاعتگری پیامبر اکرم، خود را به آستانه حضور در محضر نام مقدس حضرتش می رساند. چنان که بوصیری نیز در بُرده با ذکر همین نام مقدس شعله عاطفه را در چراغ مدح بیش از پیش برافروخته است. اینک به هر دو بیت توجه کنید:

بیت 34 برده:

مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْكَوْنَيْنِ وَالثَّقَلَيْنِ * وَالْفَرِيقَيْنِ مِنْ عَرَبٍ وَ مِنْ عَجَمِ

بیت 47 نهج البرده:

مُحَمَّدٌ صَفْوَةُ الْبَارِي وَرَحْمَتُهُ * وَبُغْيَةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقٍ وَ مِنْ نَسَمِ

ضمن آن که شوقی در بیت 47 از مضمون بیت دیگری از برده نیز یاری گرفته است.

بیت 41 برده:

ص: 242

شوقی با مقدمه توسل به پیامبر، به عنوان پیش درآمد مدح او، وارد حوزه ستایش آن بزرگوار گردیده است و توسن خیال را تا آستان امیر الانبیا به پیش رانده و به مفتاح باب الله چنگ زده. و در همین ابتدای مدح، بیان نموده که هدفش از سرودن چنین قصیده ای در مدح حضرت،

امید به دستگیری او در روز قیامت است چنان که بوصیری در بیت‌های 140، 149 و 150 به همین کار دست زده است. البته این یک عادت دیرینه بوده که شاعران در ضمن مدح، با توجه به مناسبت مقام و مقتضای حال ممدوح، بی پرده یا در پرده، به غرض خود از ستایش، اشاره می کرده اند که طلب صله یا شادمان ساختن ممدوح و نظایر اینها بوده است.

در این بخش از کلام شوقی، مدح پیامبر اکرم به بیان حوادث تاریخی مربوط به سیره آن بزرگوار انجامیده است. این حوادث عبارتند از:

1 - پیش بینی راهبی به نام بحیرا، پس از دیدن پیامبر در دوران نوجوانی، مبنی بر آن که او مظهر بزرگترین مژده الهی مندرج در کتابهای پیشین آسمانی است.

2 - اشاره به آمدوشد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به غار حراء و انس او با خداوند متعال در آن مکان، پیش از نزول وحی.

3 - ذکر معجزه جاری شدن آب از میان انگشتان مبارک پیامبر.

4 - حادثه سایه افکن شدن ابر بر سرایشان و حرکت آن ابر به همراه حضرت برای حراست از او در مقابل تابش خورشید.

5 - حادثه آغاز بعثت و کیفیت نزول وحی در غار حرا بر پیامبر اسلام و آثار این رخداد عظیم بر اهل مکه و چگونگی واکنش آنان.

بیت پایانی این بخش مدح پیامبر است:

فَأَقَّ الْبُدُورَ وَفَأَقَّ الْأَنْبِيَاءَ فَكَمَّ * بِالْخُلُقِ وَالْخُلُقِ مِنْ حُسْنٍ وَمِنْ عِظَمِ

بنابر آنچه گفته شد در ساختار مدح شوقی، صبغه تاریخی و مدح مبتنی بر حوادث پراکنده و گسسته از هم و ذکر حقایق محسوس بیشتر مشهود است. اما در مدح بوصیری نقش عقل و آمیختگی او با عاطفه در قالب بیانی شکوهمند برجسته تر به نظر می آید.

شماری چند از اقتباس های مضمونی در لابلای این مجموعه ابیات نهج البرده به چشم می خورد که عبارتند از:

بیت 52 ن:

حَوَاهُ فِي سُبْحَاتِ الطُّهْرِ قَبْلَهُمْ * نُورَانِ قَامَا مَقَامَ الصُّلْبِ وَالرَّحِمِ

از بیت 52 ب:

وَ كُلُّ آيٍ أَتَى الرَّسُلَ الْكِرَامُ * بِهَا فَإِنَّمَا اتَّصَلَتْ مِنْ نُورِهِ بِهِمْ

بیت 59 ن:

وَ ظَلَّلَتْهُ فَصَارَتْ تَسْتَظِلُّ بِهِ * غَمَامَهُ جَدَّبَتْهَا خَيْرُهُ الدِّيمِ

از بیت 74 ب:

مِثْلُ الْغَمَامَةِ أَتَى سَارَ سَائِرَهُ * تَقِيهِ حَرَّ وَ طَيْسٍ لِلْهَجِيرِ حَمِي

بیت 65 ن:

تَسَاءَلُوا عَنْ عَظِيمٍ قَدْ أَلَمَّ بِهِمْ * رَمَى الْمَسَائِخَ وَالْوِلْدَانَ بِاللَّمَمِ

از بیت 118 ب:

رَاعَتْ قُلُوبَ الْعِدَا أَنْبَاءَ بَعْثِهِ * كَنَبَاهُ أَجْفَلَتْ غُفْلًا مِنَ الْغَنَمِ

بیت 68 ن:

فَأَقَّ الْبُدُورَ وَ فَأَقَّ الْأَنْبِيَاءَ فَكُمْ * بِالْخَلْقِ وَالْخُلُقِ مِنْ حُسْنٍ وَ مِنْ عَظَمِ

از ابیات 38،54 و 55 برده که به ترتیب در پی می آیند:

فَأَقَّ النَّبِيِّينَ فِي خَلْقٍ وَ فِي خُلُقٍ * وَ لَمْ يُدَانُوهُ فِي عِلْمٍ وَ لَا كَرَمِ

أَكْرَمُ بِخَلْقِ نَبِيِّ زَانَهُ خُلُقٍ * بِالْحُسْنِ مُشْتَمِلٍ بِالْبِشْرِ مُتَّسِمِ

كَالزَّهْرِ فِي تَرْفٍ وَ الْبَدْرِ فِي شَرَفٍ * وَ الْبَحْرِ فِي كَرَمٍ وَ الدَّهْرِ فِي هِمَمِ

بخش چهارم: سخن از میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله ، (بیت 59-71)

در این بخش از میلاد پیامبر سخن می رود و جلوه تاریخی سخن تقویت می شود. در عصر ممالیک یکی از اعیاد بزرگ مردمی میلاد پیامبر بوده و مردم به آن خیلی اهمیت میداده اند. وقوف شاعر بر این پدیده نمایانگر رابطه موضوع با حالات فکری و دینی

ص: 244

رایج در فرهنگ عمومی جامعه آن روز است.

آنچه در این جا برجسته می نماید، تسلسل منطقی در عرضه معانی متن است؛ چنان که در بخش های گذشته دیدیم پس از غزل و تحذیر از هوس های شیطانی نفس، شاعر در نگرشی عام از رسول گرامی اسلام سخن گفت. او از این بخش به بعد هر معنی را با توضیح و تفصیل خاص و در چارچوب موضوعی ویژه ادا می کند.

در ضمن شرح برده، ملاحظه شد که بوصیری در میلاد نبوی مضامینش را از تاریخ اسلامی و داستانهای فارسی پیش از اسلام و سیره نبوی گرفته است. و بدین وسیله نوعی گیرایی خاص به شعرش بخشیده و در مواردی جلوه حماسی آن را تقویت کرده است. فشردگی و تراکم حوادث ذکر شده در بخش میلاد نبوی چشمگیر است.

ایرانیان به یقین دریافتند که بزودی دورانی سرشار از سختی و بلایای مختلف فراخواهد رسید. زلزله ای سهمگین کاخ کسری را لرزاند و برخی کنگره های آن فرو ریخت. آتش آتشکده پارس که بزرگترین آتشکده مذهبی ایرانیان بود خاموش شد. آتشکده ای که از هزارسال پیش یکسره روشن بود. خاموشی این آتش نماد خاموشی آیین زردشت و فرورفتن آن در ظلمتی جاودانه و نیز نماد نابودی فرهنگهای خرافی و موهوم و آتشین شرک و بیگانه پرستی در سراسر جهان است. چنان که به این مژده بزرگ در قرآن کریم تصریح شده و اساساً همین، فلسفه ظهور اسلام است. پس از بیان خاموشی آتشکده پارس، از خشک شدن نهری که سرچشمه حیات و خرمی بخش، قسمت مهمی از ایران بود و از فرورفتن آب دریاچه ساوه که یکی از دریاچه های مهم مرکز ایران به شمار میرفت، سخن می گوید.

از مجموع حوادث برمی آید که حوزه رخداد آنها در منطقه ای بزرگ از مناطق آباد جهان آن روز بوده است.

سپس به واکنش جنیان و مژده دهی آنان به میلاد پیامبر و به نوری که در آسمان و زمین پرتوافکن شد و به پیشگویی کاهنان مبنی بر ناپایداری آیین های دیگر و به رجم شیطان و رانده شدن و فرار پی در پی آنان از آسمان اشاره می نماید.

بوصیری توانسته است در ضمن ابیاتی محدود و اندک تابلوی شگفت و خیال انگیز

را ترسیم نماید.

بدین سان شاعر با خیال خود بین زمین و آسمان و بین جن و انس و میان کوه و دشت و روشنایی و تاریکی و کفر و ایمان و جاهلیت و اسلام گردش می کند. پس از این سیر طولانی، در ضمن تشبیهی زیبا گریختن شیطانها را به فرار سپاهیان ابرهه و به فرار لشکریان شرک که با افکندن چند سنگریزه از دست پیامبراکرم صلی الله علیه و آله درهم ریختند و گریختند، مانند می کند و با اشاره به تسبیح این سنگریزه ها در کف دست مبارک پیامبر، با یک تشبیه دیگر این مرحله را به پایان می رساند. بدین سان که برون افتادن سنگریزه تسبیح گوی از دست پیامبر را همانند برون افتادن یونس تسبیح گوی از شکم ماهی می داند.

تَبْدَا بِهِ بَعْدَ تَسْبِيحِ بَطْنِهِمَا * تَبَدَّ الْمَسْبِيحِ مِنْ أَحْشَاءِ مُلْتَقِمِ

آنچه در این بخش مهم است بررسی درستی یا نادرستی اسناد و وقایع تاریخی این رخدادها نیست. بلکه تحلیل خیال نیرومند شاعر و بیان کوتاه و رسا و سرشار از معانی زیبای او در ترسیم تابلوی جدّاب و هنرمندانه از حادثه بزرگ طلوع خورشید تابناک آخرین و بزرگترین رسول نور است.

بوصیری در سه بخش گذشته گرفتار نوعی انفعال مقلدانه بود اما در این جا خود توانسته مبتکر یک انفعال ذاتی و خودجوش باشد. فکر، عاطفه، خیال و فنّ بیان، آن چنان در این مجموعه به هم پیوسته است که تابلوی شگفت انگیز را پدید آورده است. آنچه بیشتر قابل توجه است زمین گیری و ناتوانی جسم علیل و دردناک شاعر است، که به طور طبیعی، چنین حادثه ای فکر و روح فرد را نیز بشدت تحت تأثیر قرار می دهد و از تواناییهای آن می کاهد. ولی گویا در مورد بوصیری عکس این است و بیماری جسم، بر توان عاطفه و خیال و تعبیر او افزوده و پیوند بیان را با گوهر جان استوارتر کرده و شعله عشق او را به ممدوح بیش از پیش برافروخته و مایه دمیدن روح در تمامی پیکر «بُرْدَه» گردیده است. این انفعال ذاتی، احساس نومیدی و بدبینی را از صحنه روح دردمند شاعر برکنده و بذر امید و خوش بینی به آینده را در آن افشانده است. چنان که خواهیم دید در پایان بخش پنجم فروغ این امید به روشنی از لابلای سخن او هویدا است.

ص: 246

در این بخش شوقی به چند حادثه تاریخی اشاره می کند که عبارتند از:

1- منتشر شدن بشارت میلاد پیامبر در شرق و غرب عالم و افتادن لرزه بر جان ستمکاران در اقصی نقاط جهان.

2- شکاف برداشتن و فروریختن بخشهایی از کاخ پادشاه ایران، خسرو انوشیروان.

3- رواج بت پرستی در زمان تولد پیامبر و فراگیری سلطه بیدادگران در سراسر جهان، از جمله رفتار بیرحمانه شاه ایران و امپراتور روم با بندگان ضعیف خدا و رواج هرج و مرج و قانون زور بر انسان.

کلام شوقی در این بخش، از آن شیوایی و ایجاز بیان و تلاطم و خروش معانی انبوه ابیات برده در بخش میلاد نبوی، بی بهره است. بوصیری افزون بر رعایت دیگر جوانب شیوایی سخن در ضمن 13 بیت به نقل 13 حادثه مهم مربوط به میلاد پیامبر اسلام پرداخته است. اما چنان که ذکر شد شوقی فقط به دو واقعه تاریخی مربوط به میلاد اشاره کرده است.

تخیل بوصیری در بخش چهارم، از درآمیختن و آراستن موزون حوادث بسیار مهم زمان میلاد، تابلوی بسیار زیبا ترسیم کرد؛ بویژه آن که جمال بیان در سراسر ابیات هویدا است. مثلاً بیت 70 برده، بکلی مشبّه به است برای بیت پیش از خود، اجزای مختلف این تشبیه تمثیل که دارای یک مشبه و دو مشبه به پی در پی است حوادث مهم تاریخی مربوط به دوران زندگی پیامبر است. لطفاً به این ابیات توجه کنید.

بیت 69 و 70 برده:

حَتَّىٰ غَدَا عَنْ طَرِيقِ الْوَحْيِ مُنْهَزِمٌ * مِنَ الشَّيَاطِينِ يَفْقُو اِنَّرٌ مُنْهَزِمٌ

كَأَنَّهَمْ هَرَبًا أَبْطَالُ اُبْرَهَهٍ * اَوْ عَسَكْرٌ بِالْحَصَىٰ مِنْ رَاحَتِيهِ رُمِي

همچنین قدرت بیان بوصیری در برخی ابیات برجسته تر می شود مثل بیت 64 برده:

كَأَنَّ بِالنَّارِ مَا بِالْمَاءِ مِنْ بَلَلٍ * حُزْنَا وَبِالْمَاءِ مَا بِالنَّارِ مِنْ ضَرَمٍ

که به حق زیبا و هنرمندانه است و بسی قابل تحسین.

چنان که گفته شد قصیده شوقی در این مقام، از ویژگی های خیره کننده برده بوصیری برخوردار نیست. با آن که این، میدان مناسبی است برای شاعر هنرمند، تا توسن خیال را به هر سوی بتازد و معانی ناب را از ابر باران زای فکر و روح فیاض و جوشان خویش برکام تشنه ادب دوستان و مشتاقان یاد پیامبر اسلام فرو بارد. در پایان این بخش، شوقی تشبیه زیبایی به کار برده است و هرج و مرج ناشی از بیدادگری حاکمان بر ملت های بی پناه را چنین ترسیم کرده است:

وَ الْخَلْقُ يُنْتِكُ أَقْوَاهُمْ بِأَضْعَفِهِمْ * كَاللَّيْثِ بِالْبَهْمِ أَوْ كَالْحُوتِ بِالْبَلَمِ

نیرومندان بر ضعیفان چنان می تاختند و خونشان را می ریختند که گویی شیران بر بره ها یا نهنگها بر ریز ماهیان یورش می بردند.

در این ابیات نهج البرده، چند اقتباس مضمونی از برده نیز به چشم می خورد که بیان می گردد.

بیت 75 ن:

سَرَتْ بِشَائِرٍ بِالْهَادَى وَ مَوْلِدِهِ * فِي الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ مَسْرَى التَّوْرِ فِي الظُّلَمِ

از بیت 107 ب:

سَرَيْتَ مِنْ حَرَمٍ لَيْلًا إِلَى حَرَمٍ * كَمَا سَرَى الْبُدْرُ فِي دَاغٍ مِنَ الظُّلَمِ

بیت 77 ن:

رِيَعَتْ لَهَا شُرْفُ الْأَيَّوَانِ فَانْصَدَعَتْ * مِنْ صَدَمَةِ الْحَقِّ لَا مِنْ صَدَمَةِ الْقُدَمِ

از بیت 61 ب:

وَبَاتَ إِيوَانُ كِسْرَى وَ هُوَ مُنْصَدِعٌ * كَشَمَلِ أَصْحَابِ كِسْرَى غَيْرِ مُلْتَمِعِ

شوقی پیش از بیان میلاد نبوی در ضمن ابیات (69-74) به وصف قرآن می پردازد و در واقع آرایش منطقی مضامین را در قصیده اش در هم می ریزد. این پدیده محدود به همین مورد نیست، بلکه یکی از نشانه های بارز اسلوب شوقی همین بی نظمی در طرح افکار و مضامین نهج البرده است. گویی او از این نکته مهم غفلت ورزیده که نظم ظاهری و باطنی و هماهنگی بین وجوه مختلف بیان، موجب پدیدار شدن یک اثر شکوهمند می گردد. سخن ما این نیست که شوقی باید دقیقاً مانند بوصیری عمل می کرد بلکه

ص: 248

مقصود آن است که شایسته بود واقعه نزول قرآن و وصف آیات آن، پس از حادثه میلاد نبوی مطرح می شد تا آن گاه ترتیب وقوع حوادث به طور طبیعی، مؤید نظم منطقی بیان در عالم تعبیر باشد.

بخش پنجم: سخن از معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله (بیت 72-87)

در آغاز از درختانی که به دعوتش لبیک گفتند و از جای خویش حرکت کردند و بر ساقی بی قدم به سویش آمدند و سجده اش کردند سخن می گوید. آن گاه این حادثه را با خیال خویش می پرورد و در بیت 73 می گوید:

«پنداری آن درختان به گاه حرکت، سطری مستقیم بر صفحه زمین کشیده بودند، تا شاخه هایشان به خط نو و بی نظیری بر میانه راه چیزی بنویسند» این مضمون از معانی مأثور نیست لذا باید آن را فرزند خیال شاعر دانست.

پس از این بوضی، به حادثه سایه افکندن ابر بر سر پیامبر در بیابان اشاره می کند. (1)

آن گاه از شکافته شدن ماه به اشاره پیامبر و داستان ساختگی و غیر منقول و مردود شق صدر و شستشوی قلب او می گوید. و سپس داستان پناهندگی پیامبر (2) و ابوبکر را به غار ثور در جنوب مکه، در حادثه هجرت و معجزه نجات یافتن آنان را یادآور می شود و با این بیت حکیمانه آن را غنای بیشتری می بخشد:

وَقَايَهُ اللَّهُ أَعْنَتْ عَنْ مُضَاعَفِهِ * مِنَ الدُّرُوعِ وَعَنْ عَالٍ مِنَ الْأَعْطَمِ

سپس گریز می زند و از برکات پناهندگی خودش به جوار امن پیامبر و از دریافت عطا از دست کریمانه او سخن می گوید. و در پی این اندیشه را متوجه جدال های کلامی رایج

1 - برخی روایات این حادثه را به سفر مشهور پیامبر در نوجوانی با ابوطالب از مکه به شام نسبت می دهند. در میانه راه بحیرای راهب که صومعه اش در کنار این جاده بود با آنان روبرو شد و از روی علائمی چند، از جمله حرکت مداوم ابر بر سر پیامبر، پی به عظمت و ارجمندی شخصیت او برد و حدس زد که او همان پیامبر بزرگ بشارت داده شده در کتابهای پیشین آسمانی است.

2 - در این جا با تعبیری زیبا، از پیامبر اکرم با کلمه «صدق» تعبیر کرده است. نکته قابل ذکر آن است که اطلاق اسم مصدر بر فاعل (شخص انسان) نشانگر نهایت درجه تجلی صفت ناشی از آن مصدر در وجود شخص و به اصطلاح فلسفی آن نشانه اتحاد بین صفت و موصوف است چنان که می گوئیم. «علی عدل».

پیامون پدیده وحی می نماید و می گوید:

به پیامبر اکرم در خواب نیز وحی می شد. از طرفی باور معتقدان به اکتسابی بودن وحی را رد می کند:

تَبَارَكَ اللَّهُ، مَا وَحَى بِمُكْتَسَبٍ * وَلَا نَبِيٌّ عَلَيَّ غَيْبٍ بِمُتَّهَمٍ

گویا در این حال احساس کرده که باید با تمسک به یاد خداوند متعال، به قصیده روح دیگری ببخشد. لذا در پی «وقایه الله» در بیت 79 این بار در بیت 84 می گوید: «تبارک الله» و این عبارت در این جا معنی تنزیه خداوند را به همراه دارد. پس از آن به طور گذرا به دو معجزه دیگر یعنی شفای بیمار و دیوانه با تماس دست مبارک پیامبر اشاره می نماید. سرانجام این بخش با ذکر دعای استسقای پیامبر و بارش شدید باران پس از خشکسالی، و خرم و سرسبز و پر نعمت شدن سرزمین حجاز در یکی از سالهای سخت، به پایان می رسد.

در این ابیات از هشت معجزه مربوط به زندگی پیامبر اکرم نام برده شده که همه پیاپی نیست. بلکه شاعر در میانه الهام شعری، سخن را به ذکر وحی آسمانی متبرک ساخته است. همچنین در بیت های 80 و 81 ضمن اطلاق بهترین پناهگاه امن و بهترین بخشنده بر پیغمبر عزیز، به گونه ای لطیف از امیدواری خود به دستگیری آن حضرت در هر دو سرای، پرده برداشته و به بیان احساساتش نسبت به ایشان پرداخته. بیت 85 برده را می توان «بیت القصید» آن به شمار آورد. اگرچه شاعر فقط با اشاره کوتاهی از مضمون استشفای گذشته است، اما روح این قصیده چنان که از انگیزه سرایش آن پیداست با این بیت رابطه ای نزدیک دارد.

كَمْ أَبْرَأْتُ وَصَبَا بِاللَّمْسِ رَاحَتُهُ * وَأَطْلَقْتُ أَرْبَا مِنْ رَبِّقِهِ اللَّمَمِ

چنان که ملاحظه می شود، نوعی در آمیختگی حالات مختلف درونی بوسیله با روح سخن، در جای جای قصیده برده نمایان است. مثلاً در همین بیت ضمن آن که اشاره به شفابخشی پیامبر به بیماران و عقل باختگان می کند، در حقیقت با زبانی خاص و با اشاره به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از پیکر دردمند خویش سخن می گوید و پرچم امید برخاسته از جان را بر فراز قلّه سخن برمی افرازد.

ص: 250

در این جا خیال بوصیری بر فراز واقعیت های صدر اسلام پرواز می کند و با درکنار هم چیدن معجزات مختلف پیامبر گویی می خواهد
اسطوره ای را به بند وصف کشد. ایجاز شایسته در ابیات، جمال بیان را قوت بیشتری بخشیده است.

علاوه بر آنچه از مضامین شمار شد در این بخش، سخن بوصیری هفت بار با قرآن و روایات پیوند خورده است.

نهج البرده: شوقی مانند بوصیری به بیان معجزات پیامبر توجه خاصی نموده و فقط در چند بیت به طور پراکنده از این مضامین سخن گفته
که اینک با ذکر شماره بیت ها آنها را در پی می آوریم.

ب 58 ن:

لَمَّا دَعَى الصَّحْبُ يَسْتَسْقُونَ مِنْ ظَمًا * فَاضَتْ يَدَاهُ مِنَ التَّسْنِيمِ بِالسَّنِيمِ

ب 59 ن:

وَ ظَلَّلَتْهُ فَصَارَتْ تَسْتَظِلُّ بِهِ * غَمَامَةٌ جَذَبَتْهَا خَيْرُهُ الدَّيْمِ

شوقی از بیت 94 به حادثه هجرت پیامبر که توأم با بروز برخی از حوادث خارق العاده بوده اشاره می ورزد و سخن را پیرامون همین
مضمون تا بیت 99 ادامه می دهد.

او در این بخش از قصیده، بیشتر از جملات انشایی استفاده کرده. در سخن شوقی دو تعبیر مجازی نیز مشاهده می شود، یدالله و جناح
الله. او به پیروی از بوصیری، سپس به پیامبر اکرم متوسل می شود، اما شیوه توسلش شبیه مضمون بیت 80 و 81 برده در بخش پنجم
نیست بلکه نظیر بیت 146 برده در بخش نهم است. اینک به این دو بیت توجه کنید:

بیت 100 نهج البرده:

يَا أَحْمَدَ الْخَيْرِ لِي جَاهٌ بِتَسْمِيَّتِي * وَ كَيْفَ لَا يَتَسَامَى بِالرَّسُولِ سَمِي

بیت 146 برده:

فَإِنَّ لِي ذِمَّةً مِنْهُ بِتَسْمِيَّتِي * مُحَمَّدًا وَ هُوَ أَوْ فِي الْخَلْقِ بِالذَّمِّ

شگفت است که سخن بوصیری آمیخته با شرم و حیای سنگین است لذا او غالبا

ص: 251

(بجز در بخش هفتم و دهم) غایبانه از پیامبر سخن می گوید و یا حتی به او متوسل می شود. اما سخن شوقی بیشتر آمیخته به یای ندا و کاف خطاب است و از آن متانت و وقار کلام بوصیری عاری است.

شوقی پس از این بی درنگ به یاد بوصیری می افتد و در ضمن بیت‌های 101 تا 105 به شیوه استطراد، پس از تمجید از پیشگامی او در مدح پیامبر بدین شیوه، خود را در مقام معارضه با او ناتوان می بیند و سپس به برتری بوصیری در این میدان اعتراف می کند و خود را رقیب او نمی داند و همه شاعران ثناگوی پیامبر را پس از او، دنباله رو برده می خواند.

الْمَادِحُونَ وَ أَرْبَابُ الْهُوَى تَبِعَ * لِصَاحِبِ الْبُرْدَةِ الْفَيْحَاءِ ذِي الْقَدَمِ

سپس شوقی با مدح پیامبر به این بخش پایان می بخشد.

الْبُدْرُ دُونَكَ فِي حُسْنٍ وَ فِي شَرَفٍ * وَ الْبَحْرُ دُونَكَ فِي خَيْرٍ وَ فِي كَرَمِ

شُمُ الْجِبَالِ إِذَا طَاوَلَتْهَا انْخَفَضَتْ * وَ الْأَنْجُمُ الزُّهْرُ مَا وَ اسْمَتَهَا تَسِمِ

چنان که گفته شد شوقی بخش معینی از قصیده خود را به بیان معجزات پیامبر اختصاص نداده است. لذا قابل ذکر است که او در یکی از دیگر ابیات نهج البرده که در ادامه سخن خواهد آمد به یکی از بزرگترین معجزات پیامبر اشاره می کند:

بیت 116 ن:

أَخُوكَ عِيسَى دَعَا مَيْتًا فَقَامَ لَهُ * وَأَنْتَ أَحْيَيْتَ أَجْيَالًا مِنَ الرَّمَمِ

مضمون این بیت یکی از زیباترین مضامینی است که شوقی آن را بدون اثر پذیری از برده بوصیری، در قصیده خود آورده است.

اینک در پایان بررسی تطبیقی بخش پنجم، اقتباس های مضمونی موجود در نهج البرده را از برده بوصیری برمی شماریم:

بیت 94 ن:

سَلَّ عُصْبَةَ الشَّرْكِ حَوْلَ الْغَارِ سَائِمَةً * لَوْلَا مُطَارَدَةُ الْمُخْتَارِ لَمْ تُسَمِّ

از بیت 20 ب:

ص: 252

وَرَاعَهَا وَهِيَ فِي الْأَعْمَالِ سَائِمَةٌ * وَإِنْ هِيَ اسْتَحَلَّتِ الْمَرْعَى فَلَا تُسَمِّ

بيت 95 ن:

هَلْ أَبْصَرُوا الْأَثَرَ الْوَضَاءَ أَمْ سَمِعُوا * هَمَسَ السَّابِغِ وَالْقُرْآنِ مِنْ أُمَّم؟

از بيت های 76 ب:

وَمَا حَوَى الْعَاذِرَ مِنْ خَيْرٍ وَمِنْ كَرَمٍ * وَكُلُّ طَرْفٍ مِنَ الْكُفَّارِ عَنْهُ عَمِي

و 77 ب:

فَالصِّدْقُ فِي الْعَارِ وَالصِّدِّيقُ لَمْ يَرِ مَا * وَهُمْ يَقُولُونَ مَا بِالْعَارِ مِنْ أَرِم

بيت 96 ن:

وَهَلْ تَمَثَّلَ نَسْجُ الْعُنْكَبُوتِ لَهُمْ * كَالْغَابِ وَالْحَائِمَاتُ الرُّغْبُ كَالرَّحِمِ

از بيت 78 ب:

ظَنُّوا الْحَمَامَ وَظَنُّوا الْعُنْكَبُوتَ عَلَيَّ * خَيْرِ الْبَرِيَّةِ لَمْ تَنْسُجْ وَلَمْ تَحْمِ

بيت 98 ن:

لَوْلَا يُدِّ اللَّهُ بِالْجَارَيْنِ مَا سَلِمَا * وَعَيْنُهُ حَوْلَ رُكْنِ الدِّينِ لَمْ يَقُمْ

از بيت 79 ب:

وَقَائِهِ اللَّهُ أَعْنَتْ عَنْ مُضَاعَفِهِ * مِنَ الدُّرُوعِ وَعَنْ عَالٍ مِنَ الْأَعْطَمِ

بيت 106 ن:

الْبَدْرُ دُونَكَ فِي حُسْنٍ وَفِي شَرَفٍ * وَالْبَحْرُ دُونَكَ فِي خَيْرٍ وَفِي كَرَمٍ

از بيت 55 ب:

كَالزُّهْرِ فِي تَرْفٍ وَالْبَدْرِ فِي شَرَفٍ * وَالْبَحْرِ فِي كَرَمٍ وَالدَّهْرِ فِي هِمَمٍ

و بيت 107 ن:

سُمَّ الْجِبَالِ إِذَا طَاوَلَتْهَا انْخَفَصَتْ * وَالْأَنْجُمُ الزُّهْرُ مَا وَاسَمَتْهَا تَسِمُ

از بیت 31 ب:

وَرَاوَدَتْهُ الْجِبَالُ الشُّمُّ مِنْ ذَهَبٍ * عَنْ نَفْسِهَا فَأَرَاهَا أَيَّمَا شَمَمٍ

ص: 253

این بخش گویی در پاسخ به کسی بیان شده که گمان کرده معجزات پیامبر محدود به همانهایی است که قبلاً گفته شد. لذا بوصیری سخن را چنین آغاز کرده:

دَعْنِي وَوَصْفِي آيَاتٍ لَهُ ظَهَرَتْ * ظُهُورَ نَارِ الْقَرَى لَيْلًا عَلَى عِلْمٍ

بگذار تا آیات و معجزاتی را به رشته وصف کشم که چونان مشعلی تابان بر فراز ستیغ کوهی بلند در تابش اند. آن گاه معجزات درخشان پیامبر را به دانه های مروارید درخشان تشبیه می کند و بعد می گوید که نه او و نه هیچ کس دیگر را قدرت توصیف فضایل و مکارم اخلاقی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست. سپس مسأله بحث انگیز حدوث و قدم قرآن را طرح می کند و می گوید که جاودانگی قرآن دلیل محکمی است بر برتری او بر دیگر معجزات پیامبران اولوالعزم.

دَامَتْ لَدَيْنَا فَفَاقَتْ كُلَّ مُعْجَزَةٍ * مِنَ النَّبِيِّينَ إِذْ جَاءَتْ وَ لَمْ تَدْمِ

آن گاه بطلان ادعاهای منکران و مخالفان را در معارضه با قرآن طرح می کند و می گوید: همان سان که مرد غیور، مردانه دست بیگانه را از حریم حرم خویش دور می سازد، قرآن کریم نیز بر سینه همه مدعیان بلاغت و دانش وری دست رد می زند.

مَا حُورِبَتْ قَطُّ إِلَّا عَادَ مِنْ حَرْبٍ * أَعَدَى الْأَعَادِي إِلَيْهَا مُلْقَى السَّلَامِ

رَدَّتْ بِلَاغَتِهَا دَعْوَى مُعَارِضِهَا * رَدَّ الْغَيُورِ يَدَ الْجَانِي عَنِ الْحُرْمِ

آن گاه قرآن را به دریایی مواج از حسن و کمال و نیز به صراط مستقیم و میزان دقیق تشبیه می کند و بیان می دارد که: قرآن آتش نشان دوزخ است. و آن را همانند حوض کوثر می داند که اگر روسیاهان گنهکار، خویش را بر آن عرضه کنند سیمای تیره و تارشان از غبار گناهان پاک خواهد شد و به سپیدی خواهد زد.

جان کلام بوصیری در این بخش، از آیاتی چند از قرآن مایه گرفته است که عبارتند از: آیه 2 سوره انبیاء، آیات 6-8 سوره فجر، آیه 89 سوره نحل، آیه 18 همان سوره، آیه 103 سوره آل عمران، آیه 25 سوره حدید، آیه 46 سوره نور، آیات 23 و 89 سوره بقره، و این آیه قرآن مجید:

«قُلْ لَأَنِ اجْتَمَعَتِ الْأَعْسُ وَالْجُنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ

علاوه بر اقتباس های قرآنی، مضامین این بخش با هفت حدیث از سخنان آسمانی نیز پیوند خورده است.

بوصیری چونان سربازی دلاور و آگاه از حریم قرآن پاسبانی می کند. و با استمداد از عقل و عاطفه و خیال قیاض خویش می کوشد تا با هنر بیان استحکام و درخشندگی و جاودانگی بنای قرآن مجید را در منظر همگان قرار دهد. او در پایان این بخش پس از آن که علت انکار قرآن را جهالت و حسادت و لجاجت می داند با تمثیلی در همین زمینه کلام را خاتمه می دهد:

قَدْ تُنْكِرُ الْعَيْنُ ضَوْءَ الشَّمْسِ مِنْ رَمَدٍ * وَ يُنْكِرُ الْفَمُّ طَعْمَ الْمَاءِ مِنْ سَقَمٍ

هر دیده که کج بیند عیب از نظرش باشد.

آیات برده در این قسمت از متانت و وقار علمی و از آراستگی لفظی و معنوی شایسته ای برخوردار است.

نهج البرده: در قصیده شوقی آنچه مربوط به قرآن مجید است از بیت 69 تا 74 را در بر می گیرد. او چندان مانند بوصیری از استدلال عقلی برای اثبات برتری قرآن بهره نمی گیرد. مضامین این بیت ها بیشتر متوجه حوادث و حالات ملموس تاریخی است و در قیاس با شعر بوصیری سطحی و کم عمق است. شوقی چنان که در جای جای قصیده خود به وفور از «یای ندا» برای التفات به حضور استفاده می کند، در این جا نیز بدین وسیله رنگ خطاب بر سخن می زند و پس از بیان حادثه بعثت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و آغاز نزول وحی و پرشدن گوش های مردم مکه از نغمه های قدسی آن و شگفت زدگی و تحیر فریشیان در کوه و دشت در اثر بروز این حادثه عظیم می گوید:

جَاءَ النَّبِيُّونَ بِالْآيَاتِ فَأَنْصَرَمَتْ * وَجِئْتَنَا بِحَكِيمٍ غَيْرِ مُنْصَرِمٍ

شوقی مانند بوصیری از جاودانگی قرآن سخن می گوید:

آيَاتُهُ كُلَّمَا طَالَ الْمَدَى جُدُّ * يَزِينُهُنَّ جَلَالَ الْعِثْقِ وَالْقَدَمِ

در ادامه با التفات از غیبت به حضور، پیامبر اسلام را مورد خطاب قرار می دهد و او را می ستاید که چنین کتاب عظیمی را تقدیم بشر نموده است.

ابیات 72-74 نهج البرده:

يَا أَفْصَحَ النَّاطِقِينَ الصَّادَ قَاطِبَةً * حَدِيثَكَ الشَّهْدُ عِنْدَ الذَّائِقِ الْفَهْمِ

حَلَيْتَ مِنْ عَطَلٍ جِيدَ الْبَيَانِ بِهِ * فِي كُلِّ مُنْتَشِرٍ، فِي حُسْنِ مُنْتَظِمٍ

بِكُلِّ قَوْلٍ كَرِيمٍ أَنْتَ قَائِلُهُ * تُحْيِي الْقُلُوبَ وَتُحْيِي مَيِّتَ الْهَمَمِ

استفاده از القاب پیامبر و قرآن کریم در این ابیات به گونه ای شایسته صورت گرفته است. پیامبر را با لقب «أفصح الناطقين الصاد» و قرآن را با القاب «کریم» و «قول کریم» نام می برد.

بنابراین بیان شوقی اگرچه مانند بخش ششم برده مفصل نیست اما از جمال قابل ستایشی در وصف قرآن برخوردار است.

چند اقتباس مضمونی در این ابیات نیز وجود دارد که اینک آنها را در پی می آوریم:

بیت 69 ن:

جَاءَ النَّبِيُّونَ بِالْآيَاتِ، فَأَنْصَرَمَتْ * وَجِئْنَا بِحَكِيمٍ غَيْرِ مُنْصَرِمٍ

از بیت 93 ب:

دَامَتْ لَدَيْنَا فَفَاقَتْ كُلَّ مُعْجَزَةٍ * مِنَ النَّبِيِّينَ إِذْ جَاءَتْ وَ لَمْ تَدْمِ

بیت 70 ن:

آيَاتُهُ كُلَّمَا طَالَ الْمَدَى جُدُّ * يَزِينُهُنَّ جَلَالَ الْعِثْقِ وَالْقَدَمِ

از بیت 91 ب:

آيَاتُ حَقٍّ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثَةٌ * قَدِيمَةٌ صِفَهُ الْمُؤْصُوفُ بِالْقَدَمِ

توضیح آن که نوآوری در مضمون اقتباس شده در این بیت به روشنی معلوم است.

و بیت 73 ن:

حَلَيْتَ مِنْ عَطَلٍ جِيدَ الْبَيَانِ بِهِ * فِي كُلِّ مُنْتَشِرٍ فِي حُسْنِ مُنْتَظِمٍ

از بیت 89 ب:

فَالدُّرُّ يَزْدَادُ حُسْنًا وَ هُوَ مُنْتَظِمٌ * وَ لَيْسَ يَنْقُصُ قَدْرًا غَيْرَ مُنْتَظِمٍ

در این بخش برخلاف بخشهای گذشته که شاعر پیامبر را با خبرهایی بوجه غیبت می ستود، با خطاب می ستاید:

يَا خَيْرَ مَنْ يَمَّمُ الْعَافُونَ سَاحَتَهُ * سَعْيًا وَفَوْقَ مُتُونِ الْأَعْيُنِ الرَّسْمِ

ای رسول خدا تو بهترین مقصد جویندگان روزی و احسان، و بزرگترین نشان هدایت و بزرگترین نعمت پروردگاری.

او در ابتدای ورود به وصف معراج، سیر شبانه حضرت را از یک مکان مقدس به مکانی دیگر، به سیر ماه تابان در سیاهی شب از افقی به افق دیگر، مانند می کند. و آن گاه به وصف عروج او به مدارج عالی آسمان ملکوت می پردازد و می گوید: تو تا منزلی به فاصله یک کمانی مقام قدس ربوبی رسیدی. مقامی بس ناپدید و رفیع که فهم فهیمان از درک و پای قاصدان از وصول بدان عاجز است. و بعد می گوید که چگونه جمیع پیامبران او را امام خود ساختند و چگونه او هفت آسمان را یکی پس از دیگری در نوردید و سرانجام به بزرگترین دستاوردها در آسمان ملکوت دست یافت و بهترین عزتها و افتخارات را برای امتش به ارمغان آورد. و در پایان اَمّت وابسته به ارجمندترین پیامبران را "اکرم الأمم" می خواند.

در این بخش نیز بوصیری از قرآن و روایات بهره برده است و سخنش را با آموخته ها و اندوخته های دینی خود آمیخته و پر مایه ساخته است. اگر چه عارضه تکرار مضمونی در این قسمت دیده می شود، اما به دلیل تنوع تعبیر و شیوایی بیان نه تنها از جمال سخن کاسته نشده بلکه طنین جریان آن بسان آهنگ ریزش پیوسته آبخار بسی دلنشین جلوه می کند.

چون حادثه معراج امری است کاملاً "روحانی و بدور از آثار مادی، و سفری است از جهان طبیعت به ماورای زمان و مکان، لذا توصیف آن بدون تکیه بر نقل مستند و استفاده از تشبیه های معقول به محسوس ممکن نیست. امتیاز ویژه این بخش وجود حرکت در مضامین آن است و چنان که مقصد آب روان رود باران، دریا است، در این جا نیز مقصد رود خروشان روح محمدی، دریای خروشان آسمای تابناک الهی و وصول به اسم اعظم

است. لذا او پیوسته بالا و بالاتر می رود و تا جایی می رسد که درک آن در وهم من و تو و هیچ بنی آدمی نیاید.

نهج البرده: وصف معراج در نهج البرده از بیت 83 آغاز می شود. مضمون این بیت با آیه اول سوره اسراء مرتبط است: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»، او واقعه معراج را چنین ترسیم می کند که پیامبر پس از سیر شبانه به مسجد الاقصی می رسد. مکانی که پیامبران بزرگ و فرشتگان مقرب آستان الهی به انتظار ایشان، محترمانه بر پای ایستاده اند. چون که پیامبر فرود می آید آنان جملگی بر گرد او حلقه می زنند و سپس به امامت آن امام پیامبران نماز می گزارند، و به درگاه خداوند متعال کرنش می کنند. سپس پیامبر اکرم بر براق مروارید لگام می نشیند و راه آسمان پیش می گیرد و از مقامهای رفیع پیامبران در می گذرد و آن گاه در آسمانی در می آید که ویژه قدوم مبارک اوست.

حَتَّىٰ بَلَغْتَ سَمَاءَ لَا يُطَارُ لَهَا * عَلَىٰ جَنَاحٍ، وَلَا يُسْعَىٰ عَلَىٰ قَدَمٍ

وَقِيلَ كُلُّ نَبِيٍّ عِنْدَ رَبِّهِ * وَيَا مُحَمَّدُ هَذَا الْعَرْشُ فَاسْتَلِمِ

در این مقام، او مورد خطاب مستقیم و بی حجاب خداوند قرار می گیرد و به اذن حضرت حق دست بر عرش جلال و جبروت می ساید و دیده بر اسرار لوح محفوظ می افکند و قلم تقدیر را لمس می کند و دریای جانش سرشار از دانشهای پر رمز و راز دنیا و آخرت می گردد. او هرچه به مقام عزّ قدس ربوبی نزدیکتر می شود بارش رحمت خاص و کرم بیکران خداوند هم بر او فزونی می گیرد.

ب 93 ن:

وَصَاعَفَ الْقُرْبُ مَا قُلَّدَتْ مِنْ مِّنٍ * بِلَا عِدَادٍ وَ مَا طُوِّتَ مِنْ نَعَمٍ

شوقی در ضمن یکی از ابیات این بخش جواب منکران واقعه معراج را با سادگی و استواری چنین بیان می کند:

مَسِيبَةُ الْخَالِقِ الْبَارِي وَ صُنْعَتُهُ * وَقُدْرَةُ اللَّهِ فَوْقَ الشَّكِّ وَ التُّهْمِ

بسیاری از مضامین این ابیات شوقی از برده بوصیری اقتباس شده است. اینک به مقایسه بیتهایی که در پی می آید توجه کنید:

ص: 258

بیت 83 ن :

أَسْرَى بِكَ اللَّهُ لَيْلًا إِذْ مَلَائِكُهُ * وَالرُّسُلُ فِي الْمَسْجِدِ الْأَعْصَى عَلَى قَدَمِ

از بیت 107 ب :

سَرَيْتَ مِنْ حَرَمٍ لَيْلًا إِلَى حَرَمٍ * كَمَا سَرَى الْبَدْرُ فِي دَاجٍ مِنَ الظُّلَمِ

بیت 84 ن :

لَمَّا حَطَرْتَ بِهِ التُّقْوَا بِسَيِّدِهِمْ * كَالشُّهْبِ بِالْبَدْرِ، أَوْ كَالْجُنْدِ بِالْعَلَمِ

از بیت 110 ب :

وَأَنْتَ تَخْتَرِقُ السَّعَ الطَّبَاقَ بِهِمْ * فِي مَوْكِبٍ كُنْتَ فِيهِ صَاحِبَ الْعَلَمِ

بیت 85 ن :

صَلَّى وَرَأَى مِنْهُمْ كُلَّ ذِي خَطَرٍ * وَ مَنْ يَقْزُبُ بِحَبِيبِ اللَّهِ يَأْتِمِ

از بیت 109 ب :

وَقَدَّمَكَ جَمِيعَ الْأَنْبِيَاءِ بِهَا * وَالرُّسُلُ تَقْدِيمَ مَخْدُومٍ عَلَى خَدَمِ

بیت 89 ن :

حَتَّى بَلَغَتْ سَمَاءً لَا يُطَارُ لَهَا * عَلَى جَنَاحٍ وَلَا يُسْعَى عَلَى قَدَمِ

از بیت 108 ب :

وَبِتَّ تَرْفَى إِلَى أَنْ نِلْتَ مَنْزِلَهُ * مِنْ قَابِ قَوْسَيْنِ لَمْ تُدْرِكْ وَلَمْ تُرْمِ

بیت 91 ن :

خَطَطْتَ لِلدِّينِ وَالدُّنْيَا عُلُومَهُمَا * يَا قَارِيَّ اللُّوحِ بَلْ يَا لَأَمْسِ الْقَلَمِ

از بیت 154 ب :

فَإِنَّ مِنْ جُودِكَ الدُّنْيَا وَضَرَّتْهَا * وَ مِنْ عُلُومِكَ عِلْمُ اللُّوحِ وَ الْقَلَمِ

بنابراین نوآوری چشمگیری در این بیت ها دیده نمی شود. اگر چه شیوایی سخن شوقی و نحوه چیش کلمات و عبارتها زیبایی خاصی دارد

مثلاً "اطلاق" مُنَوَّرَةٌ دُرِّيَّةٌ اللَّجْمُ "بر براق، ترکیبی ملیح به نظر می رسد.

ص: 259

بوصیری در آغاز این بخش در ضمن یک بیت به بزرگترین حادثه تاریخ بشر یعنی بعثت پیامبر اسلام و رعب انگیزی این واقعه برای همه مشرکان و کافران اشاره کرده و سپس به وصف جهاد پیامبر پرداخته.

شایسته بود که بوصیری به حادثه عظیم بعثت رسول ارجمند اسلام، که اهمیّتش کمتر از میلاد حضرت نیست بیش از این اهتمام می ورزید و بخش مستقلی را بدان اختصاص می داد. زیرا بعثت رخدادی است که طی آن برای آخرین بار در طول آفرینش انسان، سرور و سالار فرشتگان، جبرئیل امین (علیه السلام) به سوی سرور کائنات و سیدبنی آدم (سلام الله علیه) پر می گشاید تا بزرگترین مژده سعادت بشر را تقدیم کند. بعثت، میلاد قرآن و اسلام و نبوت و امامت است. بعثت مطلع خورشید تابان توحید، عدالت، علم و تقوی، استقلال و آزادی است و سرآغاز سیر و صیوررت الی الله. تمدن و فرهنگ آسمانی و نجاتبخش اسلام که شکوهمندترین و درخشانترین فرهنگ و تمدن تاریخ بشر است در بعثت متولد شد. بعثت آخرین حلقه از انفجار نور نبوت در حیات انسان است و از آن پس تا ظهور قیامت، دیگر خورشیدی از آسمان رسالت بر نخواهد دمید. بعثت کلید فهم راز عظیم نهفته در این سخن قدسی است که :

"لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَعْفَاكَ" "اما افسوس که بوصیری با نیم نگاهی از آن به آسانی عبور می کند و سخن را ادامه نمی دهد.

باری، بخش هشتم کلام بوصیری، با سخن درباره نزاع جاودانه حق و باطل شروع می شود، در این قسمت سخن جلوه ای حماسی به خود می گیرد و شاعر با توجه به مقتضای وصف نبردهای مسلمانان صدر اسلام با استمداد از تخیل نیرومند خود، شدت در ماندگی و رعب و وحشت کافران و مشرکان را از دلاوران مسلمان بسیار زیبا ترسیم می کند.

وَدُّوا الْفِرَارَ فَكَادُوا يَغِيبُونَ بِهِ * أَشْلَاءَ سَأَلَتْ مَعَ الْعُقْبَانَ وَالرَّحِمَ

او در ترسیم شجاعت رزمندگان اسلام از فرمانده دلیر آنان شروع می کند که دریای سپاهیان را چگونه چونان موج خروشان به سوی لشکریان کفر گسیل می دارد :

يَجْرُ بَحْرَ حَمَيْسٍ فَوْقَ سَابِحِهِ * يَرْمِي بِمَوْجٍ مِنَ الْأَبْطَالِ مُلْتَطِمٍ

سپس رمز پیروزی دین جدید را ایمان به خدا و اخلاص و شجاعت رزمندگانی می داند که با سرپرستی برترین فرمانده انجام وظیفه می کنند و ریشه کفر را از بیخ و بن بر می کنند. پس از این آنان را در استقامت و پایداری و بردباری در میدان رزم به کوه مانند می کند و از برخی غزوات پیامبر یعنی حنین و بدر و احد نام می برد و در ابیاتی چند به ترسیم سیمای رزم آوری رزم آوران اسلام در میدانهای نبرد می پردازد. این جا است که جلوه حماسی بیان از نمود خاصی برخوردار می شود :

الْمُصْدِرِي الْبَيْضِ حُمْرًا بَعْدَ مَا وَرَدَتْ * مِنَ الْعِدَا كُلِّ مُسَوِّدٍ مِنَ اللَّحْمِ

آنان که شمشیرهایشان را تا بنا گوش دشمنان در سر آنان فرو کرده و خونین برونشان می کشند. دلاورانی که نیزه هایشان نقطه سالمی بر پیکر فرد سپاه دشمن باقی نگذاشته است. آنان که بجز سیمای گلگونشان، دیگر اعضایشان پیچیده در لباس و سلاح رزم است. همان گل رخان گلبویی که باد، عطر پیروزی شان را به مشام تو می رساند. چابکسوارانی که از عزم آهنین، بر پشت اسبان خود، بسان درختان رُسته بر پشته ها، ثابت و استوار به نظر می رسند. قلبهای دشمنان از هیبت آنان در چنان وحشتی غرق گشته که هم از دلاور مردان مسلمان در وحشت است و هم از چارپایان بی آزار، لذا فرقی بین آن دو نمی نهند. در این جا از شدت عاطفه و خروش حماسی سخن کاسته می شود و بار عقلی آن افزون می گردد و شاعر وجود مقدس پیامبر را مهمترین تکیه گاه و نیروبخش مبارزان مسلمان و رمز پیروزی آنان می شمارد:

وَ مَنْ تَكُنْ بِرَسُولِ اللَّهِ نُصْرَتُهُ * إِنْ تَلَفَهُ الْأَعْدَاءُ فِي آجَامِهَا تَجِمِ

وَ لَنْ تَرَى مِنْ وَلِيٍّ غَيْرِ مُنْتَصِرٍ * بِهِ وَلَا مِنْ عَدُوٍّ غَيْرِ مُنْقَصِمٍ

اگر شیران بیشه در کنام خویش با کسانی که پشتگرم به یاری رسول الله هستند رویه رو شوند از ترس بر جای خویش میخکوب می گردند. همان رسولی که یاران او همیشه پیروزند و دشمنانش همواره منکوب. او که امتش را چنان در پناه دینش امان داد که شیر فرزندان خود را در بیشه پناه می دهد. همان مردی که بزرگترین معجزه بشریت که معجزه علم و اخلاق بود به او عطا شد. در حالی که نه خواندن و نوشتن آموخته و نه از

مریّبان سرشناس درس گرفته بود. او که حتّی از نعمت سرپرستی و نوازش پدر نیز بی بهره شده بود. این بخش از سخن بوصیری مشحون است از صنایع مختلف ادبی. اگر بخواهیم به برترین پاره منظوم حماسی در دوره ممالیک اشاره کنیم، شاید اثری همانند این بخش برده بوصیری نیابیم.

نهج البرده: در آغاز یادآور می شویم که توجّه شوقی در نهج البرده، به حادثه بعثت بیش از عنایت بوصیری در برده است. او از بیت 54 به وصف رخداد‌های پیش از بعثت پرداخته و آن گاه در بیت‌های 62 تا 65 حدوث این واقعه عظیم تاریخی را در ابیاتی محدود به نظم کشیده است.

شوقی در دو پاره جدا از هم، در ضمن بیت‌های (106-112) و (129-141) نهج البرده به وصف دلاوری‌ها و مجاهدات رزمندگان اسلام پرداخته است. الفاظ بیت‌های دسته اول نوعی مدح حماسی آمیخته به الفاظ غزلی است اما در بیت‌های دسته اخیر اثری از الفاظی نظیر تهنوئیک، و محبّه الله دیده نمی شود.

بخش اول ابیات رزمی نهج البرده (106-112) با مدح پیامبر شروع می شود:

الْبَدْرُ دُونَكَ فِي حُسْنٍ وَ فِي شَرَفٍ * وَالْبَحْرُ دُونَكَ فِي خَيْرٍ وَ فِي كَرَمٍ

شُمُ الْجِبَالِ إِذَا طَاوَلَتْهَا أَنْخَفَصَتْ * وَالْأَنْجُمُ الزُّهْرُ مَا وَاسَمَتْهَا تَسِمُ

سپس پیامبر را در میدان جنگ از شیر شرزه شجاعت‌ر می‌شمرد و می گوید: این چه سزّی است که حتّی دشمنان زخم خورده ات نیز افکنده دام محبّت تواند و سپس از غیبت به خطاب التفات می کند و می گوید: گویی رخسار تو در زیر غبار جنگ قرص ماه تمام است که هم از ورای ابر و حجاب و هم بی پرده می تابد. همان ماه تابانی که در رزمگاه بدر بسی خوش درخشید.

در بخش دوم (129-141) شوقی شیوه جنگ و صلح مسلمانان را، از تعالیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می داند.

عَلَّمْتَهُمْ كُلَّ شَيْءٍ يَجْهَلُونَ بِهِ * حَتَّى الْقِتَالِ وَ مَا فِيهِ مِنَ الدِّمَمِ

و در پی آن به نقش جنگ و جهاد در پایدار ماندن نظام هستی و در استواری و ماندگاری نظام امت اسلامی اشاره کرده و می گوید: اگر جنگ نبود اثری از حکومت‌ها و

آثار عمران آنها هم در میان نبود.

جلوه حماسی شعر شوقی از بیت 135 تا 141 نمایان است. در این ابیات او به وصف رزمندگان اسلام پرداخته و خطاب به پیامبر گفته :
وقتی که تو به جنگ بر می خیزی و شیران را روانه میدان می کنی، خداوند نیز به یاری تو اراده می کند. در زیر لوای تو دلاورانی هستند که
زبانهایشان به تسییح و قلوبشان به شوق در حرکت است و هم‌میشان حتی حوادث عظیم روزگار را برکنار می زند. اگر همین ایثار و فداکاری
و جانبازی آنان نمی بود امروز برای ارزیابی عظمت و ارجمندی دلاوران صدر اسلام، دیگر معیار و ملاک روشنی وجود نداشت.

چند اقتباس مضمونی در دو مجموعه ای که بررسی کردیم وجود دارد که اینک با ذکر شماره ابیات در پی می آید :

بیت 106 ن:

الْبَدْرُ دُونَكَ فِي حُسْنٍ وَفِي شَرَفٍ * وَالْبَحْرُ دُونَكَ فِي خَيْرٍ وَفِي كَرَمٍ

از بیت 55 ب:

كَالزَّهْرِ فِي تَرْفٍ وَ الْبَدْرِ فِي شَرَفٍ * وَالْبَحْرِ فِي كَرَمٍ وَ الدَّهْرِ فِي هَمَمٍ

بیت 107 ن:

شُمُّ الْجِبَالِ إِذَا طَاوَلَتْهَا انْخَفَضَتْ * وَالْأَنْجُمُ الزُّهْرُ مَا وَاسَمَتْهَا تَسِمُ

از بیت 31 ب:

وَرَاوَدَتْهُ الْجِبَالُ الشُّمُّ مِنْ ذَهَبٍ * عَنْ نَفْسِهَا فَأَرَاهَا أَيَّمَا شَمَمٍ

بیت 132 ن:

تِلْكَ الشَّوَاهِدُ تَتْرَى كُلَّ آوِنَةٍ * فِي الْأَعْصُرِ الْغُرِّ لَا فِي الْأَعْصُرِ الدُّهْمِ

از بیت 86 ب:

وَأَحْيَيْتِ السُّنَّةَ الشَّهْبَاءَ دَعْوَتُهُ * حَتَّى حَكَّتْ غُرَّةً فِي الْأَعْصُرِ الدُّهْمِ

بیت 135 ن:

مَهْمَا دُعِيَتْ إِلَى الْهَيْجَاءِ قُمْتَ لَهَا * تَرْمِي بِأَسْدٍ وَيَرْمِي اللَّهْبِ الرَّجْمِ

از بیت 123 ب:

يَجْرُ بِحَرِّ حَمِيمٍ فَوْقَ سَابِحِهِ * يَرْمِي بِمَوْجٍ مِنَ الْأَبْطَالِ مُلْتَطِمٍ

چنان که ملاحظه شد در بیت‌های رزمی نهج البرده، اثری از آن شور حماسی جاری در برده بوصیری به چشم نمی خورد. ضمن آن که بیت‌های نهج البرده از آفت گسستگی لفظی و از هم گسیختگی مضمونی نیز بدور نمانده است. گفته شد که شوقی در دو بخش جدا از هم، جنگ و جهاد پیامبر اکرم و مسلمانان را به نظم کشیده اما این سوال به ذهن می آید که فاصله این دو بخش یعنی ابیات (113 تا 128) را چه مضامینی در بر گرفته است؟ در پاسخ باید بگوییم که شوقی پس از بیت 112، یتیمی پیامبر را در بیان جمیلی چنین وصف کرده:

ذُكِرَتْ بِالْيَتِيمِ فِي الْقُرْآنِ تَكْرِمَةً * وَ قِيمَةُ اللَّوْلُو الْمَكْنُونِ فِي الْيَتِيمِ

سپس در خطاب به پیامبر می گوید: رزق همه انسانها را خداوند، خود تقسیم می کند ولی تو را فرمود تا خود، رزق و روزی ات را به دلخواه برگزینی، چرا که صلاح‌دید آفریدگار نهفته در نوع گزینش تو است.

پس از این مقدمه وارد یکی از بخش‌های ویژه نهج البرده می شود. بخشی که در آن، نخست بین معجزه حضرت عیسی علیه السلام و معجزه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مقایسه می کند و آن گاه به طرح اشکال مسیحیان و دشمنان که پیامبر اسلام را جنگ طلب می دانند پرداخته و سبب این اشکال تراشی را از سوی آنان، نشناختن حقیقت اسلام و پیامبر و قرآن و تعمّدورزی آنان برگمراه ساختن افکار مردمان از طریق مغالطه افکنی و سفسطه آفرینی می داند و می گوید: اسلام نخست با دانش و قلم، فکر و جان مردم را فتح کرد و در آخرین مراحل کوشید تا آنان را که امیدی به نجاتشان نیست و بر جهل و شرک و ستمگری خود اصرار می ورزند از سر راه توسعه فرهنگ توحید و فطرت سلیم، بردارد. لذا سبب برکشیدن شمشیر از نیام، همین بود که عقده چرکین شر و فساد و ستم در جوامع عظیم بشری جز با تیغ تیز عدالت جراحی نمی شود و اگر با آن مدارا شود عفونتش فراگیر خواهد شد. پس از آن می گوید: از مسیحیت پرس که ستمگران شهوتران در طول تاریخ چه بر سرش آورده اند؟ و چه شربت‌های زهرآگینی به کامش ریخته اند؟ آن گاه خود حال مسیحیت را چنین وصف می کند:

مسیحیت رانده شرک است و پیوسته از سوی او آزار دیده و شگفت آن که در سایه همین آزارها و جنگ افروزی های ظالمانه این ستمگران خونخوار و منسوب به دین مسیح، این آیین به ظاهر توسعه یافته است. آن گاه به مناسبت مقام، مصداقی را برای نظریه اش از دل همین مضمون بیرون می کشد و می گوید: اگر کسانی نمی بودند که مسیحیت را با شمشیر پاس بدارند، رفق و مدارا و رأفت قادر نبود آن را پایدار نگهدارد، چنان که مظهر رأفت، حضرت عیسی علیه السلام، اگر مورد یاری و عنایت خداوند قرار نمی گرفت، به یقین میخکوب و مصلوب شده بود.

موضوع مربوط به مسیح و مسیحیت اندک اندک بدین سان به پایان خود نزدیک می گردد:

جَلَّ الْمَسِيحُ وَ ذَاقَ الصَّلْبَ شَانُهُ * إِنَّ الْعِقَابَ بِقَدْرِ الذَّنْبِ وَ الْجُرْمِ

أَخُو النَّبِيِّ وَ رُوحُ اللَّهِ فِي نُزُلٍ * فَوْقَ السَّمَاءِ وَ دُونَ الْعَرْشِ مُحْتَرَمِ

بیت پایانی این بخش بیت 134 است که استطرادا بیان گردیده است:

أَشْيَاعُ عَيْسَى أَعْدُوا كُلَّ قَاصِمِهِ * وَ لَمْ نَعِدْ سِوَى حَالَاتٍ مُنْقَصِمِ

این بیت، مجادله بین اسلام و مسیحیت را در نهج البرده پایان می بخشد و در واقع همین خلاصه و نتیجه گفتار شوقی است. بدین ترتیب او مسیحیان را آشوب طلب و ماجراجو و ستمگر و مسلمانان را آرام و صلحدوست و عدالتخواه معرفی کرده است.

در این مجموعه ابیات، یک اقتباس مضمونی نیز وجود دارد:

بیت 115 ن:

إِنْ قُلْتَ فِي الْأَمْرِ لَا أَوْ قُلْتَ فِيهِ نَعَمْ * فَخَيْرُهُ اللَّهُ فِي لَا مِنْكَ أَوْ نَعَمْ

از بیت 35 ب:

نَبِيْنَا الْأَمْرُ النَّاهِي فَلَا أَحَدٌ * أَبْرَّ فِي قَوْلٍ "لَا" مِنْهُ وَ لَا "نَعَمْ"

نهج البرده: یکی دیگر از بخش های ویژه نهج البرده "ستایش از دین اسلام" و بر شمردن آثار آن و مقایسه تمدن اسلامی با دیگر تمدنهای بزرگ جهان است، که البته به عبارتی می توان این بخش را ادامه وصف مجاهدات مسلمانان در حوزه ای وسیعتر به شمار آورد. این بخش از بیت (142 تا 160) را در بر می گیرد. و ادامه آن که مربوط به

مدح حاکمان بنی عباس و مدح خلفای راشدین است، در بیت 176 که به حادثه رحلت پیامبر اکرم اشاره کرده پایان می پذیرد.

اکنون مضامین ابیات (142 تا 176) نهج البرده را به تفصیل مرور می کنیم :

شوقی پس از توصیف ادیبانه رزم آوری پیامبر و مسلمانان، از بیت 142 به ذکر محامد دین مبین اسلام می پردازد و سرمنشأ همه افتخارات درخشان مسلمانان را در طول قرنهای پیاپی دین اسلام می داند. دینی که در بدو ظهور دست بیابانگردان و شبانان شترچران را گرفت و بر سریر سلطنت بخش عظیمی از جهان نشانید. او سپس تلاشهای مسلمانان را در راه برپایی تمدن اسلامی و توسعه دانش و عدالت و عمران و آبادانی می ستاید. شوقی از بیت 155 تا 160 به مقایسه شکوهمندی تمدن اسلامی با دیگر تمدنهای روم، یونان، ایران و مصر می پردازد و آن گاه از زمامداران عباسی، به عنوان الگوهای حکمروایی در حوزه تمدن اسلامی نام می برد و آنان را در دانشوری و خردمندی و لشکرکشی و بخشندگی سرآمد دیگر سلاطین جهان می داند و بر آنان نام "خلائف الله" می نهد و در مدحشان غلو می نماید و همتایی برایشان بر بسیط زمین نمی شناسد. سپس بیت 166 به بعد را به ترتیب به مدح عمر، امام علی بن ابی طالب علیه السلام، عثمان و ابوبکر اختصاص می دهد. پایان بخش این قسمت بیان واکنش عمر بن خطاب در حادثه رحلت پیامبر گرامی اسلام است. چنان که ملاحظه شد در این بخش، که با اطناب ممل همراه است، قصیده نهج البرده از حال و هوای بخشهای پیشین خارج می شود و بیشتر شبیه نوعی نثر منظوم تاریخی می گردد. گسترش دامنه کلام از صدر اسلام به حوزه وسیعی از آثار ناشی از ظهور اسلام در طول قرنهای پیاپی، موجب دور شدن قصیده از هدف اساسی خود یعنی مدح پیامبر بزرگوار اسلام شده است. ضمن آن که دامن این ابیات از حرارت عاطفه و اندیشه های عالمانه و تصاویر خیال انگیز تهی است و شعر به شدت به نثر نزدیک گردیده است.

البته شاید برخی فکر کنند که شاعر می خواسته به قصیده خود حسن ختام ببخشد. حتی اگر این توجیه ضعیف پذیرفته شود باز در تحلیل کلی و نقد و بررسی دقیق و تطبیقی دو قصیده، این بخش طولانی به صورت یک عضوی زاید و توجیه ناپذیر در نهج

البرده به نظر می آید.

در بیت‌های بررسی شده دو اقتباس مضمونی نیز به چشم می خورد که عبارتند از:

بیت 150 ن:

لِّلْعِلْمِ وَالْعَدْلِ وَالتَّمْدِينِ مَا عَزَمُوا * مِنَ الْأُمُورِ وَمَاشَدُوا مِنَ الْحَزْمِ

از بیت 133 ب:

كَأَنَّهُمْ فِي ظُهُورِ الْخَيْلِ تَبَتْ رُبِّي * مِنْ شِدَّةِ الْحَزْمِ لَا مِنْ شِدَّةِ الْحَزْمِ

و بیت 156 ن:

وَ خَلَّ كِسْرَى وَ اِيوَانًا يُدِلُّ بِهِ * هَوَى عَلَى أَثْرِ النَّيِّرَانِ وَ الْأَيْمِ

از بیت 61 ب:

وَ بَاتَ اِيوَانُ كِسْرَى وَ هُوَ مُنْصَدِعٌ * كَشْمَلِ أَصْحَابِ كِسْرَى غَيْرِ مُلْتَمِمْ

بخشی نهم: توسل و طلب شفاعت از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله (140-151)

در بخش‌های پیشین شاعر در همه احوال ثناگوی ممدوح محبوب خویش بود و از خود هیچ یاد نمی کرد مگر بسیار اندک. اما در این قسمت ضمن همراهی با یاد رسول خدا، در خود فرو می رود و می گوید: من او را ستودم تا که آب رحمتی برگناهانم بپاشم و از لغزش های گذشته ام به

سبب ضایع کردن عمر در سرودن شعر و تقرب و خدمتگزاری به حاکمان و دنیاداران طلب عفو و بخشایش کنم. او سر به زیر می افکند و گمراهی دوران جوانی را به یاد می آورد که بجز بار گناه و آه ندامت و حسرت چیزی از آن باقی نمانده. لذا شاعر دچار یأس و نومیدی می شود و چون نظر می کند و می بیند که زاد و توشه ای برای آخرت نیندوخته، خود را سخت می نکوهد و به شیوه عربهای قدیم که وقتی چیزی را بزرگ می شمردند و از آن شگفت زده می شدند مورد خطابش قرار می دادند، ندای دهد که:

فَيَا خَسَارَةَ نَفْسٍ فِي تِجَارَتِهَا * لَمْ تَشْتَرِ الدِّينَ بِالدُّنْيَا وَ لَمْ تَسْمِ

و بی درنگ با خود زمزمه می کند که: هر که آخرت را به دنیای دون بفروشد گرفتار خسران عظیمی شده.

ص: 267

ناگهان گویی در ظلمات یأس و پشیمانی چراغ امید پرتوافکن می شود و به خود می گوید: من اگر گنهکارم ولی بر سر پیمان با حبیب خدا هستم. رشته عشق قلبی ام پیوسته ناگسسته است و نشان بارز این پیمان همانمی ام با اوست. همو که وفادارترین مردمان به عهد و پیمان است. تنها امید و پناهگاه من فقط اوست و اگر در روز حساب او دستگیرم نشود و قدمم بر صراط بلرزد، پس وای بر من!...

من از روزی که به مدح او پرداخته ام، دو دیده بر لطف و عنایتش دوخته ام و او را منجی خود یافته ام. زیرا چنان که باران، حتی گلهای پشته ها را می رویاند، کرم او هیچ دست دراز شده و هیچ امید از جان برخاسته ای را ناامید نمی کند. البته من از این مدح و دیگر مدایح، علی رغم فقر و تنگدستی ام، خواسته دنیوی نمی خواهم، بلکه چشم امید من بر شفاعت و بخشش و عطای آخری او دوخته شده، که سعادت جاوید و نیکفرجامی حقیقی همین است و بس.

پدیده قابل ملاحظه در این بخش، شدت درگیری درونی شاعر با خویشان است. نزاعی که عواطف او را به جوششی شگفت دچار ساخته است، به گونه ای که آمیزه ای از حالات مختلف یعنی پشیمانی، حسرت و افسوس، ناامیدی، ترس از آینده، امید به شفا و شفاعت و خصوع و خاکساری در این ابیات دیده می شود. او از سویی به گناهان گذشته اقرار می کند و از دیگر سو امید به غفران و رحمت پروردگار در آینده را نیز از دست نمی دهد.

در این ابیات حالت شاعر بین نوعی بیم و امید و بدبینی به خود و خوش بینی به دستگیری پیامبر و غفران الهی در نوسان است، اما حالت غالب بوصیری را از این ابیات در می یابیم:

وَ مُنْذُ الزَّمْتُ أَفْكَارِي مَدَائِحَهُ * وَ جَدُّهُ لِيخْلَاصِي خَيْرَ مُلْتَرِمِ

وَ لَنْ يَفُوتَ الْغَنَى مِنْهُ يَدَا تَرَبْتِ * إِنَّ الْحَيَا يُنْبِتُ الْأَعْزَاهَارَ فِي الْأَعْكَمِ

درگیری و اضطراب درونی دیگر شاعر این است که مبادا کسی گمان کند او از درگاه پیامبر، حطام دنیوی خواسته است. لذا در بیت پایان، این را با ذکر مثالی که فکر را در ضمن به دوره جاهلی می کشاند، رد نموده است:

وَلَمْ أَرِدْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا الَّتِي افْتَطَفْتُ * يَدَا زُهَيْرٍ بِمَا أَتْنِي عَلَى هَرَمٍ

نهج البرده: شوقی بیت های (39-46) نهج البرده را به تأثیر از بخش نهم برده سروده است. او پس از شکوه از مکر دنیا و نفس دون می گوید:

إِنْ جَلَّ ذَنْبِي عَنِ الْغُفْرَانِ لِي أَمَلٌ * فِي اللَّهِ يَجْعَلُنِي فِي خَيْرٍ مُعْتَصِمٍ

و پس از ابراز امید به دستگیری پیامبر اکرم، شفاعت او را مایه نجات خویش می شمارد و می گوید: اگر تقوا پیشگان با عمل صالح به نزد پیامبر می شتابند، من با اشک ندامت به پیشگاهش خواهم رفت. و مطمئنم که رسول الله هرگز کسی را که مرکب امیدش را در درگاه او بخواباند نومید نمی سازد. زیرا که او مظهر تام فضل و خیر و احسان است. شوقی نیز شعر خود را رشته نجات خویش در روز جزا می داند:

عَلَّقْتُ مِنْ مَدْحِهِ حَبْلًا أُعِزُّ بِهِ * فِي يَوْمٍ لَا عِزَّ بِالْأَنْسَابِ وَاللَّحْمِ *

چنان که بوصیری در آغاز بخش نهم گفت:

خَدَمْتُهُ بِمَدِيحٍ أَسْتَيْلُ بِهِ * ذُنُوبَ عُمَرَ مَضَى فِي الشُّعْرِ وَالْخِدَمِ

بیت پایانی این بخش از سخن شوقی به تقلید از بیت خاتمه بخش نهم برده سروده شده، توجه کنید:

بیت 46ن:

يُزْرِي فَرِيضِي زُهَيْرًا حِينَ أَمَدَحُهُ * وَلَا يَقَاسُ إِلَيَّ جُودِي نَدَى هَرَمِ

بیت 151ب:

وَلَمْ أَرِدْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا الَّتِي افْتَطَفْتُ * يَدَا زُهَيْرٍ بِمَا أَتْنِي عَلَى هَرَمِ

علاوه بر این چند اقتباس دیگر هم در این ابیات وجود داشت که اینک بیان می شود:

بیت 41 ن:

إِذَا حَفَظْتُ جَنَاحَ الدَّلِّ أَسْأَلُهُ * عِزَّ الشَّفَاعَةِ، لَمْ أَسْأَلْ سِوَى أَمِّمِ

از بیت 36 ب:

هُوَ الْحَبِيبُ الَّذِي تُرَجَى شَفَاعَتُهُ * لِكُلِّ هَوْلِ مِنَ الْأَهْوَالِ مُقْتَحِمِ

بیت 44 ن:

فَكُلُّ فَضْلٍ وَإِحْسَانٍ وَعَارِفِهِ * مَا بَيْنَ مُسْتَلَمٍ مِنْهُ وَمُلْتَرَمِ

از بیت 81 ب:

وَلَا التَّمَسُّتُ غِنَى الدَّارِينَ مِنْ يَدِهِ * إِلَّا اسْتَلَمْتُ النَّدَى مِنْ خَيْرٍ مُسْتَلَمٍ

و بیت 149 ب:

وَمُنْذُ الزَّمْتِ أَفْكَارِي مَدَائِحُهُ * وَجَدُّهُ لِيَخْلَصِي خَيْرَ مُلْتَزِمٍ

بخش دهم: مناجات و تضرع (152-161)

تپش های نومیدانه نفسانی که در بخش پیشین شدید بود، هنوز هم قلب شاعر را فرا گرفته و او را رها نساخته است. لذا او برای رهایی از این احساس آزاردهنده به مناجات با پیامبر پناه می برد و می گوید:

ای گرامی ترین مردمان، من بجز وجود مقدس و پربرکت تو به چه کسی پناه برم؟

يَا أَكْرَمَ الْخَلْقِ مَالِي مَنْ أَلُوذُ بِهِ * سِوَاكَ عِنْدَ حُلُولِ الْحَادِثِ الْعَمِيمِ؟

حال که خداوند نعمت دنیا و آخرت و علم لوح و قلم را به تو ارزانی داشته، بخشیدن من برایت چه زحمتی دارد؟

سپس رو به نفس پریشان خویش می کند و می گوید:

يَا نَفْسُ لَا تَقْنَطِي مِنْ زَلَّةٍ عَظُمَتْ * إِنَّ الْكِبَائِرَ فِي الْغُفْرَانِ كَاللَّمَمِ

او خود را دلداری می دهد که شاید غفران خداوند به میزان عظمت گناهان فرو بارد. و چون این، امری بعید نیست پس جای بسی امیدواری است. سپس امیدوارانه خدا را می خواند و ندا سر می دهد که:

يَا رَبِّ وَاجْعَلْ رَجَائِي غَيْرَ مُنْعَكِسٍ * لَدَيْكَ وَاجْعَلْ حِبَالِي غَيْرَ مُنْخَرِمٍ

پروردگارا، در نزد مقدس خویش، امیدم را ناامید مساز و رشته دلبستگی ام را به رحمت، مگسلان. و بعد می گوید: خدایا در هر دو جهان بر بنده ات لطف کن و مهر بورز. بنده ضعیفی که به گاه بروز حوادث هولناک تاب و توان خویش را از دست می دهد و درهم می شکنند. و سپس از خداوند می خواهد که بر پیامبر و آل و اصحاب پاکش درودی جاویدان و برکت خیز نثار فرماید.

چنان که ملاحظه شد بخش پایانی از چهار جزء تشکیل می شود:

ص: 270

اول: توسل به پیامبر، دوم: دلداری به نفس خویش، سوم: نیایش با خداوند، و

چهارم: صلوات فرستادن بر روح پیامبر اکرم «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

فرجام قصیده برده جنبش شاخه های درخت نرم بان به نوازش نسیم صبا و نغمه های خوش ساربانی است که شتران سپیدموی را تا کرانه ابدیت در طرب می اندازد و به پیش می راند.

نهج البرده: شوقی نیز در پایان با خداوند مناجات می کند و ضمن برشمردن سختی هایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در راه رسالت خویش متحمل شد از خداوند متعال می خواهد که بر او درود فرستد. سپس به همان شیوه از خداوند می طلبد که نزدیکان و یاران و مقیمان رکاب رسول را، که نورانیت و استقامتشان در سختی های شکننده صدر اسلام بیش از دیگران بود، مشمول لطف بیکرانه خویش فرماید:

سپس در بیت 183 برای چهار خلیفه دعا می کند و آن گاه از خداوند می خواهد که به خاطر جاه و جلال رسول بزرگوار اسلام، بر اُمّتش رحم آورد و آنان را در دنیا و آخرت خوار نفرماید و بر عزّتشان بیافزاید.

فَالطُّفُ لِإِجْلِ رَسُولِ الْعَالَمِينَ بِنَا * وَلَا تَزِدْ قَوْمَهُ حَسْفًا وَلَا تَسْمِ

فضای بخش پایانی را همه نیایش فراگرفته است. خواندن پروردگار چهار بار تکرار می شود و سرانجام شوقی با ندای «یارب» به قصیده اش حسن ختام می بخشد.

يَا رَبِّ أَحْسَنْتَ بَدَأَ الْمُسْلِمِينَ بِهِ * فَتَمِّمِ الْفَضْلَ وَأَمْنَحْ حُسْنَ مُحْتَمِّمِ

در این قسمت چند اقتباس مضمونی نیز وجود دارد که در پی می آید:

بیت 178 ن:

يَا رَبِّ صَلِّ وَسَلِّمْ، مَا أَرَدْتَ عَلَيَّ * نَزِيلِ عَرْشِكَ خَيْرِ الرُّسُلِ كُلِّهِمْ

از بیت 159 ب:

وَأَنْذَنُ لِسُحْبِ صَلَاةٍ مِنْكَ دَائِمِهِ * عَلَى النَّبِيِّ بِمُنْهَلٍ وَ مُنْسَجِمِ

بیت 179 ن:

مُسَبِّحًا لَكَ جُحَّحَ اللَّيْلِ، مُحْتَمِلًا * ضُرًّا مِنْ الشَّهْدِ أَوْضُرًّا مِنَ الْوَرَمِ

از بیت 29 ب:

ظَلَمْتُ سُنَّةَ مَنْ أَحْيَا الظَّلَامَ إِلَى * أَنْ اشْتَكَّتْ قَدَمَاهُ الضَّرَّ مِنْ وَرَمٍ

و بیت 180 ن:

رَضِيَهُ نَفْسُهُ لَا تَشْتَكِي سَأَمَا * وَ مَا مَعَ الْحُبِّ إِنْ أَخْلَصْتَ مِنْ سَأَمٍ

از بیت 81 ب:

نَعَمْ سَرَى طَيْفٌ مَنْ أَهْوَى فَأَزَقَنِي * وَ الْحُبُّ يَعْتَرِضُ اللَّذَاتِ بِالْأَعْلَمِ

در پایان یادآوری این نکته لازم است که ما وقتی قصیده نهج البرده را در مقایسه با قصیده برده بررسی می کنیم، عیب و نقص های بیشتری به نظرمان می رسد که در نهج البرده وجود دارد. اما اگر این اثر ادبی به طور مستقل مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد مطمئناً از نقایص آن کاسته خواهد شد.

تطبیق تحلیلی بُرْدَه و نَهْجُ البُرْدَه از نظر اسلوب

تقلید از پیشینیان:

گفته شد که بوصیری در سبک قصیده برده، از نظر قالب، وزن و رَوِی و شماری از الفاظ و ترکیب ها و برخی مضامین صوفیانه، از غزل «نارلیلی» ابن فارض پیروی کرده است.

او در برخی از دیگر مضامین، از کعب بن زهیر و از شقراطیسی بهره برده است. امادر هر حال بوصیری، آن مضامین را پرورده کرده و به گونه ای کاملتر و زیباتر از گذشته به مخاطبان خود عرضه داشته و با این کار به غنای مدایح نبوی کمک شایانی نموده است. لذا این نوع تقلید نه تنها مذموم نیست بلکه یکی از شیوه های غنی سازی بیش از پیش میراث ادبی است. روشن است که هر اثر ادبی نمی تواند بکلی خود را از حوزه تأثیرات محیط، جامعه و افکار و حالات و آثار ادیبان گذشته دور ننگه دارد چنان که برده اثر شایانی بر خلق آثار پس از خود در زمینه مدایح نبوی داشته است.

نهج البرده یکی از قصاید طولانی در زمینه مدح پیامبر است، که به تقلید و پیروی از برده سروده شده. پس وزن و رَوِی هر دو قصیده یکی است. اقتباس لفظی در نهج البرده بسیار فراوان است به طوری که در 129 بیت از این قصیده تعداد 253 مورد اقتباس لفظی

ص: 272

از برده بوصیری وجود دارد که تمامی موارد آن به تفصیل در پایان آمده است (رجوع کنید به جدول پایان کتاب ص 301 تا 306) همچنین در بیش از 50 بیت نهج البرده، اقتباس های مضمونی وجود دارد که تمامی این ابیات در ضمن بررسی تطبیقی نصوص بررسی گردید.

چنان که گفتیم بوصیری در مواردی چند از غزل ابن فارض پیروی کرده. شایسته است بدانیم که بیت مطلع نهج البرده نیز به تأثیر یکی از بیت های همین غزل «نارلیلی» ابن فارض سروده شده، به ابیات توجه کنید :

ابن فارض:

طَوْعًا لِقَاضٍ أَتَى فِي حُكْمِهِ عَجَبًا * أَفْتَى بِسَفْكِ دَمِي فِي الْجِلِّ وَالْحَرَمِ

شوقی:

رَيْمٌ عَلَى الْقَاعِ بَيْنَ الْبَانِ وَالْعَلَمِ * أَحَلَّ سَفْكَ دَمِي فِي الْأَشْهُرِ الْحَرَمِ

افزون براین شوقی در ساختن بیت مطلع نهج البرده از بیت پنجم برده نیز اقتباس کرده است.

بیت 5 برده:

لَوْلَا الْهَوَى لَمْ تُرْفَقْ دَمًا عَلَى طَلَلٍ * وَلَا أَرَفْتَ لِذِكْرِ الْبَانِ وَالْعَلَمِ

بررسی تطبیقی الفاظ و ترکیبهای دو قصیده:

در قصیده برده الفاظ غریب و دور از ذهن یا وحشی و بدوی یا بازاری و پیش پا افتاده نیست. مجموعه شرایط ذکر شده در کتابهای بلاغت برای اسلوب منسجم و سخن زیبا و رشیق در این قصیده وجود دارد.

نغمه موزون، کلمات زیبا و خوش ترکیب، ضخامت و شیوایی الفاظ، جزالت، آسانی و سرشاری معانی دلنشین، جملگی در سراسر قصیده برده به چشم می خورد.

تنها موردی که ممکن است توجه خواننده را جلب کند، تعدد بوصیری در کاربرد وسیع صنایع بدیعی، بویژه جناس، طباق و تصدیر است که با عنایت به فضای حاکم بر اوضاع ادبی روزگار مملوکیان پدیده ای رایج بوده. ضمن آن که بوصیری نسبت به

ص: 273

شاعران همزمان خود کمتر از صنایع ادبی استفاده کرده و در بسیاری از موارد استعمال بجای این صنایع صبغه هنری بُرده را تقویت کرده است. لذا نمی توان گفت پیکر برده آمیخته به افراط و تکلف در این زمینه است چون اگر بوصیری ساحت برده را از وجود این صنایع بر کنار می داشت، مورد سرزنش و خرده گیری همتایان خود قرار می گرفت.

نهج البرده نیز از وجود الفاظ غیر فصیح خالی است. شوقی که در انتخاب کلمات در جهت تشکیل یک ساختار موسیقایی دلنشین از خبرگی شایسته ای برخوردار بوده است، کوشیده تا با استفاده از کلمات زیبا و شیوا، بدین ترتیب مخاطبان بیشتری برای اثر هنری خود بیابد.

شعر شوقی از نظر بسامد کلمات و عبارتها اثری غنی است و الفاظ و ترکیبهای جدید نیز در آن فراوان به چشم می خورد. مثلاً 45 نام خاص یا مشهور در قصیده نهج البرده وجود دارد که در برده نیست. البته در قصیده برده نیز 24 نام خاص یا مشهور هست که در نهج البرده نیست. این نام ها در پایان ذکر گردیده است (رجوع کنید به صفحه 302-307) همچنین شوقی بجز نام های مقدّس محمد و احمد، 30 لقب یا صفت پیامبر گرامی اسلام را در قصیده خود به کار برده است. این خود گواه غنای لغوی نهج البرده است. (رجوع کنید به ص 306)

چنان که بوصیری در برده به آوردن صنایع بدیعی و بیانی تعمّد ورزیده و بیش از 120 صنعت را در قصیده خود گنجانده، شوقی نیز چنین کرده و حدود صد نکته بدیعی و بیانی را در قصیده نهج البرده جای داده است.

تأثیر قرآن و حدیث بر قصاید:

بوصیری در برده 20 بار از قرآن و حدود 30 بار از احادیث و روایات نبوی استفاده کرده است. شوقی نیز در نهج البرده 8 بار از قرآن و 8 بار از احادیث و روایات اسلامی بهره جسته است.

بوصیری در گزینش الفاظ و ترکیبها و مضامین، علاوه بر استفاده از قرآن و روایات، از قصص دینی نیز خیلی اثر پذیرفته است. اکنون به چند نمونه از این گونه اقتباس ها در برده

و سپس در نهج البرده اشاره می کنیم :

الف- برده، بیت 99 :

قَرَّتْ بِهَا عَيْنٌ قَارِيهَا فَقُلْتُ لَهُ * لَقَدْ ظَفِرْتَ بِحَبْلِ اللَّهِ فَاغْتَصِمِ

قرآن کریم : «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران، آیه 103).

بیت 108 :

وَبِتَّ تَرْفَى إِلَى أَنْ نِلْتَ مَنْزِلَهُ * مِنْ قَابِ قَوْسَيْنِ لَمْ تُدْرِكْ وَلَمْ تُرْمِ

آیه : «ثُمَّ دَنَى فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى...» (النجم، 8-9).

بیت 82 :

لَا تُتَكَّرِ الْوَحَى مِنْ رُؤْيَاهُ إِنَّ لَهُ * قَلْبًا إِذَا نَامَتِ الْعَيْنَانِ لَمْ يَنِمِ

حدیث: تَنَامُ عَيْنَايَ وَقَلْبِي يَقْظَانِ.

بیت 100 :

إِنْ تَتْلُهَا خَيْفَةً مِنْ حَرِّ نَارٍ لَطِي * أَطْفَأَتْ حَرَّ لَطِي مِنْ وَرْدِهَا الشِّمِ

حدیث: اِقْرُؤُوا الْقُرْآنَ، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُعَذِّبُ قَلْبًا وَعَى الْقُرْآنَ.

بیت 72 :

جَاءَتْ لِدَعْوَتِهِ الْأَشْجَارُ سَاجِدَةً * تَمْشِي إِلَيْهِ عَلَى سَاقٍ بِأَلْقَدَمِ

قصه دینی: برای شرح این معجزه (شرح بیت 72 برده)

ب - نهج البرده:

بیت 45 :

عَلَّقْتُ مِنْ مَدْحِهِ حَبْلًا أُعْزِبُهُ * فِي يَوْمٍ لَا عَزَّ بِالْأَنْسَابِ وَاللُّحَمِ

آیه : «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (شعراء، 88-89).

بیت 127 :

جَلَّ الْمَسِيحُ وَذَاقَ الصَّلْبَ شَانِيئُهُ * إِنَّ الْعِقَابَ بِقَدْرِ الذَّنْبِ وَالْجُرْمِ

آيه : «وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ..» (نساء، 157).

بيت 30:

كَمْ نَائِمٍ لَا يَرَاهَا وَهِيَ سَاهِرَةٌ * لَوْلَا الْأَعْمَانِيُّ وَالْأَعْحَلَامُ لَمْ يَنِم

ص: 275

حدیث از امام علی علیه السلام: النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا

بیت 72:

يَا أَفْسَحَ النَّاطِقِينَ الضَّادَ قَاطِبَةً * حَدِيثَكَ الشَّهْدُ عِنْدَ الدَّائِقِ الْفَهْمِ

حدیث نبوی: أَنَا أَعْرَبُكُمْ، أَنَا مِنْ قُرَيْشٍ، وَلِسَانِي لِسَانُ بَنِي سَعْدِ بْنِ بَكْرِ.

شوقی نیز از داستانهای دینی تأثیر پذیرفته است.

بیت 58:

لَمَّا دَعَى الصَّحْبُ يَسْتَشْفُونَ مِنْ ظَمًا * فَاصَتْ يَدَاهُ مِنَ التَّسْنِيمِ بِالسَّنِمِ

(رجوع کنید به شرح بیت).

وزن و قافیه قصاید:

بوصیری وزن بسیط تام مخبون را برای برده برگزیده است. این وزن یکی از بحرهای سه گانه (طویل، بسیط و کامل) است که در طول دورانهای پیاپی، بیشترین آثار شاعران در این قالب ها سروده شده است. او روی قصیده را میم مکسور برگزیده. گردهم آمدن این وزن و روی موجب شده که دامنه اثر برای گسترش تا سرحد 161 بیت وسیع باشد.

این ویژگی ها مورد توجه بسیاری از شاعران پس از بوصیری، در سرایش مدایح نبوی و بدیعیات قرار گرفت و در همین قالب آثار فراوانی وارد حوزه ادبیات عربی گردید که یکی از مشهورترین آثار عصر حاضر در این زمینه سروده احمد شوقی بک مصری است به نام «نهج البرده».

موسیقی قصاید:

آهنگ برده بوصیری نیز یکی از ویژگی های بارز آن است، طبیعت وزن بسیط و روی میم، انتلاف لفظ ها و ترکیبها، اشباع روی مکسور در قافیه و وجود تنوع در اسلوب آرام خبری و اسلوب منفعل انشایی، همچنین تکرارها و کاربرد گسترده صنایع ادبی موجب پدید آمدن امواج یک موسیقی دلنواز گردیده که نوای طنین آن گاهی شدید است و گاهی آرام.

همچنین یکی از ویژگی های برجسته نهج البرده، آهنگ خوش و موسیقی آن است. شوقی از تکرار و یای ندا و تنوع اسلوب خبری و انشایی بیش از بوصیری استفاده کرده است. مثلاً او 17 بار ندا و 12 بار اسلوب استفهام را به کار گرفته است در حالی که در

ص: 276

برده 10 بار از ندا و 7 بار از استفهام استفاده شده. بنابراین به نظر می رسد که منحنی فراز و نشیب های طنین موسیقایی بیت ها در نهج البرده از نوسانهای بیشتری برخوردار باشد.

مقایسه وجوه بلاغی و صنایع ادبی به کار رفته در دو قصیده

کاربرد صور بیانی در برده مطبوعتر از صور بدیعی است. اکنون به بررسی کاربرد صور بیانی در برده و سپس نهج البرده می پردازیم:

برده: در برخی از تشبیهات وجه شبه مفرد است نظیر: (كَمَوْجِ الْبَحْرِ فِي مَدَدٍ)، (كَأَنَّهَا الْحَوْضُ)، (ظَهَرَتْ ظُهُورُ نَارِ الْقَرَى لَيْلًا عَلَى عِلْمٍ)، (جَاوُوهٌ كَالْحَمَمِ)، (كَالصَّرَاطِ وَ كَالْمِيزَانِ مَعْدِلَةً)، (بَحْرَ خَمِيسٍ)، و در بعضی تشبیهات وجه شبه مرکب است نظیر:

بیت 18 :

وَ النَّفْسُ كَالطُّفْلِ إِنْ تَهْمَلَهُ شَبَّ عَلَى * حُبِّ الرِّضَاعِ وَإِنْ تَقْطُمَهُ يَنْفَطِمُ

بیت 96 :

رَدَّتْ بِلَاغَتِهَا دَعْوَى مُعَارِضِهَا * رَدَّ الْغَيُورِ يَدَ الْجَانِي عَنِ الْحُرْمِ

بیت 119 :

مَا زَالَ يَلْقَاهُمْ فِي كُلِّ مُعْتَرِكٍ * حَتَّى حَكَّوْا بِالْقَنَا لِحَمَا عَلَى وَصَمِ

شاعر گاهی از تشبیه مقلوب استفاده کرده است نظیر: بیت 100 ب: «مِنْ وَرْدِهَا الشَّيْمِ» که آیات قرآن به آب تشبیه شده است.

همچنین بوصیری از استعاره زیاد استفاده کرده که به چند نمونه اشاره می شود:

بیت 90 : «فَمَا تَطَاوَلَ أَمَالُ الْمَدِيحِ» که در آن آمال به «ذِي عُنُقٍ يَتَطَاوَلُ» یعنی کسی که گردن می کشد تا چیزی را ببیند، تشبیه شده، سپس لفظ مشبه به حذف و یکی از لوازمش (تطاول) آورده شده، پس استعاره از نوع استعاره مکنیه است.

بیت 99 : «لَقَدْ ظَفَرَتْ بِحَبْلِ اللَّهِ فَاعْتَصِمِ» قرآن به حبل (ریسمان) تشبیه شده و اسم مشبه به برای مشبه استعاره شده و اعتصام برای آن ترشیح است چون مناسب با حبل می باشد، پس استعاره تصریحیه مرشحه است.

ص: 277

بیت 62 :

وَ النَّارُ خَامِدَةٌ الْأَنْفَاسِ مِنْ أَسْفٍ * عَلَيْهِ وَ النَّهْرُ سَاهِي الْعَيْنِ مِنْ سَدَمٍ

در این بیت دو استعاره بالکنایه وجود دارد (النار خامده) و (النهر ساهي العين)، مشبهه‌ها (النار) و (النهر) ذکر شده و مشبه به‌ها حذف و لوازمشان آورده شده یعنی (خامده الانفاس) و (ساهی العین). همچنین در بیت حسن تعلیل وجود دارد و ثابت کردن اَسْف برای «نار» و سَدَم (اندوه) برای «نهر» اسناد مجازی (مجاز عقلی) است.

بیت 130 :

وَ الْكَاتِبِينَ بِسُمْرِ الْخَطِّ مَا تَرَكَتْ * أَقْلَامُهُمْ حَرْفَ جِسْمٍ غَيْرِ مُنْعَجِمٍ

طعن (نیزه زدن) تشبیه به (کتابت) شده به جامع اثرگذاری در هر دو مورد. آن گاه (کتابه) را برای (طعن) استعاره گرفته و بعد از «کتابه» به معنی مجازی «طعن»، (کاتبین) به معنی (طاعنین) را برگرفته است، بنابراین بیت 130 دارای استعاره تصریحیه تبعیه می باشد. همچنین در این بیت بین «کاتبین»، «خَطِّ»، «أَقْلَامُهُمْ»، «حَرْفِ» و «غَيْرِ مُنْعَجِمٍ» ایهام تناسب وجود دارد.

نهج البرده: در این قصیده نیز تشبیهات فراوانی وجود دارد که در برخی وجه شبه واحد است نظیر:

«السَّافِرَاتُ كَأَمْثَالِ الْبُدُورِ ضَحَى»، «فَعُرَّتُهُ كَعُرَّةِ النَّصْرِ»، «سَابِحِ كَالْبَرْقِ مُضْطَرِمٍ» و در برخی وجه شبه مشبه مرکب است مانند :

ب 97 :

فَادْبَرُوا وَ وُجُوهُ الْأَرْضِ تَلْعَنُهُمْ * كِبَاطِلٍ مِنْ جَلَالِ الْحَقِّ مِنْهُمْ

ب 111 :

كَأَنَّ وَجْهَكَ تَحْتَ النَّقْعِ بَدْرٌ دُجِيٌّ * يُضِيءُ مُلْتَمِماً أَوْ غَيْرَ مُلْتَمِمْ

ب 36 :

فُضِي بِنُقُوكِ فَهَا كَلَّمَا ضَحَكَتْ * كَمَا يُفَضُّ أَدَى الرَّقْشَاءِ بِالثَّرَمِ

در چند بیت از نهج البرده مقایسه‌هایی بهتر از تشبیه وجود دارد که از نظر معنی همانند تشبیه مقلوب می باشد مانند :

ص: 278

ب 106 :

الْبَدْرُ دُونَكَ فِي حُسْنٍ وَفِي شَرَفٍ * وَالْبَحْرُ دُونَكَ فِي خَيْرٍ وَفِي كَرَمٍ

ب 107 :

شُمُّ الْجِبَالِ إِذَا طَاوَلَتْهَا أَنْخَفَصَتْ * وَالْأَنْجُمُ الزُّهُرُ مَا وَاسَمَتْهَا تَسِيمٌ

ب 108 :

وَ اللَّيْثُ دُونَكَ بِأَسَا عِنْدَ وَثْبَتِهِ * إِذَا مَشَيْتَ إِلَى شَاكِي السَّلَاحِ كَمِي

شوقی نیز از استعاره زیاد استفاده کرده که به چند نمونه از آنها در این جا اشاره می شود:

ب 34 : «رَكَضَتْهَا فِي مُرِيْعِ الْمَعْصِيَاتِ» در این بیت نفس به سائمه تشبیه شده به گونه تشبیه مضمهر نفسانی و بر سبیل استعاره بالکنایه. همچنین در این عبارت، ترکیب تشبیهی «مریعی المعصیات» وجود دارد.

ب 112 : «بَدْرٌ تَطَّلَعَ فِي بَدْرِ» مقصود از بدر اولی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که سیمای تابناکش در درخشندگی و تابش به «ماه کامل» تشبیه شده و آن گاه مشبه حذف و مشبه به باقی مانده. بنابراین در بیت استعاره مصرحه وجود دارد.

همچنین در این عبارت بین «بدر» و «بدر» جناس تام وجود دارد.

ب 135 : «تَرَمَى بِأَسْدٍ» در این عبارت «اسد» برای دلاوران لشکر اسلام استعاره شده است، همچنین در «ترمی» استعاره تبعیه وجود دارد زیرا «گسیل داشتن رزمندگان به سوی دشمن» به «رمی»: «پرتاب کردن تیر به سوی دشمن» تشبیه شده و آن گاه از «رَمَى» مجازی «ترمی» مشتق شده و به جای معنی حقیقی که گفته شد به کار رفته.

ب 138 : «رِحَالُ الدَّهْرِ» در این عبارت «دهر» تشبیه به شتری شده که دارای «رحل» است آن گاه مشبه به حذف و یکی از لوازمش «رحل» باقی مانده پس استعاره از نوع مکنیه است.

ب 164 :

وَيُمَطِّرُونَ فَمَا بِالْأَرْضِ مِنْ مَحَلٍّ * وَلَا بِمَنْ بَاتَ فَوْقَ الْأَرْضِ مِنْ عُدْمٍ

در این بیت «یمطرون» استعاره تبعیه است برای بخشیدن.

ص: 279

مراعات نظیر :

در برده بوصیری 12 مورد و در نهج البرده 8 مورد مراعات نظیر وجود دارد.

صور بدیعی در قصاید:

اشاره

دوران بوصیری را از نظر ادبی، دوره بدیعیات نام نهاده اند. در این دوره شاعران و ادیبان به کاربرد بسیار وسیع صنایع مختلف بدیعی عنایتی در حد افراط داشتند. به طوری که اگر شاعری کمتر از این صنایع به کار می برد اثرش ناقص و ضعیف به شمار می رفت، اما شوقی مانند بوصیری مقهور فضای ادبی حاکم بر زمان خود نبوده است بلکه منش او در تعمد و حرص بر تقلید، وی را به این کار واداشته است. در ضمن شرح قصاید به کاربرد این صنایع اشاره کردیم اکنون ضمن نگاهی آماری به مقدار کلی هر یک از صنایع پرکاربرد، چند نمونه از هر نوع را در پی می آوریم:

الف - طباق

در برده 16 بار به کار رفته است. نمونه 1:

بیت 129:

المُصْدِرِي الْبَيْضِ حُمْرًا بَعْدَ مَا وَرَدَتْ * مَنِ الْعِدَا كُلَّ مُسَوِّدٍ مِنَ اللَّمَمِ

بین (مصدرین) و (وردت) طباق وجود دارد همچنین در این بیت بین (بیاض)، (حُمَره) و (سواد) مراعات نظیر وجود دارد.

نمونه 2:

بیت 112:

خَفَضْتُ كُلَّ مَقَامٍ بِالْأَضَافَةِ إِذْ * تُودِيَتْ بِالرَّفْعِ مِثْلَ الْمُفْرَدِ الْعَلَمِ

بین (خفضت) و (الرفع) طباق وجود دارد. همچنین در این بیت، مراعات نظیر آمیخته به توریه در استخدام اصطلاحات علم نحو است و این نشانگر قدرت هنری بوصیری در به کارگیری هنرمندانه و هماهنگ چند صنعت در یک بیت است.

طباق 25 بار در نهج البرده به کار گرفته شده، اینک چند نمونه از آن در پی می آید:

بیت 28: يُعْنَى الزَّمَانُ وَ يَبْقَى مِنْ إِسَاءَتِهَا، بَيْنَ «يَفْنَى» وَ «يَبْقَى»

بیت 31:

ص: 280

طَوْرًا تُمَدِّكَ فِي نَعْمَى وَعَافِيهِ * وَتَارَةً فِي قَرَارِ الْبُؤْسِ وَالْوَصْمِ

بین «نعمی» و «بؤس» و بین «عافیهِ» و «وصم».

بیت 132:

تِلْكَ الشَّوَاهِدُ تَتْرَى كُلَّ آوِنِهِ * فِي الْأَعْصِرِ الْغُرِّ لَا فِي الْأَعْصِرِ الدُّهْمِ

بین «الأعصر الغر» و «الأعصر الدهم».

بیت 182:

بَيْضُ الْوُجُوهِ وَوَجْهُ الدَّهْرِ ذُو حَلَكٍ، بَيْنَ «بَيْض» وَ «حَلَك».

چنان که ملاحظه شد بوسیله در به کارگیری صنایع مختلف در یک بیت هنرمندانه تر از شوقی عمل کرده است.

ب - جناس :

در قصیده برده 53 مورد جناسهای مختلف وجود دارد. این صنعت بیش از دیگر صنایع مورد توجه شاعران دوره ممالیک بوده است. اکنون به نمونه هایی چند از انواع جناس در برده اشاره می کنیم :

جناس اشتقاق : (إِتْهَمْتُ، التُّهْمُ)، (السَّائِمَةُ، تُسِمُ)، (جَدَلْتُ، جَدِلُ)

جناس محرّف : (يُضْمُ وَ يَصِمُ)، (يُبْقِيْنَ وَ يَبْغِيْنَ)، (قَرَمَ وَ قَرِمَ)، (الْحَزْمُ وَ الْحَزْمُ)

جناس مقلوب : اِلْتَمَسْتُ وَ اِسْتَلَمْتُ

جناس ناقص : (سَيْبُ، سَيْلُ)، (المَعَادُ وَ عَادُ)، (وَلِيَّتَ وَ اُولِيَّتَ)

در قصیده نهج البرده، 32 مورد جناس وجود دارد که از میزان آن در برده کمتر است. اینک توجه کنید به ذکر چند نمونه :

جناس محرّف : (الْخُلُقُ، الخَلْقُ)، (يُضْمُ وَ يُضَمُ)، (رَأَى، رَأَى)

جناس ناقص : (أَدَمُ، أَدَمُ)، (سَنَاوُهُ وَ سَنَاهُ)

جناس تام : (صَنَمَ وَ صَنَمَ)، (بَدْرَ وَ بَدْرَ)

ج - تصدير :

يعنى رَدُّ الْعَجْزِ إِلَى الصَّدْرِ

بُرْدَه:

بيت 12 :

ص: 281

إِنِّي أَتَهَمْتُ نَصِيحَ الشَّيْبِ فِي عَدْلِي * وَ الشَّيْبُ أَبْعَدُ فِي نُصْحٍ عَنِ التُّهْمِ

بیت 94 :

مُحَكَّمَاتُ فَمَا يُبَيِّنُ مِنْ شُبِّهِ * لِيذِي شِقَاقٍ وَ مَا يَبْغِيَنَّ مِنْ حَكَمِ

بیت 25 :

وَ لَا تَطْعُ مِنْهُمَا حَصْمًا وَ لَا حَكَمًا * فَأَنْتَ تَعْرِفُ كَيْدَ الْخَصْمِ وَ الْحَكَمِ

در قصیده نهج البرده، 21 بار تصدیق وجود دارد که سه نمونه از آن را نام می بریم :

بیت 6 :

يَا لَأَيْمَى فِي هَوَاةٍ وَ الْهَوَى قَدْرٌ * لَوْ شَفَكَ الْوَجْدُ لَمْ تَعْدِلْ وَ لَمْ تُلْمِ

بیت 35 :

هَامَتْ عَلَى أَثْرِ اللَّذَاتِ تَطْلُبُهَا * وَ النَّفْسُ إِنْ يَدْعُهَا دَاعِيَ الصَّبَا تَهِمُ

بیت 137 :

مُسَبِّحٍ لِلِقَاءِ اللَّهِ، مُضْطَرِمٍ * شَوْقًا عَلَى سَابِحِ كَالْبَرْقِ مُضْطَرِمِ

د - لف و نشر : در برده چهار مورد و در نهج البرده کمتر از این، لف و نشر وجود دارد. تمامی لف و نشرهای قصیده برده از نوع نامرتب است. به نمونه ها توجه کنید :

بیت 7 :

وَ أَثْبَتَ الْوَجْدُ خَطَى عَبْرِهِ وَ ضَنْئِي * مِثْلَ الْبَهَارِ عَلَى خَدَيْكَ وَ الْعَنَمِ

بیت 66 :

عَمُوا وَ صَمُّوا فَأِعْلَانُ الْبَشَائِرِ لَمْ * تُسْمَعْ وَ بَارِقَهُ الْأَعْدَارِ لَمْ تُسْمِعْ

بیت 78 :

ظَنُّوا الْحَمَامَ وَ ظَنُّوا الْعَنْكَبُوتَ عَلَى * خَيْرِ الْبَرِيَّةِ لَمْ تَنْسُجْ وَ لَمْ تَحْمِ

اما لف و نشر در بیت 29 نهج البرده مرتب است :

لَا تَحْفَلِي بِجَنَاهَا أَوْ جَنَائِهَا * الْمَوْتُ بِالزَّهْرِ مِثْلُ الْمَوْتِ بِالْفَحْمِ

ه - موازنه : در برده هفت مورد موازنه وجود دارد که گاهی همراه با تکرار است نظیر:

بیت 106 :

ص: 282

وَمَنْ هُوَ الْأَيُّهُ الْكُبْرَى لِمُعْتَبِرٍ * وَمَنْ هُوَ النَّعْمَةُ الْعُظْمَى لِمُعْتَمِرٍ

بیت 157 :

يَا رَبِّ وَاجْعَلْ رَجَائِي غَيْرَ مُنْعَكِسٍ * لَدَيْكَ وَاجْعَلْ حِبَالِي غَيْرَ مُنْخَرِمٍ

و یا بدون همراهی با تکرار، مانند :

بیت 55 :

كَالزَّهْرِ فِي تَرْفٍ وَ الْبَدْرِ فِي شَرْفٍ * وَالْبَحْرِ فِي كَرَمٍ وَ الدَّهْرِ فِي هَمَمٍ

تعداد موازنه در نهج البرده کمتر از برده است : اینک دو مورد از آن رادر پی می آوریم:

بیت 106 :

الْبَدْرُ دُونَكَ فِي حُسْنٍ وَ فِي شَرْفٍ * وَالْبَحْرُ دُونَكَ فِي خَيْرٍ وَ فِي

كَرَمٍ

بیت 168 :

الدَّخِرِ الْعَذْبِ فِي عِلْمٍ وَ فِي أَدَبٍ * وَالنَّاصِرِ النَّدْبِ فِي حَرْبٍ وَ فِي سَلَمٍ

و - استطراد :

آخرین صنعت بدیعی که بدان اشاره می کنیم استطراد است. به این معنی که شاعر از یک موضوع و از یک معنی به معنی دیگر که بدان متصل است و چندان ربطی به موضوع پیشین ندارد، گریز می زند و بدان منتقل می شود. مقصود شاعر از پیایی آوردن این دو بیت، رعایت تسلسل منطقی و مقدمه ساختن اولی برای ورود در دومی نیست.

مثال : بیت 71:

تَبْذَابُهُ بَعْدَ تَسْبِيحِ بَيْطِنِهِمَا * تَبْذَابُ الْمُسِيحِ مِنْ أَحْشَاءِ مُلْتَقِمٍ

این بیت، پس از صحبت از رجم شیاطین و فرار آنان از راه وحی و آسمان، و ذکر پرتاب سنگریزه به وسیله پیغمبر به سوی دشمن آمده است. نمونه استطراد در نهج البرده بیت 176 است :

لَا تَعْدُلُوهُ إِذَا طَافَ الدُّهُولُ بِهِ * مَاتَ الْحَبِيبُ، فَضَلَّ الصَّبُّ عَنْ رَغَمٍ

این بیت پس از بیان واکنش عمر بن خطاب در رحلت پیامبر گرامی اسلام آورده شده است.

چنان که پیش از این گفته شد، بیماری استفاده بیش از حد از صور بلاغی و صنایع بدیعی در عصر بوصیری شیوع داشته و فراگیر بوده است. سخن بوصیری در مقایسه با همتایان خود بسیار موزونتر و نحوه به کارگیری صنایع سنجیده تر به نظر می رسد. به همین دلیل شعر بوصیری را در زمره بدیعیات - که در همه ابیاتشان اثری از یک یا چند صنعت بدیعی به چشم می خورد - به شمار نیاورده اند.

روی هم رفته برده بوصیری کما و کیفاً در حوزه کاربرد صنایع ادبی نسبت به نهج البرده دارای برتری نمایانی است. وای بسا در ابیاتی از برده، با هنرمندی خاصی، چند صنعت با هم گرد آمده و تلفیق شده اند - چنان که در برخی ابیات سه صنعت ادبی به چشم می خورد
نظیر ابیات

: 20 (اشتقاق، تصدیر و استعاره)، 55 (جناس مردوف، جناس مکتف، و موازنه)، 129 (طباق و مراعات نظیر)، 136 (طباق، موازنه و تکرار) و بیت 137 (اشتقاق، مراعات نظیر و تشبیه).

البته در نهج البرده نیز مواردی که در یک بیت سه صنعت ادبی وجود داشته باشد، هست مانند بیت‌های : 34 (طباق، اضافه تشبیهی، استعاره مکنیه)، 100 (اشتقاق، تصدیر و استفهام انکاری)، 187 (جناس اشتقاق و طباق)، و بیت 188 که شامل (جناس محرف و جناس اشتقاق) است. در قصیده برده 33 بیت دارای بیش از یک صنعت ادبی و در نهج البرده 24 بیت دارای چنین ویژگی هستند. خلاصه سخن آن که با عنایت به تعداد ابیات نهج البرده که حدود 30 بیت بیش از برده است، تعداد صنایع به کار رفته در قصیده برده بیش از 120 مورد و در نهج البرده حدود 100 مورد می باشد.

بررسی نقش خیال در قصاید

الف) برده : سخنوران و نقادان ادبی برده را از برجسته ترین آثار دوران ممالیک برشمرده اند که در آن نقش خیال جوشان و تصویرگری ماهرانه اش بسی هنرمندانه و گیرا است. برخی از سخن سنجان آن را در زمره اشعار حماسی عرب برشمرده اند. (1)

ص: 284

1- به نظر می رسد که دلیل اساسی این نظریه فقدان شعر «ملحمی» یا «حماسی» در حوزه ادبیات عرب باشد. وگرنه با عنایت به قلت ابیات حماسی برده و اسلوب و معانی دینی و سایر مضامین مندرج در آن فرقه‌های اساسی بین «برده» و حماسه روشنتر می شود که در جای خود باید مورد بررسی قرار گیرد. وجوه اشتراک بین بخش‌هایی از برده نظیر بخش هشتم و شعر حماسی از جهت کیفی، زیاد است اما آیا می توان بر مثنوی ابیات نام حماسه اطلاق کرد و آن را در بر شاهنامه فردوسی نشانند. مع الوصف این یکی از ابتکارها و نوآوری های بوصیری است که توانسته با زیر بنایی واقعی و با تکیه بر حقایق مستند تاریخی صحنه های اسطوره ای و حماسی اندکی بیافریند که اگر سرمشق شاعران خوش ذوق و توانای عرب قرار می گرفت می توانست باب «حماسه» را با جدیت در ادب عربی بگشاید. ناگفته نماند که بستر ادبیات عربی در حوزه دینی، بویژه در وصف حماسه امام حسین علیه السلام، دارای آثار حماسی هست اما نه در حد شاهکار. یکی از این آثار عبارت است از: «الملحمه الکبری لواقعه کربلاء»، شیخ هادی کاشف الغطاء، انتشارات نورالهدی، قم، 180 ص، 1416 ه.ق.»

اوجگیری خیال در بخش هشتم برده که مربوط به وصف جنگاوری های دلاوران اسلام زیر فرماندهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است بیش از سایر بخش ها است.

در این بخش قدرت خیال و هنر سخنوری بوصیری دست به دست هم داده و صحنه های بدیع و تحسین برانگیز دلاوریهای گرد مردان صدر اسلام را به گونه ای بسیار زیبا و زنده به وصف کشیده اند. به طوری که خواننده اشعار در یک لحظه خود را کنار میدان رزم می بیند و به دیده بانی عظمت دلاوری رزمندگان اسلام و شدت رعب و وحشت و زبونی لشکریان کفر می پردازد. آن گاه بر قدرت ایمان و شهادت طلبی و شجاعت مسلمانان آفرین می گوید و آنان را از ژرفای جان تحسین می نماید.

همچنین در بخش پنجم برده که مربوط به بیان معجزات پیامبر است، نقش خیال حایز اهمیت فراوان است به طوری که اگر یک انسان بی عقیده به معجزه های پیامبر اسلام، این قسمت از شعر بوصیری را بخواند، با خود خواهد گفت که او عجب شاعر خیالپردازی است و چه نیکو به هم بافته است. بنابراین گذشته از واقعی بودن مضامین منقول و مستند در شعر، بار تخیلی آن نیز سنگینی می کند. این پدیده از ویژگی های ممتازی است که در کمتر شعری می توان همانندی برایش یافت. زیرا تلفیق و در هم آمیزی واقعیت و خیال و مشتبه شدن این دو به هم و نیازمند بودن اثبات درستی مفاهیم مندرج به استدلالهای نیرومند عقلی و نقلی، شاهکاری هنری است.

افزون بر این، ایجاز موزون در تعبیر از معجزات، شگفت انگیز است، به طوری که فقط در دو بیت 72 و 75 برده جمعا" به پنج معجزه مربوط به پیامبر اکرم (صلوات الله

علیه) اشاره شده است. آخرین بخشی که از نقش برجسته خیال در آن سخن می‌گوییم، بخش هفتم برده است، که در آن از معراج سخن رفته. از آن رو که معراج پدیده‌ای است کاملاً روحانی و بدور از آثار محسوس و قابل رؤیت مادی و سفری است از جهان طبیعت و ماده به عالم لامکان، لذا توصیف آن بدون تکیه بر نقل مستند ممکن نیست و بوصیری در این بخش با تشبیه‌های زیبا نظیر همانند کردن سیر شبانه پیامبر (إسراء) از حرم کعبه به حرم مسجدالأقصی، به سیر ماه تابان در شب تاریک، توانسته است آن را به دنیای احساسات مادی نزدیک کند. امتیاز ویژه این بخش وجود حرکت در مضامین آن است، حرکت پیامبران به سوی پیامبر اسلام، حرکت رسول خدا از کعبه به سوی قدس، حرکت ایشان از مسجدالأقصی به سوی بلندترین نقطه ملکوت که در قرآن از آن با عبارت «قَابَ قَوْسَيْنِ أُوْدُنِي» تعبیر شده است. اینها همگی جلوه داستانی و پویایی مضامین را تقویت کرده است.

بررسی خیال در نهج البرده:

شوقی نیز از خیالپردازی برای زیبا سازی ابعاد مختلف شعر خود بهره جسته است. خیال او اگر چه در مقام مقایسه با بوصیری ضعیف تر به نظر می‌رسد اما اثرش خالی از برجستگی‌های قابل تحسین هم نیست. مثلاً در بخش تحذیر از هوای نفس که ابیات (25 - 39) نهج البرده را در بر می‌گیرد، شوقی توانسته از اجزای نامرئی و نامحسوس، یعنی نفس و شیطان تابلوی محسوس ترسیم کند. لذا این مضامین نامحسوس در این ابیات با هنرمندی قدرت تخیل و فنّ تعبیر به گونه‌ای زیبا به درک و فهم نزدیک شده است.

اگرچه دقت نظر در تمامی ابیات گفته شده لازم است، اما ضمن ارجاع دادن شما به شرح بیتهای، تنها به آوردن بیت 34 نهج البرده بسنده می‌کنیم.

رَكَضَتْهَا فِي مُرْبِعِ الْمَعْصِيَاتِ، وَ مَا * أَخَذْتُ مِنْ حِمِيهِ الطَّاعَاتِ لِلتَّخَمِ

در این بیت نکاتی چند وجود دارد که ذکر می‌شود.

تشبیه نفس به سائمه بر سبیل استعاره مکنیه که تشبیهی است مضمّر نفسانی؛ دو

اضافه تشبیهی «مُرِيعِ الْمَعْصِيَاتِ» و «حَمِيَّةِ الطَّاعَاتِ» و نیز دو تشبیه زیبای انتزاعی، یعنی تشبیه ضمنی کسی که به دنبال هوس ها و گناهان روان است به چارپای علفخواری که همواره در پی علف است و نیز تشبیه ضمنی کسی که نفس خود را کنترل می کند به یک پاسبان که از وجود خود پاس می دارد، همگی در یک بیت گردآمده و همین خود نشانگر قدرت خیال و خلاقیت شوقی در سازندگی چنین تابلو زیبایی است.

به سبب این که در بررسی برده به نقش خیال در ساختار وجه حماسی آن پرداختیم، در این جا به بررسی بخش مشابه آن در نهج البرده که حدود ابیات 106 تا 112 و بیت‌های 135 تا 141 را در بر می گیرد می پردازیم.

در بیت‌های بخش اول، شوقی کوشیده تا با پرواز خیال در بین کوهها و ستارگان، دریا، ماه، شیر بیسه و جنگجویان تا بن دندان مسلح، ترسیمگر صحنه ای زیبا در پیش دیدگان ما باشد. او در چند بیت که جلوه های رزمی پیامبر اکرم را به وصف میکشد، پای عاطفه غزلی را نیز به میان می آورد.

تَهْفُو إِلَيْكَ وَإِنْ أَدْمَيْتَ حَبَبَهَا * فِي الْحَرْبِ، أَفَيْدَهُ الْأَبْطَالِ وَالْبُهَمِ

مَحَبَّةُ اللَّهِ أَلْقَاهَا، وَهَيْئُهُ * عَلَى ابْنِ أَمْنِهِ فِي كُلِّ مُصْطَلَمِ

چنان که پیش از این گفته شد، در بررسی غزل شوقی گفتیم که او در غزل الفاظ مربوط به جنگ را وارد می کند. و در این جا می بینیم که عکس عمل گفته شده را انجام داده و ابیات حماسی را به الفاظ شیرین و دلنواز غزل پیوند داده است و در واقع گویی کوشیده تا برجستگی خیال و عاطفه را به یکدیگر پیوند زند.

بَدْرٌ تَطَّلَعَ فِي بَدْرِ فُغْرَتُهُ * كَغُرَّةِ النَّصْرِ تَجَلُّو دَاجِيَ الظُّلَمِ

از تلفیق و پیوند خیال و عاطفه و تعبیر در این بخش بر برجستگی چشمگیری نسبت به دیگر بخش ها به چشم می خورد.

رنگ حماسی شعر تقویت شده و دیگر جلوه های هنری نیز به جمال سخن افزوده گردیده است نظیر تشبیه تمثیل در:

بیت 111:

كَأَنَّ وَجْهَكَ تَحْتَ النَّقْعِ بَدْرٌ دُجِي * يُضِيءُ مُلْتَمَا أَوْ غَيْرَ مُلْتَمِ

ص: 287

همچنین خطابی بودن این مجموعه ابیات، حضور قلب خواننده را در پیشگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تقویت می کند و به سخن روح خاصی می بخشد.

شوقی، ابیات (135-141) را نیز به ستایش رزمندگان مسلمان اختصاص داده، خلاقیت خیال او در این بیت ها نیز بهتر از سایر ابیات است. وجود استعاره در بیت های 135 و 136 و 138، تشبیه تمثیل در بیت 137، تشبیه بلیغ در بیت 139 جلوه هنری ابیات را رونق بخشیده است.

مضامین حماسی این مجموعه آمیخته به عاطفه غزلی نیست. بلکه همه در ستایش رزم و رزم آوری رزمندگان اسلام است:

عَلَى لَوَائِكَ مِنْهُمْ كُلُّ مُنْتَهِمٍ * لِلَّهِ مُسْتَقْتَلٍ فِي اللَّهِ مُعْتَمِرٍ

مُسَبِّحٌ لِلِقَاءِ اللَّهِ مُضْطَرِمٌ * شَوْقًا عَلَى سَابِحِ كَالْبَرْقِ مُضْطَرِمٌ

لَوْصَادَفَ الدَّهْرَ يَبْغِي نُقْلَهُ فَرَمَى * بَعَزْمِهِ فِي رِحَالِ الدَّهْرِ، لَمْ يَرِمِ

بِيضٌ مَفَالِيلُ مِنْ فِعْلِ الحُرُوبِ بِهِمْ * مِنْ أَسَيْفِ اللَّهِ لَا الْهِنْدِيَّةِ الحُرْمِ

بررسی نقش عاطفه در قصاید:

از انگیزه سرایش برده، چنین برمی آید که اگر عاطفه را از این اثر ادبی حذف کنیم گویی روح آن را بر گرفته ایم. لذا می توان با قوت ادعا کرد که برده بوضیری اثری عمیقاً عاطفی است که فن تعبیر و نیروی عقل و فکر و قدرت خیال و تلفیق سخن با واقعیات مبتنی بر وقایع و حقایق صدر اسلام، موجب استحکام و تعادل شکوهمند ساختار آن گردیده است. چنان که این قصیده با اشک و آه سوزناک و عاشقانه آغاز می شود و بنیایش و صلوات به پایان می رسد. و دامن این پیکر روحانی سرشار است از نواهای گوناگون، احساسات پاک عاشقانه، نفرت از دیو نفس و شیطان، شفاخواهی، شفاعت جویی، توبه، دعا و نیایش و وصف شکوهمندانه و حیرت آور جلوه های مختلف حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله .

اما بار عاطفی کلمات و تعابیر و ژرفا و تنوع احساسات در نهج البرده به گونه تجلی اش در برده نیست. شوقی از مقابل افکار و مضامین عبور کرده و آنها را با جان

خویش عجبین نساخته و در ژرفای آنها غرق نشده و وجود خود را با آن معانی بلند و مؤثر، چندان استوار پیوند نزده است. مثلاً وقتی غزل برده را می خوانیم خاطرمان در حُزن بسیار عمیق فرو می رود و اشک در چشمانمان حلقه می زند.

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد

یک نکته در این معنی گفتیم و همین باشد

هرکو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز

نقشش به حرام از خود صورتگر چین باشد

جام می و خون دل هر یک به کسی دادند

در دایره قسمت اوضاع چنین باشد

(حافظ)

اما به گاه خواندن غزل شوقی، احساسی نظیر لذت و فرحناکی ناشی از مطالعه یک شعر خوب، عارض می گردد. در یک کلام، سخن شوقی، سخنی است سرسبز و زمینی که از خامه تقلید بر دامن سپید کاغذ برون تراویده. اما سخن بوییری گفتاری است آسمانی و پیوسته به ملکوت زلالترین عواطف میلیاردها انسان پاک و شیدای لقای روح تابناک سرور کائنات، که از کام جانی عاشق و دردمند، بر بسیط بیکرانه جانها سرازیر گردیده است. و شاید همین سوز و گداز و عمق معرفت و صداقت و اخلاص متبلور در قصیده برده است که ضامن ماندگاری و تقدس این اثر جاودان شده است.

وحدت فنی قصاید:

مهمترین وجه افتراق برده و نهج البرده، گذشته از ابتکاری بودن اولی و تقلیدی بودن دیگری، استحکام وحدت اجزا و برخوردار بودن از پیوستگی منطقی و انسجام اسلوبی در برده و فقدان آن در نهج البرده است. قصیده شوقی را نه تنها نمی توان مانند برده به بخش های منظم و پیوسته به هم تقسیم کرد، بلکه به گاه مطالعه آن، متوجه وجود نوعی از هم گسیختگی و بی نظمی خاص موضوعی که همه پیکر قصیده را فراگرفته، می شویم. بهترین دلیل بر اثبات این مدعا نظر انداختن اجمالی بر فهرست کلی موضوع های مطرح شده در نهج البرده است که به ترتیب ابیات آن چنین است:

1 - مقدمه غزلی شامل: غزل عقیف و سپس غزل مادّی 2 - مذمت دنیا و شکایت از

نفس اماره و اخلاق را بهترین راه مهار عصیانگری نفس دانستن 3 - مدح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله 4 - اشاره به بعثت 5 - وصف قرآن 6 - میلاد پیامبر 7 - معراج 8 - هجرت و در ضمن آن افتخار به همنا می با پیامبر و توسل به ایشان 9 - تمجید از بوصیری 10 - مدح پیامبر اکرم با جلوه ای حماسی و ستایش از یتیمی و زهد و علو همت آن بزرگوار 11 - مقایسه پیامبر صلی الله علیه و آله و عیسی علیه السلام و مقایسه دین

اسلام و دین مسیحیت و ردّ اشکال های تراشیده بر ضد اسلام و ذمّ عملکرد مسیحیان که حتی دین مسیح را به اسارت خویش در آورده اند و پیوسته به نام آن آتش افروزی می کنند.

12 - مدح اولین جانشینان پیامبر اسلام پس از مدح سه تن از زمامداران دودمان بنی عباس 13 - صلوات بر پیامبر و آل پاک او و مناجات و نیایش پایانی.

قصیده نهج البرده دارای نوسانهای فراوانی است و یک سیاق هماهنگ و منطقی را در تعبیر و به کارگیری موزون خیال و عاطفه و پیوستگی افکار و مضامین، برای وصول به یک نتیجه درخشان پی نگرفته است.

اما هیچ یک از این عیب ها در قصیده مبارک برده به چشم نمی خورد.

ارزیابی کلی قصاید:

با توجه به تمامی ویژگی های ممتاز قصیده برده بوصیری در می یابیم که این گوهر زرین و جهانتاب نه تنها در حوزه ادبیات اسلامی و عربی، بلکه در بستر ادبیات جهانی و آثار متعالی انسانی نیز از جایگاه شایسته ای برخوردار است. برخی پنداشته اند که ویژگی حماسی برده موجب شهرت آن شده. اما سبب عمده جهانگیر شدن برده، اخلاص و عشق پاک جوشیده از جان سراینده آن است.

هر سخن کز دل برآید * لاجرم بر دل نشیند

وقتی که این ویژگی ذاتی با همه امتیازهای برجسته ای که برشمردیم به یکدیگر گره خورده اند، موجب ظهور این شاهکار ادبی و پایداری و ماندگاری آن در طول دورانهای متمادی و نیز موجب نفوذ آن در عمق جان شیفتگان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله گردیده و گل آفرین بر لب همگان نشانده است.

اما نهج البرده از چنین شهرت و اعتبار و مقامی برخوردار نیست. اگرچه می توان آن را در زمره یکی از آثار ادبی و زیبا و برجسته دانست که به تقلید از قصیده برده بوصیری

سروده شده. ولی هرگز نتوانسته است به حد و مقام رفیع آن برسد تا چه رسد که از آن فراتر رود.

ویژگی ها و امتیازهای بُرَدَه

- 1- اسلوب: وحدت فنی، یعنی پیوستگی منطقی و انسجام اسلوبی و همبستگی موزون همه اجزای قصیده برده تحسین برانگیز است.
 - 2- سخن بوصیری از پختگی دوران پیری برخوردار است. غزل عقیف و پندهای حکیمانه او در پرهیز از هواهای نفسانی و دوری از علایق دنیوی و گرایش او به زهد و آخرت جوئی گواه این مطلب است.
 - 3- پیوند برده با جان شاعر محکمتر است چون از عمق جان برخاسته است.
 - 4- برده از متانت و روحانیتی شکوهمند برخوردار است که در حقیقت ویژگی گوهری است.
 - 5- نور تابناک محمدی و یاد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این قصیده درخشانتر است.
 - 6- بوصیری در اسلوب، لفظ و مضمون در حد مقبول و قابل تحسینی از پیشینیان خود پیروی کرده است.
- فکر: 1- قصیده برده از نظر فکری از وزانت و عمق و استحکام منطقی بیشتری در مضامین برخوردار است.
- 2- بوصیری از قرآن و احادیث و رخدادهای صدر اسلام بیشتر بهره برده، ضمن آن که در این اقتباس ها نهایت امانتداری رعایت شده. این امر موجب تقویت معنویت و غنای فکری برده شده است.
- 3- برخوردار برده از مضامین بحث انگیز از ویژگی های خاص آن است، برخی از این موضوع ها عبارتند از:
قَدَم و حدوث قرآن، برخی معجزات پیامبر، تحدی قرآن.
- 4- استفاده بوصیری از براهین و استدلال های عقلی در برده بیش از استفاده شوقی از آنها در نهج البرده است.

5 - برده روح عرفانی دارد زیرا سراینده آن در طول عمر خویش از معارف عرفانی بهره های فراوان برده است.

خیال: تخیل بوصیری در سراسر برده نیرومند است و در برخی بخش ها نظیر بخش 7 و 8 از تحرک و پرش بیشتری برخوردار است. خیال بوصیری در عمق افکار و حوادث سیرکرده و بر اوج آنها بر پریده است.

عاطفه: 1 - برده یکسر شور و نوای صادقانه و از دل برخاسته است، با اشک شروع می شود و با آه پایان می پذیرد لذا عمق، وسعت، حرارت، قوت و تنوع نیروی عاطفه در آن بسیار بیشتر از نهج البرده است. البته این امر ناشی از عواملی چند است از جمله بیماری بوصیری، شکسته دلی او، عشق سوزانش به روح تابناک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، امید به شفا و شفاعت یابی.

2 - در برده بوصیری از تلفیق خیال و تعبیر نیرومند در وصف و نمایش حالات و احساسات روح و نفس انسان دردمند و دلباخته، نوعی درون گرایی هنرمندانه، در حوزه وسیعی از عواطف شاعر به چشم می خورد که پیوند شعر را با حالات مختلف او نشان می دهد.

3 - نقش عاطفه سرشار از صداقت و حرارت در پدید آمدن برده بوصیری اساسی و غیرقابل انکار است لذا تأثیر برده بر مخاطبان خود بسی پایدار و نافذ می باشد.

4 - نوسان موزون عاطفه در برده موجب شده است که این اثر به یک قصیده زنده و روحبخش تبدیل گردد.

تعبیر: 1 - بیان بوصیری از دو ویژگی سهولت و جزالت برخوردار است.

2 - ایجاز در بیان بوصیری از ویژگی های ممتاز آن است مثلاً در ضمن بیت های 59 تا 71 به 13 رخداد مقارن با ولادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اشاره شده است.

3 - در برده از صنایع بدیعی در حد وسیع اما به گونه ای مناسب استفاده شده. البته این ویژگی شعر دوره ممالیک است.

4 - موسیقی برده نافذتر است، چون آرایش و هندسه کلمات و جملات از تعادل، هماهنگی و شیوایی خاصی برخوردار است ضمن آن که در سراسر قصیده رعایت

مقتضای حال شده و حتی نوع الفاظ باموضوع و مضامین جاری در ابیات، بسیار متناسب است.

5- امانتداری بوضوح در نقل روایات و حوادث تاریخی، سخن او را از صداقت و مقبولیتی ویژه برخوردار ساخته است.

6- ابیات غزل برده کمتر از غزل نهج البرده است و به دلیل آن که شاعر از ورای الفاظ و عبارتها به روح تابناک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نظر دارد می توان آن را شعر رمزی به حساب آورد.

7- غزل برده عقیف است. این امر که مطابقت غزل را با مقتضای حال یعنی مدح پیامبر نشان می دهد موجب تعالی قصیده و افزایش ارج و بهای معنوی و ادبی آن گردیده است.

8- یکی از ویژگیهای عنصر تعبیر در برده وجود 37 مورد تکرار لفظی در آن است که اینک با ذکر شماره ابیات آنها را در پی می آوریم:

(3) قُلْتَ، (12) الشَّيْبُ، (16) جِمَاحُ، (17) شَهْوَةٌ، (25) خَصَمٌ، حَكْمٌ، (32) ضُرُورَةٌ، (33) الدُّنْيَا، (37) مُسْتَمْسِكُونَ، (44) أَنْسِبُ، مَاشَتْ، (51) أَنَّهُ، (59) طَيْبٌ، (61) كِسْرَى، (64) النَّارُ، الْمَاءُ، (69) مُنْهَزِمٌ، (71) نَبَذَ، (77) الْغَارُ، (78) ظَنُّوا، (89) مُنْتَظِمٌ، (100) حَزَّ، لَطَى، (104) تُنَكِّرُ وَيُنَكِّرُ، (106) وَمَنْ هُوَ، (107) سَرَى، حَرَمٌ، (113) أَيْ، (114) غَيْرٌ، (116) لَنَا، (117) أَكْرَمٌ، (121) لِيَالِي، (128) سَلَّ، (131) سَيْمًا، (136) غَيْرٌ، (157) وَاجْعَلْ، (161) الْعَيْسُ

9- تعداد 24 نام خاص یا مشهور وجود دارد که در نهج البرده نیست. این نامها با ذکر شماره آیاتشان عبارتند از:

(1) ذِي سَلَمٍ (2) كَاطِمَةٌ، إِصْمٌ، (24) الشَّيْطَانُ، (34) سَيِّدُ الْكَوْنِينِ، (43) النَّصَارَى، (62) النَّهْرُ «رود ساوه» (63) سَاوَةٌ (65) الْحِجَّ (67) كَاهِنٌ (70) أَبْرَهَةٌ، (71) الْمُسَبِّحُ «حضرت یونس» (75) الْقَمَرُ الْمُنْشَقُّ، (78) الْحَمَامُ «کبوتر غار ثور»، خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (92) عَادٌ، مَعَادٌ (99) حَبْلُ اللَّهِ «قرآن» (100) لَطَى «جهنم» (102) الصِّرَاطُ (118) بَعَثْتُ (128) حُنَيْنٌ، أُحُدٌ (159) النَّبِيُّ.

10 - برده از حسن ختام و جمال معنوی خاصی برخوردار است و به گونه ای به پایان رسیده که موجب افروخته ماندن آتش شوق در دل خواننده خود می شود و آدمی دوست می دارد که قصیده را باز هم در خاطر خویش مرور کند.

عیوب برده

1 - اشاره به روایت مجعول شق صدر پیامبر در بیت 75 که بطلان آن به تفصیل بررسی شد.

2 - کم توجهی به حادثه عظیم بعثت و گذشتن از آن در بیت 118.

3 - عبور از بیت القصید، (بیت 85) را اگر چه نمی توان عیب شمرد، اما بهتر بود شاعر بیتی را که بین آن و انگیزه سرایش کل قصیده، رابطه ای نزدیک وجود دارد بیش از این توسعه می بخشید و اندکی بیشتر به وصف حال و نیاز خود در پیشگاه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله ادامه می داد.

4 - تکلف در به کارگیری گسترده صنایع بدیعی که قبلاً به گونه ای آن را توجیه کردیم. اما در هر حال ناقدان ادبی افراط در هر زمینه ای را نمی ستایند.

ویژگی ها و امتیازهای نهج البرده

اسلوب: 1 - شوقی در اسلوب، لفظ و مضمون مقلد بوصیری است.

2 - حاشیه پردازی و گسستگی موضوعی و فقدان وحدت فنی از ویژگی های نهج البرده است.

3 - میزان ارتباط نهج البرده با افکار، عواطف و روحیات شاعر چندان استوار نیست؛ زیرا چنان که بوصیری فردی بسیار متدین و دیندار و متعبد و زاهد منش بوده است، شوقی چنین نبوده.

4 - با توجه به این که شوقی شاعری است مقلد، گاهی با نوآوری هایی بویژه در مضامین شعری او برمی خوریم مثلاً به این دو بیت توجه کنید:

ص: 294

بیت 27 نهج البرده:

مَخْطُوبَةٌ مُنْذُ كَانَ النَّاسُ خَاطِبَةً * مِنْ أَوَّلِ الدَّهْرِ لَمْ تُرْمَلْ وَلَمْ تَتِّمِ

بیت 126 برده:

مَكْفُوتَةٌ أَبَدًا مِنْهُمْ بِخَيْرِ أَبِي * وَخَيْرِ بَعْلِ فَلَمْ تَتِّمِ وَلَمْ تَتِّمِ

همچنین شوقی در تقلید از بیت 146 برده:

فَإِنَّ لِي ذِمَّةً مِنْهُ بِتَسْمِيَّتِي * مُحَمَّدًا فَهُوَ أَوْفَى الْخَلْقِ بِالذَّمِّ

با هنرنمایی قابل تحسینی چنین سروده:

بیت 100 نهج البرده:

يَا أَحْمَدَ الْخَيْرِ لِي جَاهٌ بِتَسْمِيَّتِي * وَكَيْفَ لَا يَتَّسَمَى بِالرَّسُولِ سَمِيٌّ؟

چند نکته برای روشن شدن زیبایی تقلید در این بیت لازم به ذکر است:

«نام بوصیری محمد و نام شوقی احمد بوده است» و این هر دو، مشهورترین نامهای پیامبر گرامی اسلام اند. بنابراین هریک به تناسب نام خود، همنامی اش را با پیامبر، به عنوان واسطه پیوند با روح مقدس آن حضرت مطرح کرده است. جمله برده خبری است و جمله نهج البرده انشایی. بیت بوصیری در سیاقی شبیه سخن گفتن با خویشان خویش بیان گردیده لذا درون گرا است. اما بیت شوقی در قالب خطابی بیان شده است، بنابراین برون گرا است.

5- نهج البرده در مقایسه با برده، قصیده ای است برون گرا و بیشتر در افق حوادث و در سطح محسوس آنها سیر می کند. برای نمونه به ابیات پس از بیت 141 تا پایان قصیده توجه کنید.

6- از ویژگی های غزل شوقی در نهج البرده آمیختن آن با الفاظی است که در آثار حماسی و رزمی به کار می رود.

فکر: 1- با توجه به آن که تعداد ابیات نهج البرده 29 بیت بیش از برده است، در ارزیابی کیفی مضامین و افکار طرح شده در دو قصیده، علی رغم آن که شوقی در عرضه برخی افکار و مضامین جدید در اثر خود نوآوری های خوبی داشته، اما مع الوصف برده بسیار وزین تر و سرشارتر از معانی عمیق می باشد.

ص: 295

2 - کمی اقتباس شوقی از قرآن و احادیث در مقایسه با برده باعث سبکتر شدن و کم مایگی نهج البرده شده است.

3 - شوقی به نظریه های مهم اجتماعی توجه خاصی نشان داده است برای نمونه به دو بیت زیر توجه کنید:

بیت 130:

دَعَوْتَهُمْ لِحِجَابٍ فِيهِ سُودٌ لَهُمْ * وَالْحَرْبُ أَسُّ نِظَامِ الْكَوْنِ وَالْأُمَّمِ

بیت 157:

وَ اتْرَكَ رَعْمَسِيْسَ، إِنَّ الْمُلْكَ مَطْهَرَةٌ * فِي نَهْضَةِ الْعَدْلِ لَا فِي نَهْضَةِ الْهَرَمِ

4 - نوع و کیفیت افکار عرضه شده در نهج البرده از شمول کمتری نسبت به افکار برده برخوردار است.

و نیز پیوند این مضامین با ممدوح، در مقایسه با پیوند مضامین برده با ویژگی ها و فضایل پیامبر، چندان استوار نیست. مثلاً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از هرگونه اختلافی بین پیروان ادیان آسمانی پیشگیری می کرده اند، اما شوقی در نهج البرده از اختلاف بین مسلمانان و مسیحیان سخن رانده. و یا آن که در بخشی دیگر به مدح سخیف حاکمان عباسی که ربطی به مدح پیامبر گرامی اسلام ندارد پرداخته است.

خیال: 1 - خیال شوقی در مقایسه با خیال بوصیری از سادگی و بساطت بیشتری برخوردار است و کمتر به ژرفای پنهان حقایق و حوادث نفوذ کرده.

2 - قدرت خیال شوقی در آفرینش برخی از تشبیه ها و استعاره ها و عبارتهای زیبا و موزون و آهنگین قابل تحسین است، اما او در تلفیق حوادث هماهنگ برای پدیدآوردن تابلوهای ترکیبی زیبا و شگفت انگیز که موجب می شود تا فکر و خیال در عمق معانی بلند و پیوسته به هم فرورود، نسبت به بوصیری بسیار ضعیف تر است.

3 - سهم خیال در آغاز نهج البرده بیش از عاطفه است.

عاطفه: 1 - قصیده نهج البرده مدحی است که نقش عاطفه و ناله های حزن و فریادهای شوق و جوشش احساسات برخاسته از عمق جان در آن کمتر به چشم می خورد.

2 - عاطفه شوقی از صداقت، حرارت، قوت و تنوع کمتری برخوردار است. لذا تأثیر

آن بر مخاطبان چندان پایدار نیست.

3 - غزل آغاز نهج البرده نشاط آور است.

تعبیر: 1 - شوقی در لفظ و مضمون به شدت و کثرت از بوسیری تقلید کرده است.

2 - نهج البرده از جهت غنای لغوی قصیده ای پر بار است.

3 - استفاده شوقی از 30 لقب و صفت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بجز نامهای احمد و محمد، در نهج البرده از ویژگیهای ممتاز آن است. اکنون این نامها را با ذکر شماره بیت ها در پی می آوریم:

(40) مُفَرِّجُ الْكَرْبِ فِي الدَّارَيْنِ، (43) أَمِيرُ الْأَنْبِيَاءِ، مِفْتَاحُ بَابِ اللَّهِ، (47) مُحَمَّدٌ، صَدَقَهُ الْبَارِي، رَحْمَةُ الْبَارِي، بُغْيَةُ اللَّهِ، (48) صَاحِبُ الْحَوْضِ، (56) ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ، (60) رَسُولُ اللَّهِ، (66) الْهَادِي، الصَّادِق، (67) أَمِين، (72) أَفْصَحُ النَّاطِقِينَ الصَّادَ، (78) خَيْرُ الْبَرِيَّةِ، (84) سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ، سَيِّدُ الْمَلَائِكَةِ، (85) حَبِيبُ اللَّهِ، (90) مُحَمَّدٌ، (91) قَارِئُ اللَّوْحِ، لَامِسُ الْقَلَمِ، (94) مُخْتَارٌ، (98) زَكْنُ الدِّينِ، (100) أَحْمَدُ، الرَّسُولُ، (110) ابْنُ آمِنِهِ، (112) بَدْرٌ، (113) الْوَلِيُّ الْمَكْنُونُ، (175) أَعْظَمُ الرَّسُلِ، (176) الْحَبِيبِ، (177) نَزِيلُ الْعَرْشِ، خَيْرُ الرَّسُلِ، (189) رَسُولُ الْعَالَمِينَ.

یادآوری می شود که منشأ این نامها غالباً قرآن یا روایات معتبر اسلامی است.

4 - در برخی ابیات نهج البرده از وجود نوعی تضاد مفهومی برای زیباسازی شعر و خیال انگیز کردن آن استفاده شده است مانند این بیت ها:

بیت 2:

رَمَى الْقَضَاءُ بَعَيْنِي جُوذِرٍ أَسَدًا * يَا سَاكِنَ الْقَاعِ أَدْرِكْ سَاكِنَ الْأَعْجَمِ

بیت 18:

يُرْعَنَ لِلْبَصْرِ السَّامِي، وَ مِنْ عَجَبٍ * إِذَا أَسْرَنَ أَسْرَنَ اللَّيْثُ بِالْعَنَمِ

بیت 21:

مَا كُنْتُ أَعْلَمُ حَتَّى عَنَّ مَسْكِنُهُ * أَنْ أَلْمُنَى وَ الْمَنَايَا مِضْرِبُ الْحَيْمِ

بیت 109:

تَهْفُو إِلَيْكَ وَ إِنْ أَدْمَيْتَ حَبَّتْهَا * فِي الْحَرْبِ، أَفْنِدَهُ الْأَبْطَالِ وَ الْبُهَمِ

5 - 47 نام خاص یا مشهور در نهج البرده به کار رفته که در قصیده برده وجود ندارد. این نامها با ذکر شماره ابیات اینک در پی می آید:

(1) رِیم، (2) جُوذَر، (20) الغَاب، (48) جَبْرِیلُ الأَمین، (53) بَحیرا، (54) حِراء، رُوحُ القُدُس، (55) مَكَّة، (58) تَسَنیم، (64) قُریش، (67) أَمینُ القَوم، (69) حَکیم «قرآن»، (80) مُسَیطِرُ الفُرس، فَيَصَدِّرُ الرُّوم، (83) المَسجِدُ الأَقصی، (86) مُنَوَّرَةٌ دُرَّیةُ اللُّجَم «براق»، (90) العَرش، (95) القرآن، (96) الحائِماتُ الرُّعب، (100) أَحمد، (101) البُرْدَه، (105) سَحبان، (110) ابنِ آمَنه، (116) عیسی، (122) المَسیحیَّة، (125) الرُّوح «نام حضرت عیسی»، (127) المَسیح، (128) رُوحُ اللّهِ، (150) العَدل، التَّمدین، (155) روم، آئین، بغداد، (157) رَعَمَسِیس، الهَرَم، (158) دَارُ الشَّرائِع «روم»، دَارُ السَّلَام «بغداد»، (160) رَشید، مَأْمون، مُعتَصِم، (166) الفاروق، ابن عبدالعزیز، (167) الإمام «علی (ع)»، (169) ابنِ عَفَّان، (172) أبی بَکر، (181) البیت و الحَرَم.

6 - تکرار لفظی در ابیات نهج البرده 43 مورد است. به این الفاظ با ذکر شماره ابیات توجه کنید: (2) ساکِن، (6) هَوَی، (8) الهَوَی، (9) أَعْرَی، (12) الضُّحَی، (13) السَّقَم، (20) أَلقَاک، (24) مَغناک، (29) المَوْت، (36) أخلاق، (37) النَّفْس، خَیر، (61) یُعْرَی، (64) کَیْف، (67) أَمین، (74) تُحَی، (77) صَدَمَه، (99) جَناح، (102) حُب، صادِق، (106) دُونک، (111) مُلْتِیْم، (112) عُرّه، (113) الیْتِم، (115) قُلْتَ، لَأَ نَعَم، (117) الجَهْل، إِبْعَث، (121) السَّرُّ، تَلَقَّه، (132) الأَعصِر، (138) الدَّهْر، (140) مَن مَات، (146) الزَّمان، (157) نَهَضَه، (159) عِنْدَ، (163) هَیْبَه، (164) الأَرْض، (169) یَحْنُو، تَحْنُو، (171) جُرْح، (179) ضُرٌّ، (180) سَأَم،

7 - همچنین نوعی تکرار مضمونی یعنی پیاپی آمدن دو لفظ یا دو عبارت مترادف نیز در 27 بیت نهج البرده به چشم می خورد که آنها را با ذکر شماره ابیات در پی می آوریم:

(6) لَمْ تَعْدِلْ وَ لَمْ تَلَمْ، (151) أَسْفَرَتْ وَ جَلَّتْ، (27) لَمْ تُرْمِلْ وَ لَمْ تَتِم، (45) أُنْسَاب وَ اللُّحَم، (47) مِنْ خَلْقٍ وَ مِنْ نَسَم، (50) باذِخْ، سَنِم، (54) مَصُونٌ سِرٌّ، مُنْکِتِم، (70) العِتْقُ وَ القَدَم، (76) مُهَجُّ الطَّاعِین، أَنْفُسُ البَاغِین، (93) مَا قُلْدَتْ، مَا طَوَّقَتْ / مِئِن، نِعَم، (102) حُبٌّ، هَوَی، (104) لَا یُذَمُّمُ وَ لَا یَلَمُّ، (118) قَتْلُ نَفْسٍ، سَفْکُ دَم، (124) الرُّفْقُ وَ الرُّحْم،

(126) لَمْ يَخْشَ وَلَمْ يَجِمْ، (127) الذَّنْبُ وَالْجُرْمُ، (133) لَمْ تُثَلِّمْ وَلَمْ تَصِمِ، (139) بِيضٌ، أَسِيْفٌ، (141) الْأَنَامُ، النَّاسُ، (141) الأَقْدَارُ وَالْقِيَمِ، (146) نَافِذٌ، مُرْتَسِمٌ، (159) ضَارَعَتْهَا، حَكَّتْهَا، (161) حُدُودُ الْأَعْرَاضِ وَالنَّحْمِ، (162) عِلْمٌ وَمَعْرِفَةٌ، (185) الْأَخْطَارُ وَالْقَحْمِ، (186) تَكَرَّرَ عَيْنِي مَضْمُونٌ مِصْرَاعٍ أَوَّلٍ.

8 - التفات در نهج البرده بیش از برده است.

9 - گاهی کلام شوقی مانند نثر می شود مانند ابیات 118 تا 120:

قَالُوا غَزَوْتَ وَرُسُلُ اللَّهِ مَا بُعِثُوا * لِقَتْلِ نَفْسٍ وَلَا جَاءُوا لِسَفْكِ دَمِ
جَهْلٌ وَتَضْلِيلُ أَحْلَامٍ وَسَفْسَطَةٌ * فَتَحَّتْ بِالسَّيْفِ بَعْدَ الْفَتْحِ بِالْقَلَمِ
لَمَّا أَتَى لَكَ عَفْوًا كُلُّ ذِي حَسَبٍ * تَكَفَّلَ السَّيْفُ بِالْجُهَّالِ وَالْعَمَمِ

10 - در نهج البرده اطناب بیش از ایجاز وجود دارد.

11 - کثرت صنایع لفظی بویژه جناس، طباق و تصدیر که هشتاد مورد از صد نکته ادبی نهج البرده را در بر می گیرد، و کثرت تکرار در لفظ و مضمون، و کثرت خطاب و ندا از ویژگی های بارز عنصر تعبیر در نهج البرده است.

12 - به کارگیری اصطلاحات اجتماعی نظیر «مصلحون، عدل، تمدین، بَغِي و نهضه در ابیات 149 تا 157»

نشانه گرایش خاص شاعر به این بُعد است.

13 - شوقی در نسیب نبوی، چونان بوصیری، خود را متعهد به رعایت جنبه عفاف غزل نمی دانسته است.

14 - نهج البرده دارای حسن مطلع و حسن ختام است.

عیبهای نهج البرده:

1 - وحدت فنی شامل پیوستگی اسلوب، تعادل بین عناصر چهارگانه فکر، خیال، عاطفه، و تعبیر، و تسلسل و پیوستگی منطقی بین مضامین و افکار مطرح شده، در قصیده نهج البرده بسیار ضعیف است.

2 - غزل غیر عقیف و مادی با مدح نبوی سازگار نیست.

3 - تغییر دادن برخی روایات، نظیر حادثه ایوان کسری در بیت 77 و حادثه هجرت در

بیت 96، که در شرح این بیت ها به طور کامل توضیح داده شد، صداقت و امانت شوقی را در نقل مضامین تاریخی خدشه دار می سازد.

4- گسترش دامنه مدح، از ممدوح یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله، به دیگران، موجب کم رنگ شدن هدف اصلی قصیده شده است.

5- وجود مدح سخیف، یعنی مدح بیدادگران دودمان بنی عباس در بیت های 160 تا 165 لکه سیاهی است بر سیمای نهج البرده».

6- جهش ناگهانی و بدون مقدمه از یک مضمون به مضمونی دیگر نظیر بیت 36 نشانه بارزی است بر فقدان پیوستگی لازم بین برخی ابیات نهج البرده.

7- داوری عاطفی و آمیخته به جدل و غیرمبتنی بر براهین عقلی یا شواهد انکارناپذیر تاریخی، نسبت به برتری مظاهر مختلف تمدن اسلامی مورد نظر شاعر، بر دیگر تمدن های بزرگ جهان و نیز ادعای بی همتا بودن زمامداران بنی عباس و اطلاق نام «خلائف الله» بر آنان یکی از عیوب فکری مهم نهج البرده است.

8- با توجه به این که سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله مبتنی بر حل و رفع اختلاف ها بین اهل کتاب بوده نه دامن زدن به آنها، شاید پرداختن شوقی به اختلاف مسیحیان و مسلمانان، آنهم در قصیده ای که مخصوص مدح رسول اکرم است، یک نقطه ضعف مهم باشد و از ارزش قصیده بکاهد.

البته نباید از نظر دور داشت که عواطف شوقی از ستمها و خونریزی های صلیبیان در گذشته و استعمارگران مسیحی در عصر حاضر بشدت متأثر و جریحه دار بوده است، اما این را هم نباید از یاد برد که ظلم خودپرستان و مشرکان منسوب به ادیان مقدس آسمانی، نباید منجر به قراردادن پیروان حقیقی این ادیان در برابر یکدیگر شود. چون جوهر همگی یکی است و همه پیام آور صلح و سلام و سعادت دنیا و آخرت هستند.

9- مهمترین عیب نهج البرده، اقتباس لفظی بسیار زیاد در آن از برده بوصیری است که به دلیل گستردگی و طولانی بودن مطلب در پایان آورده شد و اکنون جدول کامل این اقتباس ها را در پی می آوریم:

تطبيق تحليلي قصائد «بُرْدَة» و «نهج البُرْدَة» / ٣٠١

شماره ابیات برده	لفظ یا عبارت برگرفته شده	تعداد اقتباس	شماره بیت	ردیف
١٢١،٥،٥	بَانَ، عَلَمٌ، أَشْهُرُ الْحَرَمِ	٣	١	١
١٣٧	أَجْم	١	٢	٢
١٥٥	النَّفْسِ	١	٣	٣
٩٠،٥٤	خُلِقَ، الشُّبَيْمِ	٢	٥	٤
٩٠،٧،٩،٩	لايَمِي، الْهَوَى، الْوَجْدَ، لَمْ تَلَمْ	٤	٦	٥
١١	صَمَمَ	١	٧	٦
٥٠،٨	سَرَى، الْحَلْمِ	٢	١٠	٧
١٣٣	الرُّبَى	١	١١	٨
٣٢،٤٩	شَمْسٌ، الْعِصَمِ	٢	١٢	٩
٦٤،٧	خُدُودِ، الضَّرَمِ	٢	١٥	١٠
٤٢،٤٢	حُسْنِ، غَيْرِ مُنْقَسِمِ	٢	١٦	١١
٧،١٣٧	لَيْثٌ، الْعَنَمِ	٢	١٨	١٢
١٥٠،١٣٣،٧	خَدَّ، رُبَى، أَكَمَ	٣	١٩	١٣
١٢٢	قَرِمَ	١	٢٢	١٤
٣٢،٩	عُدْرِيَّةَ، الْعِصَمِ	٢	٢٣	١٥
٩٢	إِرَمَ	١	٢٤	١٦
٢٨،٥٥	الزَّهْرَ، الْمَوْتُ	٢	٢٩	١٧
٨٢	لَمْ يَنْمَ	١	٣٠	١٨
١٩،٦٠	البُّوسَ، الْوَصَمِ	٢	٣١	١٩
١٢٩،١٢٩	مُسَوَّدَةَ، اللَّمَمِ	٣	٣٣	٢٠
١٤٣ (فَيَا خَسَارَةَ نَفْسِ)	يَا وَيْلَتَا لِنَفْسِ			
٢٢،٢٣	حِمْيَةَ، التُّخَمِ	٢	٣٤	٢١
٣،١٤٢	الصُّبَا، تَهَمِ	٢	٣٥	٢٢
١٨،٩٠	أَخْلَاقِ، نَفْسِ	٢	٣٦	٢٣

ردیف	شماره بیت	تعداد اقتباس	لفظ یا عبارت برگرفته شده	شماره آیات برده
۲۴	۳۷	۳	شَرًّا، وَحِمًّا، مَرَّعًا	۲۰، ۱۲۸، ۲۲ (مَرَّعًا)
۲۵	۳۸	۱	لَذَّة	۲۱
۲۶	۳۹	۲	ذَنْبِي، مُعْتَصِمًا	۹۹، ۱۴۵
۲۷	۴۰	۱	الذَّارِئِينَ	(۵۸ و ۸۱)
۲۸	۴۱	۲	الشَّفَاعَةَ، أَمِّمًا (به معنی چیزانداک)	۴۹، ۳۶ (به معنی نزدیک)
۲۹	۴۲	۲	عَبْرَةَ، النَّدَمِ	۲۳، ۷
۳۰	۴۳	۱	يَعْتَنِي	۱۰۶
۳۱	۴۴	۲	مُسْتَلَمًا، مُلْتَزِمًا	۱۴۹، ۸۱
۳۲	۴۵	۲	مَدْحًا، حَبْلًا	۳۷، ۴۳
۳۳	۴۶	۲	زُهَيْرًا، هَرَمًا	۱۵۱، ۱۵۱
۳۴	۴۷	۶	مُحَمَّدًا، صَفْوَةَ، الْبَارِي، رَحْمَةً، خَلْقًا، نَسَمًا	۴۱، ۱۴۶، ۱۵۶، ۴۱، ۴۱، ۳۴
۳۵	۴۸	۴	الْحَوْضَ، الرَّسُلَ، الْوُرُودَ، طَوْبِي	۶۳، ۵۲، ۱۰۱ (وارد)، ۶۳
۳۶	۴۹	۳	الشَّمْسَ، الضُّوءَ، عَالَمًا	۸۸، ۱۰۴، ۱۰۴
۳۷	۵۰	۱	أَبُوهُ	۱۲۶ (أب)
۳۸	۵۱	۳	الْوَرَى، شَرْفًا، الْعَخَارَ	۱۴۴، ۴۴، ۴۸
۳۹	۵۲	۱	نُورَانًا	۵۲ (نوره)
۴۰	۵۴	۲	سِرًّا، مُنْكَتَمًا	۴، ۱۵
۴۱	۵۵	۱	بَطْحَاءً	۸۷ (بطاح)
۴۲	۵۶	۱	الْحَسَمَ	۵۶
۴۳	۵۷	۴	الْوَحْيَ، يُبَشِّرُ، سَيِّمًا، يَتَّسِمًا	۵۴، ۱۳۱، ۵۴، ۸۲ (البشر)، ۵۴
۴۴	۵۸	۱	الصُّحْبَ	۱۶۰
۴۵	۵۹	۲	عِمَامَةً، الدَّيْمَ	۳۹، ۷۴
۴۶	۶۱	۱	نَسَمًا	۴۱

تطبيق تحليلي قصائد «بردة» و «نهج البردة» / ٣٠٣

ردیف	شماره بیت	تعداد اقتباس	لفظ یا عبارت برگرفته شده	شماره ابیات برده
٤٧	٦٣	٢	رَحْمَن، النِّعَم	١٦١، ٩١
٤٨	٦٤	١	عَلَم	٨٨
٤٩	٦٥	٣	أَلَم، رَمَى، أَلَمَم	٨٥، ١٢٣، ١٤
٥٠	٦٦	٣	دَعْوَتُهُ، الصَّادِق، العَلَم	١١٢، ٧٧، ٧٢ (صِدْق)
٥١	٦٧	١	مُتَّهَم	٨٤
٥٢	٦٨	٧	فَأَقَّ، البُدُور، الأنبياء، خُلِقَ، الخَلْق، حُسْن، عَظَم	٤٤، ٥٤، ٣٨، ٣٨، ٣٨، ٥٥، ٣٨
٥٣	٦٩	٣	النَّبِيِّون، الآيات، مُتَّصِرِم	١٤٥، ٨٨، ٩٣
٥٤	٧٠	١	أَلْقَدَم	٩١
٥٥	٧٣	١	مُنْتَضِم	٨٩
٥٦	٧٥	٥	سَرَتْ، بِشَائِر، مَوْلِد، النُّور، الظُّلَم	١٠٧، ٥٣، ٥٩، ٦٦، ١٠٧
٥٧	٧٦	٢	عَرَب، عَجَم	٣٤، ٣٤
٥٨	٧٧	٢	إِبْوَان، إِضْدَعَتْ	٦١، ٦١ (مُنْضِدِع)
٥٩	٧٨	١	صَنَم (كلمة دوّم)	٦٨
٦٠	٨٠	٢	الفُرس، عَمَى	٧٦، ٦٠
٦١	٨٠	-	أَصَمُّ عَم	٦٦ (عَمُوا وَ صَمُوا)
٦٢	٨١	٢	شُبَيْه، الغنم	١١٨، ٩٤
٦٣	٨٢	٢	اللَّيْثُ، أَلْبَهُم	١٣٤، ١٣٧
٦٤	٨٣	٣	أَسْرَى، الرُّشْلُ، قَدَم	٧٢، ١٠٩، ١٠٧
٦٥	٨٤	٢	البِدْر، العَلَم	١١٠، ١٠٧
٦٦	٨٦	٢	بِهِم، اللُّجَم	١٦، ١١٠
٦٧	٨٧	١	أَلَا يُنْقِ الرُّسْم	١٠٥
٦٨	٩٠	١	إِسْتَلَمَ	٨١ (إِسْتَلَمْتُ)
٦٩	٩١	٤	الدِّين، الدُّنْيَا، اللُّوح، أَلْعَلَم	١٥٤، ١٥٤، ١٤٣، ١٤٣

ردیف	شماره بیت	تعداد اقتباس	لفظ یا عبارت برگرفته شده	شماره آیات برده
۷۰	۹۲	۳	السُّرِّ، عَلِمَ، حِكْمَ	۴۰، ۴۰، ۱۱۳
۷۱	۹۳	۱	نَعَمَ	۱۱۵
۷۲	۹۴	۳	الْفَارِ، سَائِمَةٌ، لَمْ تُسَمَّ	۲۰، ۲۰، ۷۶ (لَأْتِسِمَ)
۷۳	۹۵	۱	أَمَمٌ (به معنی نزدیک)	۴۹
۷۴	۹۶	۲	عَنْكَبُوتَ، الرَّحْمَ	۱۲۰، ۷۸
۷۵	۹۷	۳	الأَرْضِ، الْحَقِّ، مُنْهَرِمَ	۶۹، ۶۵، ۶۸
۷۶	۹۸	۲	رُكْنٌ، لَمْ يَنْعَمَ	۶۷، ۱۱۶
۷۷	۱۰۰	۲	جَاهِ، تَسْمِيَّتِي	۱۴۶، ۱۵۳
۷۸	۱۰۳	۲	العَارِضِ، العَرِمَ	۸۷، ۸۷
۷۹	۱۰۶	۶	البَدْرِ، حُسْنِ، شَرْفِ، الْبَحْرِ، خَيْرِ، كَرَمِ	۵۵، ۷۶، ۵۵، ۵۵، ۹۷، ۵۵
۸۰	۱۰۷	۱	سَمَّ الْجِبَالِ	۳۱ (الْجِبَالُ السُّمَّ)
۸۱	۱۰۸	۳	اللَّيْثِ، شَاكِي السَّلَاحِ، كَمِي	۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۷
۸۲	۱۰۹	۱	أَلْبَهُمَ	۱۳۴
۸۳	۱۱۰	۱	فِي كُلِّ مُضْطَّدَمٍ	۱۲۷
۸۴	۱۱۱	۱	مُتَنَبِّمٍ (نقابدار)	۵۸ (بوسنده)
۸۵	۱۱۲	۴	بَدْرٍ، بَدْرٍ، دَاجِي، الظُّلَمِ	۱۰۷، ۱۰۷، ۱۲۸، ۱۰۷
۸۶	۱۱۳	۲	اللُّوْلُو الْمَكْنُونِ، الْيُنْمِ	۱۳۹، ۵۷
۸۷	۱۱۴	۱	الْقِسْمِ	۱۵۶
۸۸	۱۱۵	۲	لَا، نَعَمَ	۳۵، ۳۵
۸۹	۱۱۶	۱	الرَّوْمِ	۴۶
۹۰	۱۱۷	۳	جَهْلٍ، مَوْتٍ، مُعْجِزَةٍ	۹۳، ۲۸، ۱۱۳
۹۱	۱۲۱	۲	السُّرِّ، يَنْحَسِمِ	۱۰، ۲۲ (منحسم)
۹۲	۱۲۵	۱	الْقَدَمِ	۹۱
۹۳	۱۲۹	۱	الدَّمَمِ	۱۴۶

تطبيق تحليلي قصائد «بُرْدَة» و «نهج البُرْدَة» / ٣٠٥

ردیف	شماره بیت	تعداد اقتباس	لفظ یا عبارت برگرفته شده	شماره ابیات برده
٩٤	١٣٠	١	الْحَرْبُ، الْأَمَمُ	١١٧، ٩٥
٩٥	١٣١	٢	لَوْلَاهُ، ذَهْمٌ	٨٦، ٣٣
٩٦	١٣٢	٢	الْغُرَى، الْأَعْصُرُ الدَّهْمُ	٨٦ (غُرَى)، ٨٦
٩٧	١٣٣	١	تَصَمُّ	١٩ (يَصَمُّ)
٩٨	١٣٤	١	مُنْقَصِمٌ	١٣٦
٩٩	١٣٥	٢	أَسَدٌ، يَرْمِي	١٢٣، ١٣٥
١٠٠	١٣٦	١	مُنْتَقِمٌ	١٥٣
١٠١	١٣٧	٤	مُسْبِحٌ، مُضْطَرِمٌ، سَابِحٌ، الْبَرْقُ	٢، ١٢٣، ٤، ٧١
١٠٢	١٣٨	٢	الدَّهْرُ، لَمْ يَرِمِ	٧٧، ٥٥
١٠٣	١٣٩	١	بَيْضٌ	١٢٩
١٠٤	١٤٠	١	الْقَسَمُ	٩٧
١٠٥	١٤٢	١	مُلْتَطِمٌ	١٢٣
١٠٦	١٤٣	٢	جَوْهَرٌ، الْعَلَمُ	١١٠، ٤٢
١٠٧	١٤٥	١	الْهَزَمُ	١٣
١٠٨	١٤٦	١	الزَّمان	٩٢
١٠٩	١٤٨	١	النَّعْمُ	١٤١
١١٠	١٤٩	١	العِظَمُ	٤٤
١١١	١٥٠	٢	شَدَّوْا، الْحُزْمُ	١٣٣ (شَدَّوْا)، ١٣٣
١١٢	١٥١	٤	الدُّنْيَا، مِلَّةٌ، النَّاسُ، الشَّيْمُ	١٠٠، ١٠٢، ١٣٧، ١٥١
١١٣	١٥٢	١	طَرِيقٌ	٦٩
١١٤	١٥٣	١	يَنْهَدِمُ	١١٦ (مُنْهَدِمٌ)
١١٥	١٥٦	٣	كِسْرَى، إِيوَانٌ، النُّيْرَانُ	٦٢، ٦١، ٦١ (النَّارُ)
١١٦	١٥٩	٣	مُلْتَأَمٌ	٦١ (مُلْتَأَمٌ)

ردیف	شماره بیت	تعداد اقتباس	لفظ یا عبارت برگرفته شده	شماره آیات برده
۱۱۷	۱۶۲	۲	عَقْل، فَهْم	۴۷(عُقُول)، ۴۸(فَهْم)
۱۱۸	۱۶۳	۱	الْحُكْم	۲۵(حُكْم)
۱۱۹	۱۶۵	۱	الْوَزَى	۴۸
۱۲۰	۱۷۰	۱	غَيْر مُنْقَصِم	۳۷
۱۲۱	۱۷۶	۲	الْحَبِيب، الصَّب	۴، ۳۶
۱۲۲	۱۷۸	۴	اللَّيَالَى، صَلَاة، ذَمْع، مُنْسَجِم	۱۵۹، ۲۳، ۱۵۹، ۱۲۱
۱۲۳	۱۷۹	۲	ضُرٌّ، وَرَم	۲۹، ۲۹
۱۲۴	۱۸۰	۱	الْحُبِّ، سَأَم	۹۸، ۸
۱۲۵	۱۸۲	۲	شُمَّ، حَمَى	۷۴، ۳۱
۱۲۶	۱۸۳	۱	الصُّحْب	۱۶۰
۱۲۷	۱۸۴	۱	عَمَم	۱۵۲
۱۲۸	۱۸۷	۲	نَعَم، نَعَم	۶۰، ۱۱۵
۱۲۹	۱۸۸	۱	مُنْتَقِم	۱۵۳
۱۳۰	۱۸۹	۲	الْطُّف، لَا تَسْم	۱۴۳، ۱۵۸، (لَمْ تَسْم)

خلاصه: در 129 بیت از قصیده نهج البرده شوقی 253 مورد

اقتباس لفظی از برده بوصیری وجود دارد. لازم به یادآوری است که اقتباس های

اسلوبی و مضمونی نیز در جای خود مورد بررسی قرار گرفته است.

نتیجه:

تاکنون بسیاری از شاعران قدرتمند عرب زبان کوشیده اند تا در حوزه مدح و ستایش پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله ، با بوصیری به معارضه و رقابت برخیزند. اما هیچ یک از آنان نتوانسته است به مقام بوصیری نزدیک شود، تا چه رسد به آن که از حد او درگذرد. چنان که ملاحظه شد، قصیده نهج البرده شوقی نیز از این قاعده برکنار نیست. بنابراین قصیده مبارکه برده، همچنان بسان ستاره ای بی همتا در آسمان ادب عربی می درخشند.

با سپاس از درگاه خداوند متعال که در این تلاش مرا یاری کرد، و با درود بر روح پاک حضرت محمدبن عبدالله صلی الله علیه و آله و اهل بیت معصوم ایشان، شرح تطبیقی قصاید «برده» و «نهج البرده» در فرخنده سالروز میلاد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، 17 ربیع الأول 1418 ق برابر با 1/5/1376 ش به پایان رسید.

و السلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: 307

الف - فرهنگها به ترتیب فراوانی

کاربرد:

- 1 - المنجد، عربی به فارسی، ترجمه: محمّد بندرریگی، 2 جلد، نشر ایران، تهران، 1374 ش.
- 2 - فرهنگ لاروس عربی به فارسی، خلیل الجّر، ترجمه: حمید طیبیان، 2 جلد، امیرکبیر، تهران، 1365 ش.
- 3 - منتهی الإزب فی لغّه العرب، عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پوری، 4 ج، سنایی، تهران، (بی تا).
- 4 - لسان العرب، محمّد بن مکرم ابن منظور، 18 ج، داراحیاء التراث العربی، بیروت، 1408 ه. ق.
- 5 - فرهنگ فارسی، محمّد معین، 6 ج، امیرکبیر، تهران، 1364 ش.

ب - منابع عربی :

- 1 - أحمد شوقی امیرالشعراء دراسة و نصوص، فوزی خلیل عطوی، دارالصّعب، بیروت، 1978 م.
- 2 - أحمد شوقی امیر الشعراء، عبد المجید الحرّ، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1992 م.
- 3 - الإسراء و المعراج و العِلْمُ الحدیث، محمّد امین جبر، دارالکتب المصری، 1416 ه. ق.
- 4 - الأعلام قاموس تراجم لاشهر الرجال و النساء من العرب و...، خیرالدین الزرکلی، 12 ج، دارالعلم للملایین، بیروت، 1984 م.
- 5 - الأعلام الشّرقیه فی المائۀ الرّابعة عشرة الهجریه، زکی محمّد مجاهد، 3 ج، دارالغرب الاسلامی، بیروت، 1994 م.

ص: 308

- 6 - أعلام ورؤاؤء فى الأءءب العربى؁ كاظم حطيط؁ الشركه العالميه للكتاب؁ 1407 ق.
- 7 - الأنساب؁ عبدالكريم بن محمء السمعانى؁ دائره المعارف العثمانيه؁ حيدر آباء دكن؁ چاپ سنگى.
- 8 - بحار الأءنوار؁ محمد باقر بن محمد تقى مجلسى؁ 107 ج؁ تهران؁ 1403 ق.
- 9 - البوصيرى شاعر المءايح النبويه و علمؤها؁ على نجيب عطوى؁ دارالكتب العلميه؁ بيروت؁ 1995 م.
- 10 - تاريخ الأءءب العربى؁ كارل بروكلمان؁ ترجمه:عءءالحليم النجار؁ 6 ج؁ دار المعارف؁ قاهره؁ 1974 م.
- 11 - تاريخ الأءءب العربى؁ عمر فروخ؁ 6 ج؁ دار العلم للملائين؁ بيروت؁ 1982 م.
- 12 - تاريخ الأءءب العربى العصر المملوكى؁ عمر موسى باشا؁ دارالفكر المعاصر؁ بيروت؁ 1409 ق.
- 13 - الجامع الصغير فى أءاءيئ البشير النذير؁ عءءالرحمن ابى بكر السيوطى؁ 2 ج؁ دارالفكر؁ بيروت؁ 1401 ق.
- 14 - الجامع فى تاريخ الأءءب العربى؁ حناالفاخورى؁ 2 ج؁ دارالجبل؁ بيروت؁ 1995.
- 15 - الحماسه المغربيه؁ ابو العباس اءمءءبن عءءالسلاام الجراوى التاءلى؁ محقق: محمء رضوان الءايه؁ 2 ج؁ دارالفكر؁ بيروت؁ 1411 ق.
- 16 - خزانه الأءءب و غايه الارب؁ تقى الءين ابن على ابن حجه الحموى؁ 14 ج؁ المطبعه الخيره؁ مصر؁ 1304 ق.
- 17 - ديوان ابن الفارض؁ عمرين على بن فارض؁ شارح: مهءى محمء ناصر الءين؁ دارالكتب العلميه؁ 1410 ق.
- 18 - ديوان ابى طالب عمّ النبى؁ ابوظالب عبد مناف بن عءءالمطلب؁ دارالكتاب العربى؁ بيروت؁ 1414 ق.
- 19 - ديوان اءمء شوقى؁ مءاءله و تحقيق؁ اميل.أ.كبا؁ 2 ج؁ دارالجبل؁ بيروت؁ 1415 ق.
- 20 - ديوان كعب بن زهير؁ شارح: ابى سعيد الحسن بن الحسين العسكرى؁ دارالكتاب العربى؁ بيروت؁ 1414 ق.
- 21 - السيره النبويه؁ ابوالفءاء اسماعيل بن كثير؁ تحقيق: اءمء عبد الشافى؁ 2 ج؁ دارالكتب العلميه؁ بيروت؁ 1407 ق.

- 22 - السيره النبويه، عبد الملك بن هشام، تحقيق: مصطفى السقا، ابراهيم الأبيارى، 4 ج، داراحياء التراث، 1415 ق.
- 23 - السيره النبويه و المعجزات، محمد بن احمد كنعان، مؤسسه المعارف، بيروت، 1417 ق.
- 24 - شرح التعرّف لمذهب أهل التصوّف، اسماعيل بن محمد المستملى، مقدمه و تحشيه و تصحيح: محمّد روشن، اساطير، تهران، 1363 ق.
- 25 - شرح ديوان ابى تمام، حبيب بن أوس ابوتمام، شرح خطيب التبريزى، 2 ج، دارالكتاب العربى، بيروت، 1414 ق.
- 26 - الشوقيات، احمد شوقى بك، 4 ج، دارالعودة، بيروت، 1988 م.
- 27 - العرف الطيب فى شرح ديوان أبى الطيب، شرح: ناصيف اليازجى، 2 ج، دارنظير عبود، 1995 م.
- 28 - عوالى اللئالى العزيزيه، محمد بن زين الدين ابن ابى الجمهور، 4 ج، مطبعه سيد الشهداء، قم، 1403 ق.
- 29 - فصول فى الشعر و نقده، شوقى ضيف، دارالمعارف، مصر، 1971 م.
- 30 - فوات الوفيات، محمد بن شاكر الكتبي، 7 ج، بولاق، مصر، 1299 هـ . ق.
- 31 - فى أصول الأدب، محاضرات و مقالات فى الأدب العربى، احمد حسن زيات، مطبعه الرساله، قاهره، 1372 ق.
- 32 - كنز العمال فى سنن الأفعال و الأفعال، على بن حسام الممتقى، 18 ج، الرساله، بيروت، 1413 ق.
- 33 - مجمع البيان فى تفسيرالقرآن، فضل بن الحسن الطبرسى، 10 ج، الأعلمى للمطبوعات، بيروت، 1415 م.
- 34 - المدايح النبويه فى الأدب العربى، زكى مبارك، قاهره، 1354 ق.
- 35 - المسند الجامع لأحاديث الكتب السنّه، بشّارعوّاد معروف و ديكران، 20 ج، دارالجيل، بيروت، 1413 ق.
- 36 - معجم البلدان، ياقوت ابن عبدالله الحموى، 5 ج، دارصادر، بيروت، 1410 ق.
- 37 - معجم المطبوعات العربيه و المعربيه، يوسف اليان سركىس، 2 ج، مكتبه يوسف اليان سركىس، قاهره، 1410 ق.
- 38 - المعجم المفصّل فى الأدب، محمدالتّونجى، 2 ج، دارالكتب العلميه، بيروت، 1413 ق.

- 39 - المعجم المفهرس لألفاظ الحديث النبوي، الاتحاد الأُمى للمجاميع العلميه، 4 ج، ونسنگ، ليدن، 1936 م.
- 40 - الموجز فى الأدب العربى و تاريخه، حتّا الفاخورى، 4 ج، دارالجيل، بيروت، 1411 ق.
- 41 - موسوعه أطراف الحديث النبوى الشريف، محمّد السعيد بسيونى زغلول، عالم التراث، بيروت، 1410 ق.
- 42 - الموسوعه الشّوقيه (الأعمال الكامله) لأميرالشعراء احمد شوقى، شرح و تأليف: ابراهيم الايبارى، 9 ج، دارالكتاب العربى، بيروت، 1415 ق.
- 43 - موسوعه النبى الأءظم محمد بن عبدالله، محمّد هادى الأمنى، 2 ج، دارالزهراء، بيروت، 1415 ق.
- 44 - الميزان فى تفسير القرآن، محمد حسين طباطبائى، 20 ج، دارالكتب الاسلاميه، 1396 ق.
- 45 - الوافى بالوفيات، خليل ابن ايبك الصفدى، 22 ج، چاپ افست، 1401 ق.
- 46 - وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزّمان، احمد بن احمد بن خلّكان، تحقيق: احسان عباس، 8 ج، دارصادر، بيروت، 1398 ق.
- ج. منابع فارسى:
- 1 - آذربايجان شرقى [عكس]، خانعلى صيامى، سروش، تهران، 1375 ش.
 - 2 - احاديث مثنوى، بديع الزّمان فروزانفر، امير كبير، تهران، 1361 ش.
 - 3 - ادبيات تطبيقى، محمّد غنيمى هلال، ترجمه سيد مرتضى آيه الله زاده شيرازى، اميركبير، تهران، 1373.
 - 4 - ادبيات و تعهد در اسلام، محمّد رضا حكيمى، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، تهران، 1364 ش.
 - 5 - اصول كافى، محمد بن يعقوب كلينى، ترجمه و شرح فارسى، باقر كمره اى، 6 ج، اسوه، تهران، 1372 ش.
 - 6 - اعلام قرآن، محمّد خزائلى، امير كبير، تهران، 1350 ش.
 - 7 - برگزیده تفسير نمونه، احمد على بابائى، 5 ج، دارالكتب الاسلاميه، تهران، 1374 ش.
 - 8 - پرده نشين جلال، اكبر بهداروند، ترجمه: نصرت الله فروهر، برگ، تهران، 1370 ش.
 - 9 - تاريخ اسلام، على اكبر فياض، دانشگاه تهران، تهران، 1369 ش.

- 10 - تاریخ پیامبر اسلام، محمد ابراهیم آیتی، تجدید نظر: ابوالقاسم گرجی، دانشگاه تهران، تهران، 1361 ش.
- 11 - تاریخ خانقاه در ایران، محسن کیانی، کتابخانه طهوری، تهران، 1369 ش.
- 12 - تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، 3 ج، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، 1373 ش.
- 13 - تاریخ یعقوبی [فارسی]، احمد بن اسحاق یعقوبی، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، 2 ج، علمی و فرهنگی، تهران، 1374 ش.
- 14 - تعلیقات نقض، جلال الدین محدث، 2 ج، انجمن آثار ملی، تهران، 1358 ش.
- 15 - جامع الحکمتین، ناصر خسرو قبادیانی، تصحیح و مقدمه: هانری گربن و محمد معین، کتابخانه طهوری، تهران، 1363 ش.
- 16 - خورشید تابان در علم قرآن، احمد محدث خراسانی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد، 1372 ش.
- 17 - دانشنامه ادب فارسی، به سرپرستی: حسن انوشه، دانشنامه، تهران، 1375 ش.
- 18 - دائرة الفرائد در فرهنگ قرآن، محمد باقر محقق، 3 ج، بعثت، تهران، 1364 ش.
- 19 - دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، تا جلد 6، مرکز دائرة المعارف اسلامی، تهران، 1368 ش.
- 20 - دائرة المعارف فارسی، غلامحسین مصاحب، 3 ج، فرانکلین، تهران، 1356 ش.
- 21 - دیوان حافظ، تصحیح و مقدمه: حسین الهی قمشه ای، سروش، تهران، 1366 ش.
- 22 - رساله توضیح المسائل امام خمینی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، 1366 ش.
- 23 - روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، حسین بن علی ابوالفتح رازی، تصحیح و حواشی: ابوالحسن شعرانی، 12 ج، کتابفروشی اسلامیّه، تهران، 1348 ش.
- 24 - ریحانه الأدب فی تراجم المعروفین بالکنیه و اللقب، محمد علی مدرّس تبریزی، 8 ج، کتابفروشی خیام، تبریز، 1374 ش.
- 25 - سیره رسول الله صلی الله علیه و آله، عباس زریاب خوئی، سروش، تهران، 1370 ش.
- 26 - سیره صحیح پیامبر بزرگ اسلام، جعفر مرتضی عاملی، ترجمه: حسین تاج آبادی، 2 ج، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، 1371 ش.
- 27 - سیره علمی و عملی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، عبدالله جوادی آملی، اسراء، قم، 1374

- 28 - سیمای محمد در آینه شعر فارسی، محمود شاهرخی و مشفق کاشانی، وزارت ارشاد اسلامی، تهران، 1372 ش.
- 29 - شرح بر صد کلمه امیرالمؤمنین علی (ع)، میثم بن علی البحرانی، ترجمه: عبدالعلی صاحبی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد، 1370 ش.
- 30 - شرح جمال الدین محمد خوانساری بر غُرِّ الحِکْم و دُرِّ الکَلِم، عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، 7 ج، دانشگاه تهران، 1373 ش.
- 31 - شرح چهل حدیث، روح الله موسوی خمینی، مرکز نشر فرهنگی رجاء، تهران، 1361 ش.
- 32 - شرح فارسی مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، عبد الرزاق گیلانی، تحقیق: جلال الدین محدث، 2 ج، دانشگاه تهران، 1360 ش.
- 33 - شرح قصیده برده، [یکی از دانشمندان سده نهم]، تصحیح و مقدمه: علی محدث، علمی و فرهنگی، تهران، 1361 ش.
- 34 - شرح مصطلحات فلسفی بدایه الحکمه و نهایه الحکمه، علی شیروانی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، 1373 ش.
- 35 - صحیفه نور، روح الله موسوی خمینی، 22 ج، وزارت ارشاد اسلامی، تهران، 1368 ش.
- 36 - صوفی نامه، مظفر بن اردشیر عبادی، توضیحات: غلامحسین یوسفی، سخن، تهران، 1368 ش.
- 37 - فروغ ابدیت، جعفر سبحانی تبریزی، 2 ج، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، 1374 ش.
- 38 - فرهنگ علوم فلسفی و کلامی، جعفر سجادی، امیرکبیر، تهران، 1375 ش.
- 39 - فهرست الفبائی کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، محمد آصف فکرت، کتابخانه مرکزی آستان قدس، مشهد، 1369 ش.
- 40 - فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، غلامعلی عرفانیان، 12 ج، کتابخانه مرکزی آستان قدس، مشهد، 1370 ش.
- 41 - فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی، عبدالله انوار، 10 ج، کتابخانه ملی، تهران، 1358 ش.
- 42 - قاموس قرآن، علی اکبر قرشی، 7 ج، دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1354 ش.

- 43 - قرآن پژوهی، بهاءالدین خرمشاهی، مشرق، تهران، 1372 ش.
- 44 - قرآن کریم، ترجمه: بهاءالدین خرمشاهی، نیلوفر، تهران، 1374 ش.
- 45 - قرآن مجید، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، سروش، تهران، 1371 ش.
- 46 - قصیده مبارکه برده، قیس آل قیس و محمد رضا عادل، صدوق، تهران، 1371 ش.
- 47 - قصیده مبارکه برده، ترجمه و شرح: محمد شیخ الاسلام کردستانی، سروش، تهران، 1361 ش.
- 48 - کتاب العده فی شرح قصیده برده، محسن آذرشهری، تبریز، 1343 ش.
- 49 - کلیات سعدی، مصلح بن عبد الله سعدی، جاودان، تهران، 1374 ش.
- 50 - گزیده ای از تأثیر قرآن بر نظم فارسی، عبد الحمید حیرت سجادی، امیرکبیر، تهران، 1371 ش.
- 51 - لوامع التنزیل و سواطع التأویل، ابوالقاسم بن حسین لاهوری، 30 ج، لاهور، 1303 تا 1320 ق.
- 52 - مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بن محمد بن حسین البلخی، تصحیح: رینولد. انیکلسون، 4 ج، امیرکبیر، تهران، 1363 ش.
- 53 - مخزن الأسرار، الیاس نظامی گنجوی، آتلیه هنر محمد سلحشور، تهران، 1371 ش.
- 54 - مدایح محمدی در شعر فارسی، احمد احمدی بیرجندی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد، 1372 ش.
- 55 - مروج الذهب و معادن الجواهر، علی بن حسین مسعودی، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، 4 ج، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، 1347 ش.
- 56 - مقدمه ای بر تاریخ سیاسی اجتماعی شمال آفریقا از آغاز تا ظهور عثمانی ها، عبدالله ناصری طاهری، وزارت ارشاد، تهران، 1375 ش.
- 57 - نثر و شرح مثنوی شریف، عبدالباقی گولپینارلی، ترجمه: توفیق. ه. سبحانی، 6 ج، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، 1371 ش.
- 58 - نهج البلاغه، امام علی بن ابی طالب، ترجمه: جعفر شهیدی، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، 1372 ش.
- 59 - همائی نامه [مجموعه مقالات]، جلال الدین همائی، انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی، تهران، 1355

1 - «الکواکب الدرّیه فی مدح خیر البرّیه»، عربی، ادبیات، قصیده معروف برده در مدح رسول اکرم، از شرف الدین ابوعبداللّه محمّد دولاصی بوصیری در (694 ق)، نفیس، شماره 4389 مخزن خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، خط ثلث، خطاط، محیی هروی، تاریخ کتابت: 881 ه. ق. توضیح: تمامی ابیات در این کتاب با آب طلا نوشته شده است.

2 - «قصیده برده»: [فارسی]، ترجمه منظوم از محیی الدّین محمّد در سال 779 ه. ق، متن از شرف الدین بوصیری، کاتب: میرجان عراقی، تاریخ کتابت: 905 ق، شماره نگهداری در مخزن خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی: 8188

3 - «شرح قصیده برده»:، [عربی]، ادبیات، از احمدبن محمدبن ابی بکر، تاریخ شرح: 797 «ه ق»، متن از محمّد بن سعید بوصیری، خط: شکسته نستعلیق محمدعلی، (بی تا)، شماره نگهداری در مخزن خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی: 7332

إِشَارَةٌ مُوجِزَةٌ بِالْعَرَبِيَّةِ مِمَّا لَا رَيْبَ فِيهِ أَنَّ قَصِيدَةَ الْبُرْدَةِ لِلْبُوصَةِ بِيْرِي تُعْتَبَرُ أَحَدَى أَشْهُرِ التُّحْفِ النَّفِيْسَةِ فِي تَرَاثِ الْأَدَبِ الْعَرَبِيِّ وَ أَحْلَدِيهَا وَ ذَلِكَ عَلَى صَدِّ عَيْدِ الْمَدَائِحِ النَّبَوِيَّةِ الشَّرِيْفَةِ فَضَّلاً عَنْ أَنَّهَا تَمْتَعُ بِسَمْعِهِ عَالَمِيَّةٍ وَاسِدَةٍ كَمَا أَنَّهَا قَدْ شَرِحَتْ وَفُصِّلَتْ فِي الْأَوْسَاطِ الْأَدَبِيَّةِ الْعَرَبِيَّةِ بِأَقْلَامِ أَدْبَاءِ مَرْمُوقِينَ مِنَ الْعَرَبِ مَرَاراً وَ قَدْ كَتَبُوا بِصَدْدِهَا بُحُوثاً وَ مَقَالَاتٍ مُسَهَبَةً وَ هَكَذَا قَدْ تُرْجِمَتْ وَ شَرِحَتْ فِيلُغَاتٍ عَدِيْدَةٍ مِنْهَا الْفَارْسِيَّةِ وَ التُّرْكِيَّةِ وَ الْأُرْدِيَّةِ وَ الْإِنْجَلِيْزِيَّةِ وَ الْفَرَنْسِيَّةِ وَ الْأَلْمَانِيَّةِ وَ السَّلَافِيَّةِ وَ مَعَ أَنَّ عَدَدًا كَبِيْرًا مِنَ الشُّعْرَاءِ الْعَرَبِ لَمْ يَأْلُوا جُهْدًا عَلَى سَبِيْلِ مُنَافَسَتِهَا وَ الْأَزْتِقَاءِ إِلَى مَصَافِيْهَا إِلَّا أَنَّ جُهُودَهُمْ تَلَكَّ قَدْ تَمَخَّضَتْ فِي آخِرِ الْمَطَافِ عَنْ إِجْمَاعِ قَاطِعٍ وَ إِقْرَارِ فَاصِلٍ بِمَكَانِهِ بُرْدَةَ الْبُوصَةِ بِيْرِي الْفُذَّةِ فَقَدْ أَجْمَعُوا عَلَى عَظَمَتِهَا وَ رَفَعَهُ شَأْنُهَا وَ سَمُّوْا مَقَامَهَا وَ سَطَّوْعَ نَجْمِهَا فِي سَمَاءِ الْأَدَبِ الْعَرَبِيِّ عَلَى مَدَى تَارِيخِهِ الطَّوِيلِ، وَ فِي هَذَا السِّيَاقِ جَاءَتْ قَصِيدَةُ شَاعِرِ مِصْرَ الْكَبِيْرِ أَمِيْرِ الشُّعْرَاءِ أَحْمَدَ شَوْقِي، حَامِلَةً اسْمَ «نَهْجِ الْبُرْدَةِ» الَّتِي صَدَحَ بِهَا عَامَ 1932 كَأَخِرِ قَصِيدِهِ أُتِّسِدَتْ مِنْ قِبَلِ الشُّعْرَاءِ الْمُعَاَصِرِينَ فِي هَذَا الْمَجَالِ.

أَمَّا مِنْ جَانِبِيْ أَنَا، فَقَدْ سَمِعْتُ فِي هَذَا الْمَقَامِ أَنَّ أَقْدَمَ شَرْحاً تَطْبِيقِيًّا لِلْبُرْدَةِ وَ نَهْجِ الْبُرْدَةِ، فِي الْوَقْتِ الَّذِي حَاوَلْتُ أَنْ أُعْرِفَ هَاتِيْنِ الْأَمْدُوحَتَيْنِ النَّبَوِيَّتَيْنِ الشَّرِيْفَتَيْنِ لِلْقَارِي بِدِقَّةٍ وَ شُؤْمٍ، حَاوَلْتُ فِي نَفْسِ الْوَقْتِ أَنْ أَقَارِنَ بَيْنَهُمَا مِنْ جَوَانِبِ عَدِيْدَةٍ تَارِكاً قَوْلَ الْفَصْلِ آخِيْرًا فِي شَأْنِ كُلِّ مِنْهُمَا لِلْقُرَاءِ الْكِرَامِ.

.(Bordah) is in fact an ode composed by Sharaf al-din Mohammad Busiri (694/1212)

This is known to be the most famous eulogy composed in praise of prophet Mohammad (S.A.W) in Arabic literature. One hundred and sixty one couplets in ten chapters can be found in this poem which expresses the .holy prophet's virtues

As soon as this glorious composition came into existence, it attracted the attention of the men of letters , artists and Muslim individuals. At present, after the lapse of seven centuries, this is still shining as a brilliant .diamond fixed on the golden crown of the Arabic literature

Throughout the last centuries many precious writings have appeared on this work. Such writings comprise comments in Arabic and some translations into Persian, Turkish, Urdu, English, German, French , .Slavish, and Bosnian languages

Many Arab poets have hitherto imitated its style, terms and its special themes and some have tried to compete .with Busiri by composing similar odes

In our time, Ahmad Shauqi Bek(1932), the famous Egyptian poet, trying to challenge Borda, composed an ode of 190 couplets entitled (Nahj al-Bordah). This has attracted the attention of those who deeply admire .religious literature

Here, I am going to compare these two odes, and will explain them as possible. Having briefly explained some other eulogies composed in praise of Mohammad (S.A.w.), I have also tried to examine and study the .biographies and ideas as well as the works of the two aforesaid poets

Like wise I have done my best to translate and comment these two poems into Persian, making comparisons .too

This Bordah has been proved to be peerless during centuries. It is worth mentioning that a comparative .explanation of literary masterpieces will clarify the exalted status and position of such excellent works

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

